



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



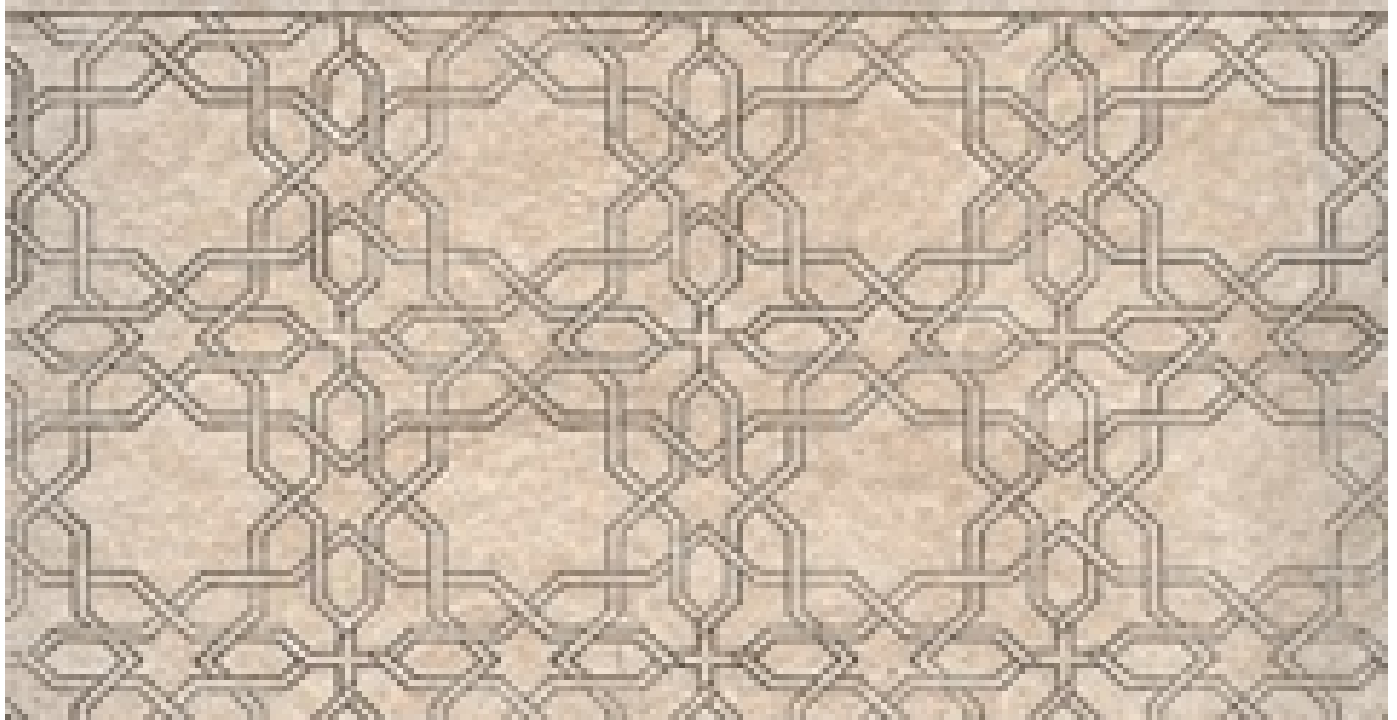
عمران
علیهما صلوات

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

سیری در

علوم قرآن

تألیف: ایوب حسینی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سیری در علوم قرآن

نویسنده:

یعقوب جعفری

ناشر چاپی:

اسوه

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۶	سیری در علوم قرآن
۱۶	مشخصات کتاب
۱۶	مقدمه:
۱۷	بخش اول: نامهای قرآن
۱۷	اشاره
۱۸	۱- قرآن
۲۰	۲- فرقان:
۲۱	۳- صحف- مصحف
۲۲	۴- ذکر:
۲۲	۵- کتاب:
۲۳	بخش دوم: صفات قرآن
۲۳	اشاره
۲۴	قرآن در رابطه با خداوند
۲۴	اشاره
۲۴	۱- آیات الله
۲۵	۲- کلام الله:
۲۶	۳- امر الله:
۲۷	۴- تنزیل:
۲۸	۵- حیل الله:
۲۹	۶- وحی:
۲۹	هدایتگری و روشنگری قرآن
۲۹	اشاره

- ۱- نور: ۲۹
- ۲- هدی ۳۰
- ۳- مبین: ۳۱
- ۴- بصائر: ۳۲
- ۵- بلاغ: ۳۳
- ۶- ذکر و تذکره ۳۳
- عظمت و قداست قرآن ۳۴
- اشاره ۳۴
- ۱- احسن الحدیث: ۳۴
- ۲- کریم ۳۵
- ۳- مجید ۳۵
- ۴- عزیز ۳۶
- ۵- مبارک ۳۶
- ۶- علی ۳۷
- ۷ و ۸ و ۹- مکرمه، مرفوعه، مطهره ۳۷
- اتقان و استحکام قرآن ۳۷
- اشاره ۳۷
- ۱- قیم ۳۸
- ۲- قول فصل ۳۹
- ۳- برهان ۳۹
- ۴- بینه ۴۰
- ۵- ام الكتاب ۴۰
- ۶- حق الیقین ۴۱
- ۷- حکیم ۴۱

۴۲	جنبه‌های عاطفی قرآن
۴۲	اشاره
۴۳	۱- بشری
۴۴	۲- شفاء
۴۵	۳- رحمت:
۴۵	جامعیت قرآن
۴۵	اشاره
۴۶	۱- تبیان کل شیء
۴۶	۲- تفصیل کل شیء
۴۶	۳- مفصل
۵۰	چند صفت دیگر برای قرآن
۵۰	اشاره
۵۰	قرآن در مقام تصدیق کتابهای آسمانی پیشین
۵۱	عربی بودن قرآن
۵۳	بخش سوم: نزول قرآن
۵۳	اشاره
۵۳	نزول و انزال و تنزیل
۵۶	نزول دفعی و نزول تدریجی قرآن
۶۰	نزول قرآن در لیلة القدر
۶۳	کیفیت نزول قرآن
۶۷	وحی محمدی
۶۷	اشاره
۶۹	دیدار اول
۶۹	دیدار دوم

- بخش چهارم: عکس‌العملهای مخاطبین قرآن ۷۰
- اشاره ۷۰
- درماندگی مشرکان در مقابل عظمت قرآن ۷۰
- توطئه‌های مشرکان بر ضد قرآن ۷۴
- اشاره ۷۴
- توطئه اول: مطالب قرآن از دیگران اخذ شده است ۷۴
- توطئه دوم: گوش دادن به قرآن ممنوع! ۷۷
- توطئه سوم: صبح ایمان بیاورید و شب کافر شوید! ۷۸
- توطئه چهارم: استهزاء قرآن: ۷۹
- بهانه جوئی کفار در برابر قرآن: ۸۰
- نفوذ قرآن در دل‌های اهل ایمان: ۸۱
- بخش پنجم: آداب خواندن قرآن ۸۲
- اشاره ۸۲
- تلاوت: ۸۲
- قرائت: ۸۵
- ترتیل ۸۶
- استعاذه ۸۷
- استماع و انصات ۸۸
- تدبیر ۸۹
- تعلیم قرآن ۸۹
- حفظ قرآن ۹۰
- بخش ششم: ویژگیهای قرآن ۹۱
- اشاره ۹۱
- عجز بشر از آوردن مانند قرآن ۹۱

۹۷	مصونیت قرآن از تحریف
۹۷	اشاره
۹۹	۱- روایات ارجاع به قرآن
۱۰۰	۲- موضوع عرض روایات به قرآن:
۱۰۰	۳- حدیث ثقلین:
۱۰۱	تنوع در بیان مطالب
۱۰۱	اشاره
۱۰۳	نبودن اختلاف در مطالب قرآن
۱۰۴	تازگی قرآن
۱۰۶	غیبگوئی قرآن
۱۰۶	اشاره
۱۰۶	۱- حوادث روز قیامت
۱۰۷	۲- غلبه روم بر ایران
۱۰۷	۳- پیدایش گروه مؤمنان ویژه
۱۰۸	۴- داستان فتح مکه
۱۰۸	۵- خروج «دابة الارض»
۱۰۹	۶- شکسته شدن سد یاجوج و ماجوج
۱۰۹	۷- مشاهده آیات آفاقی و انفسی
۱۰۹	۸- تشکیل حکومت صالحان
۱۱۰	بخش هفتم: شیوه‌های پیام‌رسانی قرآن
۱۱۰	اشاره
۱۱۰	شیوه‌های پیام‌رسانی قرآن
۱۱۰	مثل‌های قرآن
۱۱۰	اشاره

- ۱- مثل کسی که آتش روشن کرده بود: ۱۱۱
- ۲- مثل باران و رعد و برق: ۱۱۱
- ۳- مثل پشه: ۱۱۲
- ۴- مثل سنگ: ۱۱۲
- ۵- مثل کران و گنگان و کوران: ۱۱۲
- ۶- مثل هفت سنبل: ۱۱۳
- ۷- مثل سنگی که بر روی آن خاک باشد: ۱۱۳
- ۸- مثل باغ و باران: ۱۱۳
- ۹- مثل آدم و عیسی: ۱۱۴
- ۱۰- مثل کشتزار و باد سموم: ۱۱۴
- ۱۱- مثل نور و ظلمت: ۱۱۴
- ۱۲- مثل رفتن شتر در سوراخ سوزن: ۱۱۵
- ۱۳- زمین پاک و زمین ناپاک: ۱۱۵
- ۱۴- مثل سگ: ۱۱۵
- ۱۵- مثل چهارپایان: ۱۱۶
- ۱۶- مثل باران و گیاه: ۱۱۶
- ۱۷- مثل کور و کر: ۱۱۷
- ۱۸- مثل کسبیکه می‌خواهد آب بخورد: ۱۱۷
- ۱۹- مثل آب و کف آب: ۱۱۷
- ۲۰- مثل خاکستر و باد: ۱۱۷
- ۲۱- مثل درخت پاک و درخت ناپاک: ۱۱۸
- ۲۲- مثل بنده و آزاد: ۱۱۸
- ۲۳- مثل گنگ و سخنور: ۱۱۸
- ۲۴- مثل زنی که ریسمان تابیده‌ای را باز می‌کرد: ۱۱۹

- ۲۵- مثل جامعه ناسپاس: ۱۱۹
- ۲۶- مثل فقیر و غنی: ۱۱۹
- ۲۷- مثل باران و گیاه: ۱۲۰
- ۲۸- مثل افتادن از آسمان: ۱۲۰
- ۲۹- مثل مگس: ۱۲۰
- ۳۰- مثل نور: ۱۲۱
- ۳۱- مثل سراب: ۱۲۱
- ۳۲- مثل تاریکی‌ها: ۱۲۱
- ۳۳- مثل چهارپایان: ۱۲۲
- ۳۴- مثل خانه عنکبوت: ۱۲۲
- ۳۵- مثل برده‌های شریک: ۱۲۲
- ۳۶- مثل اصحاب قریه: ۱۲۳
- ۳۷- مثل نوکر چند آقا: ۱۲۳
- ۳۸- مثل بهشتیان و دوزخیان: ۱۲۳
- ۳۹- مثل گیاهی که قوی شد: ۱۲۳
- ۴۰- مثل خوردن گوشت برادر مرده: ۱۲۴
- ۴۱- مثل یاقوت و مرجان: ۱۲۴
- ۴۲- مثل مروارید پوشیده: ۱۲۴
- ۴۳- مثل گیاه افسرده: ۱۲۴
- ۴۴- مثل شیطان: ۱۲۵
- ۴۵- مثل کوه‌های از هم پاشیده: ۱۲۵
- ۴۶- مثل الاغی با بار کتاب: ۱۲۵
- ۴۷- مثل چهار زن: ۱۲۶
- ۴۸- مثل کجان و راستان: ۱۲۶

- سوگندهای قرآن ۱۲۷
- اشاره ۱۲۷
- ۱- اجرام فلکی: ۱۲۸
- ۲- مکانها: ۱۲۸
- ۳- زمانها ۱۲۹
- ۴- اشخاص: ۱۲۹
- ۵- نیروهای عمل کننده: ۱۳۰
- ۶- کتاب و قلم: ۱۳۰
- ۷- قرآن: ۱۳۰
- ۸- نفس انسانی: ۱۳۱
- ۹- میوه: ۱۳۱
- خطابه‌های قرآن ۱۳۳
- واداشتن به تفکر ۱۳۵
- برهان و جدل ۱۳۷
- اشاره ۱۳۸
- الف- برهان: ۱۳۸
- اشاره ۱۳۸
- ۱- برهان وجوب و امکان ۱۳۹
- ۲- برهان نظم ۱۳۹
- ۳- برهان تمناع ۱۳۹
- ۴- برهان امکان اعاده ۱۳۹
- ب- جدل ۱۴۰
- اشاره ۱۴۰
- ۱- جدل به باطل ۱۴۰

- ۱۴۰ ۲- جدال به احسن
- ۱۴۲ ایجاز و اطناب
- ۱۴۲ اشاره
- ۱۴۲ دو نمونه از ایجاز حذف در آیات قرآنی:
- ۱۴۳ دو نمونه از ایجاز قصر در آیات قرآنی:
- ۱۴۳ دو نمونه از اطناب بسطی در قرآن:
- ۱۴۴ دو نمونه از اطناب زیادت در قرآن:
- ۱۴۴ ارائه الگو از خوبان و بدان
- ۱۴۷ وعده و وعید
- ۱۵۰ تکرار در قرآن
- ۱۵۰ اشاره
- ۱۵۰ ۱- تکرار لفظی
- ۱۵۱ ۲- تکرار معنوی:
- ۱۵۳ بخش هشتم: آشنائی با چند اصطلاح قرآنی
- ۱۵۳ اشاره
- ۱۵۳ نسخ و انساء
- ۱۵۳ نسخ
- ۱۵۶ انساء
- ۱۵۷ محکم و متشابه و تأویل
- ۱۶۱ أجل و مداوله
- ۱۶۱ اجل:
- ۱۶۲ مداوله:
- ۱۶۴ املاء و استدراج
- ۱۶۷ سنتهای الهی

- ۱۶۷ اشاره
- ۱۶۹ تخلف‌ناپذیری سنتها
- ۱۷۱ مقهور بودن همه عوامل قدرت در برابر سنتها
- ۱۷۱ قدرت نظامی و آثار تمدن:
- ۱۷۱ مغرور بودن به علم و دانش:
- ۱۷۲ نیرومندی و کثرت جمعیت:
- ۱۷۲ کثرت مال و فرزند:
- ۱۷۲ جنگجویی و خشونت:
- ۱۷۲ آبادانی شهرها:
- ۱۷۲ داشتن وسائل رفاه و زندگی لوکس:
- ۱۷۳ توبه و استغفار
- این دو واژه و مشتقات آنها در قرآن کریم به‌طور مکرر آمده و به گونه‌ای که خواهیم گفت توبه با استغفار یکی نیست، بلکه تفاوت‌هایی میان آن دو موجود است.
- ۱۷۵ استغفار:
- ۱۷۹ شفاعت
- ۱۸۴ ایمان و کفر
- ۱۸۹ احباط و تکفیر
- ۱۸۹ اشاره
- ۱۹۰ احباط:
- ۱۹۲ تکفیر:
- ۱۹۴ هدایت و ضلالت
- ۱۹۴ [هدایت]
- ۱۹۴ اشاره
- ۱۹۴ ۱- هدایت تکوینی:
- ۱۹۵ ۲- هدایت عقلی:

- ۱۹۵ ۳- هدایت تشریحی:
- ۱۹۶ ۴- هدایت مخصوص مؤمنان:
- ۱۹۷ ۵- هدایت الزامی:
- ۱۹۸ ضلالت:
- ۲۰۰ نسیئی
- ۲۰۰ اشاره
- ۲۰۱ مفهوم «نسیئی» و تاریخچه آن:
- ۲۰۲ نظر قرآن درباره نسیئی:
- ۲۰۴ هدف از «نسیئی» چه بود؟
- ۲۰۷ عرش و کرسی
- ۲۰۷ اشاره
- ۲۰۷ عرش
- ۲۱۰ کرسی
- ۲۱۱ فهرست‌ها:
- ۲۱۱ اشاره
- ۲۱۱ فهرست اشخاص
- ۲۱۷ فهرست کتابها
- ۲۲۱ فهرست قبائل و گروهها
- ۲۲۲ فهرست مطالب:
- ۲۲۴ درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

سیری در علوم قرآن

مشخصات کتاب

سرشناسه: جعفری، یعقوب

عنوان و نام پدیدآور: سیری در علوم قرآن / تألیف یعقوب جعفری
مشخصات نشر: تهران: سازمان اوقاف و امور خیریه، انتشارات اسوه، ۱۳۷۳.

مشخصات ظاهری: ص ۴۰۰

شابک: ۷۵۰۰ ریال؛ ۷۵۰۰ ریال؛ ۹۶۴-۸۰۷۳-۰۷-۰۰-۴۷۵۰۰ ریال

وضعیت فهرست نویسی: فهرست نویسی قبلی

یادداشت: چاپ سوم: پائیز ۱۳۸۲؛ ۲۰۰۰۰ ریال

یادداشت: کتابنامه به صورت زیرنویس

موضوع: قرآن — علوم قرآنی

موضوع: قرآن — تحقیق

شناسه افزوده: سازمان اوقاف و امور خیریه. انتشارات اسوه

رده بندی کنگره: BP۶۹/۵ ج ۷ س ۹ م م م

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۱۵

شماره کتابشناسی ملی: ۷۳-۴۰۵۱

مقدمه:

حضور در خلوت قرآن و کشف راز و رمزهای آن، کار هرکس نیست و این امر در اختیار خاصان درگاه الهی است که از سرچشمه عصمت آب نوشیده‌اند. اما نمی‌توان دست روی دست گذاشت زیرا اگر هم چنین حضوری میسر نباشد، می‌توان بر گستره علوم و معارف قرآن نشست و قطره‌ای زلال از جاری قرآن چشید و دل و جان را با آن نوازش داد.

وجود انسانهای مختلف با استعدادهای گوناگون، مانند جدولها و نهرها و رودخانه‌هاست که هر یک به اندازه سعه وجودی خود از آب باران پر می‌شوند. آیات قرآنی با خیرات و برکاتی که دارد، مانند باران رحمت الهی است که باید هرکسی مطابق استعدادها و شایستگی‌های خود از آن برخوردار باشد و آن باران پرفیض را در خود جریان بدهد.

فرزانگان و متفکران بزرگی در طول چهارده قرن کنار این سفره گسترده الهی نشسته‌اند و هرکس به اندازه فهم و درک خود از آن تغذیه کرده‌اند و بهره‌ها برده‌اند اما هنوز هم این سفره پر خیر و برکت باز است و هرکس باید مطابق استعداد خود از آن استفاده نماید مهم اینست که انسان در خود احساس نیاز کند و هرچه این احساس شدیدتر باشد، دسترسی به معارف و علوم قرآنی آسانتر خواهد بود:

آب کم جو تشنگی آور بدست تا بجوشد آبت از بالا و پست همنشینی با قرآن و گوش جان سپردن به نوای آن، معرفت و بصیرت انسان را بالا

سیری در علوم قرآن، ص: ۶

می‌برد و سبب می‌شود که انسان از آیات دلنواز آن بهره برگردد و در فضای عطرآگین قرآنی نفس بکشد.

آنچه در پی می‌آید سیر کوتاهی است در معارف بلند این کتاب عظیم الهی که نگارنده طی چند سال در فرصت‌هایی که پیش می‌آمد، انجام داده است و در این لحظه‌های خوش دمسازی با قرآن، از نکات جالب و آموزنده آن ره توشه‌ای گرفته است که لذت گوارائی آن را با خواننده تقسیم می‌کند و او را به مطالعه این برگها که به سبب وجود آیات قرآنی نورانی شده است، فرا می‌خواند.

روش ما در این سفر قرآنی بدین گونه است که خود را سرسپرده قرآن می‌کنیم و آنچه که از آیات قرآنی و کنار هم چیدن آنها بدست می‌آید، اصل قرار می‌دهیم و مطالب دیگر را به صورت جنبی بر آن می‌افزاییم و بسیار کوشیده‌ایم که هرگز افکار پیش ساخته‌ای بر قرآن تحمیل نشود تا خدای نکرده به دره خطرناک "تفسیر به رأی" سقوط نکنیم.

در این رساله نخست نامها و اوصاف قرآن را که در خود قرآن آمده به مدد آیات قرآنی برشمرده‌ایم و این اسماء را که همانند اسماء حسنی الهی است مورد بررسی قرار داده‌ایم و در صدد راهیابی به معانی بلندی که در پشت این الفاظ نهفته است برآمده‌ایم سپس کیفیت نزول قرآن و عکس العمل‌هایی که از سوی مخاطبین قرآن در عهد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به عمل آمده، با استناد به آیات قرآنی مورد بحث قرار گرفته آنگاه در بخش بعدی آداب تلاوت قرآن بدانگونه که خود قرآن از ما خواسته است بررسی شده و در بخش‌های بعدی نکات جالبی از ویژگیهای قرآن و شیوه‌های پیام‌رسانی آن آورده شده و در آخر برای آشنائی بیشتر و بهتر با مفاهیم قرآنی، چند اصطلاح قرآنی با سبک خاصی مورد بحث قرار داده شده است. امید است که خداوند ما را از متمسکین به قرآن و عترت قرار بدهد.

قم- یعقوب جعفری

۱۳۷۳/۱/۲۵

سیری در علوم قرآن، ص: ۷

بخش اول: نامهای قرآن

اشاره

سیری در علوم قرآن، ص: ۹

هرکدام از کتابهای آسمانی برای خود نام خاصی داشته است، قرآن نیز که مجموعه آیاتی است که از طریق وحی به جان و دل پیامبر گرامی اسلام نازل شده، دارای نام و یا نام‌هایی است که در خود قرآن آمده است.

البته درست روشن نیست که در زمان حیات پیامبر از قرآن به چه نام مشخصی یاد می‌شد، اما تکرار کلمه قرآن در جای جای مجموعه وحی الهی، این گمان را تقویت می‌کند که این مجموعه به همان نام قرآن خوانده می‌شد.

همچنین در روایاتی که از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه علیهم السلام درباره فضل قرآن نقل شده نام "قرآن" و "مصحف" و "کتاب الله" تکرار شده است.

به‌هرحال برای قرآن این کتاب آسمانی مسلمانان، نام‌های گوناگونی در خود قرآن اطلاق شده است که هرکدام بیانگر بعد خاصی از قرآن و دارای بار ویژه‌ای است.

در مورد تعداد نام‌های قرآن بعضی‌ها افراط کرده و هر صفتی را که در قرآن برای قرآن ذکر شده است، به عنوان "نام" تلقی کرده‌اند مثلاً از قاضی شیظله نقل شده که قرآن پنجاه و پنج اسم دارد «۱» در مقابل بعضی‌ها هم گفته‌اند قرآن فقط یک اسم دارد و آن قرآن

(۱) - زرکشی، البرهان فی علوم القرآن ج ۱ ص ۲۷۲.

سیری در علوم قرآن، ص: ۱۰

است و بقیه همه صفات قرآن می‌باشد.

ما تصور می‌کنیم همانگونه که قول اول نمی‌تواند قابل قبول باشد و مثلاً نمی‌توانیم یکی از اسامی قرآن را عربی و یکی را امر و یا جبل بدانیم، همچنین قول دوم نیز با واقع تطبیق نمی‌کند زیرا نام‌هایی مانند فرقان و ذکر و کتاب اگر هم در قرآن به عنوان صفت ذکر شده باشد لا- اقل در عرف مسلمین به عنوان نام تلقی شده است و می‌توان آنها را "علم منقول" دانست همانگونه که خود کلمه "قرآن" نیز همین حکم را دارد.

اینک صفاتی را که میتوان از آنها به عنوان نام‌های قرآن یاد کرد، مورد بحث قرار می‌دهیم:

۱- قرآن

معروفترین نام مجموعه وحی محمدی همان قرآن است و این نام بیشتر از همه نام‌های دیگر، در خود قرآن آمده و در طول قرن‌ها و نسل‌ها کاملاً جاافتاده است این کلمه شصت و هشت بار در قرآن تکرار شده که در همه جا به معنی همین کتاب آسمانی است جز در دو مورد که به صورت قرآن الفجر ذکر شده منظور از آن نماز صبح می‌باشد (سوره الاسراء آیه ۷۸).

کلمه قرآن بیشتر به صورت تنها ذکر شده و گاهی هم با صفت‌هایی چون حکیم، مبین، مجید، کریم، عظیم، ذی الذکر، عربی و در مواردی به صورت هذا القرآن آمده است که در بخش‌های آینده به آنها خواهیم پرداخت.

بحث مهمی که در اینجا وجود دارد بحث در اشتقاق واژه قرآن است و اینکه آیا اساساً کلمه قرآن یک واژه عربی اصیل است و یا از واژه‌های دخیل می‌باشد؟ و به فرض اول ماده اشتقاق آن چیست؟

بعضی از نویسندگان معاصر به پیروی از برخی مستشرقان غربی احتمال داده‌اند که واژه قرآن یک واژه غیر عربی است که مانند بسیاری از واژه‌های سریانی و آرامی

سیری در علوم قرآن، ص: ۱۱

و عبری در اثر مجاورت عرب‌ها با این زبانها وارد زبان عربی شده است. «بلاشر» و «کرنکو» گفته‌اند که قرآن از کلمه "قریانا" که یک واژه سریانی یا عبرانی است و به معنی خواندنی و خوانده شده، آمده؛ گرفته شده است. «۱» بعضی از نویسندگان معاصر عربی این احتمال را بعید ندانسته و آن را پذیرفته‌اند. «۲»

ما تصور می‌کنیم به مجرد مشابهت واژه‌ای با واژه‌ای نباید آنها را هم‌ریشه و یکی را متخذ از دیگری دانست مگر اینکه دلیلی در دست باشد زیرا اگر این باب باز شود ادبیات دچار هرج و مرج خواهد شد و کسانی از آن سوء استفاده خواهند نمود همانگونه که اخیراً چنین چیزی اتفاق افتاده و کسانی گفته‌اند قریش از "کورش" و مکه از "مهکه" و ابراهیم از "بهرام" و چاه زمزم از "زمزمه" گرفته شده است. «۳»

شک نیست که در زبان عربی و حتی قرآن واژه‌های دخیل و بیگانه وجود دارد اما باید در این موضوع دقت و احتیاط لازم را به عمل آورد و به قدر متیقن بسنده کرد.

به‌رحال ادباء و دانشمندان اسلامی واژه قرآن را یک واژه اصیل عربی می‌دانند ولی در ریشه اشتقاق آن اختلاف دارند، اکنون ما گفتار چند تن از صاحب‌نظران را در این باره نقل می‌کنیم و سپس به جمع‌بندی آن می‌پردازیم.

ابن اثیر می‌گوید:

معنی اصلی واژه «قرآن» جمع کردن است. قرآن را قرآن گفتند به این جهت که آن، قصه‌ها و امر و نهی و وعده و وعید را جمع کرده و نیز آیات و سوره‌ها را به یکدیگر پیوسته است و قرآن مصدر است مانند غفران و کفران ... «۴» ابن منظور می‌گوید:

(۱) - دکتر محمود رامیار، تاریخ قرآن؛ ص ۲۵.

(۲) - دکتر صبحی صالح، مباحث فی علوم القرآن ص ۲۰.

(۳) - یوسف فضائی جامعه‌شناسی دینی جاهلیت قبل از اسلام (قسمت یادداشتها ص ۱۴۰).

(۴) - ابن اثیر، النهایه ج ۴ ص ۳۰.

سیری در علوم قرآن، ص: ۱۲

ابو اسحق نحوی گفته است که کلام خداوند را که به پیامبرش نازل کرده، کتاب و قرآن و فرقان می‌نامند. این کتاب را از آنجهت قرآن می‌نامند که سوره‌ها را جمع کرده و آنها را به هم پیوسته است ... و از شافعی نقل شده که قرآن اسم است و همزه ندارد و از ماده "قرئت" اخذ نشده است بلکه قرآن اسم کتاب خداست مانند تورات و انجیل. طبرسی می‌گوید:

قرآن در اصل به معنی خواندن است و آن مصدر قرئت به معنی تلاوت کردم می‌باشد این معنی از ابن عباس نقل شده و بعضی‌ها گفته‌اند که قرآن به معنی مقروء آمده از باب استعمال مصدر به معنی مفعول مانند کتاب و حساب که به معنی مکتوب و محسوب آمده است.

راغب اصفهانی می‌گوید:

قرائت به معنی پیوند دادن حروف و کلمات به یکدیگر در مقام ترتیل می‌باشد کلمه قرآن به کتابی که بر محمد صلی الله علیه و آله و سلم نازل شده اختصاص یافته است، همچنانکه تورات بر کتاب موسی و انجیل بر کتاب عیسی اطلاق می‌شود. بعضی از علماء گفته‌اند که در میان کتب آسمانی به این کتاب قرآن گفته شده از آن جهت که قرآن ثمره همه آن کتابها بلکه ثمره همه علوم را جمع کرده است. «۱»

دکتر صبحی صالح می‌گوید:

فراء گفته است که قرآن از قرینه مشتق شده زیرا آیات آن شبیه یکدیگر و گویا که قرینه هم هستند و اشعری گفته است قرآن از "قرن" مشتق شده که به معنی ضمیمه کردن چیزی به چیزی است زیرا که سوره‌ها و آیات قرآن ضمیمه یکدیگرند ... و لحيانی گفته است قرآن مصدر مهموز بر وزن غفران می‌باشد و از قرء به معنی تلاوت کردن مشتق شده و مصدر به معنی مفعول است. «۲»

(۱) - راغب اصفهانی، المفردات ص ۴۱۴.

(۲) - صبحی صالح، مباحث فی علوم القرآن، ص ۱۸-۱۹.

سیری در علوم قرآن، ص: ۱۳

از این گونه تعبیرات در کتب لغت و تفسیر و علوم قرآن بسیار است و ما نمونه‌هایی از آن را نقل کردیم بقیه تکرار همین مطالب است از جمع‌بندی این گفته‌ها، نظریات و اقوال زیر بدست می‌آید:

۱- قرآن اسم خاص کتاب خداست و نه مشتق است و نه مهموز (شافعی)

۲- قرآن از قرن به معنی ضمیمه کردن آمده (اشعری)

۳- قرآن از قرء به معنی جمع کردن آمده است (ابن اثیر و ابو اسحق)

۴- قرآن از قرء به معنی خواندن و قرائت کردن آمده است (طبرسی و لحيانی)

به این اقوال دو قول هم از مستشرقین اضافه می‌کنیم:

۱- قرآن به معنی تبلیغ کردن است (بلاشر) «۱»

۲- قرآن به معنی با صدای بلند و خوش خواندن است (پطروشفسکی) «۲»

ما تصور می‌کنیم که قرآن اسم خاص کتاب آسمانی اسلام است و همه معانی ذکر شده را می‌توان در آن لحاظ کرد. وقتی کسی قرآن می‌خواند هم کلمات و آیات آن را به یکدیگر ضمیمه کرده و جمع نموده و هم می‌خواند و هم تبلیغ می‌کند و هم با صدای بلند و خوش می‌خواند. (چون مطالعه بی‌صدا را نمی‌توان قرائت نامید)

۲- فرقان:

یکی دیگر از نام‌های قرآن «فرقان» است که در چندین آیه از قرآن کریم این اسم آمده است پیش از آنکه به بحث‌های ادبی و لغوی درباره فرقان پردازیم، دو نکته را خاطرنشان می‌کنیم:

۱- فرقان اسم خاص قرآن نیست و به کتب آسمانی دیگر نیز اطلاق می‌شود بطوریکه در خود قرآن به کتاب آسمانی موسی فرقان اطلاق شده است.

(۱)- رژی بلاشر، در آستانه قرآن ص ۱۳۳.

(۲)- پطروشفسکی، اسلام در ایران ص ۱۱۱.

سیری در علوم قرآن، ص: ۱۴

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى وَ هَارُونَ الْفُرْقَانَ «۱»

همانا به موسی و هارون فرقان را دادیم.

۲- بعضی از روایات ائمه معصومین علیهم السلام استفاده می‌شود که فرقان به همه قرآن اطلاق نمی‌شود بلکه به محکمت آن اختصاص دارد.

امام صادق علیه السلام فرمود:

القرآن جملة الكتاب و الفرقان المحکم الواجب العمل به «۲»

قرآن همه کتاب است و فرقان محکماتی است که عمل به آن واجب است.

واژه «فرقان» بدون شک از ماده (فرق) مشتق شده که به معنی جدا کردن و فاصله انداختن میان دو چیز است و قرآن از آن نظر فرقان نامیده می‌شود که میان حق و باطل و درست و نادرست فرق می‌گذارد و تمییز می‌دهد. در اینجا نیز مصدر به معنی فاعل آمده است.

بعضی از نویسندگان معاصر درباره واژه فرقان نیز (مانند قرآن) احتمال داده‌اند که مأخوذ از ریشه آرامی و یا سریانی بوده باشد «۳»، اما همانگونه که پیش از این گفتیم چنین امری دلیل می‌خواهد و مجرد تشابه کافی نیست. گستردگی اشتقاق این ماده در زبان عربی، اصل عربی بودن آن را تأیید می‌کند. «۴»

(۱)- سوره انبیاء، آیه ۴۸.

(۲) - اصول کافی، ج ۲ ص ۶۳۰.

(۳) - صبحی صالح؛ مباحث فی علوم القرآن، ص ۲۰.

(۴) - رجوع کنید به زمخشری، اساس البلاغه ص ۴۷۲ و اگر اشتقاق اکبر این درید را بپذیریم و «فلق» را هم از ریشه فرق بدانیم اشتقاقات بیشتری خواهیم داشت.

سیری در علوم قرآن، ص: ۱۵

صدر المتألهین شیرازی در مورد قرآن و فرقان و فرق میان این دو و مرتبه وجودی هر کدام از آنها بیانی دارد که خلاصه آن چنین است:

قرآن در لغت به معنی جمع کردن و فرقان به معنی جدا کردن است، قرآن اشاره به علم اجمالی است که به عقل بسیط معروف است که عبارت است از علم به همه موجودات به نحو بسیط و اجمالی. و فرقان اشاره است به علم نفسانی که در نفوس فاضله تکثر پیدا کرده است و نفس گرامی پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در یک مقام، عقل بسیط قرآنی است که با همه معقولات متحد است و در یک مقام، لوح نفسانی است که در آن تفصیل همه علوم و صور حقایق قرار گرفته است و این مصحفی که هم اکنون در دست ماست از جهتی قرآن و از جهتی فرقان است. (۱)

شاید بتوان گفت که حقایق آیات الهی در مقام جمع الجمعی قرآن و در مقام شهود و عینیت فرقان است و یا بگوئیم در نسبت به حق تعالی قرآن در نسبت به بندگان فرقان و یا بگوئیم در مقام اعتقاد قرآن و در مقام عمل فرقان است ...

تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا (۲)

مبارک است کسی که فرقان را بر بنده خود نازل کرد تا به همه جهانیان نذیر و بیم‌دهنده باشد.

۳- صحف - مصحف

یکی دیگر از نام‌هایی که در قرآن برای قرآن ذکر شده «صحف» می‌باشد که بعدها به صورت مصحف رواج یافت، البته در قرآن کریم به همه کتاب‌های آسمانی «صحف» اطلاق شده مانند صحف ابراهیم و موسی، این واژه در هشت مورد در قرآن استعمال شده که از جمله آنها این آیه است:

(۱) - ملاصدرا؛ اسرار الایات، ص ۱۳.

(۲) - سوره الفرقان، آیه ۱.

سیری در علوم قرآن، ص: ۱۶

رَسُولٌ مِنَ اللَّهِ يَتْلُو صُحُفًا مُطَهَّرَةً (۱)

پیامبری از خدا که صحف پاک را تلاوت می‌کند.

مصحف به مجموعه صحیفه‌های نوشته شده اطلاق می‌شد و لذا پس از رحلت رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به نسخه‌هایی از قرآن که مربوط به شخص خاصی می‌شد گفته می‌شد مانند: مصحف ابن مسعود، مصحف عثمان و مصحف معاذ؛ بنابراین مصحف وجود کتبی قرآن است و لذا روایاتی در فضیلت خواندن قرآن از روی مصحف وارد شده و اینکه نور چشم را زیاد می‌کند. (۲)

به نظر می‌رسد که مصحف به مجموعه اوراقی گفته می‌شود که در آن متون مذهبی و مقدسی نوشته شده باشد اگرچه کتاب آسمانی پیامبران هم نباشد و لذا می‌بینیم که به کتاب حضرت فاطمه علیهما السلام دختر گرامی پیامبر، مصحف فاطمه گفته می‌شود

کتابی که در آن علوم اولین و آخرین آمده و در اختیار ائمه معصومین علیهم السلام بوده و بدون شک منظور از آن قرآن نیست. «۳»

۴- ذکر:

این نام نیز در قرآن به قرآن اطلاق شده است. با ملاحظه بعضی از آیاتی که در آنها ذکر به معنای قرآن آمده چنین استنباط می‌شود که ذکر به معنی رابطه پیامبر با خداست و منظور ثبت شدن حقایق غیبی در خاطره و ذهن پیامبر است حقایقی که از طریق وحی الهی دریافت می‌کند همانگونه که وجود لفظی این حقایق کلام و وجود کتبی آنها کتاب است، وجود ذهنی و عقلی آنها هم ذکر است با این تفاوت که کلام و کتاب

(۱)- سوره بینه، آیه ۲.

(۲)- اصول کافی ج ۲ ص ۶۱۳.

(۳)- رجوع شود به علامه مجلسی، مرآة العقول ج ۳ ص ۵۵ شرح آیات مربوط به مصحف فاطمه.

سیری در علوم قرآن، ص: ۱۷

هر دو کار خداست و لذا کلام الله و کتاب الله گفته می‌شود ولی ذکر کار پیامبر است و بهمین جهت به قرآن ذکر الله گفته نمی‌شود.

البته این برداشتی که ما از ذکر کردیم منافات و مغایرتی با این ندارد که بگوئیم ذکر بودن قرآن به معنای یادآوری و تذکر احکام و معارف الهی به مردم است و یا بگوئیم قرآن از آنجهت ذکر است که علو و شرف دارد. همچنانکه در لغت به این معانی آمده است. «۱»

از جمله مواردی که از قرآن به عنوان ذکر یاد شده است آیات زیر می‌باشد:

إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ «۲»

ما ذکر (قرآن) را نازل کردیم و ما نیز نگهبان آن هستیم.

وَ هَذَا ذِكْرٌ مُّبَارَكٌ أَنْزَلْنَاهُ «۳»

و این ذکر مبارکی است که نازل کردیم.

در قرآن کریم حدود بیست بار واژه ذکر به معنی قرآن آمده است.

۵- کتاب:

شاید بتوان گفت در قرآن کریم پس از واژه قرآن بیشتر از هر واژه‌ای کلمه کتاب در مورد قرآن بکار رفته است. این کلمه گاهی به صورت مفرد و گاهی با اضافه و به صورت کتاب الله و گاهی همراه با صفاتی مانند مبین و حکیم و منیر و مسطور و متشابه و غیر اینها ذکر شده است.

(۱)- فیومی، المصباح المنیر ص ۲۵۳.

(۲)- سوره الحجر، آیه ۹.

(۳)- سوره الانبیاء، آیه ۵۰.

سیری در علوم قرآن، ص: ۱۸

دانشمندان علم لغت واژه کتاب را به معنای جمع کردن چیزی بر چیزی دانسته‌اند «۱» و علت اینکه به نوشتار کتاب گفته می‌شود این است که حروف و کلمات با یکدیگر ضمیمه می‌شوند. البته می‌دانیم که کتاب به معنای مکتوب است. اطلاق کتاب بر قرآن نیز از آن نظر است که قرآن کلمات و حروف را در سطرها جمع کرده و یا سوره‌ها و آیه‌ها را جمع کرده است. در قرآن کریم به همه کتاب‌های آسمانی که بر پیامبران نازل شده کلمه کتاب اطلاق گردیده است ولی بیشتر در مورد قرآن بکار رفته که از برای نمونه به دو آیه اشاره می‌کنیم:

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَىٰ عَبْدِهِ الْكِتَابَ وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا «۲»

سپاس خداوندی را که بر بنده خود کتاب را نازل کرد و در آن کجی قرار نداد.

وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَيِّمَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً «۳»

و بر تو نازل کردیم کتاب را که بیان‌کننده همه‌چیز و مایه هدایت و رحمت است.

در عرف دانشمندان اسلامی و فقهاء و اصولیین و متکلمین منظور از کتاب الله همان قرآن است و اصطلاح کتاب و سنت ناظر به همین است و گاهی هم کتاب الله گفته می‌شود همانطور که این تعبیر در حدیث معروف ثقلین آمده است.

آیا کتاب خدا با کلام خدا تفاوت دارد؟

(۱) - ابن فارس، مقائیس اللغه ج ۵ ص ۱۵۸.

(۲) - سوره کهف، آیه ۱.

(۳) - سوره نحل، آیه ۶۴.

سیری در علوم قرآن، ص: ۱۹

مرحوم صدر المتألهین می‌گوید: فرق میان کلام خدا و کتاب خدا مانند فرق میان بسیط و مرکب است و گفته شده است که کلام از عالم امر و کتاب از عالم خلق است و کلام وقتی تشخیص یافت کتاب می‌شود. «۱»

طبق این نظر کلام اصل و ریشه کتاب است و طبعاً از حیث رتبه مقدم بر آن می‌شود اما ما تصور می‌کنیم که عکس این مطلب درست است و ریشه و اساس و مادر کلام خدا کتاب خداست زیرا که این کتابی که بر جان و دل پیامبر نازل شده و هم اکنون در اختیار ماست صورتی است از حقیقت والائی که نزد خداست و از آن حقیقت به لوح محفوظ و کتاب مکنون و کتاب مبین و رقی منشور و ام‌الکتاب تعبیر می‌شود. جایگاه علوم و دفتر علم ازلی خداوند، رمز اصلی و کلید فهم اینکه چگونه قرآن بیان‌کننده همه‌چیز (تبیان کل شیء) است نیز در همین است این مطلب را بطور مشروح در آینده بحث خواهیم کرد.

حال می‌گوئیم وقتی کتاب تشخیص پیدا می‌کند و تنزل می‌یابد، به صورت کلام به گوش رسول می‌رسد و کتاب خدا کلام خدا می‌شود مگر اینکه کتاب را به معنای کاغذ و مرکبی بگیریم که کلمات خدا در آن و با آن نوشته شده است.

(۱) - ملاصدرا، اسرار الایات ص ۱۶.

سیری در علوم قرآن، ص: ۲۱

بخش دوم: صفات قرآن

اشاره

سیری در علوم قرآن، ص: ۲۳

قرآن کریم برای معرفی خود و بیان ویژگی‌های خاصی که دارد در آیات متعددی اوصاف و عناوین گوناگونی را ذکر کرده که مطالعه و تفکر در یک یک آنها ما را با دنیای شگفت‌انگیز و نورانی قرآن آشنا می‌کند و به تحرک و تدبر وادار می‌سازد. عناوینی که به صورت اوصاف قرآن در آیات قرآنی آمده بیش از پنجاه عنوان است ما برای سهولت کار و نیز جهت استفاده بیشتر و بهتر، آنها را به چند دسته تقسیم می‌کنیم که هر دسته‌ای بیانگر بعد خاصی از قرآن است، با توجه به مجموع عناوین و اوصافی که ذکر شده می‌توان آنها را تحت چند موضوع مورد مطالعه قرار داد:

۱- قرآن در رابطه با خداوند

۲- هدایتگری و روشنگری قرآن

۳- قداست و عظمت قرآن

۴- اتقان و استحکام قرآن

۵- جنبه‌های عاطفی قرآن

۶- جامعیت قرآن

۷- هشداردهندگی قرآن در رابطه با گمراهان

۸- قرآن در مقام تصدیق کتابهای آسمانی پیشین

سیری در علوم قرآن، ص: ۲۴

۹- جنبه‌های لفظی قرآن

اینک هر کدام از این موضوعات را که شامل چند عنوان و صفت برای قرآن می‌باشد مطرح می‌کنیم و آیات مربوطه را مورد تدبر و دقت قرار می‌دهیم.

قرآن در رابطه با خداوند

اشاره

قرآن کریم به عنوان مجموعه وحی الهی و به عنوان یک حقیقت از چند رابطه و نسبت برخوردار است: رابطه قرآن با خدا، رابطه قرآن با پیامبر و رابطه قرآن با مردم.

آنچه که اکنون مورد نظر ماست رابطه نخستین است و اینکه قرآن چه نسبت‌هایی با خدا دارد.

در آیات قرآنی اوصافی برای قرآن ذکر شده که پیوند و نسبت قرآن را با خداوند بیان می‌کند.

این هم نمونه‌هایی از آن اوصاف:

۱- آیات الله

در موارد متعددی قرآن به عنوان آیات الله توصیف شده است. آیات جمع آیه است و آن در لغت به معنی علامت و نشانه و معجزه و کاری شگفت‌انگیز و هم به معنی جماعت آمده است. «۱»

تمام پدیده‌های جهان آفرینش آیات خدا و نشانه‌های علم و قدرت اوست، قرآن کریم هم، از آنجهت که معجزه است و هیچکس توانائی آوردن نظیر آن را ندارد، آیات الله شمرده شده است و به بیان دیگری می‌توانیم بگوئیم که موجودات عالم آیات

(۱) - لسان العرب ج ۱۴ ص ۶۱ - نهاییه ابن اثیر ج ۱ ص ۸۷.

سیری در علوم قرآن، ص: ۲۵

تکوینی خدا است و قرآن نیز از لحاظ دلالت بر قدرت الهی آیات تکوینی و از لحاظ اشتغال بر معارف و احکام، آیات تشریحی خداوند است.

در قرآن کلمه آیه و آیات بطور مکرر آمده است که در بسیاری از آنها منظور همان قرآن است و در سه مورد به صورت "آیات الله" آمده که همراه با تلاوت است از جمله در این آیه:

تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ تَنْتَلُوها عَلَيْكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ ﴿۱﴾

این آیات خداست که به درستی بر تو تلاوت می‌کنیم و همانا تو از مرسلین هستی.

به نظر می‌رسد که اطلاق واژه آیه و آیات بر قرآن به دو صورت می‌باشد نخست اینکه همه قرآن نشانه‌های خداست و آیات الله است و دیگر توجهی به آیه اصطلاحی در مقابل سوره نشده و در این مقام است که آیات الله دارای دو مرحله است مرحله احکام و ایجاز و مرحله تفصیل و بسط، چنانکه می‌فرماید:

كِتَابٌ أُحْكِمَتْ آيَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ ﴿۲﴾

کتابی است که آیات آن مستحکم شده و سپس با تفصیل از جانب خداوند حکیم و خبیر بیان شده است.

دوم اینکه آیه به معنی جمله‌های خاصی است که از جایی شروع و در جایی ختم می‌شود و واحد تشکیل‌دهنده سوره است مثلاً می‌گوئیم سوره حمد دارای هفت آیه می‌باشد. البته تعیین آیه به این معنی توقیفی است و معیار خاصی ندارد و تابع تعلیم و ارشاد شارع می‌باشد.

(۱) - سوره بقره، آیه ۲۵۲.

(۲) - سوره هود، آیه ۱.

سیری در علوم قرآن، ص: ۲۶

آیه به معنی دوم اصطلاح متأخری نیست که مثلاً بوسیله صحابه و تابعین مصطلح بشود بلکه مربوط به زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌باشد و در زمان خود پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هم این اصطلاح بوده است و همو مقاطع آیات را تعیین نموده است و بعضی از آیات در همان زمان معروف بوده مانند "آیه الکرسی" یا آیات هفتگانه سوره حمد که در قرآن به عنوان «سبعا من المثانی» از آن یاد شده است (البته مطابق بعضی از تفسیرها).

۲- کلام الله:

درباره این صفت پیش از این در مقام بحث از کتاب الله صحبت کردیم و فرق میان کتاب الله و کلام الله را بیان نمودیم، اکنون می‌گوئیم کلام خدا نیز مانند آیات او به دو گونه است کلام تکوینی و کلام تشریحی، همه موجودات عالم کلام تکوینی خداوند است؛ می‌بینیم که خداوند از حضرت مسیح علیه السلام به عنوان کلمه خود یاد می‌کند:

إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ ﴿۱﴾

خداوند به تو مژده می‌دهد به کلمه‌ای از خودش که نام او مسیح فرزند مریم است.

و در جای دیگر پایان ناپذیری قدرت خود را چنین ترسیم می‌کند:

قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَاداً لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا ﴿٢﴾

بگو اگر دریا مرکب شود برای کلمات پروردگار من همانا آن دریا تمام شود پیش از آنکه کلمات پروردگار من تمام شود هرچند همانند آن دریا را هم کمک بگیریم.

(۱) - سوره آل عمران، آیه ۴۵.

(۲) - سوره کهف، آیه ۱۰۹.

سیری در علوم قرآن، ص: ۲۷

و اما کلام تشریحی خداوند همان وحی او به انبیاء است که از جمله آیات قرآن کریم می‌باشد. در چند آیه از قرآن عنوان "کلام الله" و "کلمات الله" به آیات قرآنی اطلاق شده است:

وَ اتْلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنْ كِتَابِ رَبِّكَ لَا مُبَدَّلَ لِكَلِمَاتِهِ ﴿١﴾

و تلاوت کن آنچه بر تو وحی شده از کتاب پروردگارت تغییر دهنده‌ای برای کلمات خدا نیست.

وَ إِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ ﴿٢﴾

و اگر یکی از مشرکین از تو پناه بخواهد به او پناه بده تا کلام الله را بشنود.

درباره حقیقت و چگونگی کلام خدا بحث جنجالی و معروفی در کتب علم کلام وجود دارد که در طول تاریخ باعث کشمکش‌ها و حتی خونریزی‌های بسیاری شده است اهل حدیث و سلفیه معتقدند که کلام خدا مانند ذات او قدیم است و معتزله عقیده دارند که کلام خدا حادث و مخلوق است و ابو الحسن اشعری قائل به کلام نفسی است و هر کدام برای خود حرفهائی دارند که اینجا جای ذکر آنها نیست «۳» و فقط روایتی از امام موسی بن جعفر علیه السلام نقل می‌کنیم که از این روایت موضع ائمه معصومین علیهم السلام در این بحث مشخص می‌شود.

قلت لابی الحسن موسی بن جعفر یا ابن رسول الله ما تقول فی القرآن فقد

(۱) سوره کهف، آیه ۲۷.

(۲) سوره توبه، آیه ۶

(۳) تفصیل این بحث را از لحاظ تاریخی و کلامی و حدیثی، اینجانب در جزوه‌ای تحت عنوان «حدوث و قدم قرآن» آورده‌ام.

سیری در علوم قرآن، ص: ۲۸

اختلف فيه من قبلنا فقال قوم: انه مخلوق و قال قوم: انه غير مخلوق، فقال عليه السلام: اما اني لا- اقول في ذلك ما يقولون و لكني اقول انه كلام الله. «۱»

راوی می‌گوید به امام کاظم عرض کردم ای فرزند پیامبر درباره قرآن چه می‌گوئی که در این باره اختلاف شده است گروهی می‌گویند که قرآن مخلوق است و گروهی می‌گویند که او مخلوق نیست. حضرت فرمود: اما من در این باره آنچه را که آنها گفته‌اند نمی‌گویم بلکه می‌گویم که قرآن کلام خداست.

۳- امر الله:

یکی دیگر از اوصاف قرآن که در خود قرآن آمده عنوان "امر الله" است این صفت نیز در مقام لحاظ رابطه و نسبت قرآن با خداست و بیانگر این معنی است که قرآن دربرگیرنده دستورات و اوامر الهی است.

ذَلِكَ أَمْرُ اللَّهِ أَنْزَلَهُ إِلَيْكُمْ وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يُكَفِّرْ عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ وَيُعْظِمْ لَهُ أَجْرًا ﴿٢﴾

آن امر خداست که به سوی شما نازل کرده است و هر کس از خدا بترسد بدی‌های او را نادیده می‌گیرد و اجر او را بیشتر می‌کند. بدون شک منظور از "امر الله" در این آیه قرآن است و مراد از آن امر تشریحی خداست که درباره قوانین مربوط به زندگی انسانها است زیرا که قبل و بعد آیه در مورد مسائل و احکام طلاق می‌باشد. در مقابل این امر تشریحی امر تکوینی خداوند است که مربوط به عالم خلقت و فرمان تخلف ناپذیر خداوند در ایجاد پدیده‌های جهان می‌باشد که شامل پدیده‌های طبیعی و اجتماعی است.

(۱) - توحید صدوق ص ۲۲۴ - روایات دیگری هم به همین مضمون وارد شده است.

(۲) - سوره طلاق، آیه ۶.

سیری در علوم قرآن، ص: ۲۹

درباره پدیده‌های طبیعی:

إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ ﴿١﴾

همانا فرمان خدا به اینصورت است که چون چیزی را اراده کند می‌گوید موجود باشد پس موجود می‌گردد.

و درباره پدیده‌های اجتماعی:

فَإِذَا جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ قُضِيَ بِالْحَقِّ وَخَسِرَ هُنَالِكَ الْمُبْطِلُونَ ﴿٢﴾

پس چون امر خدا فرا رسید حکم به حق شد و در این هنگام اهل باطل دچار خسران می‌شوند.

۴- تنزیل:

از اوصاف دیگر قرآن که بعضی‌ها آن را به عنوان نام ذکر کرده‌اند صفت تنزیل است که از باب اطلاق مصدر و اراده مفعول می‌باشد این صفت از آنجهت در نسبت قرآن با خداست که بیانگر این حقیقت است که قرآن ساخته و پرداخته ذهن بشر نیست بلکه از جانب خداوند نازل شده است.

نزول قرآن هم به صورت تنزیل و هم به صورت انزال آمده و فرق میان تنزیل و انزال در این است که انزال به معنی نزول دفعی و یکبارگی است ولی تنزیل به معنی نزول تدریجی است، می‌دانیم که قرآن دوبار نازل شده یکبار به صورت یکپارچه و مشتمل بر همه قرآن که در لیلۃ القدر در ماه مبارک رمضان نازل شده و به احتمال زیاد مراد از آن نزول حقیقت قرآنی بر جان و دل پیامبر است و یکبار هم به صورت تدریجی در طول ۲۳ سال نازل شده و مراد از آن نزول تفصیلی و جداجدای آیات قرآن است و این

(۱) - سوره یس، آیه ۸۳.

(۲) - سوره غافر، آیه ۷۸.

سیری در علوم قرآن، ص: ۳۰

همان کثرت در وحدت و وحدت در کثرت است.

البته در این باره - بخواست خدا - به تفصیل در آینده بحث خواهیم کرد در اینجا منظور این است که معنای تنزیل روشن شود. اطلاق تنزیل به قرآن در موارد متعددی (یازده مورد) از قرآن آمده که در بعضی از آنها تنزیل به "الکتاب" اضافه شده و در بعضی اضافه نشده است ولی در همه آن موارد، تنزیل به خداوند نسبت داده شده است آنهم با اوصافی مانند رحمن و رحیم، رب العالمین، حکیم، حمید، عزیز حکیم و عزیز علیم. در بیشتر موارد پس از بیان تنزیل قرآن از انذار و بیم دادن کافران و در یک مورد علاوه بر

انذار از تبشیر هم صحبت شده است به عنوان نمونه دو آیه از آنها را می‌خوانیم:

وَإِنَّهُ لَتَنْزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ ﴿١﴾

همانا قرآن فرود آورده پروردگار جهانیان است که روح الامین آن را بر قلب تو نازل کرده تا تو از بیم‌دهندگان باشی.

تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ فَاعْبُدِ اللَّهَ مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ ﴿٢﴾

فرو فرستادن کتاب از جانب خداوند عزیز و حکیم. ما کتاب را به حق به سوی تو فرستادیم پس خدا را عبادت کن در حالی که دین خود را بر او خالص کرده‌ای.

نکته‌ای که اضافه می‌کنیم این است که در دو آیه از این یازده آیه، تنزیل بدون

(۱) - سوره شعراء، آیات ۱۹۲ و ۱۹۳.

(۲) - سوره زمر، آیات ۱ و ۲.

سیری در علوم قرآن، ص: ۳۱

همراهی کلمه "من" ولی در بقیه همراه با کلمه من آمده است که جای تدبیر و تفکر است.

می‌دانیم که کلمه "من" یکنوع واسطه را تداعی می‌کند یعنی این تعبیر که قرآن نازل کرده خداست با این تعبیر که نازل شده از جانب خداست می‌تواند این فرق را داشته باشد که در تعبیر اولی واسطه حذف شده و در تعبیر دوم عنایت به واسطه هم هست البته در یکی از دو آیه‌ای که تنزیل بدون کلمه "من" آمده در آیه بعدی تصریح به واسطه که همان روح الامین است، شده است؛ دقت کنید.

۵- جبل الله:

در سوره آل عمران می‌خوانیم:

وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا ﴿١﴾

همگی به ریسمان خدا چنگ بزنید و متفرق نشوید.

بگفته بعضی از مفسران منظور از ریسمان خدا در این آیه قرآن است بنابراین تفسیر یکی از اوصاف قرآن «جبل الله» می‌باشد. البته در بعضی روایات جبل الله در این آیه به عترت پیامبر تفسیر شده است و این منافاتی با تفسیر اولی ندارد و می‌توان گفت هم قرآن و هم اهل بیت جبل الله هستند.

اتفاقاً در روایتی از رسول گرامی، این معنی به صورت ظریفی بیان شده است که فرمود:

ایها الناس انی قد ترکت فیکم حبلین ان اخذتم بهما لن تضلوا بعدی احدهما اکبر من الاخر کتاب الله جبل ممدود من السماء و عترتی اهل بیتی.

ای مردم من در میان شما دو تا ریسمان باقی گذاشتم که اگر آنها را اخذ

(۱) - سوره آل عمران، آیه ۱۰۳.

سیری در علوم قرآن، ص: ۳۲

کنید پس از این گمراه نمی‌شوید یکی از این دو از دیگری بزرگتر است، کتاب خدا که ریسمانی است که از آسمان به زمین کشیده شده و عترت من اهل بیت من.

۶- وحی:

وحی در لغت به معنای اشاره سریع و با شتاب و نوشتن و الهام و کلام مخفی و القاء مطلب به دیگری است «۱» و در اصطلاح مطالبی است که از جانب خداوند به پیامبران القاء می‌شود و صورت‌های مختلفی دارد که تفصیل آن در کتب کلامی و تفسیری آمده است.

یکی از صفات قرآن که در خود قرآن آمده است همان عنوان "وحی" می‌باشد که بیانگر رابطه قرآن با خداوند است و اینکه آیات قرآنی حقایق والائی است که از طرف خداوند به پیامبر خود القاء شده است.

إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَىٰ «۲»

قرآن چیزی نیست جز وحی که القاء شده و شدید القوی آن را تعلیم داده است.

قُلْ إِنَّمَا أُنذِرُكُمْ بِالْوَحْيِ وَلَا يَسْمَعُ الصُّمُّ الدُّعَاءَ إِذَا مَا يُنذَرُونَ «۳»

بگو همانا شما را به وسیله وحی الهی هشدار می‌دهم ولی گوش ناشنوا دعوت حق را هنگامی که بیم داده می‌شود، نمی‌شنود.

(۱) مفردات راغب ص ۵۵۲- المصباح المنیر ج ۲ ص ۳۶۹- نهاییه ابن اثیر ج ۵ ص ۱۶۳.

(۲)- سوره نجم، آیه ۵.

(۳)- سوره انبیاء، آیه ۴۵.

سیری در علوم قرآن، ص: ۳۳

هدایتگری و روشنگری قرآن**اشاره**

استعدادها و امکانات بالقوه ای که در ساختار وجودی انسان به ودیعت نهاده شده است، اگر به صورت صحیحی پرورش یابد و در مسیر درستی قرار گیرد، در چنین صورتی است که انسان به هدف والائی که برای آن آفریده شده، دست خواهد یافت و به کمال مطلوب خواهد رسید.

پیامبران و سفرای الهی برای چنین هدفی مبعوث شده‌اند. آنها معلمانی هستند که انسانها را در جهت استفاده درست از امکانات وجودی خود تعلیم می‌دهند و راه رسیدن به سعادت و کمال را پیش پای آنها می‌گذارند و بدینگونه انسان را "هدایت" می‌کنند. قرآن کریم به عنوان مهمترین کتاب آسمانی که برای بشر نازل شده است، عنایت خاصی به مسئله هدایت دارد و اساسا هدف نهائی قرآن همان هدایت است. بهمین جهت قرآن به جنبه هدایتگری و روشنگری خود تأکید بسیار دارد و اوصاف و عناوین متعددی را برای خود ذکر می‌کند که مربوط به این بعد از ابعاد قرآن است.

اینک عنوان‌هایی را که ناظر به جنبه هدایتگری قرآن است و از آنها به عنوان نام‌های وصفی یاد می‌شود مورد تدبر قرار می‌دهیم:

۱- نور:

نقش تعیین کننده نور در پرورش و رشد گیاهان و جانوران امری واضح است و همچنین نور سبب می‌شود که انسان اشیاء را از یکدیگر تمییز و تشخیص بدهد و راه را

سیری در علوم قرآن، ص: ۳۴

از چاه بشناسد. با توجه به همین خواص نور است که قرآن خود را به عنوان نور معرفی می‌کند.

فَأْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ﴿۱﴾

ایمان بیاورید به خداوند و پیامبرش و نوری که نازل کردیم و خداوند به آنچه که انجام می‌دهید آگاه است.

يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا ﴿۲﴾

ای مردم برای شما از جانب پروردگارتان برهانی آمد و به سوی شما نوری آشکار نازل کردیم.

در جای دیگری مسلمانان صدر اسلام را به خاطر پیروی از نور قرآن مورد ستایش قرار می‌دهد و آنان را گروه رستگاران معرفی

می‌کند. اشاره به اینکه استفاده از روشنائی قرآن رمز رسیدن به فلاح و رستگاران است:

فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿۳﴾

پس آنانکه به او (پیامبر اسلام) ایمان آوردند و او را گرمی داشتند و کمک کردند و از نوری که همراه با او نازل شده است پیروی

نمودند، آنان همان رستگارانند.

و در آیه‌ای دیگر هدف از نزول قرآن را چنین بیان می‌کند:

(۱) - سوره تغابن، آیه ۸.

(۲) - سوره نساء، آیه ۱۷۴.

(۳) سوره اعراف، آیه ۱۵۷.

سیری در علوم قرآن، ص: ۳۵

كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ ﴿۱﴾

این کتابی است که به سوی تو نازل کردیم تا مردم را از تاریکی‌ها به سوی روشنائی ببری.

۲- هدی

یکی دیگر از اوصاف قرآن که بیانگر جنبه هدایتگری آنست "هدی" است که بطور مکرر در قرآن آمده است. واژه هدی مصدر

و به معنی هدایت است و در اطلاق به قرآن معنی فاعلی می‌دهد، البته این نظر دانشمندان علوم قرآن است «۲» ولی ما تصور می‌کنیم

که لزومی ندارد هدی را به معنی هادی بگیریم، بلکه می‌توان آن را به همان معنای مصدری به قرآن اطلاق نمود و اراده مبالغه و

تأکید کرد. همانگونه که کلماتی مانند نور و رحمت و شفاء و بلاغ و بصائر را به قرآن اطلاق می‌کنیم.

اکنون نمونه‌هایی از آیات مربوطه را می‌آوریم و به تدبر در مضامین آنها می‌نشینیم.

فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَى قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَهُدًى وَبُشْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ ﴿۳﴾

همانا آن را بر قلب تو با اذن خداوند فرود آورد که تصدیق‌کننده چیزی است که پیش روی اوست و هدایت و بشارت برای مؤمنان

است.

هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةٌ لِلْمُتَّقِينَ ﴿۴﴾

(۱) - سوره ابراهیم، آیه ۱.

(۲) - سیوطی، الاتقان فی علوم القرآن ج ۲ ص ۵۱.

(۳) - سوره بقره، آیه ۹۷.

(۴) - سوره آل عمران، آیه ۱۳۸.

سیری در علوم قرآن، ص: ۳۶

این بیانی است برای مردم و هدایت و موعظه‌ای است برای متقین.

و نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَ هُدًى وَ رَحْمَةً وَ بُشْرَى لِّلْمُسْلِمِينَ ﴿۱﴾

و نازل کردیم بر تو کتاب را که بیان‌کننده همه‌چیز و هدایت و رحمت و بشارت برای مسلمانان است.

هَذَا بَصَائِرٌ لِّلنَّاسِ وَ هُدًى وَ رَحْمَةٌ لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ ﴿۲﴾

این بصیرت‌هایی است برای مردم و هدایت و رحمت است برای قومی که یقین دارند.

بطوریکه ملاحظه می‌فرمائید در این آیات و آیات دیگری که مشابه آنهاست و ما نیاوردیم، متعلق هدایت، متقین و مؤمنین و

مسلمین و اهل یقین است و نه همه مردم بخصوص اینکه میان عموم مردم و مؤمنین فرق گذاشته مانند آیه ۱۳۸ آل عمران و آیه ۲۰

جاثیه که خواندیم. در این آیات بطوریکه دیدیم، قرآن برای عموم مردم بیان و بصائر و برای متقین و اهل یقین هدایت عنوان شده

است. بنابراین می‌توان گفت که منظور از هدی در این آیات هدایت خاصی است که مخصوص اهل ایمان است. البته این مطلب

مانع از آن نیست که قرآن به نوع دیگری هدایت‌کننده عموم مردم باشد.

البته در یک آیه از آیات مربوط به موضوع، متعلق "هدی" عموم مردم ذکر شده:

شَهْرَ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِّلنَّاسِ ﴿۳﴾

ماه رمضان که قرآن در آن نازل شده هدایت‌کننده مردم است.

(۱) - سوره نحل، آیه ۸۹.

(۲) - سوره جاثیه، آیه ۲۰.

(۳) - سوره بقره، آیه ۱۸۵.

سیری در علوم قرآن، ص: ۳۷

درست است که در این آیه متعلق "هدی"، "ناس" است ولی به نظر می‌رسد که منظور از ناس در خصوص این آیه مؤمنین باشد

زیرا در دنباله همین آیه حکم و جوب روزه بیان شده و خطاب به مسلمین است:

فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ

هر کس از شما این ماه را درک کند آن را روزه بدارد.

۳- مبین:

این صفت به تنهایی به قرآن اطلاق نشده بلکه به حالت مرکب و به صورت کتاب مبین و قرآن مبین و نور مبین آمده است و

به‌هرحال یکی از صفات قرآن می‌باشد و دربرگیرنده این مطلب است که قرآن کتابی روشن و آشکار است و انسان می‌تواند به

آسانی از رهنمودهای آن استفاده کند و به راحتی خود را در مسیر هدایت قرآن قرار بدهد.

تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ وَ الْقُرْآنِ مُبِينٍ ﴿۱﴾

اینست کتاب و قرآن آشکار و روشن.

تِلْكَ آيَاتُ الْقُرْآنِ وَ كِتَابٍ مُبِينٍ ﴿۲﴾

اینست آیات قرآن و کتاب روشن.

این دو آیه را باهم مقایسه کنید و ببینید چگونه دو کلمه قرآن و کتاب در این آیات جای خود را به یکدیگر داده‌اند و شکل جمله‌بندی یکسان است. ضمناً در این دو آیه

(۱) - سوره حجر، آیه ۱.

(۲) - سوره نمل، آیه ۱.

سیری در علوم قرآن، ص: ۳۸

و چند آیه دیگر صفت "مبین" مانند موصوف خود به صورت نکره آمده ولی در آیات دیگری این ترکیب به صورت معرفه آمده است به عنوان نمونه:

وَ الْكِتَابِ الْمُبِينِ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةٍ مُبَارَكَةٍ ﴿۱﴾

قسم به همین کتاب روشن که ما آن را در شبی مبارک نازل کردیم.

در آیه دیگری، از قرآن به عنوان نور مبین یاد شده است:

قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا ﴿۲﴾

همانا به سوی شما از جانب پروردگارتان برهانی آمد و نور روشنی به سوی شما نازل کردیم.

۴- بصائر:

عنوان "بصائر" به همین صورت جمع، به قرآن اطلاق شده است. بصائر جمع بصیرت است که به معنی بینش درست و درک صحیح می‌باشد و ناظر به این مطلب است که قرآن کریم، بینش انسان را نافذ و تند و تیز می‌کند و به او توانائی فهم درست و درک حقائق عالم را ارزانی می‌دارد. انسانی که با هدایت قرآن گام برمی‌دارد، در تفکرات و اندیشه‌ها و همچنین در تصمیم‌گیری‌های خود دچار اشتباه و انحراف نمی‌شود.

هَذَا بَصَائِرُ مِنْ رَبِّكُمْ وَ هُدًى وَ رَحْمَةٌ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿۳﴾

این بصیرت‌هایی از جانب پروردگارتان می‌باشد و هدایت و رحمتی است برای قومی که ایمان آورده‌اند.

(۱) - سوره دخان، آیه ۲.

(۲) - سوره نساء، آیه ۱۷۴.

(۳) - سوره اعراف، آیه ۲۰۳.

سیری در علوم قرآن، ص: ۳۹

هَذَا بَصَائِرُ لِلنَّاسِ وَ هُدًى وَ رَحْمَةٌ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ ﴿۱﴾

این بصیرت‌هایی است برای مردم و هدایت و رحمتی است برای قومی که یقین دارند.

به‌طوریکه در ذیل عنوان "هدی" متذکر شدیم به نظر می‌رسد که هدایت قرآن مراحل گوناگونی دارد. یک مرحله آن عام است و شامل همه مردم از مؤمن و غیر مؤمن می‌شود و مرحله دیگر آن هدایت خاصی است که فقط مؤمنین را دربرمی‌گیرد. در آیه‌ای که هم اکنون خواندیم، این مطلب به وضوح دیده می‌شود.

قرآن در مرحله نخست بصیرت‌ها را باز می‌کند و انسان را به تفکر صحیح وادار می‌سازد تا راه مستقیم را دریابد. این مرحله برای عموم مردم است و چون انسانی راه درست را پیدا کرد و به خدا و رسول ایمان آورد، چنان نیست که رسالت قرآن درباره او تمام

شده باشد و قرآن او را به حال خود بگذارد بلکه مرحله دیگری از هدایت آغاز می‌شود که ویژه مؤمنان است و آن نیز مراحلی دارد: اسلام و ایمان و یقین.

۵- بلاغ:

از جمله اوصافی که در قرآن ذکر شده و به جنبه هدایتگری قرآن مربوط می‌شود، عنوان "بلاغ" است. این واژه که مصدر از باب تفعیل است به معنای پیام‌رسانی و تبلیغ می‌باشد. قرآن کریم مجموعه‌ای از پیام‌های خداوند است که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم مأموریت داشت که آنها را به مردم ابلاغ کند تا مردم با دریافت این پیام‌های آسمانی و به کارگیری اندیشه‌های خود، به آن نوع از زندگی که شایسته مقام انسانی است برسند.

أَبْلُغُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَأَنَا لَكُمْ نَاصِحٌ أَمِينٌ «۲»

پیام‌های پروردگارم را به شما می‌رسانم و من نسبت به شما اندرزگوی

(۱)- سوره جاثیه، آیه ۲۰.

(۲)- سوره اعراف، آیه ۶۸.

سیری در علوم قرآن، ص: ۴۰

امینی هستم.

هَذَا بَلَاغٌ لِلنَّاسِ وَلِيُنذِرُوا بِهِ وَيَلْعَلُّمُوا أَنَّمَا هُوَ إِلَهٌ وَاحِدٌ وَلِيَذَّكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ «۱»

این بلاغی است برای مردم تا بدان بیم داده شوند و بدانند که او خدائی یگانه است و صاحبان خرد اندرزگرند.

در این آیه سه هدف برای پیام‌های قرآن ذکر شده و البته با آوردن حرف واو در اول (و لینذروا به) اشاره به این کرده که هدف‌ها منحصر به این سه تا نیست، بلکه هدف‌ها متعدد است که از جمله آنها این سه هدف می‌باشد:

۱- انذار و بیم دادن مردم.

۲- ایمان آوردن مردم به خدای یگانه.

۳- تذکر به صاحبان خرد.

۶- ذکر و تذکره

این دو عنوان که تقریباً به یک معنی است در موارد متعددی به صورت صفت برای قرآن آمده است و به خصوص کلمه "ذکر" در آیات بسیاری وارد شده و منظور از آن جنبه یادآوری و اندرزگویی قرآن است. باید دید که قرآن چه چیزی را یادآوری می‌کند؟ متعلق ذکر و یادآوری می‌تواند چند موضوع باشد:

۱- یادآوری عظمت خدا و نعمت‌های او و نیز وعده‌های او.

۲- یادآوری تعلیمات پیامبران گذشته.

۳- یادآوری سرگذشت امت‌های پیشین.

۴- یادآوری حقایقی که انسان می‌تواند با عقل خود آنها را درک کند.

(۱)- سوره ابراهیم، آیه ۵۲.

سیری در علوم قرآن، ص: ۴۱

آیاتی که کلمه ذکر و تذکره در آنها به عنوان صفتی برای قرآن آمده بسیار است و نمونه‌هایی از آن را می‌آوریم:
 وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ «۱» و نازل کردیم بر تو ذکر را تا به مردم آنچه را که به آنها نازل شده بیان کنی و شاید آنان بیندیشند.

وَهَذَا ذِكْرٌ مُبَارَكٌ أَنْزَلْنَاهُ أَفَأَنْتُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ «۲» و این ذکر مبارکی است که نازل کردیم، آیا شما آنرا انکار می‌کنید؟
 وَإِنَّهُ لَتَذِكْرٌ لِّلْمُتَّقِينَ «۳» و آن تذکره‌ای است برای متقین.

إِنَّ هَذِهِ تَذِكْرَةٌ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذْ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا «۴» همانا این تذکره‌ای است پس هرکس بخواهد، راهی را به سوی پروردگار خویش برمی‌گزیند.

(۱) - سوره نحل، آیه ۴۴.

(۲) - سوره انبیاء، آیه ۵۰.

(۳) - سوره مزمل، آیه ۱۹.

(۴) - سوره مزمل، آیه ۱۹.

سیری در علوم قرآن، ص: ۴۲

عظمت و قداست قرآن

اشاره

در میان کتب آسمانی متعددی که از جانب خداوند متعال برای بشر نازل شده، قرآن کریم از ارزش و اعتبار ویژه‌ای برخوردار است و موقعیت ممتاز و برجسته‌ای دارد. با صرف نظر از اینکه کتابهای آسمانی دیگر مانند تورات و انجیل، تحریف شده و سودجویان در آنها دست برده‌اند و آیات آنها را جابه‌جا کرده و یا تغییر داده‌اند، قرآن در مقایسه با تورات و انجیل واقعی نیز در جایگاه والایی است و عظمت و اعتبار خاصی دارد همچنانکه پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم نیز در مقایسه با پیامبران دیگر چنین است. دلیل روشن این مطلب خاتمت اسلام است. ادیان پیشین جنبه موقت داشتند ولی اسلام به عنوان آخرین پیام الهی، دین جاودانی بشر است.

روی همین اصل، عظمت و علو مقام قرآن و قداست و کرامت این کتاب آسمانی مورد تأکید بسیار است و این معنی در آیات قرآنی بطور مکرر مورد عنایت قرار گرفته است و دسته‌ای از نام‌های وصفی قرآن ناظر به همین جنبه از ابعاد قرآن می‌باشد که در زیر بدانها اشاره می‌شود:

۱- احسن الحدیث:

هر چیز نو و تازه‌ای را حدیث می‌گویند، اما بیشتر به سخن نو ابتکاری حدیث گفته می‌شود و لذا به روایات وارده از معصومین حدیث اطلاق می‌شود، زیرا که سخنان نو و بی سابقه در میان عرب‌ها بود. یکی از صفات قرآن حدیث است و این به خاطر

سیری در علوم قرآن، ص: ۴۳

مضمون‌های تازه و ابتکاری قرآن و نیز تازگی اسلوب و شیوه بیان قرآن است که میان عربها سابقه نداشت.

مضامین موجود در میان عرب قبل از اسلام بیشتر تفاخر به نیاکان و تعریف از اسب و شمشیر و چیزهائی از این قبیل بود و شیوه بیان آنها نیز یا نثر بود و یا نظم اما قرآن هم از لحاظ مضمون و محتوا و هم از لحاظ شیوه بیان به صورت کاملاً جدید و تازه ارائه شد، بگونه‌ای که مایه تعجب ادبا و سخنرانان و سخن شناسان آن زمان قرار گرفت. آنها می‌گفتند: قرآن نه شعر است و نه نثر بلکه چیز دیگری است.

اطلاق صفت "حدیث" به قرآن در آیات متعددی آمده که از آنجمله است:

فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسِكَ عَلَىٰ آثَارِهِمْ إِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهَذَا الْحَدِيثِ أَسَفًا ﴿١﴾ نزدیکست که ای پیامبر از شدت تأسف جان خود را به دنبال آنان هلاک کنی از اینکه آنان به این حدیث ایمان نمی‌آورند.

فَذَرْنِي وَمَنْ يُكذِّبُ بِهَذَا الْحَدِيثِ سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ. ﴿٢﴾

کیفر کسانی را که این حدیث را تکذیب می‌کنند به من واگذار کن بزودی آنان را از جایی که نمی‌دانند، عذاب خواهیم کرد. در آیه‌ای که ذیلاً می‌خوانیم قرآن نه تنها حدیث بلکه احسن الحدیث و زیباترین سخن نو معرفی شده است که بیانگر مجد و عظمت قرآن است:

اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُتَشَابِهًا مَثَانِيَ تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمْ وَقُلُوبُهُمْ إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ ﴿٣﴾

(۱) - سوره کهف، آیه ۶.

(۲) - سوره قلم، آیه ۴۴.

(۳) - سوره زمر، آیه ۲۳.

سیری در علوم قرآن، ص: ۴۴

خداوند قرآن را که نیکوترین سخن است نازل کرد، کتابی که آیاتش باهم مشابهت دارد و دوتا دوتا است که از تلاوت آن لرزه بر اندام خداترسان می‌افتد، سپس آرامش می‌یابند و به ذکر خدا می‌پردازند.

در این آیه، قرآن به عنوان زیباترین سخنی معرفی شده که خاصیت عجیبی دارد بگونه‌ای که در دل‌های مؤمنان نفوذ می‌کند و آنها را دچار هیجان و احساسات می‌سازد و سپس به آنان آرامش و اطمینان می‌بخشد.

۲- کریم

این صفت که بیانگر کرامت و قداست قرآن است تنها یک بار در قرآن به خود قرآن اطلاق شده است:

إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿١﴾ همانا که آن قرآن کریم است در کتابی نهان (لوح محفوظ) که جز دست پاکان به آن نرسد فرستاده شده از جانب پروردگار عالمیان.

۳- مجید

مجد به معنای عظمت و کرامت فراگیر و گسترده است و مجید هم صفت خداست که دارای فضل و کرم بی‌پایان است و هم صفت قرآن است که معانی و معارف فراوانی را دربر گرفته است.

این صفت چهار بار در آیات قرآنی آمده، یکبار به عنوان صفتی برای خدا و یکبار به عنوان صفتی برای عرش خدا و دوبار هم به عنوان صفتی برای کلام خدا

(۱) - سوره واقعه، آیات ۷۷ تا ۸۰.

سیری در علوم قرآن، ص: ۴۵

و قرآن.

ق- وَالْقُرْآنِ الْمَجِيدِ بَلْ عَجِبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ فَقَالَ الْكَاْفِرُونَ هَذَا شَيْءٌ عَجِيبٌ «۱» قسم به قرآن با مجد و عظمت بلکه آنان از اینکه بیم‌دهنده‌ای از خودشان آمده است تعجب می‌کنند و کافران می‌گویند که این چیز شگفتی است.
بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَجِيدٌ فِي لَوْحٍ مَحْفُوظٍ «۲» بلکه این کتاب، قرآن با مجد و عظمت است که در لوح محفوظ (صفحه علم ازلی الهی) نگاشته شده است.

۴- عزیز

صفت عزیز در قرآن معمولاً به خداوند اطلاق شده و بیشتر همراه با صفت دیگری از خداوند مانند حکیم و قوی و ذو انتقام و غفار و رحیم و حمید و غفور آمده است و در این مورد عزیز به معنای صاحب قدرت قاهره‌ای است که هیچ قدرتی نمی‌تواند او را مقهور سازد.

اما اطلاق صفت عزیز به قرآن فقط در یک مورد از آیات قرآنی آمده است:

وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ «۳»
و همانا آن کتاب عزیزی است که نه از مقابل و نه از پشت سر باطل

(۱) - سوره قاف، آیات ۱ و ۲.

(۲) - سوره بروج، آیات ۲۲ - ۲۱.

(۳) - سوره فصلت، آیه ۴۲.

سیری در علوم قرآن، ص: ۴۶

نمی‌تواند به او راه یابد فرستاده شده از جانب خداوند حکیم و حمید است.

عزیز بودن قرآن به خاطر قدرت منطقی و استدلال و اتقان و استحکام معارف آنست که هیچگاه مقهور و مغلوب واقع نمی‌شود. البته می‌توانیم معنای دیگر واژه عزیز را هم لحاظ کنیم. یکی از معانی عزیز چیز کمیاب نادر الوجودی است که به دست آوردن آن سخت و دشوار باشد. اطلاق عزیز به قرآن می‌تواند از همین مقوله باشد.

۵- مبارک

برکت و مبارک و تبرک از یک خانواده است و به معنای محل اجتماع خیرات و فیوضات است. مبارک بودن قرآن نیز ناظر به همین معناست و قرآن کریم منبع خیرات و سرچشمه فیوضات است و ملتی که قرآن را برنامه زندگی خود قرار دهد به همه خوبی‌ها دست خواهد یافت و از برکات زمین و آسمان برخوردار خواهد شد و شایستگی آن را خواهد داشت که از افاضات الهی بهره‌مند شود.

وَ هَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ فَاتَّبِعُوهُ وَ اتَّقُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ «۱» و این کتاب با برکتی است که نازل کردیم از آن پیروی کنید و تقوا داشته باشید تا مورد رحمت قرار گیرید.

كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَ لِيَتَذَكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ «۲»

کتاب مبارکی است که به تو نازل کردیم تا در آیات آن تدبیر کنند و صاحبان اندیشه متذکر شوند.

(۱) - سوره انعام، آیه ۱۵۵.

(۲) - سوره ص، آیه ۲۹.

سیری در علوم قرآن، ص: ۴۷

جالب اینکه قرآن هم خود مبارک است و هم در شب مبارکی نازل شده است، «شب قدر».

إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ مُبَارَكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنذِرِينَ ﴿۱﴾

ما قرآن را در شب مبارکی نازل کردیم، ما بیم‌دهندگانیم.

۶- علی

صفت علی که از علو مشتق شده از جمله آن گروه از صفات قرآن است که ناظر به بعد عظمت و قداست آن می‌باشد و برتری قرآن و علو مرتبه آن را نسبت به دیگر کتابهای آسمانی بیان می‌کند. علو مرتبه قرآن چیزی است که در مخزن علم الهی و ام‌الکتاب ثبت شده است.

إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَمَدِينًا لَعَلِّي حَكِيمٌ ﴿۲﴾ همانا ما آن را قرآن عربی قرار دادیم تا شما اندیشه کنید و همانا قرآن در ام‌الکتاب نزد ما بلند پایه و استوار است.

۷ و ۸ و ۹- مکرمه، مرفوعه، مطهره

این سه عنوان پشت سرهم در یک آیه از قرآن به قرآن اطلاق شده و نشانگر اوج عظمت و قداست و بلندپایگی و والائی قرآن است.

مکرمه- دارای کرامت و بزرگی مرفوعه- دارای مرتبه‌ای بلند و والا

(۱) - سوره دخان، آیه ۳.

(۲) - سوره زخرف، آیه ۴.

سیری در علوم قرآن، ص: ۴۸

مطهره- پاک و منزّه از هر شائبه کلاً إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ فَمَنْ شَاءَ ذَكَرْهُ فِي صُحُفٍ مُّكَرَّمَةٍ مَّرْفُوعَةٍ مُّطَهَّرَةٍ بِأَيْدِي سَفَرَةٍ كِرَامٍ بَرَرَةٍ ﴿۱﴾ همانا قرآن برای تذکر است تا هر کس که بخواهد پند گیرد در صحیفه‌های مکرم نگاشته شده که بس بلند مرتبه و پاک است بدست سفیران حق که عالی رتبه و نیکو هستند.

(۱) - سوره عبس، آیه ۱۱-۱۶.

سیری در علوم قرآن، ص: ۴۹

اتقان و استحکام قرآن

یکی از ویژگیهای مهم و برجسته قرآن که می‌تواند یکی از وجوه اعجاز آن باشد، اتقان و استحکام و استواری و قاطعیت این کتاب آسمانی است.

همچنانکه جهان آفرینش و کتاب تکوینی خدا براساس حق و عدل استوار است و در قانون خلقت هیچگونه سستی و ضعف مشاهده نمی‌شود، قرآن نیز که کتاب تشریحی خداوند است بر همان اساس نازل شده و آیات آن محکم و متقن و غیر قابل خدشه است. خداوند در مورد عالم خلقت می‌فرماید:

مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ (۱) خداوند آسمانها و زمین و آنچه را که در آنهاست نیافرید مگر براساس حق. مشابه همان تعبیر را در مورد آیات قرآنی هم آورده است.

تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ نَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ (۲)

این آیات خداست که براساس حق بر تو تلاوت می‌کنیم همانا تو از فرستادگانی.

(۱) - سوره روم، آیه ۸.

(۲) - سوره بقره، آیه ۲۵۲.

سیری در علوم قرآن، ص: ۵۰

اینست که قرآن کریم اوصافی را برای خود ذکر می‌کند که همگی بیانگر اتقان و استحکام قرآن و دوری آن از هرگونه ضعف و سستی می‌باشد. اینک آن اوصاف را مورد مطالعه قرار می‌دهیم.

۱- قِیم

«قیم» به معنای استوار و درست و از لحاظ ادبی یک از اوزان صفت مشبیه از ماده قام یقوم می‌باشد.

در قرآن کریم این صفت گاهی برای دین اطلاق شده و گاهی برای خود قرآن و گاهی برای صحف مطهره و این می‌رساند که ارتباط تنگاتنگی میان این سه وجود دارد:

ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (۱) این، دین استوار است ولی بسیاری از مردم نمی‌دانند.

الْحَمِيدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَى عَبْدِهِ الْكِتَابَ وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا قَيِّمًا لِيُنذِرَ بَأْسًا شَدِيدًا مِّنْ لَّدُنْهُ وَيُبَشِّرَ الْمُؤْمِنِينَ (۲) سپاس خداوند را که بر بنده خود کتاب را نازل کرد و در آن کجی قرار نداد کتابی استوار تا بوسیله آن مردم را از عذابی سخت بترساند و مؤمنان را بشارت بدهد.

رَسُولٌ مِّنَ اللَّهِ يَتْلُوا صُحُفًا مُّطَهَّرَةً فِيهَا كُتِبَ قَيِّمَةٌ (۳)

(۱) - سوره روم، آیه ۳۰.

(۲) - سوره كهف، آیات ۱ و ۲.

(۳) - سوره بینه، آیه ۳.

سیری در علوم قرآن، ص: ۵۱

رسولی از جانب خدا که کتابهای آسمانی پاک را تلاوت می‌کند و در آن کتابهاست نامه‌های استوار.

اکنون ببینیم که منظور از "قیم" بودن قرآن چیست؟ در این باره وجوهی ذکر شده:

* قیم به معنای مستقیم است و در قرآن هیچگونه کجی وجود ندارد. (تأکید کلمه ماقبل)

* قیم به معنای تضمین‌کننده مصالح مردم از طریق بیان احکام و شرایع.

* قیم به معنای تدبیرکننده امور و قرآن کریم از آنجهت که متضمن بیان دین قیم است در واقع تدبیرکننده امور دنیوی و اخروی مردم می‌باشد. (شبهه معنای قبلی)

* قیم به معنای معتدل و قرآن کتابی است که در آن افراط و تفریط نشده است.

* قیم به معنای نگهبان و قرآن با تصدیق کردن کتابهای آسمانی دیگر در حقیقت آنها را حفظ می‌کند. به نظر ما همه این وجوه را می‌توان به قرآن حمل کرد و مانعی از آن نیست.

۲- قول فصل

این تعبیر به معنای سخن جدی و قاطعی است که میان حق و باطل فاصله می‌اندازد و هرگز قابل نقض و ابرام نیست این تعبیر را بیشتر در حل اختلافات و در قضاوت‌های مهم به کار می‌برند و می‌توان گفت که قول فصل، آن سخن آخری است که چون و چرا ندارد و جای شک و تردید باقی نمی‌گذارد.

قرآن کریم قول فصل است و حق و باطل را از هم جدا می‌کند. سخنی است که بالای آن سخنی نیست و حکم آن قاطع و غیر قابل تردید است:

إِنَّهُ لَقَوْلُ فَضْلٍ وَ مَا هُوَ بِالْهَزْلِ «۱»

(۱)- سوره طارق، آیات ۱۳ و ۱۴.

سیری در علوم قرآن، ص: ۵۲

همانا که قرآن قول فصل است و هرگز سخنی بیهوده نیست.

همانگونه که قرآن «قول فصل» است روز قیامت هم «یوم فصل» می‌باشد و قضاوت‌هایی که در آن روز می‌شود قابل تشکیک و تردید نیست.

هَذَا يَوْمُ الْفَضْلِ جَمَعْنَاكُمْ وَالْأُولَئِينَ «۱» این، روز فصل است که شما و پیشینیان را در آن جمع کردیم.

۳- برهان

برهان آن دلیل محکمی است که مطلب را به ثبوت می‌رساند و طرف مقابل در برابر آن عاجز و ناتوان می‌شود. زیرا که مقدمات آن بر چیزهای یقینی و عینی استوار است. اطلاق صفت «برهان» بر قرآن از آنجهت است که مجموعه قرآن به خاطر اعجازی که دارد دلیل محکمی بر حقانیت پیامبر اسلام است و می‌توانیم بگوئیم که معارفی که در آیات قرآنی آمده است همه برهانی و مطابق دلیل و منطق می‌باشد.

يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا «۲» ای مردم همانا برای شما برهانی از پروردگارتان آمده است و به سوی شما نوری آشکار نازل کردیم.

قرآن کریم که خود برهان و مطالب آن برهانی است در چندین مورد از مشرکان و کافران طلب برهان می‌کند و از آنها می‌خواهد که اگر راست می‌گویند، برای ادعای خود برهانی اقامه کنند به عنوان نمونه به این آیه توجه کنید:

(۱)- سوره مرسلات، آیه ۳۸.

(۲) - سوره نساء، آیه ۱۷۴.

سیری در علوم قرآن، ص: ۵۳

أَلَيْسَ مَعَ اللَّهِ قُلُوبٌ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿۱﴾ آیا خدائی جز الله وجود دارد؟ برهان خود را بیاورید اگر از راستگویانید.

۴- بینه

«بینه» در اصطلاح فقهی فقط به شاهد عادل گفته می‌شود ولی معنای لغوی آن اعم از این معناست و به دلیل روشن و آشکار گفته می‌شود و در قرآن کریم هم بینه به معنای دلیل و حجت و برهان و معجزه استعمال شده و از معجزات پیامبران به عنوان بینات نام برده شده و گاهی این کلمه توأم با واژه "زبر" آمده است که منظور کتابهای آسمانی است.

همه پیامبران دارای بینه بودند و قرآن از قول بعضی از انبیاء از جمله صالح و شعیب و موسی نقل می‌کند که آنها به قوم خود گفته‌اند که ما دارای بینه هستیم که منظور اینست که دلیل روشنی بر صدق نبوت خود داریم. پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم نیز صاحب بینه است و بینه مهم او همان قرآن است.

فَقَدْ جَاءَكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَذَبَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَصَدَفَ عَنْهَا ﴿۲﴾ همانا برای شما از طرف پروردگارتان حجت آشکار و هدایت و رحمت آمده است اکنون کیست ستمکارتر از کسی که آیات خدا را تکذیب کند و از آن روی برگرداند.

(۱) - سوره نحل، آیه ۶۴.

(۲) - سوره انعام، آیه ۱۵۷.

سیری در علوم قرآن، ص: ۵۴

۵- ام الكتاب

می‌دانیم که آیات قرآنی دو دسته است دسته‌ای را محکمت و دسته‌ای را متشابهات می‌گویند بطوریکه در بحث محکم و متشابه خواهد آمد برای فهم درست آیات متشابه باید آنها را به آیات محکم عرضه کرد و در واقع کلید فهم درست متشابهات قرآن، محکمت آن است.

قرآن کریم به آیات محکمت که مرجع آیات متشابهات است صفت "ام الكتاب" را داده است که در حقیقت محکمت ما در همه معارف قرآنی است. این آیات علاوه بر اینکه خود معنی روشنی دارند، آیات دیگر را هم تغذیه می‌کنند و با ترکیب محکمت با متشابهات معانی جدیدی به دست می‌آید و این رمز جاودانگی قرآن است (توضیح مطلب را در بحث محکم و متشابه خواهید خواند).

هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ ﴿۱﴾ خداوند کسی است که کتاب را بر تو نازل کرد که قسمتی از آن محکمت است که مادر کتاب است و قسمتی دیگر متشابهات می‌باشد.

بطوریکه بارها گفته‌ایم قرآن که کتاب تشریحی خداست مشابتهائی با عالم آفرینش که کتاب تکوینی خداست دارد. همانگونه که قرآن محکمت و متشابهات دارد عالم آفرینش نیز این حالت را دارا می‌باشد که در قرآن از آن به عالم محو و اثبات و عالم ام الكتاب تعبیر آورده می‌شود. عالم محو و اثبات عالم تغییرات و تبدلات است که مشابه آیات متشابهات قرآن است و عالم ام الكتاب عالم ثبوت و علم حضوری خداوند است که آنهم مشابه آیات محکمت قرآن می‌باشد.

(۱) - سوره آل عمران، آیه ۷.

سیری در علوم قرآن، ص: ۵۵

يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ (۱)

خداوند آنچه را که بخواهد محو و یا اثبات می کند و ام الکتاب در پیش اوست.

۶- حق الیقین

این تعبیر به معنای یقین بایسته و درجه بالای یقین و اطمینان می باشد و در دو مورد از آیات قرآن به خود قرآن اطلاق شده است از جمله در این آیه:

وَإِنَّهُ لَحَقُّ الْيَقِينِ فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ (۲) و همانا که آن (قرآن) حق الیقین است پس به نام پروردگار بزرگت تسبیح کن. در آیاتی که قبل از این دو آیه آمده است در این باره صحبت می کند که قرآن از جانب خداوند نازل شده و اگر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سخنانی را به دروغ به خدا نسبت می داد، خدا شاهرگ گردن او را می زد. آیات ما قبل قرینه است بر اینکه منظور از حق الیقین بودن قرآن اینست که آیات قرآنی بطور یقین سخنان خداست و هرگز شائبه‌ای در آن نیست و چون از عالم بالا و از سرچشمه وحی الهی منشاء گرفته بدون شک سخنی است محکم و استوار و هیچ تردید و شکی در آن راه ندارد.

۷- حکیم

از آنجا که قرآن کریم از جانب خداوند حکیم نازل شده، خود نیز لقب حکیم دارد. حکمت به معنای رسیدن به حق و معرفت حقایق عالم می باشد و قرآن از آن جهت

(۱) - سوره رعد، آیه ۳۹.

(۲) - سوره حاقه، آیات ۵۱ و ۵۲.

سیری در علوم قرآن، ص: ۵۶

حکیم است که معارف آن دقیقاً مطابق با حقایق هستی و براساس فطرت انسانی است و آیات حکیمانه آن هماهنگ با نظام خلقت می باشد و لذا قرآن کتابی برای همه انسانها در همه قرن‌ها تا روز قیامت است زیرا هرگونه تغییری و تبدیلی در جامعه‌های بشری به وجود بیاید خارج از فطرت انسان نیست و فطرت بشری تغییر نمی یابد.

ذَلِكَ تَلْوَةٌ عَلَيْكَ مِنَ الْآيَاتِ وَالذِّكْرِ الْحَكِيمِ (۱) آن را (قرآن را) بر تو تلاوت می کنیم که عبارت است از آیات و ذکر حکیم.

الْم تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ (۲) این آیات کتاب حکیم است.

لازم است توجه کنیم که آیات قرآنی مشتمل بر مطالب گوناگونی در موضوعات مختلف می باشد. اما در عین حال قاعده واحدی در همه آن آیات حاکم است و آن اینکه تمام آیات مطابق با حقائق هستی است و می توانیم چنین بگوئیم که آیات قرآنی در عین اشتغال بر مطالب مختلف، حقیقت واحده‌ای است و همین است معنای حکیم بودن قرآن (وحدت در کثرت و کثرت در وحدت) با توجه به این مطلب می توانیم درباره این آیه بیان‌دیشیم:

الر كِتَابٌ أُحْكِمَتْ آيَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ (۳) قرآن کتابی است که آیات آن محکم نازل شده و سپس تفصیل داده شده است از جانب خداوند حکیم و آگاه.

(۱) - سوره آل عمران، آیه ۵۸.

(۲) - سوره یونس، آیه ۱.

(۳) - سوره هود، آیه ۱.

سیری در علوم قرآن، ص: ۵۷

جنبه‌های عاطفی قرآن

اشاره

«عقل» و «عاطفه» به عنوان دو عامل نیرومند، انسان را به حرکت و تلاش وادار می‌سازند و به زندگی او معنا و مفهوم می‌دهند و او را در "انتخاب" و "سازندگی" که دو خصیصه مهم انسانی هستند کمک می‌کنند.

اگر این دو نیرو از انسان گرفته شود و یا به صورت درستی اعمال نگردد انسان موجود بی‌محتوا و بی‌خاصیتی می‌شود که فرقی میان او و جماد نیست. انسان با عقل انتخاب می‌کند و با عاطفه می‌سازد. یافتن راه وظیفه عقل و ایجاد حرکت، کار عاطفه و احساس است. این دو نیرو که مکمل یکدیگرند باید پایه‌پای هم و در کنار هم مورد توجه قرار بگیرند.

قرآن کریم به عنوان کتاب هدایت انسان همواره دو نیروی عقل و عاطفه را زیر چتر حمایت خود دارد و دست انسان را می‌گیرد و به او راه درست استفاده از این دو نیرو را یاد می‌دهد و با آیات حکیمانه و معارف بلند و تعبیرات شیرین و زلال خود این هر دو را سیراب می‌کند و لذا می‌بینیم مطالب و معارف قرآنی گاهی به صورت استدلالی و برهانی آمده و از انسان خواسته شده که عقل و اندیشه خود را به کار گیرد و گاهی به صورت عاطفی و با تعبیرهای آمده که احساس خواننده را برمی‌انگیزد و او را به حرکت و نشاط وادار می‌کند.

این یکی از روشهای تعلیم و تربیت در قرآن کریم است که هم در بیان احکام و هم در طرح مسائل عقیدتی، علاوه بر راه عقل از طریق احساس و عاطفه هم وارد

سیری در علوم قرآن، ص: ۵۸

می‌شود و انسان را در دنیای شیرین و هیجان‌انگیزی قرار می‌دهد که او را سرسپرده خود می‌سازد. دنیائی که هیچ دلیل و برهانی قدرت آفرینش آن را ندارد ایمانی که از این طریق بدست می‌آید ایمان عشق و ایثار و جهاد و شهادت است و گرنه ایمان بدست آمده از برهان و استنتاجات عقلی، تنها به کار مجادله و مجاب کردن طرف مقابل می‌آید البته چنین ایمانی می‌تواند پاسخگوی سؤالات و اشکالات عقلی انسان باشد و او را از حیرت و ضلالت نجات بدهد اما نمی‌تواند خاصیت دینامیکی و حرکت آفرینی داشته باشد.

بنگرید که قرآن کریم چگونه در مباحث توحید و خداشناسی علاوه بر استدلالات عقلی از راه احساس و عاطفه وارد شده و با برقراری پیوندهای عاطفی میان خدا و مردم در آنها ایمانی بوجود آورده است که حاضرند همه چیز خود را در آن راه فدا کنند. ایمان عشق و شور و حرکت و تلاش؛ ایمان عاشقان و خودباختگان؛ ایمان بدست آمده از برهان صدیقین. نمونه‌هایی از این نوع آیات را می‌خوانیم:

ذٰلِكَ بِاَنَّ اللّٰهَ مَوْلٰى الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا وَّ اَنَّ الْكٰفِرِيْنَ لَا مَوْلٰى لَهُمْ ﴿۱﴾ این بدان جهت است که خداوند دوست و حامی مؤمنان است اما کافران دوست و حامی ندارند.

إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ «۲» همانا خداوند از مؤمنان جانها و مالهایشان را خریداری کرد.
 لا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِنْهُ وَيُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ

(۱) - سوره محمد، آیه ۱۱.

(۲) - سوره توبه، آیه ۱۱۱.

سیری در علوم قرآن، ص: ۵۹

هُمْ الْمُفْلِحُونَ «۱»

هرگز مردمی را نخواهی یافت که ایمان به خدا و روز قیامت داشته باشند ولی با دشمنان خدا و رسول او دوستی کنند هرچند که پدران یا فرزندان یا برادران یا خویشان آنها باشند. چنین مردمی هستند که خداوند در دلهایشان ایمان را نگاه داشته و آنان را بوسیله روح القدس تأیید کرده است و نیز آنها را به بهشتی داخل می‌کند که نه‌رها از زیر آن جاری است و جاویدان در آنجا هستند. خدا از آنان راضی و آنان از خدا خشنودند آنها حزب خدایند و بدانید که حزب خدا همان رستگارانند.
 ملا-حظه می‌کنید که در آیات بالا- چگونه احساسات و عواطف مؤمنان مورد توجه قرار گرفته و قرآن با طرح موضوعاتی از قبیل مولی بودن خداوند بر مؤمنان و دادوستد ویژه او با آنان و بریدن مؤمنان از دشمنان خدا هرچند که نزدیکترین فامیل آنها باشد و تأیید روح القدس از مؤمنان و خشنودی متقابل خدا و آنان، اطلاق لقب حزب خدا بر آنان و تضمین رستگاری آنان و موضوعات دیگری از این نوع، رابطه خاصی میان خدا و مؤمنان برقرار می‌کند و از این گونه آیات در قرآن کریم بسیار است.
 اکنون با توجه به جنبه‌های عاطفی که در بعضی از آیات قرآنی آمده است، می‌توانیم بگوئیم که چند صفت از اوصاف قرآن ناظر به این بعد از ابعاد قرآن است که عبارتند از:

۱- بشری

بشری و بشارت به معنی خبر دادن از چیزی است که شنونده را خوشحال می‌کند یکی از عنوانهایی که در خود قرآن به قرآن اطلاق شده عنوان "بشری" است. در واقع

(۱) - سوره مجادله، آیه ۲۲.

سیری در علوم قرآن، ص: ۶۰

آیات قرآنی و پیامهایی که در آن آمده است، مژده‌ها و نویدهایی است که هر فرد با ایمانی را خوشحال می‌کند و در او روح امید می‌آفریند و باعث دلگرمی و اطمینان خاطر و آرامش او می‌گردد.
 این صفت در آیات متعددی بر قرآن اطلاق شده که به عنوان نمونه، دو مورد را می‌آوریم. آیات قرآن و کتاب مبین است که هدایت و مژده برای مؤمنان می‌باشد:

قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ لِيُثَبِّتَ الَّذِينَ آمَنُوا وَهُدًى وَبُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ «۱» بگو که این آیات را روح القدس از جانب پروردگارت به حق و راستی نازل کرده تا اهل ایمان را ثابت قدم کند و هدایت‌کننده و مژده‌ای برای مسلمانان است.

در مورد این صفت قرآن توجه خوانندگان عزیز را به دو نکته جلب می‌کنیم:

الف- درست است که قرآن بشارت دهنده است اما نه برای همه بلکه بشارت قرآن به مؤمنین اختصاص دارد و لذا در هر کجا که از قرآن به عنوان «بشری» یاد شده قیدی برای آن آمده که یکی از این سه تعبیر است: مؤمنین، مسلمین و محسنین.

ب- باید دید که متعلق و مضمون مژده‌های قرآن به مؤمنان چیست و قرآن چه چیزهایی را نوید می‌دهد؟ با مراجعه به آیات قرآنی معلوم شد که در چند آیه متعلق برای بشارت ذکر نشده که می‌تواند شامل همه خیرات و برکات باشد و در چند آیه متعلق بشارت ذکر شده و قرآن مؤمنان را به موضوعات یاد شده در زیر مژده می‌دهد:

- ۱- اجر کبیر یا پاداش بزرگ (سوره اسراء آیه ۹)
- ۲- اجر حسن یا پاداش نیکو (سوره کهف آیه ۲)
- ۳- اجر کریم و مغفرت یا پاداش گرامی و بخشش (سوره یس آیه ۱۱)

(۱)- سوره نحل، آیه ۱۰۲.

سیری در علوم قرآن، ص: ۶۱

۴- رحمت و رضوان خدا و بهشت پر نعمت (سوره توبه آیه ۲۱)

۵- قدم صدق در نزد پروردگار (سوره یونس آیه ۲)

۶- فضل کبیر (سوره احزاب آیه ۴۷)

۷- پیروزی از جانب خدا و فتح نزدیک (سوره صف آیه ۱۳)

با توجه به این موضوعات و موضوعات دیگری که در آیات تبشیری قرآن آمده است پرواضح است که قرآن جوامع بشری را به سعادت دنیا و آخرت مژده می‌دهد و این همان مطالبی است که پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم در مجلسی که برای خویشاوندان خود ترتیب داده بود ذکر کرد.

در آن مجلس پیامبر پس از بیان مطالبی فرمود:

انی قد جنتکم بخیر الدنیا و الاخرة من برای شما خیر دنیا و آخرت آورده‌ام.

۲- شفاء

یکی دیگر از صفات قرآن صفت «شفاء» است قرآن نسخه شفابخش همه دردهای بشری است و تمام بیماریهای روحی و اجتماعی و اخلاقی را درمان می‌کند و جامعه‌ای سالم و بهینه می‌سازد. قرآن تمام کینه‌ها و عداوتها و خودخواهی‌ها و جاه‌طلبی‌ها را می‌زداید و با سالم سازی افراد و محیط، اجتماع سعادت‌مندان را به ارمغان می‌آورد.

قرآن در سه آیه خود را به عنوان «شفاء» معرفی می‌کند:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَ تَكْمٌ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ شِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ وَ هُدًى وَ رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ «۱»

ای مردم همانا به سوی شما آمده است موعظه‌ای از جانب

(۱)- سوره یونس، آیه ۵۷.

سیری در علوم قرآن، ص: ۶۲

پروردگارتان و شفای آنچه در سینه‌هاست و هدایت‌کننده و رحمتی است بر مؤمنان.

وَ نَزَّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَ لَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا «۱» و نازل می‌کنیم از قرآن آنچه را که شفا و رحمت

برای مؤمنان است ولی ظالمان را جز ضرر و زیان چیزی نمی‌افزاید. سیری در علوم قرآن ۶۲ - شفاء ص: ۶۱

قُلْ هُوَ الَّذِي آمَنُوا هُدًى وَ شِفَاءً وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ فِي آذَانِهِمْ وَقْرٌ وَ هُوَ عَلَيْهِمْ عَمًى «۲»

بگو که قرآن برای مؤمنان مایه هدایت و شفا است و کسانی که ایمان نیاورده‌اند در گوشهای آنان پرده‌ایست و قرآن برای آنها مایه کوری می‌باشد.

بطوریکه ملاحظه می‌فرمائید در آیه دوم و سوم این حقیقت به روشنی بیان شده که هرچند قرآن برای مؤمنان شفا و رحمت است اما برای کافران و ظالمان نه تنها مایه شفا نیست بلکه باعث خسران و کوری نیز هست. شاید منظور این باشد که کافران و ظالمان با کفر و ظلم خود دچار ضرر و زیان و گمراهی شده‌اند چون آیات قرآنی بر آنها خوانده می‌شود و آنها در مقام تکذیب و انکار قرار می‌گیرند، این خود ضرر و زیان و گمراهی جدید و مضاعفی برای آنها محسوب می‌شود.

(۱) - سوره اسراء، آیه ۸۲.

(۲) - سوره فصلت، آیه ۴۴.

سیری در علوم قرآن، ص: ۶۳

۳- رحمت:

اطلاق صفت «رحمت» به قرآن، به‌طور مکرر در آیات متعددی آمده است و این صفت بیشتر با صفت هدایت و در یک مورد با صفت شفاء همراه بوده و همیشه بعد از هدایت و شفاء آمده است بنظر می‌رسد که مفهوم رحمت متفرع بر هدایت و شفاء و چیزی بالاتر از آنهاست و یک فرد یا جامعه نخست باید راه را پیدا کند و ناخالصی‌ها را بریزد و سپس به مرحله رحمت قدم بگذارد و شایسته دریافت رحمت و فیض‌های خداوند رحمان و رحیم گردد.

بهرحال این صفت در آیات گوناگونی آمده که دو نمونه از آنها ذکر می‌کنیم:

هَذَا بَصَائِرٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ هُدًى وَ رَحْمَةٌ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ «۱»

این (قرآن) بصیرتهائی است از طرف پروردگارتان و هدایت و رحمتی است بر مؤمنان.

تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ هُدًى وَ رَحْمَةٌ لِلْمُحْسِنِينَ «۲»

این آیات کتاب حکیم و هدایت و رحمتی برای نیکوکاران است.

(۱) - سوره اعراف، آیه ۲۰۳.

(۲) - سوره لقمان، آیه ۳.

سیری در علوم قرآن، ص: ۶۴

جامعیت قرآن

اشاره

یکی از ویژگیهای بسیار مهم قرآن این است که این کتاب آسمانی، جامع تمام علوم و معارف است چه علمی که بشر تاکنون به آن دست یافته و چه علمی که هنوز در دسترس بشر قرار نگرفته است و به شرحی که خواهیم گفت همه یافته‌های علمی و کل

دانش بشر به اضافه علمی که هنوز بشریت پی به آن نبرده است در قرآن کریم آمده و تمام آنچه که شده است و می‌شود و خواهد شد در این سفره گسترده الهی موجود است.

از آنجا که این بحث بحث مهمی است و نیاز به توضیح بیشتری دارد ما قبلاً آن قسمت از صفات قرآن را که ناظر به جامعیت قرآن است می‌آوریم و سپس درباره جامعیت قرآن و چگونگی آن بحث می‌کنیم اینک آیات:

۱- تبیان کل شیء

«تبیان» مصدر از باب تفعیل و به معنای کثرت بیان می‌باشد قرآن کریم در آیه‌ای که می‌خوانیم خودش را تبیان کل شیء معرفی کرده که در اینجا مصدر به معنای فاعلی است و منظور این است که قرآن بسیار بیان کننده است:

وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ ﴿۱﴾

و قرآن را بر تو نازل کردیم که بیان کننده همه چیز و مایه هدایت و رحمت

(۱) - سوره نحل، آیه ۸۹.

سیری در علوم قرآن، ص: ۶۵

و مزده برای مسلمانان است.

۲- تفصیل کل شیء

تفصیل به معنای بیان مطلب به طور مشروح است به گونه‌ای که شامل جزئیات مطلب هم باشد این صفت را نیز قرآن برای خود آورده است:

مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَىٰ وَلَٰكِن تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿۱﴾

قرآن سخن دروغی نیست، بلکه تصدیق کننده کتاب‌های آسمانی است که پیش روی اوست و تفصیل همه چیز و مایه هدایت و رحمت برای گروهی است که ایمان آورده‌اند.

۳- مفصل

یکی دیگر از صفات قرآن که ناظر به جامعیت آن است، صفت مفصل است که در این آیه آمده است:

وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكُمُ الْكِتَابَ مُفَصَّلًا وَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْلَمُونَ أَنَّهُ مُنَزَّلٌ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ ﴿۲﴾

خداوند کسی است که کتاب را برای شما به طور مفصل نازل کرد و کسانی که کتاب را به آنها دادیم می‌دانند که آن از جانب پروردگارت به حق نازل شده پس، از تردید کنندگان مباش.

به طوری که ملاحظه می‌فرمائید در این آیات بخصوص در آیه نخستین، قرآن

(۱) سوره یوسف، آیه ۱۱۱.

(۲) سوره انعام، آیه ۱۱۴.

سیری در علوم قرآن، ص: ۶۶

خودش را بیان کننده همه چیز معرفی می‌کند اکنون باید دید که منظور از این مطلب چیست و قرآن کریم چگونه تفصیل همه اشیاء

را در بردارد؟

بسیاری از مفسران در توجیه و تفسیر این مطلب گفته‌اند: از آنجا که قرآن یک کتاب هدایت است و با هدف ارشاد و تربیت انسانها نازل شده بنابراین منظور از بیان همه‌چیز این است که قرآن تمام مسائل مربوط به هدایت و تربیت انسانها را بیان نموده و چیزی را فروگذار نکرده است این مطلب به این می‌ماند که یک نفر کتاب مفصلی درباره شیمی تألیف کند و بگوید همه‌چیز در این کتاب آمده، منظور او از همه‌چیز، آن چیزهایی است که مربوط به شیمی است، و او هرگز نمی‌گوید که حتی مسائل ادبی هم در کتاب او آمده قرآن نیز اعلام می‌کند تمام چیزهایی که مربوط به هدایت و تربیت بشر است در این کتاب آمده است.

ما تصور می‌کنیم که این تفسیر هرچند راحت و قانع‌کننده است اما با ظواهر این آیات و آیات دیگری که خواهیم آورد سازگار نیست، به نظر ما این آیات بیانگر یک حقیقت والائی است که درک آن برای ما مشکل و حتی گیج‌کننده است اما حق نداریم برای اقتناع خودمان از یک حقیقت قرآنی دست برداریم و یا از کنار آن به آسانی عبور کنیم قرآن در این آیات اعلام می‌کند که تفصیل همه‌چیز (کل شیء) در قرآن بیان شده تعبیر (کل شیء) یک تعبیر عام است و وسیع‌ترین مفهوم را دارد و حتی علوم مادی و علوم خالص را هم در برمی‌گیرد و ظاهر این آیات می‌رساند که قرآن بیان‌کننده تمام علوم و معارف حتی آنهایی که هنوز بشر به آن نرسیده است، می‌باشد.

شاید بتوان گفت که قرآن کریم نسخه‌ای از لوح محفوظ و کتاب مبین و امام مبین است که طبق نص صریح قرآن همه‌چیز در آن احصاء شده «۱» و همه‌چیز حتی چیزی که به سنگینی ذره یا کوچکتر از آن باشد، در آن وجود دارد «۲» و هیچ خشک و تری نیست مگر

(۱) - و کل شیء احصیناه فی امام مبین (سوره یس، آیه ۱۲).

(۲) - لا یعزب عنه مثقال ذره فی السموات و لا فی الارض و لا اصغر من ذلك الا فی کتاب مبین (سوره سباء، آیه ۳).

سیری در علوم قرآن، ص: ۶۷

این که در آن قرار گرفته «۱» و هیچ سرنهانی در آسمان و زمین وجود ندارد مگر اینکه در آن آمده است «۲».

البته به گفته خود قرآن، لوح محفوظ و کتاب مکون «۳» جایگاه قرآن است و این می‌رساند که نوعی سنخیت میان این دو وجود دارد و اگر در اینجا به اتحاد ظرف و مظروف نظر بدهیم کار گزافی نکرده‌ایم (دقت کنید).

علاوه بر آیاتی که خواندیم آیات دیگری در قرآن وجود دارد که ناظر به همین مطلب است مثلاً در آیه‌ای پس از بیان این حقیقت قابل دقت و تعمق که تمام حیوانات روی زمین و پرندگان آسمان امت‌هایی مانند شما هستند، می‌گوید:

مَا فَزَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ «۴»

ما در کتاب، هیچ چیز را فروگذار نکردیم.

به احتمال زیاد منظور از «کتاب» در این آیه همان قرآن است و این که بعضی از مفسران احتمال داده‌اند که منظور از آن، کتاب آفرینش باشد احتمال بعیدی است زیرا اطلاق کتاب به عالم آفرینش در قرآن نیامده بلکه کتاب یا به معنی مکتوب که شامل قرآن و سایر کتب آسمانی و نامه است آمده و یا به لوح محفوظ اطلاق شده است البته از عالم آفرینش و پدیده‌های هستی به عنوان «کلمه» و «کلمات» یاد شده است ولی بحث ما در واژه «کتاب» است.

همچنین در آیه دیگری می‌فرماید:

وَلَقَدْ صَرَّفْنَا فِي هَذَا الْقُرْآنِ لِلنَّاسِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ «۵»

(۱) - لا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین (سوره انعام، آیه ۵۹).

(۲) - و ما من غائبه فی السماء و الارض الا فی کتاب مبین (سوره نحل، آیه ۷۵).

(۳) - بل هو قرآن مجید فی لوح محفوظ (سوره بروج، آیه ۲۲).

(۴) - سوره انعام، آیه ۳۸.

(۵) - سوره کهف، آیه ۵۴.

سیری در علوم قرآن، ص: ۶۸

ما در این قرآن برای مردم همه گونه مثلی را آوردیم.

البته در این آیه صحبت از مثل‌هائی است که برای تربیت مردم آورده می‌شود ولی مسأله این است که در قرآن به ظاهر همه مثل‌ها را ما نمی‌بینیم بنابراین تعبیر «کل مثل» هم مانند تعبیر «کل شیء» می‌شود که باید جای آن را جستجو کرد.

در اینجا توجه خوانندگان عزیز را به دو روایت از ائمه معصومین علیهم السلام جلب می‌کنیم که در آنها تعبیر «تبیان لکل شیء» به علم آنچه که شده است و می‌شود و خواهد شد، تفسیر شده است:

عن ابی عبد الله علیه السلام، قال: انی لا علم ما فی السموات و ما فی الارض و اعلم ما فی الجنه و اعلم ما فی النار و اعلم ما کان و ما یکون ثم مکث هنیئاً فرأی ان ذلک کبر علی من سمعه منه فقال علمت ذلک من کتاب الله عز و جل یقول: فیه تبیان کل شیء «۱»

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: من آنچه را که در آسمانهاست و آنچه را که در زمین است می‌دانم و آنچه را که در بهشت است و آنچه را که در آتش جهنم است می‌دانم و آنچه را که شده است و یا خواهد شد، می‌دانم سپس مقداری مکث کرد و دید که این مطلب برای شنونده سنگین است پس فرمود: همه اینها را از کتاب خدا دانسته‌ام خداوند می‌فرماید: بیان همه چیز در آن است. قال ابو عبد الله علیه السلام: انی لا خیر خیر السماء و خیر الارض و خیر ما کان و خیر ما هو کائن کانه فی کفی ثم قال: من کتاب الله اعلمه ان الله یقول: فیه تبیان کل شیء «۲»

(۱) - اصول کافی ج ۱ ص ۳۸۹.

(۲) - تفسیر البرهان ج ۲ ص ۳۸۰.

سیری در علوم قرآن، ص: ۶۹

امام صادق علیه السلام فرمود: من خیر می‌دهم از خیر آسمان و خیر زمین و خیر آنچه که شده و خیر آنچه می‌شود به طوری که گویا در کف دست من است سپس فرمود: اینها را از کتاب خدا دانسته‌ام خداوند می‌فرماید بیان همه چیز در آن است.

با توجه به این روایات و روایات دیگری که به همین مضمون وارد شده است معلوم می‌گردد که از نظر ائمه معصومین علیهم السلام قرآن کریم تمام علوم اولین و آخرین را در بر گرفته است و معارف قرآنی منحصر به مسائل تربیتی نیست و حتی علوم مادی را هم شامل می‌شود.

در قرآن آیاتی وجود دارد که تفکر در آنها می‌تواند در این زمینه ما را یاری کند در این آیات با کنایه و تصریح گوشزد شده است که به وسیله قرآن می‌توان کارهای خارق العاده‌ای را انجام داد مثلاً در آیه‌ای که ذیلاً می‌آوریم دقت کنید:

وَلَوْ أَنَّ قُرْآنًا سُیِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ أَوْ قُطِعَتْ بِهِ الْأَرْضُ أَوْ كَلَّمَ بِهِ الْمَوْتَى بَلْ لِلَّهِ الْأَمْرُ جَمِيعًا «۱»

اگر قرآنی باشد که به وسیله آن کوهها به حرکت درآیند و یا زمین قطعه قطعه شود و یا به وسیله آن با مردگان سخن گفته شود (همین قرآن است).

هدف آیه این است که اگر به وسیله قرآن چنین کارهایی هم انجام بگیرد باز اهل عناد ایمان نخواهند آورد. اما به هر حال این آیه می‌تواند اشاره‌ای باشد به اینکه اگر کسی کلید فهم قرآن و راز و رمزهای مربوط به آن را به دست آورده باشد می‌تواند در طبیعت اینگونه تصرف کند.

(۱) - سوره رعد، آیه ۳۱.

سیری در علوم قرآن، ص: ۷۰

همچنین حروف مقطعه که تاکنون کسی با قاطعیت معنای آنها را بیان نکرده، برای خود عالمی دارد و با کشف اسرار آنها می‌توان با دنیائی از علوم و معارف آشنا شد و احتمال این که این حروف کلیدهایی برای راهیابی به درون قرآن و بطون گوناگون آن باشد احتمال بعیدی نیست.

اتفاقاً در بعضی از روایات مطالبی درباره حروف مقطعه آمده که تفکر و تدبر بسیاری را می‌طلبد امام باقر علیه السلام به ابو لیبید مخزومی فرمود:

یا ابا لیبید ان فی حروف القرآن المقطعه لعلمًا جمًّا «۱»

ای ابو لیبید در حروف مقطعه قرآن علم سرشاری وجود دارد.

همچنین در بعضی از روایات برداشتهای عجیبی از حروف مقطعه قرآن شده است مثلاً در چند روایت امام صادق علیه السلام سال انقراض حکومت بنی امیه را از «المص» که در اول سوره اعراف آمده، پیش‌بینی کرده است. «۲» و نیز روایات متعددی که درباره ظاهر و باطن و یا ظاهر و بطن قرآن آمده و این که قرآن بطنی دارد و بطن آن نیز بطنی دارد بسیار قابل تعمق و دقت است.

به طوری که بارها گفته‌ایم قرآن کریم که کتاب تشریحی خداوند است درست مانند عالم آفرینش است که کتاب تکوینی خداست همان‌گونه که طبیعت از عناصر گوناگونی تشکیل شده که تاکنون حدود صد و هشت نوع عنصر کشف شده است و هر یک از آنها به تنهایی برای خود خواصی دارد و چون چند تا از آنها باهم ترکیب می‌شوند خاصیت جدیدی پیدا می‌کند و می‌توان از ترکیب‌های گوناگون آنها خواص بی‌شماری را به دست آورد، قرآن کریم نیز به همین صورت است آیات قرآنی به تنهایی معنایی می‌دهد و در ترکیب با آیه دیگری معنای جدید پیدا می‌کند و با چیدن چند آیه در کنار هم می‌توان به مطلبی پی‌برد که آن آیات در تنهایی چنین مطلبی را بیان نمی‌کند.

(۱) - تفسیر البرهان ج ۲ ص ۳.

(۲) - تفسیر البرهان ج ۲ ص ۳.

سیری در علوم قرآن، ص: ۷۱

در حقیقت آیات قرآنی عناصری هستند که می‌توانند دستمایه‌ای برای ساختن پدیده‌های علمی جدیدی باشند که از ترکیب دوتائی و سه تائی و چندتائی آنها مفاهیم و معارف بی‌شماری به دست می‌آید.

چیزی که هست این است که چنین کاری از عهده هر کس بر نمی‌آید و تنها با تأیید الهی و با تدبیر عمیق در آیات قرآن انجام می‌پذیرد و این ائمه معصومین علیهم السلام هستند که می‌توانند تمامی راز و رمزها و ظاهر و بطن‌های قرآن را کشف کنند البته این مانع از آن نیست که افراد دیگری هم به قسمتی از اسرار خفیه قرآن پی‌برند و با تدبیر مداوم در آیات قرآن، گنجینه‌هایی از علوم آن را استخراج کنند.

سیری در علوم قرآن، ص: ۷۲

چند صفت دیگر برای قرآن**اشاره**

تاکنون تعداد زیادی از صفات قرآن را که در خود قرآن آمده است با تبویب و دسته‌بندی خاصی بیان کردیم و بطور اجمال توضیحاتی را درباره هر کدام از آنها دادیم اکنون چند صفت از اوصاف قرآن را که خارج از تقسیم‌بندی‌های گذشته هستند، در اینجا می‌آوریم و این بخش از بحث را که مربوط به صفات قرآن است به پایان می‌بریم.

قرآن در مقام تصدیق کتابهای آسمانی پیشین

از آنجا که پیامبران الهی همگی از یک منبع الهام می‌گیرند و همگی از طریق وحی الهی پیام‌های آسمانی را دریافت می‌کنند، روشن است که کتابهای آسمانی آنها مکمل و مصدق یکدیگرند و در میان آنها قرآن کریم که آخرین و کاملترین کتاب آسمانی است، تصدیق‌کننده همه کتابهای آسمانی پیشین می‌باشد این مطلب در آیات متعددی از قرآن مجید بیان شده و لذا یکی از صفات قرآن که در خود قرآن آمده عبارت است از: مصدق.

باید دید که قرآن چگونه کتابهای آسمانی پیشین را تصدیق می‌کند و منظور از آن چیست؟ پیش از آن که به پاسخ این پرسش پردازیم نمونه‌هایی از آیاتی را که این مطلب در آنها آمده است باهم می‌خوانیم:

سیری در علوم قرآن، ص: ۷۳

وَهَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ مُصَدِّقٌ لِّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَ لِيُنذِرَ أُمَّ الْقُرَىٰ وَمَنْ حَوْلَهَا «۱»

و این کتابی است که ما فرستادیم با برکت است و تصدیق‌کننده چیزی است که در مقابل اوست تا مردم مکه و اطراف آنرا بیم‌دهی.

وَمَا كَانَ هَذَا الْقُرْآنُ أَنْ يُفْتَرَىٰ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ لَكِنْ تَصْدِيقٌ لِّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَ تَفْصِيلَ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ «۲»

این قرآن طوری نیست که از طرف غیر خدا به افتراء آمده باشد بلکه آن تصدیق چیزی است که در آن شکی نیست و از جانب پروردگار جهانیان است.

بدون شک منظور از چیزی که پیش روی قرآن است و قرآن آنها را تصدیق می‌کند تورات و انجیل و کتابهای آسمانی دیگر است. حال باید دید که منظور از تصدیق کردن قرآن چیست و چگونه قرآن آن کتابها را که در عصر نزول قرآن همگی تحریف شده بودند و قرآن از تحریف آنها خبر داده است، تصدیق می‌کند؟

معمولاً گفته می‌شود که قرآن اصل و اساس نزول تورات و انجیل را از جانب خداوند تصدیق و گواهی می‌کند. و این به معنی آن نیست که تورات و انجیل تحریف شده مورد تأیید و تصدیق قرآن است.

این سخن برای خود سخن درستی است اما با توجه به این که در آیات مربوطه قرآن تصدیق‌کننده چیزی که پیش روی اوست (الذی بَيْنَ يَدَيْهِ) و یا تصدیق‌کننده چیزی که با اهل کتاب است (معهم) معرفی شده، این توجیه جای تأمل است زیرا از این

(۱) - سوره انعام آیه ۹۳.

(۲) - سوره یونس آیه ۳۷.

سیری در علوم قرآن، ص: ۷۴

آیات استفاده می‌شود که قرآن همین تورات و انجیلی را که در دست مردم و در اختیار اهل کتاب است، تصدیق می‌کند. دیگر این که این آیات در مقام محاجه با اهل کتاب آمده و این که بگوئیم قرآن حقانیت نزول تورات و انجیل را قبول دارد، چه چیزی را به نفع پیامبر اسلام ثابت می‌کند؟

به نظر می‌رسد که حقیقت دیگری در اینجا مورد توجه قرآن است و منظور این است که نزول قرآن و بعثت پیامبر اسلام، وعده‌ها و پیشگوئی‌های این کتابها را که از آمدن پیامبر خاتم خبر داده‌اند، تحقق بخشیده و عینیت داده است. و در واقع قرآن و وحی الهی بر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم، تصدیق و تأیید و گواه صدق وعده‌های کتب آسمانی است.

جالب این که با وجود تحریفاتی که در انجیل و تورات به عمل آمده این حقیقت که پیامبری در آینده مبعوث خواهد شد در همین کتب تحریف شده موجود است. «۱» و یهود و نصاری با توجه به تعلیمات کتب آسمانی خود، همواره در انتظار منجی و تسلی دهنده‌ایکه از طرف خداوند خواهد آمد، هستند.

این حقیقت را ما از یکی از آیاتی که صفت مصدق بودن قرآن را ذکر کرده است استفاده کردیم. اکنون آن را نقل می‌کنیم:

وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ وَكَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ «۲»

و چون کتابی از جانب خدا (قرآن) به سوی آنها آمد که تصدیق کننده چیزیکه با آنها بود می‌باشد و با آنکه پیشتر (پیش از بعثت پیامبر اسلام) در مقابل کافران وعده فتح و نصرت می‌دادند، پس چون آنچیزیکه آنها خود می‌شناختند بسویشان آمد، بر آن کافر شدند پس

(۱)- رجوع شود به کتاب، بشارات عهدین.

(۲)- سوره بقره آیه ۸۹.

سیری در علوم قرآن، ص: ۷۵

لعنت خدا بر کافران باد.

تدبر و دقت در مضمون این آیه بخوبی ما را به آن حقیقتی که در بالا- گفتیم رهنمون می‌شود و روشن می‌سازد که مصدق بودن قرآن به این معنا نیست که قرآن حقانیت کتب آسمانی دیگر را تصدیق می‌کند (هرچند که این مطلب فی نفسه درست است) بلکه منظور این است که وعده‌ها و نویدهای مکرری که در تورات و انجیل آمده بود و ظهور پیامبری نجات‌دهنده پیشگوئی شده بود و یهود و نصاری بخوبی با این وعده آشنائی داشتند و با آن زندگی می‌کردند، با نزول قرآن و بعثت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم این وعده‌ها تحقق پیدا کرد و به واقعیت رسید و بدینگونه آمدن قرآن گواهی بر درستی آن وعده‌ها که در تورات و انجیل آمده بود، گردید.

عربی بودن قرآن

یکی دیگر از اوصافی که در قرآن برای قرآن آمده عربی بودن قرآن است این مطلب در یازده آیه از قرآن آمده است که از جمله آنها است:

إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ «۱»

ما آنرا قرآن عربی نازل کردیم تا شما اندیشه کنید.

قُرْآنًا عَرَبِيًّا غَيْرِ ذِي عَوْجٍ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ ﴿۲﴾

قرآنی عربی که در آن کجی وجود ندارد شاید آن‌ها پرهیزکار شوند.
این که قرآن بر عربی بودن خود تأکید دارد می‌تواند علت‌های مختلفی داشته

(۱) - سوره یوسف آیه ۲.

(۲) - سوره زمر آیه ۲۸.

سیری در علوم قرآن، ص: ۷۶

باشد که ما به دو علت اشاره می‌کنیم:

۱- درست است که قرآن کتاب آسمانی همه ملت‌ها از عرب و غیر عرب می‌باشد ولی چون مخاطبین اولیه قرآن عرب بودند و باید آنها بخوبی قرآن را می‌فهمیدند تا بتوانند مفاهیم آنرا به اقوام دیگر هم برسانند، قرآن به زبان عربی نازل شد. حال با وجود اینکه قرآن به زبان عربی بود باز بعضی از مخالفان و مشرکان و کفار، در فهم و درک قرآن تعلل می‌کردند و از اندیشیدن در معارف و حقائق قرآن کوتاهی می‌نمودند. این بود که قرآن به آنها گوشزد می‌کند که این کتاب به زبانی عربی یعنی همان زبان خود شماست و دیگر جایی برای بهانه جوئی نیست و اگر قرآن به زبان دیگری بود آنها می‌توانستند بهانه‌جوئی کنند و با این عذر که زبان قرآن را نمی‌فهمند، توجهی به قرآن نکنند.

این مطلب را از آیه‌ای که می‌خوانیم می‌توان بدست آورد:

وَلَوْ جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَجَمِيًّا لَقَالُوا لَوْلَا فُضِّلَتْ آيَاتُهُ ءَ أَعْجَمِيٌّ وَعَرَبِيٌّ قُلْ هُوَ لِلَّذِينَ آمَنُوا هُدًى وَ شِفَاءٌ ﴿۱﴾

و اگر ما قرآن را به زبان عجمی نازل می‌کردیم می‌گفتند چرا آیات آن مفصل و روشن نیست آیا کتاب عجمی بر امت عربی نازل می‌شود بگو این قرآن برای مؤمنان مایه هدایت و شفاست.

۲- علت دیگری که سبب شد قرآن بر عربی بودن خود تأکید کند این بود که بعضی از مخالفان اسلام وقتی در مقابل معارف بلند قرآن قرار گرفتند، برای این که از عظمت آن بکاهند گفتند که این مطالب از خود محمد صلی الله علیه و آله و سلم نیست بلکه آنها را از کسان دیگری می‌آموزد و چون در میان خود کسی را نمی‌یافتند که قرآن را به او نسبت بدهند و لذا می‌گفتند محمد صلی الله علیه و آله و سلم این مطالب را از کاهنان و افراد دیگری که برای

(۱) - سوره فصلت آیه ۴۴.

سیری در علوم قرآن، ص: ۷۷

عرب‌ها ناشناخته بود یاد گرفته است.

قرآن کریم در مقام ردّ این تهمت خاطر نشان می‌سازد که اشخاص مورد ادعای آنها عرب نبودند در حالیکه قرآن به زبان عربی روشنی نازل شده است و یکی از مهمترین وجوه اعجاز قرآن فصاحت و بلاغت آنست و هیچ بشری نمی‌تواند مانند آنرا بیاورد و این خصیصه قابل یادگیری از دیگران بخصوص کسانی که خود عرب نیستند نمی‌باشد:

وَلَقَدْ نَعَلِمُ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ لِّسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِيٌّ وَ هَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ ﴿۱﴾

ما می‌دانیم که آنها می‌گویند این آیات را بشری به او یاد می‌دهد در حالیکه زبان کسی که اینها را به او نسبت می‌دهند عجمی است ولی این قرآن به زبان عربی آشکار است.

نکته‌ای را که در اینجا باید تذکر بدهیم این است که عربی بودن قرآن به این معناست که اسلوب و شیوه بیان و جمله‌بندی و نوع

کلمات قرآن عربی است و این مانع از آن نیست که در قرآن گاهی کلمات غیر عربی هم استعمال شده باشد البته بعضی‌ها مانند ابن جریر و ابو عبیده و شافعی معتقدند که در قرآن هرگز الفاظ غیر عربی به کار نرفته و تمام الفاظ آن عربی است (۲) ولی این سخن با واقعیت تطبیق نمی‌کند و الفاظ متعددی در قرآن آمده که عربی نیست و از زبانهای دیگری مانند فارسی و عبری وارد ادبیات عرب شده است و این هیچ‌گونه نقصی به حساب نمی‌آید زیرا قرآن براساس محاوره و ادبیات موجود نازل شده منتهی در فصاحت و بلاغت به حد اعجاز رسیده است و چون پیش از قرآن این کلمات در میان عربها استعمال می‌شد، در قرآن نیز آمده است.

(۱) - سوره نحل، آیه ۱۰۳.

(۲) - سیوطی: الاتقان، ج ۲ ص ۱۳۵.

سیری در علوم قرآن، ص: ۷۸

بعضی از ادباء درباره کلمات غیر عربی که در قرآن آمده کتابهای مستقلی نوشته‌اند از جمله سیوطی در کتابی به نام «المهذب فیما وقع فی القرآن من المعرب» به این مسئله پرداخته است و در الاتقان نیز بعضی از آن کلمات را آورده مانند: اباریق- ارائک- اسباط- استبرق- تنور- جبت- جهنم- حوب- دینار- رس- زنجیل- سجل- سجیل- ساجین- سنا- سندس- شطر- صراط- فردوس- قنطار- کافور- متکا- مرجان و کلمات دیگر ... (۱)

(۱) - همان ص ۱۳۷ به بعد

سیری در علوم قرآن، ص: ۷۹

بخش سوم: نزول قرآن

اشاره

سیری در علوم قرآن، ص: ۸۱

نزول و انزال و تنزیل

قرآن کریم به عنوان مجموعه وحی الهی در قلب مبارک محمد رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم جای گرفته و بر زبان مبارک آن حضرت جاری شده و به مردم رسیده است صدور این پیام‌های آسمانی از وجود باری تعالی و وصول آن به پیامبر و مردم حقیقتی است که قرآن کریم از آن با تعبیرهای «نزول» و «انزال» و «تنزیل» یاد کرده که هر سه از اشتقاق یک واژه است. واژه «نزول» در لغت موارد استعمال متعددی دارد که بازگشت آنها به دو معنی است یکی حلول و قرار گرفتن در جائی و دیگری فرود آمدن از بالا به پائین (۱).

در قرآن کریم انزال به هر دو معنی استعمال شده است معنی اول یعنی قرار دادن در جائی، در این آیه شریفه آمده:

وَقُلْ رَبِّ أَنْزِلْنِي مُنْزَلًا مُّبَارَكًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ (۲)

بگو خدایا وارد کن مرا در جائی مبارک که تو بهترین نازل کننده‌گانی.

(۱) - ابن منظور لسان العرب، ج ۱۱، ص ۶۵۶ و زمخشری اساس البلاغه، ص ۶۲۸.

(۲) - سوره مؤمنون، آیه ۲۹.

سیری در علوم قرآن، ص: ۸۲

معنی دوم را به عنوان نمونه در این آیه شریفه ملاحظه بفرمائید.

وَ أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً ﴿۱﴾

و فرو فرستادیم از آسمان آبی را

همچنین در قرآن کریم ماده «نزل» و اشتقاق آن به معانی دیگری علاوه بر معنای یاد شده آمده است مثلاً در آیات زیر «انزال» به معنی خلق کردن آمده.

وَ أَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ ﴿۲﴾

خلق کردیم آهن را که در آهن نیروی بسیاری است.

وَ أَنْزَلْ لَكُمْ مِنَ الْأَنْعَامِ ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ ﴿۳﴾

و برای شما هشت جفت چهارپا آفرید.

قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُؤَارِي سَوْآتِكُمْ ﴿۴﴾

و برای شما لباس قرار دادیم که شما را بپوشاند.

البته در قرآن کریم نزول و انزال و تنزیل درباره خود قرآن بیشتر از همه چیز به کار رفته است که به ذکر آن خواهیم پرداخت.

اکنون ببینیم که این سه کلمه از لحاظ معنی چه فرقی باهم دارند؟ کلمه نزول مصدر نزل است که فعل لازم می‌باشد و جای گفتگو ندارد بحث بر سر دو کلمه انزال و تنزیل است که باید دید آیا این دو کلمه با همدیگر فرقی دارند یا نه و اگر آری آن فرق

(۱) - سوره لقمان، آیه ۱۰.

(۲) - سوره حدید، آیه ۲۵.

(۳) - سوره زمر، آیه ۳۹.

(۴) - سوره اعراف، آیه ۲۶.

سیری در علوم قرآن، ص: ۸۳

چیست و بر چه مبنائی است؟

گاهی چنین تصور می‌شود که میان انزال و تنزیل فرقی وجود ندارد زیرا فرقی هائی که گفته‌اند همه قابل نقض است اما باید گفت که مسائل ادبی مانند قواعد ریاضی نیست که هیچگونه استثنائی نداشته باشد وقتی کلمه‌ای در اکثر مواقع به صورت خاصی استعمال شد باید آن را به عنوان یک قاعده قبول کرد اگرچه استثناء هائی هم داشته باشد به‌رحال میان دو واژه «انزال» و «تنزیل» فرقی هائی گفته شده است که اهم آنها عبارتند از:

۱- انزال به معنی نازل کردن دفعی و یکباره است و تنزیل به معنای نازل کردن تدریجی است این قول از بیشتر مفسران و اهل لغت نقل شده است «۱» هرچند برای آن موارد نقضی هم وجود دارد.

۲- تنزیل به معنی نازل کردن تدریجی است و انزال اعم از دفعی و تدریجی است «۲».

۳- تنزیل دلالت بر تکثیر می‌کند ولی انزال این دلالت را ندارد سیبویه از ابو الحسن نقل می‌کند که گفته انزال و تنزیل از نظر من هیچگونه فرقی ندارند جز اینکه در تنزیل نوعی تکثیر وجود دارد «۳».

۴- تنزیل دلالت بر ترتیب دارد ولی انزال چنین نیست «۴».

به طوری که ملاحظه می‌فرمائید این وجوه خیلی به هم نزدیک است و اساس و مبنای همه آنها تفاوتی است که میان باب افعال و باب تفعیل وجود دارد و به گونه‌ای که علمای علم صرف گفته‌اند در باب تفعیل نوعی مبالغه و تکثیر است و روشن است که تکثیر هر چیزی بر حسب خودش است و تکثیر در ماده تنزیل مستلزم تدریجی بودن

(۱) - زبیدی، تاج العروس، ج ۸، ص ۱۳۳ - جزائری، فروع اللغات، ص ۵۷ - طباطبائی، المیزان، ج ۲، ص ۱۲.

(۲) - راغب اصفهانی، المفردات، ص ۵۱۰.

(۳) - لسان العرب، ج ۱۱، ص ۶۵۶.

(۴) - فیومی، المصباح المنیر، ج ۲، ص ۳۰۵.

سیری در علوم قرآن، ص: ۸۴

نزول می‌باشد و ترتیب نیز در جائی است که اشیاء و افراد متعددی باشد تا بتوان آنها را ترتیب کرد بنابراین قول به این که انزال دفعی است و تنزیل تدریجی قول درستی است و لا اقل درباره نزول قرآن باید آن را پذیرفت زیرا به طوری که خواهیم گفت قرآن به دو صورت نازل شده است دفعی و تدریجی و نوع آیاتی که ناظر بر نزول دفعی قرآن است با کلمه انزال آمده و نوع آیاتی که نزول تدریجی قرآن را می‌رساند با کلمه تنزیل همراه است (تفصیل مطلب را به زودی خواهیم آورد).
پیش از آنکه مطالب مربوط به انزال و تنزیل قرآن را مطرح کنیم چند نکته را که از مقایسه آیاتی که مشتمل بر این دو کلمه است به دست آورده‌ایم برای خوانندگان محترم تذکر می‌دهیم:

نکته اول: تنزیل همیشه در مورد نزول خیر و برکت استعمال شده مانند نزول قرآن نزول غذای آسمانی (من و سلوی) مانند (آیه ۸۰ از سوره طه) آیه‌ای را پیدا نکردیم که در آن تنزیل در نزول عذاب و شر استعمال شده باشد اما کلمه انزال اعم از نعمت و عذاب است البته انزال نیز در بیشتر موارد درباره خیر و برکت استعمال شده مانند انزال قرآن و یا غذای آسمانی (مائده) و یا باران اما در چند آیه از قرآن انزال در مورد نزول عذاب استعمال شده است مانند این دو آیه:

فَأَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ ﴿۱﴾

پس نازل کردیم بر ستمگران عذابی از آسمان به خاطر آن که آنها فسق می‌کردند.

إِنَّا مُنْزِلُونَ عَلَى أَهْلِ هَذِهِ الْقَرْيَةِ رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ ﴿۲﴾

ما بر ساکنان این آبادی عذابی از آسمان نازل خواهیم کرد.

(۱) - سوره بقره، آیه ۵۹.

(۲) - سوره عنکبوت، آیه ۳۴.

سیری در علوم قرآن، ص: ۸۵

نکته دوم: غیر از انزال و تنزیل، اشتقاق دیگر این ماده درباره قرآن استعمال نشده است حتی کلمه تنزّل (از باب تفعیل) در مورد نزول قرآن نیامده ولی درباره نزول ملائکه و شیاطین استعمال شده است:

تَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ ﴿۱﴾

ملائکه و روح در آن شب (شب قدر) به اذن پروردگارشان نازل می‌شوند.

هَلْ أُنَبِّئُكُمْ عَلَىٰ مَنْ تَنْزَلُ الشَّيَاطِينُ تَنْزَلُ عَلَىٰ كُلِّ آفَاكٍ أَثِيمٍ ﴿۲﴾

آیا به شما خبر بدهم که شیاطین بر چه کسانی نازل می‌شوند؟ شیاطین بر هر شخص بسیار دروغگوی بدکار نازل می‌شوند.

نکته سوم: در قرآن کریم در مورد نزول تورات و انجیل همواره از کلمه «انزال» استفاده شده است و کلمه تنزیل درباره آنها به کار نرفته جز در یک مورد که آن هم مربوط به قبل از نزول تورات است «۳» و از آنجا که معروف میان علماء این است که تورات و انجیل یک بار آن هم به صورت دفعی نازل شده‌اند «۴» می‌توان این مطلب را شاهدهی بر دفعی بودن «انزال» و تدریجی بودن «تنزیل» دانست.

اکنون پس از این بحثهای مقدماتی وارد بحث درباره نزول قرآن می‌شویم پیش از هر چیز باید دید که منظور از نزول قرآن چیست؟ آیا قرآن نیز مانند باران از بالا به پائین و از آسمان به زمین فرود آمده است؟ به این سؤال نمی‌توان پاسخ مثبت داد زیرا لازمه

(۱) - سوره قدر، آیه ۴.

(۲) - سوره شعراء، آیه ۲۲۱.

(۳) - رجوع کنید به آیه ۹۳ از سوره آل عمران.

(۴) - رجوع شود به سیوطی، الاتقان، ج ۱ ص ۴۲.

سیری در علوم قرآن، ص: ۸۶

این مطلب جسم بودن و مادی بودن قرآن است و چنین تصور می‌شود که گویا قرآن به صورت اوراق نوشته شده‌ای بوده که مثلاً فرشته‌ای مانند کبوتران نامه‌رسان آن را از آسمان به زمین فرود آورده و به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تسلیم کرده است! چنین تصویری درباره قرآن باطل و نادرست است.

همچنین لازمه آن جسم بودن و مکان داشتن خداوند است که گویا در عرش یا جائی از آسمان نشسته و قرآن را بر زمین فرو فرستاده است! تعالی الله عن ذلک.

باید بگوئیم که منظور از نزول قرآن یک نزول معنوی و روحانی است و حقیقت قرآن که در صقع ذات الهی بوده به نوعی تنزل یافته و به صورتی درآمده که برای پیامبر که از جنس بشر است و وجودی مادی و جسمانی دارد، قابل درک و دریافت شده است. و به عبارت دیگر نزول قرآن عبارت است از افاضه‌ای که از طرف خداوند متعال به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شده و پیامبر شایستگی همسو شدن با عوالم غیبی را پیدا کرده و حقائق الهی از طریق وحی بر جان و دل پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نشسته است.

نزول دفعی و نزول تدریجی قرآن

شک نیست که قرآن کریم در طول بیست و سه سال و یا بیست سال در طول رسالت پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم به تدریج و برحسب اقتضای مناسبتها و نیازها نازل شده است اما از ظواهر بعضی از آیات قرآنی و همچنین از روایاتی که از طریق عامه و خاصه وارد شده چنین استفاده می‌شود که قرآن علاوه بر نزول تدریجی، نزول دیگری هم داشته که به صورت دفعی و یکپارچه بوده است آیا واقعا قرآن دوبار نازل شده و یا باید ظواهر آیات و نصّ روایاتی را که مشعر بر این معناست، تأویل کرد؟ در این مسأله اقوال مختلفی وجود دارد که ما نخست آن اقوال را با ذکر دلالتی که اقامه کرده‌اند، نقل می‌کنیم و در آخر نظر خود را ذکر خواهیم کرد.

قول اول- قرآن کریم دوبار نازل شده است یکبار به صورت دفعی و یکپارچه از جانب خداوند به «بیت المعمور» و یا «بیت العزّة» که در آسمان چهارم است، نازل شده و یکبار هم به صورت تدریجی و نجومی در طول سالهای رسالت نزول یافته است طبق

سیری در علوم قرآن، ص: ۸۷

این قول از نزول دفعی به «انزال» و از نزول تدریجی به «تنزیل» تعبیر آورده شده است.

اکثر مفسران و اهل حدیث این قول را انتخاب کرده‌اند و حتی قرطبی در تفسیر خود بر این نظریه ادعای اجماع کرده «۱» و زرکشی این قول را مشهورترین و صحیح قولها دانسته است «۲». نخستین کسی که این قول به او نسبت داده شده، ابن عباس است که گفته خداوند قرآن را به یکباره در شب قدر از لوح محفوظ به آسمان دنیا انزال کرده است «۳».

برای اثبات این نظریه به آیات و روایاتی استناد شده است که به بعضی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱- آیات مورد استناد عبارت است از آیاتی که دلالت بر نزول قرآن در ماه رمضان و شب قدر می‌کند مانند:

شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ «۴»

ماه رمضان ماهی است که قرآن در آن نازل شده است.

إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ «۵»

ما قرآن را در شب قدر نازل کردیم.

إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ مُبَارَكَةٍ «۶»

ما قرآن را در شبی مبارک نازل کردیم.

(۱)- الجامع الاحکام القرآن، ج ۲ ص ۲۹۷.

(۲)- زرکشی، البرهان فی علوم القرآن، ج ۱ ص ۲۲۸.

(۳)- طبرسی، مجمع البیان، ج ۱۰ ص ۷۸۶.

(۴)- سوره بقره، آیه ۱۸۵.

(۵)- سوره قدر، آیه ۱.

(۶)- سوره دخان، آیه ۳.

سیری در علوم قرآن، ص: ۸۸

ظاهر این آیات دلالت دارد بر این که قرآن کریم یکباره و به صورت مجموع در ماه رمضان آن هم در شب قدر نازل شده است درست است که به یک آیه هم قرآن اطلاق می‌شود اما از سیاق آیات چنین به نظر می‌رسد که منظور مجموع قرآن است نه بعضی از آن البته کسانی این آیات را به نحوی توجیه کرده‌اند که با نزول چند آیه هم جور در می‌آید و ما در آینده راجع به این مطلب و وجه جمع میان نزول قرآن در شب قدر و نزول آن در شب بیست و هفتم رجب که شب بعثت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم است به طور مستقل بحث خواهیم کرد.

۲- روایات متعدد و معتبری هم از طریق اهل سنت و هم از طریق شیعه وارد شده که دلالت دارد بر این که قرآن به صورت دفعی و یکپارچه در شب قدر نازل شده است:

امام صادق علیه السلام فرمود:

نزل القرآن جملة واحدة في شهر رمضان الى البيت المعمور ثم انزل من البيت المعمور في طول عشرين سنة «۱»

قرآن به یکباره در ماه رمضان به بیت المعمور نازل شده و سپس از بیت المعمور در طول بیست سال نازل شده است.

مشابه این روایت از طریق اهل سنت نیز وارد شده «۲» منتهی در روایات ما محل نزول دفعی قرآن «بیت المعمور» ذکر شده ولی در روایات اهل سنت از این محل به «بیت العزة» تعبیر شده است.

قول دوم- قرآن کریم یکبار به صورت دفعی بر قلب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نازل شده و یکبار هم به صورت تدریجی بر

زبان آن حضرت جاری گشته است.

این قول از فیض کاشانی است و در مقدمه تفسیر صافی آن را عنوان کرده و گفته

(۱) - تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۸۰ همین روایت در اصول کافی ج ۲، ص ۶۲۹ نیز آمده با این تفاوت که به جای بیست سال بیست و سه سال ذکر شده است.

(۲) - رجوع شود به سیوطی، الدر المنثور، ج ۱، ص ۱۸۹، والاتقان، ج ۱، ص ۳۹.

سیری در علوم قرآن، ص: ۸۹

است منظور از بیت المعمور نیز که در حدیث آمده همان قلب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است به گونه‌ای که در این آیه شریفه آمده است:

تَزَلُ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلَى قَلْبِكَ «۱»

قرآن را روح الامین بر قلب تو نازل کرده است.

فیض کاشانی چنین توضیح می‌دهد که مجموع قرآن به یکباره بر قلب پیامبر نازل شده و سپس در طول بیست سال به تدریج از باطن قلب پیامبر به ظاهر زبان آن حضرت آمده و این هنگامی صورت می‌گرفت که جبرئیل به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم وحی می‌آورد و الفاظ قرآن را بر او می‌خواند «۲».

برای این قول می‌توان شاهد دیگری از قرآن آورد:

وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَىٰ إِلَيْكَ وَحْيُهُ «۳»

به قرآن عجله نکن پیش از آن که وحی آن به تو حکم شود.

ظاهر این آیه و آیات دیگری که مشابه آن است دلالت می‌کند بر این که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم پیش از نزول جبرئیل یا روح الامین و آوردن وحی که در مناسبت‌های گوناگون و در طول رسالت به‌طور مرتب انجام می‌گرفت، از قرآن و آیات آن خبر داشته و گاهی به اقتضای موقعیت برای اظهار آن عجله می‌کرده اما اجازه نداشته که پیش از نزول جبرئیل آن را ابراز نماید. قول سوم - قرآن کریم در پشت این الفاظ موجود، دارای حقیقت دیگری است که با فهم عادی نمیتوان آن را درک کرد و این حقیقت قابل تفصیل و تجزیه نیست و یک حقیقت بسیط و دارای احکام و استحکام است با توجه به این معنا می‌توان گفت

(۱) - سوره شعراء، آیه ۱۹۴.

(۲) - مقدمه تفسیر صافی، ج ۱ ص ۵۶.

(۳) - سوره طه، آیه ۱۱۴.

سیری در علوم قرآن، ص: ۹۰

یک بار همان حقیقت بسیط قرآن به صورت دفعی نازل شده و یک بار هم قرآن به حالت تفصیل و در موقعیت مقتضی و در فاصله‌های گوناگون به تدریج نازل شده است.

این قول از مرحوم علامه طباطبائی است که در تفسیر المیزان آن را مفصلاً مطرح کرده و توضیحات لازم را داده است.

ایشان با استناد به آیات متعددی معتقدند که قرآن در یک مرحله به صورت حقیقت واحده‌ای است و جایگاه آن «ام الكتاب» و «لوح محفوظ» و «کتاب مکنون» است در این مرحله قرآن متصف به علی و حکیم است و در مرحله دیگر به صورت الفاظ نازل گردیده و لباس قرائت و عربیت پوشیده و حالت تفصیلی به خود گرفته و دارای ناسخ و منسوخ می‌باشد مرحله اول به صورت دفعی

و مرحله دوم به صورت تدریجی نازل شده است.

از جمله آیاتی که مورد استناد این قول قرار گرفته به عنوان نمونه این آیات را می‌توان یاد کرد:

كِتَابٌ أُخْكِمْتُ آيَاتُهُ ثُمَّ فَصَّلْتُ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ «۱»

قرآن کتابی است که آیات آن محکم قرار داده شده و سپس تفصیل یافته است از جانب خداوند حکیم و آگاه.

حَمَّ وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيٌّ حَكِيمٌ «۲»

قسم به کتاب مبین ما آن را قرآن عربی قرار دادیم تا شما بیاندیشید و آن در ام‌الکتاب نزد ما علی و حکیم است.

بنابراین قرآن در حالت مجمل و محکم و بسیط بودنش به یکباره نازل شده و

(۱) - سوره هود، آیه ۱.

(۲) - سوره زخرف، آیه ۴.

سیری در علوم قرآن، ص: ۹۱

در حالت مفصل بودنش که لباس الفاظ پوشیده است به تدریج فرود آمده است. «۱»

در اینجا این توضیح را بدهیم که نباید حقیقت بسیط قرآن را که مرحوم علامه طباطبائی بیان کرده با مسأله کلام نفسی که اشاعره آن را مطرح نموده‌اند، اشتباه کرد زیرا کلام نفسی اشاعره برای توجیه عقیده آنها درباره قدیم بودن قرآن عنوان شده و موضوع پیشنهادی علامه طباطبائی چیزی است که حادث شده و قدیم نیست.

قول چهارم - قرآن فقط یکبار نازل شده آن هم به صورت تدریجی و نجومی. و اساساً نزول دفعی قرآن قابل تصور نیست زیرا در قرآن آیات بسیاری وجود دارد که مربوط به حوادثی است که سالها پس از بعثت پیامبر اتفاق افتاده است چگونه می‌توان تصور کرد که این آیات قبلاً نازل شده باشد؟

پیروان این نظریه آیاتی را که نزول قرآن را در ماه رمضان و شب قدر می‌داند توجیه کرده‌اند مثلاً گفته‌اند که قسمتی از آیات در شب قدر نازل شده و یا اولین آیه در شب قدر نازل شده (تفصیل این توجیها را بعداً خواهیم آورد) و درباره روایاتی که در آنها برای قرآن دو نوع نزل دفعی و تدریجی عنوان شده گفته‌اند که خبر واحد است و در این گونه مسائل نمی‌توان به آنها استناد کرد.

یکی از کسانی که این نظریه را مطرح کرده، شیخ مفید علیه الرحمه است که سخن شیخ صدوق علیه الرحمه را که قائل به نزول دوگانه قرآن بود، رد می‌کند و می‌گوید ریشه اعتقاد صدوق روایت واحدی است که موجب علم نمی‌شود آنگاه نمونه‌هایی از آیاتی را که مربوط به حوادث زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است می‌آورد و نتیجه می‌گیرد که قرآن فقط یکبار آنهم تدریجی نازل شده به عقیده شیخ مفید اعتقاد به نزول دفعی قرآن با مذهب مشبه تناسب دارد که قرآن را قدیم می‌دانستند «۲».

بعضی از پیروان این قول استبعاد دیگری را عنوان کرده و گفته‌اند نزول دفعی قرآن آن هم به آسمان چهارم چه فایده‌ای دارد قرآن برای هدایت بشر نازل شده و اگر در دسترس بشر نباشد، چگونه هدایتگری کند؟

(۱) - رجوع شود به المیزان، ج ۲، ص ۱۴-۱۶.

(۲) - شیخ مفید، تصحیح الاعتقاد، ص ۱۰۲-۱۰۳.

سیری در علوم قرآن، ص: ۹۲

این بود اجمالی از نظریه‌ها و اقوالی که در این زمینه وجود دارد.

ما تصور می‌کنیم که قول به دوبار نازل شدن قرآن قول بعیدی نیست و نمی‌توان به خاطر چند استبعاد عقلی از ظاهر آیات و نص

روایاتی که برای قرآن دو نوع نزول دفعی و تدریجی را اثبات کرده است دست برداشت و برای رفع اشکالات شیخ مفید و پیروان او در این مسأله، می‌توان گفت که منظور از نزول دفعی قرآن این است که علوم و معارف و اهداف ترسیم شده در قرآن، در آغاز بعثت یکجا بر جان و دل پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نازل شده و سپس در طول سالهای رسالت به تناسب ضرورتها به تدریج و با تفصیل بیشتری بر پیامبر ابلاغ گردیده و در این مرحله است که گاهی به حوادث روزمره نیز اشاره شده است و این مانع از آن نیست که معارف قرآن قبلا- و پیش از وقوع این حوادث بر پیامبر نازل شده باشد زیرا که اینگونه آیات نیز که ناظر به حوادث روزمره است در مسیر هدفهای تربیتی قرآن است که قبلا ترسیم شده است.

و اما اینکه نزول دفعی قرآن چه فایده‌ای دارد، بعضی از مفسران فوایدی را ذکر کرده‌اند که چنگی به دل نمی‌زند ولی آیا ما از فوائد وجودی تمام پدیده‌های هستی آگاهی داریم؟ بسیاری از حقایق در جهان وجود دارد که ما از آنها و فوائد آنها بی‌خبریم بنابراین وقتی دلیلی بر وجود چیزی اقامه شد نفی آن به جهت عدم آگاهی از فایده وجود آن، کوتاه‌نظری است و ما حق نداریم چیزی را که از فایده وجودی آن اطلاع نداریم، نفی کنیم.

نزول قرآن در لیله القدر

نزول قرآن در ماه مبارک رمضان آنهم در یک شب که همان شب قدر باشد، امر مسلمی است که قرآن در سه مورد آنرا بیان کرده که دو مورد آن صریح در مطلب است و یک مورد هم به قرینه دو مورد دیگر ناظر به آن است. در یک مورد وقت نزول قرآن، ماه رمضان و در مورد دیگر شب قدر و در مورد سوم شب مبارکی معرفی شده که همان شب قدر است این موارد به ترتیب در آیات زیر آمده است:

سیری در علوم قرآن، ص: ۹۳

شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ ﴿١﴾

ماه رمضان ماهی است که قرآن در آن نازل شده است.

إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ ﴿٢﴾

ما قرآن را در شب قدر نازل کردیم.

وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ مُبَارَكَةٍ ﴿٣﴾

قسم به کتاب مبین که ما قرآن را در شبی مبارک نازل کردیم.

شب قدر که شب نزول قرآن است در قرآن شبی مبارک معرفی شده که در آن شب فرشتگان و روح برای تقدیر امور بر زمین نازل می‌شوند و آن شب یک شب استثنائی است و طبق روایات بسیاری که درباره شب قدر وارد شده مقدرات و حوادثی که در طول سال اتفاق خواهد افتاد، در آن شب رقم زده می‌شود و آن شب، شب تعیین سرنوشت‌هاست.

بدون شک شب قدر بیرون از ماه رمضان نیست ولی کدام شب از رمضان شب قدر است، به درستی روشن نیست حتی ائمه معصومین علیهم السلام عمدا از تعیین آن خودداری کرده‌اند و آن را یکی از سه شب نوزدهم و بیست و یکم و بیست و سوم رمضان دانسته‌اند تا مردم چندین شب را به امید شب قدر مشغول عبادت شوند هرچند که در بعضی از روایات شب بیست و سوم ماه مورد عنایت خاص قرار گرفته است (۴).

اکنون باید دید که منظور از اینکه قرآن در شب قدر نازل شده چیست؟ پاسخ این

(۲) - سوره قدر، آیه ۱.

(۳) - سوره دخان، آیه ۲.

(۴) - رجوع شود به: تفسیر مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۷۸۷.

سیری در علوم قرآن، ص: ۹۴

سؤال برای کسانی که قائل به نزول دوگانه قرآن - دفعی و تدریجی - هستند آسان است و آنها می‌گویند قرآن به صورت دفعی و به یکباره در شب قدر در ماه رمضان نازل شده و نزول تدریجی آن نیز بیست و یا بیست و سه سال طول کشیده است و به طوری که پیش از این بحث کردیم اساساً این سه آیه ظهور روشنی در نزول دفعی قرآن در آن شب معهود را دارد به اضافه اینکه روایات متعددی که نمونه‌هایی از آن را نقل کردیم این مطلب را تأیید می‌کند.

بهر حال اگر برای قرآن دو نوع نزول قائل شویم، در فهم این آیات مشکلی نخواهیم داشت و خواهیم گفت که مجموع قرآن یا حقیقت بسیط قرآنی و یا علوم و معارف قرآنی به یکباره در شب قدر از لوح محفوظ به آسمان چهارم یا بیت المعمور یا بیت العزّة و یا قلب پیامبر نازل شده است (مطابق تعبیرات مختلفی که ذکر آن گذشت) آنگاه همین قرآن در مقام تفصیل و در قالب الفاظ به تدریج و در طول سالهای رسالت شرف نزول یافته است.

اما کسانی که نزول دفعی قرآن را قبول ندارند و معتقدند که قرآن تنها یکبار آنهم به صورت تدریجی نازل شده است، در توجیه این سه آیه مطالبی گفته‌اند که در زیر می‌آوریم «۱»:

۱- آغاز نزول قرآن در شب قدر از ماه رمضان بوده است و در توضیح این مطلب گفته‌اند که این سخن مانند این تعبیر است که بگوئیم فلان حکومت در فلان تاریخ تأسیس شده است که منظور آغاز تأسیس و شروع کار آن است.

این تأویل نمی‌تواند مورد قبول باشد زیرا ظاهر آیات سه گانه و ترکیب و سیاق سخن در آنها دلالت بر نزول قرآن به عنوان یک مجموعه و حقیقت واحده‌ای می‌کند که هدایتگر مردم است و دست کشیدن از این ظاهر، دلیل محکم و روشنی می‌خواهد که قائلین این وجه چنین دلیلی را ارائه نکرده‌اند دیگر اینکه این وجه با قول اهل سنت که بعثت پیامبر را در ماه رمضان می‌دانند، سازگار است ولی با نظر علمای شیعه که روز

(۱) - این وجوه در اکثر تفاسیر و کتب علوم قرآنی آمده است؛ مانند: مجمع البیان، ج ۱ ص ۲۷۶ - تفسیر فخر رازی، ج ۵ ص ۸۰ -

الاتقان، ج ۱ ص ۴۰ - البرهان، ج ۱ ص ۲۲۸ - التمهید، ج ۱ ص ۸۳.

سیری در علوم قرآن، ص: ۹۵

بیست و هفتم رجب را روز بعثت می‌دانند، جور در نمی‌آید.

بعضی از نویسندگان معاصر که این وجه را قبول کرده‌اند در توجیه اشکال بالا - گفته‌اند که حساب بعثت، از حساب نزول قرآن جداست چون در طول سه سال اول بعثت پیامبر مأمور به تبلیغ نبود و پس از آنکه مأمور به تبلیغ شد، نزول قرآن به عنوان یک کتاب آسمانی شروع شد که آغاز آن در ماه رمضان بود «۱».

این نویسندگان هنگامی این سخن را می‌گویند که خود به نزول دفعی قرآن قائل نیست و معتقد است که قرآن یکبار آنهم به صورت تدریجی نازل شده است حال می‌گوئیم بدون شک آیاتی از قرآن در اول بعثت نازل شده است آیا شما این آیات را از قرآن نمی‌دانید این سخن که قرآن از سال سوم بعثت به بعد عنوان کتاب آسمانی پیدا کرد چه معنائی دارد؟ آیا آن آیاتی که در ابتدای بعثت نازل گردید (مانند آیات سوره علق و آیاتی از سوره مدثر) عنوان کتاب آسمانی ندارد؟ واقعا که ادعای عجیبی است!

۲- هر سال در شب قدر آن مقدار از قرآن که در طول آن سال مورد نیاز بوده یکجا بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نازل

می‌شد و سپس در طول سال جبرئیل آن را به تدریج می‌آورد.

طبق این نظر منظور از رمضان در آیه، رمضان خاصی نیست، بلکه شامل همه ماه رمضانهای طول رسالت پیامبر است. این وجه از وجه اولی نیز سست‌تر است و چیزی جز یک تأویل بی‌دلیل و تکلف بی‌جهت نیست و ظاهر آیات آن را دفع می‌کند بخصوص اینکه فعل‌های «انزل» و «انزلناه» که در آیات موردنظر آمده است به صورت ماضی است و نمی‌تواند شامل رمضان‌ها و لیلۃ القدرهای آینده باشد و این مطلب روشن است.

۳- منظور از تعبیر «شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ» این است که درباره ماه رمضان و وجوب صیام آن، قرآن نازل شده که منظور آیاتی از قرآن است که مربوط به رمضان و روزه‌داری است گفته‌اند همانگونه که به مجموع کتاب آسمانی، قرآن گفته می‌شود، به چند آیه هم قرآن اطلاق می‌شود.

(۱)- التمهید فی علوم القرآن، ج ۱، ص ۸۰.

سیری در علوم قرآن، ص: ۹۶

این وجه از دو وجه اولی هم سست‌تر است و تدبر در آیه بی‌پایگی این سخن را روشن می‌سازد زیرا آیه‌ای که درباره رمضان نازل شده همین آیه است و محتوای آن یک جمله خبری است و خبر دادن در یک آیه از نزول همین آیه کار عبث و غیر حکیمانه‌ای است که کلام خداوند از آن بدور است. از این گذشته دو آیه دیگر را که نزول قرآن در شب قدر را بیان می‌کنند چه باید کرد؟

۴- منظور این است که قسمت عمده قرآن در ماههای رمضان سالهای رسالت نازل شده است و لذا می‌توان از راه تغلیب نزول همه قرآن را به ماه رمضان نسبت داد.

این وجه نیز در سستی و ضعف دست کمی از وجوه قبلی ندارد و جریانات تاریخی آن را رد می‌کند بخصوص اینکه نزول قرآن به تمام ایام و لیالی رمضان نسبت داده نشده بلکه به قرینه دو آیه دیگر «۱»

نزول قرآن فقط در یک شب از رمضان که همان شب قدر است اتفاق افتاده و پرواضح است که کسی نمی‌تواند ادعا کند که قسمت اعظم قرآن در نزول تدریجی خود در شب‌های قدر دوران رسالت نازل شده است.

این بود تأویلات مختلفی که در مورد آیات مربوط به نزول قرآن در رمضان و لیلۃ القدر گفته شده اما به طوریکه تذکر دادیم حقیقت این است که هیچ یک از این وجوه و تأویلات با ظاهر و سیاق آن آیات مناسب نیست بخصوص آیه سوره دخان که در آن صحبت از انزال کتاب مبین است که به مجموع قرآن اطلاق می‌شود.

با توجه به سستی این وجوه چهارگانه و عدم تناسب آنها با ظواهر آیات یاد شده به نظر می‌رسد همان وجهی که در آغاز بیان کردیم مناسبتر و قوی‌تر است و منظور آیات این است که قرآن کریم به صورت دفعی و یکباره در ماه رمضان و در شب قدر نازل شده هرچند به صورت تدریجی و به اقتضای نیاز در طول بیست و یا بیست و سه سال فرود آمده است این معنی علاوه بر این که با ظاهر آیات مطابقت دارد، با روایات متعددی هم تأیید شده است که نمونه‌ای از آنها را پیش از این نقل کردیم.

مطلب دیگر این که این معنی، مشکل دیگری را که گهگاه مطرح می‌شود حل

(۱)- آیه سوره قدر و آیه سوره دخان.

سیری در علوم قرآن، ص: ۹۷

می‌کند و آن اینکه نزول قرآن در ماه رمضان با عقیده شیعه درباره اینکه بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روز ۲۷ رجب بوده، سازگار نیست زیرا بدون شک آیاتی چند در اول بعثت نازل شده و طبق روایاتی که از طریق شیعه و سنی رسیده است، پنج آیه از

سوره علق همزمان با آغاز بعثت و آیاتی از سوره مدثر با فاصله اندکی از آن نازل شده است.

با توجه به مطلبی که گفتیم پاسخ این سؤال روشن است و آن این که منظور از نزول قرآن در رمضان نزول دفعی و یکپارچه آن است و این مانع از آن نمی‌شود که چند آیه در مرحله نزول تدریجی قرآن در ۲۷ رجب نازل شده باشد بنابراین می‌توانیم بگوئیم که قرآن در لوح محفوظ بوده و در آغاز بعثت فقط چندین آیه جهت اعلام رسالت و نبوت پیامبر و به عنوان براعت استهلال بر وی نازل گردیده و سپس در یکی از شبهای ماه رمضان اولین سال بعثت که همان لیلۃ القدر بود، مجموع قرآن یکباره بر قلب آن حضرت نازل شده (به شرحی که پیش از این گفته‌ایم).

البته بعضی‌ها این احتمال را هم مطرح کرده‌اند که روز بعثت پیامبر هیچگونه آیه‌ای بر وی نازل نشد و فقط به او اعلام رسالت شد اما این احتمال با توجه به روایات بسیاری که از طریق فریقین وارد شده و نزول پنج آیه اول سوره علق را همزمان با آغاز رسالت دانسته است احتمال بسیار بعیدی است و نمی‌توان آن را پذیرفت.

نکته دیگری که در اینجا یادآور می‌شویم این است که تعیین روز ۲۷ رجب به عنوان روز بعثت، موضوعی است که شیعیان تقریباً در آن اتفاق نظر دارند و هرچند بیشتر علماء اهل سنت بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را در ماه رمضان می‌دانند اما در چندین روایت که از طریق آنها وارد شده همین ۲۷ رجب بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ذکر شده است (۱).

کیفیت نزول قرآن

نزول آیات قرآنی بر پیامبر اسلام یک نزول مادی نیست که مثلاً قرآن به صورت لوحی یا دفتری یا اوراقی در آسمان نوشته شده باشد آنگاه فرشته‌ای مانند کبوتر

(۱) - رجوع شود به: سیره حلبی، ج ۱ ص ۲۳۸ و کنز العمال ج ۱۲ ص ۳۱۲.

سیری در علوم قرآن، ص: ۹۸

نامه‌رسان آن را بر زمین فرود آورد و تسلیم پیامبر کند! بلکه همانگونه که قبلاً نیز اشاره کردیم نزول قرآن یک نزول معنوی و روحانی است و عبارت است از افاضه‌ای که از طرف خداوند به پیامبر شده و پیامبر شایستگی دریافت پیامهای الهی را پیدا کرده و حقائق الهی از طریق وحی در قلب او جای گرفته است.

اکنون ببینیم که این افاضه به چه صورت بوده و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم این پیامها را چگونه دریافت می‌کرده است؟ قبلاً بدانیم افاضاتی که از جانب خداوند برای کسی یا چیزی صورت می‌گیرد و پیامبر یا مطلبی به او القاء می‌گردد در قرآن تعبیرهای مختلفی دارد که عبارتند از:

۱- وحی، این تعبیر در قرآن کریم معمولاً در مورد پیامبران به کار رفته اما در مواردی هم درباره غیر پیامبران نیز استعمال شده است مانند:

وَ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ ﴿١﴾

و به مادر موسی وحی کردیم که او را شیر بده و ...

وحی به مادر موسی علیه السلام در سوره طه آیه ۳۸ نیز آمده است.

وَ أَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنْ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا ﴿٢﴾

پروردگارتو، به زنبور عسل وحی کرد که از کوهها برای خود خانه‌هایی بگیری.

وَ أَوْحَىٰ فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرًا ﴿٣﴾

در هر آسمانی امر آن را وحی نمود.

(۱) - سوره قصص، آیه ۷.

(۲) - سوره نحل، آیه ۶۸.

(۳) - سوره فصلت، آیه ۱۲.

سیری در علوم قرآن، ص: ۹۹

۲- الهام، این کلمه فقط یکبار در قرآن آمده و در مورد غرائزی است که خداوند به نفس انسانی افاضه کرده است:

وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا «۱»

قسم به نفس و آنکه آن را آفرید پس به او فجور و تقوا را الهام نمود.

۳- تکلیم، که به معنی ایجاد کلام است به صورتی که مخاطب مطلب را به وسیله آن دریافت کند. مانند این آیات:

مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ «۲»

و از پیامبران کسانی هستند که خداوند با آنها سخن گفت.

وَ كَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا «۳»

و خداوند با موسی سخن گفت

(درباره تکلیم و مفهوم آن به زودی بحث خواهیم کرد)

۴- انزال و تنزیل، این دو واژه در فرستادن قرآن و کتب آسمانی دیگر به کار رفته و پیش از این به تفصیل در این مورد سخن

گفتیم.

۵- تنبئه، به معنی خبر دادن و آگاه ساختن:

قَدْ نَبَّأْنَا اللَّهُ مِنْ أَخْبَارِكُمْ «۴»

همانا خداوند ما را از اخبار شما آگاه کرده است.

(۱) - سوره ضحی، آیات ۷ و ۸.

(۲) - سوره بقره، آیه ۲۵۳.

(۳) - سوره نساء، آیه ۱۶۴.

(۴) - سوره توبه، آیه ۹۴.

سیری در علوم قرآن، ص: ۱۰۰

قَالَ نَبَّأَنِي الْعَلِيمُ الْخَبِيرُ «۱»

گفت خداوند علیم و خبیر به من خبر داده است.

۶- اقراء، این واژه معادل فارسی ندارد و مفهوم آن وادار کردن کسی است به قرائت و خواندن که در این آیه آمده است:

سَنُقَرِّئُكَ فَلَا تَنسَى «۲»

به زودی تو را وادار به خواندن می‌کنیم تا فراموش نکنی.

۷- القاء، به معنی انداختن مطلب به فکر و ذهن طرف است. به این آیه توجه کنید که خداوند خطاب به پیامبر می‌فرماید:

إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا «۳»

ما به زودی سخن سنگینی بر تو القاء خواهیم کرد.

۸- قَصُّ، به معنای خبر دادن است که بیشتر در مورد خبر دادن از حالات گذشتگان و قصه گوئی استعمال می‌شود این واژه در قرآن هم به خبر دادن از گذشتگان آمده و هم به معنای خبر دادن از حق آمده که هر دو می‌تواند محل شاهد ما باشد:

إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ يَقُصُّ الْحَقُّ وَهُوَ خَيْرُ الْفَاصِلِينَ «۴»

حکم جز برای خدا نیست که از حق خبر می‌دهد و او بهترین جدا سازندگان است.

(۱)- سوره مریم، آیه ۳.

(۲)- سوره اعلی، آیه ۶.

(۳)- سوره مزمل، آیه ۵.

(۴)- سوره انعام، آیه ۵۷.

سیری در علوم قرآن، ص: ۱۰۱

نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ نَبَأَهُمْ بِالْحَقِّ «۱»

ما خبر آنها را به حق بر تو خبر می‌دهیم.

۹- تعلیم، به معنای یاد دادن است و در مورد تعلیم انبیاء و تعلیم قرآن استعمال شده:

وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا «۲»

و خداوند به آدم همه نامها را تعلیم کرد.

الرَّحْمَنُ عَلَّمَ الْقُرْآنَ «۳»

خداوند رحمان که قرآن را تعلیم کرد.

۱۰- ارائه، به معنای نشان دادن است این واژه گاهی در قرآن در مورد نشان دادن حقائق به پیامبر استعمال شده و گاه در مورد نشان

دادن آیات خدا و ملکوت زمین و آسمان به پیامبران آمده است:

إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ «۴»

ما کتاب را به حق بر تو نازل کردیم تا میان مردم به وسیله چیزی که به تو نشان دادیم حکم کنی.

وَكَذَلِكَ نُرِي إِبرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ «۵»

(۱)- سوره کهف، آیه ۱۳.

(۲)- سوره بقره، آیه ۳۱.

(۳)- سوره رحمن، آیه ۲.

(۴)- سوره نساء، آیه ۱۰۵.

(۵)- سوره انعام، آیه ۷۵.

سیری در علوم قرآن، ص: ۱۰۲

و همچنین به ابراهیم ملکوت آسمانها و زمین را نشان می‌دهیم.

لِنُرِيكَ مِنْ آيَاتِنَا الْكُبْرَى «۱»

تا بر تو بعضی از آیات بزرگ خود را نشان دهیم.

۱۱- رؤیا، گاهی خداوند در عالم رؤیا چیزی را به کسی القاء می‌کند مانند رؤیای حضرت ابراهیم و رؤیای پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم:

لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ ﴿٢﴾

همانا خداوند پیامبرش را در رؤیای حق او تصدیق نمود.

۱۲- کتابت، در قرآن کریم گاهی کتابت به معنای آمدن یک مطلب در کتاب آسمانی استعمال شده که مربوط به وحی الهی می‌شود:

وَ كَتَبْنَا لَهُ فِي الْأَلْوَابِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْعِظَةً ﴿٣﴾

همانا برای او (موسی) در الواح از هر چیزی موعظه‌ای نوشتیم.

وَ لَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزُّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ ﴿٤﴾

همانا در زبور علاوه بر قرآن نوشتیم که بندگان صالح من وارثان زمین خواهند بود.

این دوازده کلمه‌ای که ذکر کردیم همگی تعبیرات گوناگونی است از همان افاضه

(۱)- سوره طه، آیه ۲۳.

(۲)- سوره فتح، آیه ۲۷.

(۳)- سوره اعراف، آیه ۴۵.

(۴)- سوره انبیاء، آیه ۱۰۵.

سیری در علوم قرآن، ص: ۱۰۳

الهی که بر پیامبران می‌شود و در قرآن آمده است و ما معمولاً- به آن وحی می‌گوئیم اکنون ببینیم که خداوند چگونه و به چه صورتی به پیامبران خود افاضه می‌کند و حقائق را در جان و دل آنها قرار می‌دهد؟ قرآن کریم به این سؤال چنین پاسخ می‌دهد:

وَمَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكْلِمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بِإِذْنِهِ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ عَلِيُّ حَكِيمٌ ﴿١﴾

هیچ بشری نیست که خداوند با او سخن بگوید مگر از طریق وحی یا از پشت پرده و یا پیکی می‌فرستد که به اذن خدا آنچه را که می‌خواهد به او وحی می‌کند همانا خداوند علی و حکیم است.

تدبر در مضمون این آیه نشان می‌دهد که تکلیم و سخن گفتن خداوند با پیامبران خود به سه صورت انجام گرفته است:

اول- وحی به صورت القاء در قلب و یا به تعبیر روایات «دمیدن در ذهن و نفس» در این نوع از وحی، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نه صدائی می‌شنود و نه فرشته‌ای می‌بیند و مطالب مستقیماً در جان و دل او قرار می‌گیرد.

اطلاق کلام و تکلیم به این نوع از وحی اشکالی ندارد زیرا کلام در واقع انتقال دادن یک مفهوم به دیگری است خواه این انتقال به وسیله الفاظ و صدا باشد و خواه به وسیله چیز دیگری انجام گیرد البته ما معمولاً از الفاظ و صداها استفاده می‌کنیم ولی خداوند می‌تواند بدون آنها هم مطلب را به پیامبر انتقال دهد.

دوم- به صورت صدائی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آن را می‌شنود ولی صاحب آن را نمی‌بیند که قرآن از این نوع به «وراء حجاب» تعبیر آورده است. در این نوع از وحی، خداوند صدائی را در جائی ایجاد می‌کند و پیامبر آن صدا را می‌شنود می‌توان گفت آن محلی که صدا در آن ایجاد می‌شود به نوعی واسطه میان خدا و پیامبر است.

سوم- به صورت پیامی که به وسیله فرشته و پیک الهی به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم القاء

(۱) - سوره شوری، آیه ۵۱.

سیری در علوم قرآن، ص: ۱۰۴

می‌شود که طبق روایات گاهی پیامبر فرشته را به شکل اصلی و یا به شکل شخص بخصوصی می‌بیند و گاهی هم او را نمی‌بیند ولی پیام را او دریافت می‌کند.

وحی محمدی

اشاره

با توجه به آیات و روایات بسیاری که درباره چگونگی نزول وحی بر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم آمده است معلوم می‌شود که پیامبر از هر سه طریق که در آیه بالا آمده، دریافت وحی می‌کرده است و آیات قرآنی گاهی مستقیماً بر قلب پیامبر القاء می‌شد و گاهی صدائی می‌شنید و صاحب صدا را نمی‌دید و گاهی هم فرشته وحی را به صورت اصلی و یا به صورت شخص معینی می‌دید اینک تفصیل این سه حالت:

حالت اول- وحی الهی به طور مستقیم و بدون هیچ گونه واسطه‌ای در قلب پیامبر می‌نشست این حالت سخت‌ترین حالات بود و چون وحی به این صورت نازل می‌شد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم غرق در عرق می‌شد و حالتی شبیه حالت غشوه پیدا می‌کرد و سنگینی وحی در تمام وجود او آشکار می‌شد:

إِنَّا سَأَلْنَاكَ عَلَيْنَا قَوْلًا نَقِيلًا ﴿۱﴾

ما به زودی سخنی سنگین بر تو القاء خواهیم کرد.

امام صادق علیه السلام در تفسیر این آیه فرمود: این حالت هنگامی بود که وحی بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نازل می‌شد و میان او و خدا ملکی واسطه نبود و در این هنگام شبیه غشوه بر او عارض می‌گردید «۲».

ابن عباس گفته است وقتی بر پیامبر وحی نازل می‌شد سنگینی و درد شدیدی حس می‌کرد و دچار سردرد می‌شد «۳».

(۱) - سوره مزمل، آیه ۴.

(۲) - بحار الانوار، ج ۱۸ ص ۲۷۱.

(۳) - همان مدرک، ص ۲۶۱.

سیری در علوم قرآن، ص: ۱۰۵

همچنین از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نقل شده که فرمود: چون سوره مائده بر پیامبر نازل شد آن حضرت بر استر شهباء سوار بود و به سبب نزول وحی چنان سنگین شد که استر از رفتن باز ماند و پشتش خم شد و شکمش پائین آمد به طوری که نزدیک بود ناف مرکب به زمین برسد و آن حضرت بیهوش شد و دست خود را بر سر شیبیه‌بن وهب گذاشت و چون آن حالت برطرف شد سوره مائده را بر ما خواند «۱».

زراره می‌گوید از امام صادق علیه السلام درباره غشوه‌ای که به هنگام نزول وحی بر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم عارض می‌شد پرسیدم حضرت در پاسخ فرمود: این هنگامی بود که میان او و خداوند هیچکس نبود و خداوند بر پیامبر تجلی می‌کرد سپس فرمود: ای زراره نبوت همین است «۲».

حالت دوم- پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم صدائی می‌شنید ولی صاحب صدا را نمی‌دید در این حالت نیز پیامبر رنج زیادی را

تحمل می‌کرد و سنگینی وحی و ارتباط با عالم غیب را با تمام وجود حس می‌کرد.

حارث بن هشام از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل می‌کند که فرمود: گاهی وحی همانند صدائی چون صدای جرس بر من می‌آید و آن بر من سختترین حالت است سپس از من دور می‌شود و من وحی را دریافت کرده‌ام «۳».

از عبد الله بن عمر نقل شده که از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پرسید آیا وحی را حس می‌کنی؟ فرمود: آری صداهائی مانند صدای بهم خوردن فلزها می‌شنوم و ادامه داد هنگامی نیست که وحی بر من نازل شود و من گمان نکنم که روح گرفته می‌شود «۴».

حالت سوم- وحی به وسیله فرشته و پیک الهی بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نازل می‌شد و این آسان‌ترین و راحت‌ترین حالات وحی بود و چون وحی به واسطه ملک بر پیامبر نازل می‌شد دیگر آن رنج و ناراحتی جسمی را نداشت به طوری که در دنباله همان

(۱)- تفسیر عیاشی ج ۱ ص ۲۸۸ شبیه این قصه از چند نفر دیگر هم نقل شده است.

(۲)- توحید صدوق، ص ۱۱۵.

(۳)- بحار الانوار ج ۸ ص ۲۶۰-الاتقان ج ۱ ص ۴۴.

(۴)-الاتقان، ج ۱ ص ۴۴.

سیری در علوم قرآن، ص: ۱۰۶

حدیث حارث بن هشام آمده است که پیامبر فرمود: گاهی ملک به صورت مردی بر من ظاهر می‌شود و با من سخن می‌گوید و من سخن او را دریافت می‌کنم و این آسانترین نوع آن بر من است.

فرشته‌ای که بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم وحی می‌آورد جبرئیل نام داشت و در قرآن از او با نامها و اوصاف مختلفی یاد شده است که عبارتند از: جبرئیل، روح الامین، شدید القوی، رسول کریم که به ترتیب در آیات زیر آمده است:

قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلٰی قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللّٰهِ «۱»

بگو هر کس با جبرئیل دشمن باشد پس او قرآن را به اذن خدا بر قلب تو نازل کرده است.

نَزَّلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلٰی قَلْبِكَ «۲»

قرآن را روح الامین بر قلب تو نازل کرده است.

عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوٰی «۳»

وحی را شدید القوی یاد داده است.

إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ «۴»

همانا آن گفته رسول کریم است.

در این آیات «روح الامین» و «شدید القوی» و «رسول کریم» به جبرئیل تفسیر

(۱)- سوره بقره، آیه ۹۷.

(۲)- سوره شعراء، آیه ۱۹۳.

(۳)- سوره نجم، آیه ۵.

(۴)- سوره تکویر، آیه ۱۹.

سیری در علوم قرآن، ص: ۱۰۷

شده است.

مطلب مهمی که باید در اینجا ذکر کنیم این است که فرود وحی به وسیله ملک به چند صورت انجام می‌گرفت:

۱- پیامبر وحی را از ملک دریافت می‌کرد ولی خود او را نمی‌دید به این حالت در آیه‌ای که در بالا آوردیم، اشاره شده است نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلَى قَلْبِكَ. و خود پیامبر در اشاره به این حالت فرموده: «ان روح القدس نفث فی روعی» (۱). روح القدس در نفس و ذهن من دمید.

۲- پیامبر فرشته را به همان صورت اصلی می‌دید این حالت فقط دوبار اتفاق افتاد که ظاهراً یکبار در آغاز بعثت و یکبار هم در معراج بود. قرآن کریم از این دو دیدار خبر می‌دهد:

دیدار اول-

عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَى ذُو مِرَّةٍ فَاسْتَوَى وَهُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلَى (۲) پیامبر را «شدید القوی» تعلیم داد که صاحب قدرت است پس استوار شد (به صورت اصلی خود) در حالی که او بر افقی فراتر بود.

دیدار دوم-

وَلَقَدْ رَأَاهُ نَزْلَةً أُخْرَى عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى (۳) او را یکبار دیگر دید نزد درخت سدره المنتهی.

در روایات و احادیث هم این آیات به همین صورت تفسیر شده است و در تفسیر صافی آمده که هیچ پیامبری جبرئیل را به صورت اصلی ندید مگر حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم که او را دوبار دید یکبار در زمین و یکبار در آسمان (۴). البته صورت اصلی جبرئیل که یک موجود مادی نیست چه بوده ما نمی‌دانیم اما در بعضی از روایات آمده که چون پیامبر جبرئیل را در صورت اصلی دید، مشاهده کرد

(۱)- الاتقان، ج ۱ ص ۴۴.

(۲)- سوره نجم، آیات ۵-۷.

(۳)- سوره نجم، آیات ۱۳-۱۴.

(۴)- تفسیر صافی، ج ۵ ص ۹۱.

سیری در علوم قرآن، ص: ۱۰۸

که افق را فرا گرفته است (۱).

۳- پیامبر فرشته را نه به صورت اصلی، بلکه به شکل یک انسان می‌دید و شاید بتوان گفت که این شایع‌ترین نوع ملاقات پیامبر با جبرئیل بود مطابق روایاتی که از طریق شیعه و سنی آمده پیامبر خدا، جبرئیل را به شکل «دحیه بن خلیفه کلبی» می‌دید و به اصحابش می‌فرمود: هنگامی که دحیه کلبی را پیش من دیدید بر من وارد نشوید. و در جنگ بنی قریظه مسلمانان دحیه کلبی را دیدند که به تنهایی به طرف دشمن می‌رود وقتی به پیامبر خبر دادند اظهار داشت که او جبرئیل بود و برای ایجاد وحشت میان آنها می‌رفت (۲).

همچنین در بعضی از احادیث، دیدار حضرت علی علیه السلام با دحیه و سلام کردن او بر آن حضرت نقل شده که پیامبر پس از رفتن دحیه فرمود: او جبرئیل بود.

واضح است که دیدار با جبرئیل با صورت اصلی او برای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با توجه به جنبه بشری که داشت مشکل و طاقت‌فرسا بود و لذا جبرئیل به صورت یک انسان متمثل می‌شد تا دیدار با پیامبر آسان باشد و چون دحیه کلبی طبق روایات، زیباترین فرد در مدینه بود و وقتی راه می‌رفت همه او را تماشا می‌کردند، تمثل جبرئیل به شکل او از هر جهت تناسب داشت.

(۱) - الدر المنثور، ج ۶ ص ۱۲۳؛ سفینه البحار، ج ۱ ص ۴۴۱.

(۲) - سیره ابن هشام، ج ۳ ص ۲۴۵.

سیری در علوم قرآن، ص: ۱۰۹

بخش چهارم: عکس‌العملهای مخاطبین قرآن

اشاره

سیری در علوم قرآن، ص: ۱۱۱

درماندگی مشرکان در مقابل عظمت قرآن

با نزول قرآن، عربها خود را در مقابل کلامی تازه و سخنی نو یافتند که با همه اشعار و خطبه‌ها و سخنان فصیح و بلیغ و پرطمطراق آنها تفاوتی آشکار داشت سخن سرایان و سخن‌شناسان عرب در عصر جاهلی که تمام هنرشان در ساختن و پرداختن جملات موزون و شعرهای نغز بود و خود را قهرمان میدان فصاحت و بلاغت می‌دانستند، وقتی با آیات دلنشین قرآن و جاذبه‌های شگفت‌انگیز آن مواجه شدند، خود را در مقابل عظمت قرآن عاجز و ناتوان یافتند و ناباورانه برتری فوق‌العاده قرآن را بر مجموع میراثهای ادبی خود پذیرا شدند.

آنها با کلامی جدید روبرو شدند که نه شعر بود نه نثر اما از شعر و نثر زیباتر و رساتر بود و گیرائی و شیوائی آن بر شاهکارترین سروده‌های آنان تفوق داشت آنها می‌دیدند که قرآن از همان کلمات و الفاظ متداول میان آنها ترکیب یافته اما چینش کلمات و انتخاب واژه‌ها و نظم بدیع و اسلوب نوینی که در آن به کار رفته، قابل مقایسه با قوی‌ترین آثار ادبی آنها نیست و تمام آنها در برابر قرآن رنگ می‌بازد و ارزش خود را از دست می‌دهد.

مهمتر اینکه علاوه بر فصاحت و بلاغت و فنون کلام، قرآن مفاهیم و معانی و مضامینی کاملاً جدید را مطرح می‌کند که در میان آنها سابقه نداشت آنها می‌دیدند که در

سیری در علوم قرآن، ص: ۱۱۲

قرآن سخن از مضامین کهنه و تکراری مانند تفاخر به اسب و شمشیر و قبیله و یا وصف معشوق نیست، بلکه قرآن معانی جدیدی را مطرح می‌کند که مغزها را تکان می‌دهد و دلها را روشن می‌کند و انسان را به تفکر وادار می‌سازد.

شیرینی و جذابیت قرآن و نوآوریها و نظم دلنشین آن، مردم عصر جاهلی را مجذوب و مفتون خود کرد و آنها در فرصتهای مناسب با علاقه تمام به آیاتی از قرآن که بر زبان حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم جاری می‌شد گوش می‌دادند و از آن لذت می‌بردند اما گوش دادن به قرآن پی‌آمدهای دیگری داشت که خوشایند سردمداران کفر و شرک نبود.

مشرکین مکه گسترش دعوت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم را خطر بزرگی برای خود و منافع سیاسی و اقتصادی خود می‌دیدند و به هیچ وجه حاضر نبودند که اسلام به عنوان یک دین جدید که همه بنیادهای فکری و فرهنگی و سیاسی و اقتصادی

آنها را در هم می‌ریزد، پابگیرد و قد علم کند آنها تصمیم داشتند به هر نحوی که شده در مقابل این خطر بایستند و از نفوذ و گسترش اسلام جلوگیری کنند.

مشکل بزرگ مشرکین مکه در آن برهه از زمان، جذابیت و حلاوت قرآن بود که مردم را به سوی خود جذب می‌کرد و به دنبال خود می‌کشید و این امر موجب نفوذ پیامبر اسلام در دلهای مردم و در نتیجه آشنائی آنها با تعلیمات اسلام و احیانا پذیرش دین جدید می‌شد. این بود که مشرکین مکه برای مقابله با خطری که منافع آنها را تهدید می‌کرد می‌بایست درباره قرآن و نفوذ آن چاره‌ای می‌اندیشیدند و مردم را توجیه می‌کردند و به نحوی اهمیت و اعتبار قرآن را مورد خدشه قرار می‌دادند اما جذابیت و حلاوت قرآن و اسلوب شگفت‌انگیز آن در حدی بود که آنها نمی‌توانستند کوچکترین عیب و نقصی در آن پیدا کنند به راستی که مشرکان مکه در برابر عظمت قرآن سرگشته و درمانده شده بودند.

درماندگی آنها به حدی بود که برای جلوگیری از نفوذ قرآن تهمت‌های عجیب و غریبی به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم می‌زدند تهمت‌هایی که دروغ بودن آنها بر همگان روشن بود گاهی می‌گفتند او دیوانه است و گاهی می‌گفتند او ساحر است و گاهی می‌گفتند او کاهن

سیری در علوم قرآن، ص: ۱۱۳

است و گاهی می‌گفتند او شاعر است و گاهی می‌گفتند او کذاب است.

قرآن کریم این تهمتها را در آیات متعددی نقل می‌کند از جمله:

وَعَجِبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ وَقَالَ الْكَافِرُونَ هَذَا سَاحِرٌ كَذَّابٌ (۱)

و تعجب کردند از اینکه از خودشان بیم‌دهنده‌ای بر آنان بیاید و کافران گفتند که او ساحر و کذاب است.

وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ قَلِيلًا مَا تُؤْمِنُونَ وَلَا بِقَوْلِ كَاهِنٍ قَلِيلًا مَا تَدَّكَّرُونَ (۲)

و آن سخن شاعر نیست چه اندک ایمان می‌آورید و سخن کاهن هم نیست چه اندک متذکر می‌شوید.

وَقَالُوا يَا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ (۳)

و گفتند ای کسی که ذکر به او نازل شده همانا تو مجنون هستی.

مشرکان این تهمتها را بر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم می‌زدند در حالی که همه او را می‌شناختند و او بیش از چهل سال در میان مردم زندگی کرده بود و چنین تهمت‌هایی بر او نمی‌چسبید و لذا مشرکان از این ترفندها طرفی نبستند و این تناقض گوئیها سودی بر آنها نداشت.

اینست که سران قریش و سردمداران کفر و شرک، جهت پیدا کردن راهی برای کوبیدن قرآن و ایجاد خدشه در آن، جلسه‌ای در «دار الندوة» تشکیل دادند تا راه حلی برای این مشکل پیدا کنند «دار الندوة» خانه‌ای بود که درب آن به مسجد الحرام باز

(۱) - سوره ص، آیه ۴.

(۲) - سوره حاقه، آیات ۴۱-۴۲.

(۳) - سوره حجر، آیه ۶.

سیری در علوم قرآن، ص: ۱۱۴

می‌شد و از زمان قصی بن کلاب محل رایزنیها و تصمیم‌گیریهای قریش بود «۱».

گردهمائی سران قریش در «دار الندوة» با حضور ولید بن مغیره مخزومی و با سخنرانی او آغاز شد ولید بن مغیره که به حکیم عرب شهرت داشت سخنان خود را چنین آغاز کرد:

«ای سران قریش شماها صاحبان کرامت و بزرگواری هستید عربها نزد شما می‌آیند و وقتی رفتند سخنان گوناگونی از شما نقل می‌کنند اینک سخن خود را یکی کنید و تصمیم مشترکی بگیرید، درباره این مرد (محمد صلی الله علیه و آله و سلم) چه می‌گوئید؟»

گفتند: می‌گوئیم که او شاعر است.

ولید چهره درهم کشید و گفت: ما شعر زیاد شنیدیم سخن او به شعر شباهت ندارد.

گفتند: می‌گوئیم که او کاهن است.

ولید گفت: وقتی سراغ او می‌روید می‌بینید که او مانند کاهن‌ها حرف نمی‌زند.

گفتند: می‌گوئیم که او دیوانه است.

ولید گفت: وقتی سراغ او می‌روید می‌بینید که او دیوانه نیست.

گفتند: می‌گوئیم که او ساحر و جادوگر است.

ولید گفت: منظورتان از ساحر چیست؟

گفتند: ساحر کسی است که دو دشمن را بهم نزدیک می‌کند و دو دوست را از هم جدا می‌سازد.

در این هنگام ولید پیشنهاد آنها را پذیرفت و گفت همه بگوئید که او ساحر است.

از آن مجلس بیرون آمدند و هر یک از آنها که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم را می‌دیدند می‌گفتند:

تو ساحر هستی تو ساحر هستی «۲».

(۱) - سیره ابن هشام، ج ۱ ص ۱۳۲.

(۲) - مجمع البیان ج ۱۰ ص ۵۸۳ این داستان با تفاوت‌های مختصری در سیره ابن هشام ج ۱ ص ۲۸۸ نیز

سیری در علوم قرآن، ص: ۱۱۵

این بود که آیات ۱۱ تا ۲۵ سوره مدثر نازل شد و از توطئه آنها خبر داد.

پیش از آنکه متن آیات را بخوانیم صورت دیگر این داستان را هم که باز طبرسی نقل کرده می‌آوریم. روایت دوم طبرسی به این صورت است:

هنگامی که آیاتی از اول سوره مؤمن بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نازل شد او به مسجد آمد و آن آیات را تلاوت کرد ولید بن مغیره نزدیک پیامبر بود و آن آیات را می‌شنید وقتی پیامبر متوجه استماع او شد آن آیات را دوباره تلاوت کرد ولید از آنجا بیرون آمد و به مجلس قبیله خود بنی مخزوم رفت و در آنجا چنین اظهار داشت:

لقد سمعت من محمد انفا كلاما ما هو من كلام الانس ولا من كلام الجن و ان له لحلاوة و ان عليه لطلاوة و ان اعلاه لمثمر و ان اسفله لمغدق و انه ليعلو و ما يعلى.

از محمد سخنی شنیدم که نه کلام انس است و نه کلام جن و برای آن حلاوتی است و بر آن زیبایی و طراوتی است. بالای آن میوه می‌دهد و پائین آن همچون باران تند است. آن بر همه برتری دارد و چیزی از آن برتر نمی‌شود.

ولید این سخنان را گفت و به منزل خود رفت قریش با یکدیگر گفتند: به خدا قسم که ولید از دین خود خارج شده و دین محمد را پذیرفته است و اگر او چنین کند تمام قریش از او پیروی خواهند کرد چون ولید به ریحانه قریش معروف است.

ابو جهل گفت: کار او را به من واگذار کنید این بگفت و نزد ولید آمد در حالی که اظهار ناراحتی و حزن می‌کرد، ولید گفت: ای پسر برادر تو را چه شده است که اینچنین غمگین و ناراحت هستی؟ ابو جهل گفت: ناراحتی من از آنجاست که قریش بر تو که سن

و سالی از تو گذشته، ایراد می‌گیرند و گمان می‌کنند که تو سخن محمد را بیشتر جلوه داده‌ای.

آمده است.

سیری در علوم قرآن، ص: ۱۱۶

ولید همراه با ابو جهل از خانه بیرون آمد و به مجلس قوم خود وارد شد سپس گفت:

«شما گمان می‌کنید که محمد دیوانه است آیا هیچ دیده‌اید که کار دیوانگان را بکند؟

همه گفتند: نه.

گفت: گمان می‌کنید که او کاهن است آیا هیچ علامتی از کهنات در او دیده‌اید؟

همه گفتند: نه.

گفت: گمان می‌کنید که او شاعر است آیا تا به حال دیده‌اید که او شعری بخواند؟

همه گفتند: نه.

گفت: گمان می‌کنید که او دروغگو است آیا تا به حال از او دروغی شنیده‌اید؟

همه گفتند: نه. او پیش از نبوت به راستگوی امین شهرت داشت. سیری در علوم قرآن ۱۱۶ درماندگی مشرکان در مقابل عظمت

قرآن ص: ۱۱۱

اینجا قریش به ولید گفتند: تو درباره او چه می‌گوئی؟

ولید مقداری فکر کرد و آن سو و این سو نگریست، سپس گفت:

محمد چیزی جز یک ساحر و جادوگر نیست آیا نمی‌بینید که چگونه میان مرد و خانواده و فرزندان و برده‌هایش جدائی می‌افکند

بنابراین او ساحر است و آنچه می‌گوید سحر اثر کننده‌ای است «۱».

آیات ۱۱ تا ۲۵ سوره مدثر درباره همین اظهار نظر ولید بن مغیره نازل شده و به صورت تابلو زیبایی ضمن ترسیم حالات روحی او،

اظهار نظرش را درباره قرآن نقل می‌کند باهم بخوانیم:

ذَرْنِي وَمَنْ خَلَقْتُ وَحِيدًا، وَجَعَلْتُ لَهُ مَالًا مَمْدُودًا، وَبَيْنَ شُهُودًا، وَمَهْدُتٌ لَهُ تَمْهِيدًا، ثُمَّ يَطْمَعُ أَنْ أَزِيدَ، كَلَّا إِنَّهُ كَانَ لِآيَاتِنَا عَنِيدًا، سَأُرْهِقُهُ صُعُودًا، إِنَّهُ فَكَّرَ وَقَدَّرَ، فَقَتَلَ كَيْفَ قَدَّرَ، ثُمَّ قَاتَلَ كَيْفَ قَدَّرَ ثُمَّ نَظَرَ ثُمَّ عَبَسَ وَبَسَرَ، ثُمَّ أَدْبَرَ وَ

(۱) - مجمع البیان، ج ۱۰ ص ۵۸۴.

سیری در علوم قرآن، ص: ۱۱۷

اسْتَكْبَرَ، فَقَالَ إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ يُؤْتَرُ، إِنَّ هَذَا إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ «۱»

مرا با کسی که به تنهایی آفریده‌ام و ابگذار، آنکه برای او مالی بسیار و فرزندانی که همه حاضرند قرار دادم و زمینه را برای او آماده

ساختم، در عین حال باز هم طمع دارد که بر آن بیفزایم، نه چنان است چون او به آیات ما عناد ورزید، به زودی او را وارد عذاب

خواهم کرد، او اندیشید و تدبیر بدی کرد، کشته باد چه تدبیر بدی کرد، باز هم کشته باد چه تدبیر بدی کرد، آنگاه نگاه کرد،

سپس چهره درهم کشید و روتزش کرد، آنگاه پشت نمود و تکبر کرد، پس گفت این جز سحری اثر کننده نیست، و این جز سخن

بشر نیست.

داوری ولید بن مغیره درباره قرآن که پس از مشورتها و اندیشیدنهای بسیار، قرآن را سحر نامید نشانگر نهایت درماندگی مشرکان

در برابر عظمت قرآن است.

(۱) - سوره مدثر، آیات ۱۱ تا ۲۵.

سیری در علوم قرآن، ص: ۱۱۸

توطئه‌های مشرکان بر ضد قرآن

اشاره

به طوری که گفتیم دشمنان اسلام برای مقابله با نفوذ گسترده قرآن با زدن تهمت‌های ناروایی به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم و اینکه او شاعر یا کاهن یا ساحر یا مجنون است، نهایت درماندگی و عجز و ناتوانی خود را آشکار کردند، و چون از این ترفندها طرفی نبستند، از راههای دیگری وارد شدند و توطئه‌های دیگری را عنوان کردند. هدف مشرکان، بی‌اعتبار کردن قرآن و زیر سؤال بردن اساس وحی و جلوگیری از گرایش مردم به سوی قرآن بود و برای رسیدن به این هدف دست به هر کاری می‌زدند و راههای گوناگونی را تجربه می‌کردند. اینک ما بعضی از آن توطئه‌ها را که خود قرآن از آنها خبر داده است، مورد بحث قرار می‌دهیم و آنها را به ترتیب اهمیت و نه به ترتیب زمانی، در اینجا ذکر می‌کنیم:

توطئه اول: مطالب قرآن از دیگران اخذ شده است

یکی از توطئه‌های مهمی که بر ضد قرآن ترتیب داده شد، این بود که گفتند مطالب و موضوعاتی که در قرآن آمده وحی آسمانی نیست، بلکه محمد صلی الله علیه و آله و سلم آنها را از بعضی از دانایان عصر خود و از علماء یهود و نصاری یاد گرفته و سپس به صورت قرآن عرضه کرده است.

سیری در علوم قرآن، ص: ۱۱۹

به طوری که قرآن از کافران نقل می‌کند آنها گاهی قرآن را همان افسانه‌های پیشینیان معرفی می‌کردند و گاهی آن را افترائی بر خدا قلمداد می‌کردند که در ساختن آن، افرادی محمد صلی الله علیه و آله و سلم را یاری کرده است:

يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِن هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ ﴿١﴾

و کافران می‌گویند که این (قرآن) نیست مگر افسانه‌های پیشینیان.

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِن هَذَا إِلَّا إِفْكُ افْتِرَاءٍ وَأَعَانَهُ عَلَيْهِ قَوْمٌ آخَرُونَ فَقَدْ جَاءُوا ظُلْمًا وَ زُورًا وَقَالُوا أُسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ اكْتَتَبَهَا فَهِيَ تُمْلَى عَلَيْهِ بُكْرَةً وَأَصِيلًا ﴿٢﴾

و کافران گفتند که این دروغی بیش نیست که خود آن را بافته و دیگران به او کمک کرده‌اند آنان با این سخن ظلم و زور آورده‌اند و نیز گفتند افسانه‌های پیشینیان است که آن را نوشته و صبح و شام بر او املاء می‌شود.

به گفته مفسران، دشمنان اسلام برای توجیه این تهمت، اسامی چند تن را که در زمان پیامبر خواندن و نوشتن بلد بودند، ذکر می‌کردند و مدعی بودند که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم مطالب را از آنها می‌گیرد. آنها افراد متعددی را به عنوان معلمان پیامبر نام می‌بردند که اسامی بعضی از آنها در تفاسیر آمده است مانند بلعام رومی که آهنگری در مکه بود و سلمان فارسی و یعیش یا عائش غلام حصرمی یا دو غلام از اهالی عین التمر به نامهای یسار و خیر یا عداش رومی غلام حویطب و افراد دیگر «۳».

(۱) - سوره انعام، آیه ۲۵.

(۲) سوره فرقان، آیات ۴-۵.

(۳) - رجوع شود به تفاسیر، ذیل آیه شریفه بالا.

سیری در علوم قرآن، ص: ۱۲۰

نوع کسانی که به عنوان معلمان پیامبر قلمداد می‌شدند افراد غیر عرب بودند که به هر دلیل در مکه و حجاز زندگی می‌کردند و به نظر می‌رسد که چون عرب‌ها زبان آنها را نمی‌فهمیدند خیال می‌کردند که آنها از دانش بیشتری برخوردارند به خصوص اینکه آنها مربوط به ملیت و فرهنگ دیگری بودند و طبعاً سخنانی می‌گفتند که برای عرب مکه تازگی داشت.

از آیه شریفه‌ای که آوردیم استفاده می‌شود که طراحان این توطئه چنین عنوان می‌کردند که گویا پیامبر خدا از کسانی خواسته که افسانه‌های پیشینیان را برای او بنویسند سپس آن نوشته را کسانی صبح و شام بر او می‌خواندند و این مضحک‌ترین تهمتی است که کفار مکه بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌زدند. اگر چنین گروهی وجود داشتند به هر حال شناخته می‌شدند و حد اقل خود آنها به پیامبر ایمان نمی‌آوردند درحالی که کسانی که نام آنها به عنوان معلمان ادعائی پیامبر ذکر شده‌اند خود به آن حضرت ایمان آورده بودند و با جان و دل در راه اسلام فعالیت می‌کردند.

قرآن کریم این تهمت ناروا را در جای دیگر نیز مطرح می‌کند و به آن پاسخی محکم و منطقی می‌دهد:

وَلَقَدْ نَعَلْمُ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ لِّسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِيٌّ وَهَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ ﴿۱﴾

ما می‌دانیم که آنها می‌گویند: همانا او را بشری تعلیم می‌دهد در حالی که زبان کسی که به او نسبت می‌دهند عجمی است و این زبان عربی آشکار است.

پاسخ قرآن از این تهمت، روشن و منطقی و برنده است زیرا همه کسانی که به عنوان معلمان پیامبر معرفی شده‌اند غیر عرب بودند و پرواضح است کسی که اهل یک

(۱) - سوره نحل، آیه ۱۰۳.

سیری در علوم قرآن، ص: ۱۲۱

زبان نباشد نمی‌تواند در آن زبان کتابی پدید آورد که از لحاظ فصاحت و بلاغت و نظم و اسلوب و گیرائی و شیوائی، در اوج عظمت باشد و بزرگان و ادباء آن زبان در برابر جملات آن کتاب این چنین دچار شگفتی و حیرت باشند و خود را در مقابل آن عاجز و ناتوان ببینند.

معلم تراشی برای پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم منحصر به مشرکان مکه و دشمنان معاصر پیامبر نبود، بعدها نیز دشمنان اسلام که از هیچ تهمت و دروغی درباره پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم خودداری نمی‌کردند، از این حربه زنگ زده استفاده کردند و معلم‌های تازه‌ای را برای پیامبر عنوان نمودند.

یکی از کسانی که این تهمت را مجدداً مطرح ساخت، یوحنا دمشقی بود او که از علمای معروف مسیحیت شمرده می‌شد، مدت‌ها در دستگاه بنی امیه در عهد یزید و عبد الملک بن مروان و چند خلیفه اموی دیگر مشاور و خزانه‌دار حکومت بود او در رساله‌ای که به نام مباحثه‌ای میان مسیحی و مسلمان نوشت، مدعی شد که پیامبر اسلام علم خود را از مردی از اهل کتاب اخذ کرده است این تهمت را بعد از او شخصی به نام «توفانس» تکرار کرد و بعدها برپایه نوشته‌های یوحنا و توفانس کتابی تحت عنوان «مکاشفه بحیرا» نوشته شد و به نویسندگانه‌ای که گویا در قرن ششم و هفتم میلادی می‌زیسته و معاصر پیامبر اسلام بوده، نسبت داده شد درحالی که طبق تحقیق، این کتاب در اواخر قرن پنجم هجری (قرن یازدهم میلادی) یعنی پس از جنگ‌های صلیبی نوشته شده است

«۱».

البته بعد از جنگهای صلیبی، نویسندگان مسیحی در دروغ‌بافی و تهمت‌زنی بر اسلام و قرآن و پیامبر اسلام سنگ تمام گذاشته بودند. کتابهایی که در این عصر علیه اسلام نوشته شد، بعدها مایه شرمندگی علماء مسیحی و نویسندگان غربی گردید و آنها کتابهای متعددی در عذرخواهی از گستاخی و بی‌شرمی سلف خود نگاشتند اما در عین

(۱) - دکتر محمود رامیار، تاریخ قرآن، ص ۱۲۸-۱۲۹.

سیری در علوم قرآن، ص: ۱۲۲

حال بعضی از مستشرقان غربی مجدداً بعضی از آن تهمت‌ها را در قالبهای تازه‌ای تکرار کردند که یکی از آن تهمت‌ها همین موضوع معلم تراشی برای پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم است.

معلمان موهومی که بعضی از نویسندگان مسیحی و به پیروی از آنها چند مستشرق غرض‌ورز برای پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم ساخته و پرداخته‌اند، عبارتند از:

۱- ورقه بن نوفل، او از خویشان حضرت خدیجه همسر پیامبر بود و از علماء اهل کتاب به شمار می‌رفت و در زمان بعثت پیامبر، او پیرمردی نابینا بود که به زودی از دنیا رفت. جریان ملاقات کوتاه او با پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم در کتب تاریخ و سیره بدینگونه آمده است که در آغاز بعثت که برای اولین بار فرشته وحی در غار حراء بر پیامبر نازل شد، آن حضرت به خانه خدیجه آمد و موضوع را با او در میان گذاشت خدیجه پیش ورقه بن نوفل رفت و جریان را تعریف کرد، ورقه گفت: این همان ناموس اکبر است که خداوند بر موسی نازل کرده بود.

بعد از این واقعه ورقه در کنار کعبه در حال طواف پیامبر را ملاقات کرد و جریان را از او پرسید و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آنچه را دیده بود، نقل کرد ورقه گفت: به خدا قسم که تو پیامبر این امت هستی و همان ناموس اکبر که بر موسی می‌آمد بر تو آمده است «۱».

البته صحت این داستان مورد تردید است و اگر هم صحیح باشد هیچگونه دلالتی بر مدعای نویسندگان مسیحی ندارد. چگونه ممکن است که در یک دیدار کوتاه، اینهمه علوم و معارف که در قرآن آمده از شخصی منتقل شود؟ راستی که دشمنان اسلام چه سخنان پوچ و مضحکی می‌گویند!

۲- بحیرا، راهب دیر بصری، نام این شخص «سرجیوس» یا «جورجیوس» یا «سرجیس» می‌باشد که در دیری در «بصری» در سرزمین شام اقامت داشت و به سبب موقعیتی که در مسیحیت یافته بود، ملقب به «بحیرا» شده بود که به معنای مرد دانا

(۱) - سیره ابن هشام، ج ۱ ص ۲۵۴.

سیری در علوم قرآن، ص: ۱۲۳

و گزیده است.

به نوشته کتب تواریخ و سیر پیامبر اسلام دوباره با بحیرا ملاقات کرده است:

اول- در سن ۹ تا ۱۳ سالگی که همراه عموی خود ابو طالب در یک سفر تجارتي به شام عزیمت می‌کرد. در این سفر بود که وقتی کاروان نزدیک دیر بصری رسید بحیرا دید که ابری بالای سر یک نفر از کاروانیان حرکت می‌کند و همه اهل کاروان را مهمان کرد و آثار نبوت را در وجود محمد صلی الله علیه و آله و سلم یافت و سفارش‌های لازم را درباره او به ابو طالب کرد «۱».

دوم- در سن ۲۱ تا ۲۴ سالگی که در کاروان تجارتي خدیجه همراه با غلامی به نام «میسره» عازم شام بود و در همان دیر بصری با

بحیرا ملاقات نمود (۲).

البته از عبارت ابن هشام روشن نمی‌شود که آیا این بحیرا همان بحیرائی است که پیامبر را در سفر قبلی که همراه عمویش ابو طالب بود، ملاقات کرد یا بحیرای دیگری است ولی سیره‌نویسان متأخر آنها را دو نفر دانسته‌اند و از اولی به نام بحیرا و از دومی به نام نسطورا یاد کرده‌اند (۳).

ملاقات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با راهب دیر بصری دستاویزی برای دشمنان اسلام قرار گرفته و آنها مدعی شده‌اند که رسول خدا مطالب خود را از آن راهب اخذ کرده است! سخنی سست‌تر از این نمی‌توان یافت چگونه ممکن است که شخصی اینهمه علوم و احکام و معارف را در یک ملاقات کوتاه از شخص دیگری یاد بگیرد بخصوص اینکه پیامبر در این ملاقات در سنین کودکی و جوانی بود و ملاقات در حضور عمویش ابو طالب و یا میسره غلام خدیجه اتفاق افتاد.

قرآن کریم در برابر این تهمت علاوه بر پاسخی که پیشتر نقل کردیم، یک پاسخ

(۱) - همان کتاب، ج ۱ ص ۱۹۱.

(۲) - همان کتاب، ج ۱ ص ۱۹۹.

(۳) - سیره حلبی، ج ۱ ص ۱۳۳.

سیری در علوم قرآن، ص: ۱۲۴

کلی می‌دهد این پاسخ به گونه‌ای است که دیگر جای هیچ‌گونه تردید و بحث باقی نمی‌ماند:

أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَلِمَ آذَنُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَادْعُوا مَنِ اسْتِطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ يَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ (۱)

آیا می‌گویند که محمد قرآن را از خود بافته است بگو سوره‌ای مانند آن را بیاورید و جز خدا از هر کس هم که می‌خواهید کمک بگیرید اگر راست می‌گوئید اما آنها چیزی را که احاطه به علم آن نداشتند و تأویل آن را نیافته بودند، تکذیب کردند و پیشینیان آنها نیز انبیاء را تکذیب کردند بنگر که سرانجام ستمگران چگونه است؟
از این آیه چند مطلب استفاده می‌شود:

۱- قرآن در برابر کسانی که چنین تهمت‌هایی را بر پیامبر می‌زنند تحدی می‌کند و آنها را به معارضه با سوره‌های قرآن می‌خوانند و همه می‌دانیم که تاکنون نتوانسته چنین کاری را انجام بدهد.

۲- پس از این مبارزطلبی، با روانشناسی خاصی سخن آنها را تحلیل می‌کند و اظهار می‌دارد که چون قرآن فراتر از علم و دانش آنها بود، به تکذیب آن پرداختند.

۳- به سابقه این کار در امتهای گذشته اشاره می‌کند و یادآور می‌شود که همواره کسانی در برابر انبیاء قرار گرفته‌اند و آنها را تکذیب کرده‌اند.

نوطنه دوم: گوش دادن به قرآن ممنوع!

(۱) - سوره یونس، آیات ۳۸-۳۹.

سیری در علوم قرآن، ص: ۱۲۵

برای مبارزه با گسترش روزافزون نفوذ قرآن در میان مردمی که دلباخته قرآن شده بودند و با گوش دادن به آن دین جدید را

می‌پذیرفتند، کفار قریش نغمه دیگری ساز کردند و آن اینکه گوش دادن به قرآن را تحریم نمودند و مردم بخصوص تازه واردانی را که به مکه می‌آمدند از شنیدن قرآن بازداشتند و آشکارا شنیدن قرآن را ممنوع کردند و حتی دستور دادند که اگر احیانا در جائی با محمد روبرو شدید و دیدید که قرآن می‌خواند با سروصدا و ایجاد هیاهو و با خواندن شعر و رجز با آن معارضه کنید تا آیات قرآنی شنیده نشود.

این تصمیم کفار قریش را، خود قرآن کریم چنین نقل می‌کند:

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَسْمَعُوا لِهَذَا الْقُرْآنِ وَالْغَوْا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَعْلَمُونَ ﴿۱﴾

و کافران گفتند: به این قرآن گوش فرانهید و با سخنان لغو با آن معارضه کنید شاید که چیزی شوید.

کفار قریش خواستند با این اقدام جلو نفوذ قرآن را بگیرند اما جالب اینست که جدابیت و شیرینی قرآن به حدی بود که خود کسانی که این قانون را وضع کرده بودند و با سرسختی مردم را از شنیدن قرآن بازمی‌داشتند، اولین کسانی بودند که قانون‌شکنی کردند و مخفیانه به استماع قرآن پرداختند!

طبق نوشته ابن هشام پس از تحریم استماع قرآن سه تن از سران قریش که عبارت بودند از: ابوسفیان و ابوجهل و اخنس بن شریق یک شب بدون اطلاع از یکدیگر از خانه‌های خود بیرون آمدند و در کنار خانه پیامبر هر کدام در گوشه‌ای مخفی شدند تا به قرآن گوش بدهند و تا صبح همانجا بودند بامدادان که راه خانه خود را پیش گرفتند هر سه نفر به همدیگر رسیدند و یکدیگر را سرزنش کردند و گفتند اگر دیگران از وضع ما باخبر شوند به ما چه خواهند گفت؟ تصمیم گرفتند که دیگر این کار را نکنند اما شب دوم

(۱) - سوره فصلت، آیه ۲۶.

سیری در علوم قرآن، ص: ۱۲۶

نیز هریک از آنها به خیال اینکه دیگران نخواهند آمد، باز کنار خانه پیامبر آمد و هنگام صبح باز همدیگر را دیدند و شرمند شدند و تصمیم گرفتند که دیگر تکرار نکنند ولی شب سوم نیز همان برنامه تکرار شد و این بار تصمیم جدی و قاطع گرفتند که دیگر این کار را ترک کنند. «۱»

توطئه سوم: صبح ایمان بیاورید و شب کافر شوید!

توطئه دیگری که جمعی از کفار از اهل کتاب برای بی‌اعتبار کردن قرآن و کاستن از نفوذ آن، ترتیب دادند این بود که چند نفر به صورت دسته‌جمعی هنگام صبح ادعای ایمان کنند و بگویند که به قرآن ایمان آوردیم ولی شبانگاه اعلام بی‌ایمانی و کفر کنند و چنین قلمداد نمایند که خیال می‌کردیم قرآن چیز معتبری است ولی چون ایمان آوردیم و از نزدیک با آن آشنا شدیم دیدیم که چنان نیست و لذا از ایمان خود برگشتیم!

آنها این نقشه را می‌کشیدند تا مسلمانان را در ایمان خود سست کنند و اعتبار و عظمت قرآن را زیر سؤال ببرند. اما خداوند پرده از روی نقشه آنها برداشت و در آیه‌ای که می‌خوانیم از توطئه آنها خبر داد:

وَقَالَتْ طَائِفَةٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ آمَنُوا بِالَّذِي أُنزِلَ عَلَيَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَجَهَ النَّهَارِ وَكَفَرُوا آخِرَهُ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ﴿۲﴾

و گروهی از اهل کتاب گفتند: آغاز روز به آنچه که بر گروه مؤمنان نازل شده ایمان بیاورید و در پایان روز به آن کافر شوید شاید که برگردند.

به گفته مفسران اینها دوازده نفر از دانشمندان و احبار یهود بودند که برای ایجاد

(۱) - سیره ابن هشام، ج ۱ ص ۳۴۴.

(۲) - سوره آل عمران، آیه ۷۲.

سیری در علوم قرآن، ص: ۱۲۷

شک و تزلزل در میان اصحاب حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم این نقشه ماهرانه را کشیدند و قرار گذاشتند که اول صبح به ظاهر ایمان بیاورند و در پایان روز از محمد صلی الله علیه و آله و سلم اعلام بیزاری کنند تا بدینوسیله آنهائی را که به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم و قرآن ایمان آورده بودند دچار شک و تردید سازند خداوند با این آیه پیامبر را از نقشه آنها باخبر کرد و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و مسلمانان را در جریان توطئه آنان قرار داد.

توطئه چهارم: استهزاء قرآن:

استهزاء به پیامبران و آیات الهی سابقه‌ای طولانی دارد و هیچ پیامبری نیامد مگر اینکه مورد استهزاء و ریشخند مخالفان قرار گرفت: *يا حشره عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤْنَ* «۱» ای دریغ بر مردم که هیچ پیامبر بر آنها نیامد مگر اینکه او را مسخره کردند. وقتی چیزی مورد استهزاء و سخریه قرار گرفت، مردم به دیده حقارت به آن می‌نگرند مخالفان انبیاء هم می‌خواستند آنها را تحقیر کنند و سخنانشان را بی‌اهمیت جلوه دهند. کافران عصر پیامبر اسلام نیز پیامبر و قرآن را استهزاء کردند و هدف آنها تحقیر اسلام در نظر مردم بود. قرآن کریم در چندین مورد به این موضوع پرداخته است در جائی با یک استفهام انکاری خطاب به منافقین می‌گوید: *قُلْ أ بِاللَّهِ وَ آيَاتِهِ وَ رَسُولِهِ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِؤْنَ* «۲»

(۱) - سوره یس، آیه ۳۰.

(۲) - سوره توبه، آیه ۶۵.

سیری در علوم قرآن، ص: ۱۲۸

بگو آیا به خدا و آیات او و پیامبرش استهزاء می‌کردید.

و در جائی پیامبر و مؤمنان را از تماس با استهزاء کنندگان قرآن بر حذر می‌دارد:

إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا فَلَا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ «۱»

هنگامی که شنیدید به آیات خدا کفر ورزیده می‌شود و به آن استهزاء می‌شود، با اینچنین افراد ننشینید.

وَ إِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ «۲»

و چون کسانی را دیدی که وارد در آیات ما شده‌اند از آنها اعراض کن.

و در جائی از شیطنت کفار که گاهی به قصد استخفاف و تحقیر و استهزاء به قرآن گوش می‌دادند و سپس پیامبر را مسخره

می‌کردند و به او تهمت جنون و جادوگری می‌زدند، پرده بر می‌دارد:

نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَسْتَمِعُونَ بِهِ إِذْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ وَ إِذْ هُمْ نَجْوَى إِذْ يَقُولُ الظَّالِمُونَ إِنَّ تَبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَسِيحُورًا أَنْظِرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ فَضَلُّوا فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا «۳»

ما داناتریم به آنچه که آنها گوش می‌دهند هنگامی که به تو گوش می‌دهند در حالی که باهم نجوا می‌کنند و هنگامی که ظالمان می‌گویند:

پیروی نمی‌کنید مگر از مردمی که جادو شده است نگاه کن چگونه بر تو مثلثائی می‌زنند پس گمراه شدند و راهی نیافتند.

(۱) - سوره نساء، آیه ۱۴۰.

(۲) - سوره انعام، آیه ۶۸.

(۳) - سوره اسراء، آیات ۴۷ - ۴۸.

سیری در علوم قرآن، ص: ۱۲۹

و در جای دیگری از سرنوشت استهزاء کنندگان به آیات الهی و جایگاه آنها که جهنم خواهد بود خبر می‌دهد:

ذَلِكَ جَزَاؤُهُمْ جَهَنَّمَ بِمَا كَفَرُوا وَ اتَّخَذُوا آيَاتِي وَرُسُلِي هُزُوًا ﴿١﴾

اینست که جزای آنها جهنم است به سبب اینکه کفر ورزیدند و به آیات من و پیامبران من مسخره کردند.

و بدینگونه از توطئه خطرناک استهزاء به آیات الهی و قرآن کریم پرده برمی‌دارد و هشدارهای لازم را به مسلمانان می‌دهد تا تحت تأثیر استهزاء کنندگان به قرآن قرار نگیرند.

(۱) - سوره کهف، آیه ۱۰۶.

سیری در علوم قرآن، ص: ۱۳۰

بها نه جوئی کفار در برابر قرآن:

کفار و منافقان عصر پیامبر که در برابر عظمت قرآن ناتوان شده بودند با بهانه‌های واهی و عذرهای غیر منطقی، ایمان نیاوردن خود را توجیه می‌کردند. قرآن کریم قسمتی از این بهانه جوئی‌ها را برای ما نقل کرده است:

چرا قرآن یکدفعه نازل نشده است؟

وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَّاحِدَةً كَذَلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ وَرَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلًا ﴿١﴾

و کافران گفتند: چرا قرآن به یکباره بر وی نازل نشده است؟ همچنین است تا دل تو را به وسیله آن استوار سازیم.

قرآن دیگری بیاور!

وَ إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا اِنَّتِ بَقْرَةٌ غَيْرِ هَذَا اَوْ بَدَّلْتَهُ فُلٌّ مَا يَكُونُ لِي اَنْ اُبَدِّلَهُ مِنْ تَلْقَاءِ نَفْسِي اِنْ اَتَّبَعِ اِلَّا مَا يُوْحَىٰ اِلَيَّ ﴿٢﴾

و چون آیات روشن ما بر آنها خوانده می‌شود آنها که امیدی بر ملاقات ما ندارند می‌گویند: قرآنی جز این بیاور و یا آنرا تبدیل کن بگو من

(۱) - سوره فرقان، آیه ۳۲.

(۲) - سوره یونس، آیه ۱۵.

سیری در علوم قرآن، ص: ۱۳۱

نمی‌توانم آنرا از جانب خودم تبدیل کنم من پیروی نمی‌کنم مگر آنچه را که بر من وحی شود.

چرا قرآن بر مرد بزرگی از ایران و روم نازل نشده؟

وَ قَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَىٰ رَجُلٍ مِّنَ الْقُرَيْتَيْنِ عَظِيمٍ ﴿١﴾

و گفتند: چرا این قرآن بر مرد بزرگی از دو آبادی بزرگ نازل نشده است؟

ثروت و اولاد ما بیشتر است

أَفَرَأَيْتَ الَّذِي كَفَرَ بِآيَاتِنَا وَقَالَ لَأُوتِيَنَّ مَالًا وَوَلَدًا ﴿٢﴾

آیا دیدی کسی را که به آیات ما کافر شد و گفت به من مال و اولاد داده شده است.

آنچه از پدرانمان مانده برای ما کافی است

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَىٰ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَإِلَى الرَّسُولِ قَالُوا حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْ لَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ ﴿٣﴾

و چون به آنها گفته می‌شود که به سوی چیزی که خداوند نازل کرده و به سوی پیامبر بیائید می‌گویند آنچه پدرانمان را بر آن یافتیم برای ما بس است آیا هرچند که پدرانشان چیزی ندانند و هدایت نشوند؟

(۱) - سوره زخرف، آیه ۳۱.

(۲) - سوره مریم، آیه ۷۷.

(۳) - سوره مائده، آیه ۱۰۴.

سیری در علوم قرآن، ص: ۱۳۲

چرا گنجی بر او نرسید و یا فرشتگان با او نیامدند؟

أَنْ يَقُولُوا لَوْ لَا أَنْزَلَ عَلَيْهِ كَتْرٌ أَوْ جَاءَ مَعَهُ مَلَكٌ إِنَّمَا أَنْتَ نَذِيرٌ ﴿١﴾

اینکه بگویند چرا گنجی بر وی نازل نشده و یا فرشته‌ای همراه او نیامده همانا تو بیم دهنده‌ای هستی.

نفوذ قرآن در دل‌های اهل ایمان:

در مقابل عکس‌العمل‌های تند و غیر منطقی کفار و مشرکان در برابر قرآن، واکنش مؤمنان و مسلمانان در مقابل آیات قرآنی بسیار جالب بود هنگامی که آیاتی از قرآن نازل می‌شد و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آن را بر مسلمانان می‌خواند، همچون باران رحمتی بر دل‌های تشنه مؤمنان بود و آنها از تلاوت آیات قرآنی به وجد می‌آمدند و دل‌هایشان روشن می‌شد و برای آنها مایه امیدواری و موجب آرامش خاطر و اطمینان قلب بود.

قرآن کریم همانگونه که عکس‌العمل‌های نامطلوب کافران را در مقابل قرآن نقل کرده (که مقداری از آنها را آوردیم) همچنین عکس‌العمل‌های اهل ایمان و مسلمانان عصر نزول قرآن را نیز بیان کرده است، اینک به چند نمونه توجه فرمائید:

وَقِيلَ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا مَاذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ قَالُوا خَيْرًا لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ وَلِلَّذِينَ الَّذِينَ خَيْرٌ خَيْرٌ وَنِعْمَ دَارُ الْمُتَّقِينَ ﴿٢﴾

و به کسانی که تقوا پیشه کرده‌اند گفته شد پروردگارتان چه چیزی بر شما نازل کرده است؟ گفتند: خیر را. برای کسانی که در این دنیا خوبی کردند خوبی است و خانه آخرت بهتر است و چه نیکوست خانه پرهیزکاران.

(۱) - سوره هود، آیه ۱۲.

(۲) - سوره نحل آیه ۳۰.

سیری در علوم قرآن، ص: ۱۳۳

أَمَّنَ الرَّسُولُ بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ ... ﴿١﴾

ایمان آورد پیامبر و مؤمنان به آنچه از سوی پروردگارش بر وی نازل شده است.

وَيَرَى الَّذِينَ أَوْتُوا الْعِلْمَ الَّذِي أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ هُوَ الْحَقُّ وَيَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ «۲»

و کسانی که به آنها علم داده شده می‌بینند که آنچه از سوی پروردگارت بر تو نازل گردیده، حق است و به راه خداوند عزیز و حمید هدایت می‌شوند.

وَ إِذَا سَمِعُوا مَا أُنزِلَ إِلَى الرَّسُولِ تَرَى أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ «۳»

(دانشمندان نصاری) وقتی می‌شنوند آنچه را که بر پیامبر نازل شده است می‌بینی چشمانشان اشک می‌ریزد به سبب آنچه که از حق شناخته‌اند می‌گویند خدایا ایمان آوردیم ما را با گواهان بنویس.

وَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَفْرَحُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ ... «۴»

و کسانی را که به آنها کتاب داده‌ایم شادمان می‌شوند به سبب آنچه بر

(۱) - سوره بقره، آیه ۲۸۵.

(۲) - سوره سباء، آیه ۶.

(۳) - سوره مائده، آیه ۸۳.

(۴) - سوره رعد، آیه ۳۶.

سیری در علوم قرآن، ص: ۱۳۴

تو نازل کرده‌ایم.

وَ إِذَا مَا أُنزِلَتْ سُورَةٌ فَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ أَيُّكُمْ زَادَتْهُ هَذِهِ إِيمَانًا فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فزَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَ هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ «۱»

و هنگامیکه سوره‌ای نازل می‌گردد گروهی از آنها می‌گویند کدامیک از شماست که این سوره ایمان او را افزایش داده باشد پس آنها که ایمان آورده‌اند بر ایمانشان افزوده می‌گردد و آنها شادی می‌کنند.

به طوری که ملاحظه می‌فرمائید طبق آیاتی که در بالا خواندیم عکس العمل مؤمنان بخصوص آن گروه از مؤمنان که قبلاً از یهود و نصاری و اهل کتاب بودند این بود که با شنیدن قرآن خوشحال می‌شدند و بر مراتب ایمان آنها افزوده می‌شد و از اینکه حق را شناخته‌اند اشک شوق می‌ریختند و به همدیگر مژده خیر می‌دادند.

(۱) - سوره توبه، آیه ۱۲۴.

سیری در علوم قرآن، ص: ۱۳۵

بخش پنجم: آداب خواندن قرآن

اشاره

سیری در علوم قرآن، ص: ۱۳۷

تلاوت:

قرآن کریم و دیگر کتب آسمانی و اساساً هر نوع متن مذهبی علاوه بر قرائت یک نوع تلاوت دادند و باید آنها را تلاوت کرد «تلاوت» از ماده تلی، يتلو است که در لغت به دو معنی آمده است: یکی پیروی و تبعیت کردن و دیگر خواندن یک متن از روی

تدبر «۱». وقتی گفته می‌شود که قرآن تلاوت کرد در واقع هر دو معنی مورد نظر است یعنی قرآن را از روی تدبر خواند و از آن پیروی کرد بنابراین در «تلاوت» علاوه بر خواندن یک نوع عمل کردن هم هست و اگر هم عمل نباشد لا اقل انتظار و توقع آن موجود است.

برای همین است که تلاوت مخصوص متون مذهبی و کتابهای آسمانی و آیات الهی است و به خواندن نامه و یا یک کتاب معمولی تلاوت گفته نمی‌شود.

یکی از وظایف مهم انبیاء علیهم السلام «تلاوت آیات الهی» بود که می‌بایست سخنان خدا را با روشی که مخصوص آنهاست به مردم ابلاغ می‌کردند و می‌خواندند و این وظیفه که همان وظیفه پیام‌رسانی است موجب مواجه و رودرروئی پیامبران با مردم می‌شد و عکس‌العملهای مختلفی را سبب می‌گردید البته پیش از این مرحله، خداوند خود آیاتش را بر پیامبران تلاوت می‌کرد و آنگاه آنها مأمور به تلاوت بر مردم می‌شدند.

(۱) - مفردات راغب ص ۷۱.

سیری در علوم قرآن، ص: ۱۳۸

تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ تَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ (۱)

این آیات خداست که به حق بر تو تلاوت می‌کنیم و همانا تو از فرستادگان هستی.

این وظیفه یعنی تلاوت آیات خدا در موارد متعددی در قرآن کریم برای پیامبران اثبات شده و یکی از هدفهای رسالت انبیاء همان تلاوت آیات معرفی شده است:

كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِنْكُمْ يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا (۲)

همانگونه که در میان شما پیامبری از خودتان فرستادیم تا آیات ما را بر شما تلاوت کند.

هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ (۳)

خداوند کسی است که در میان امی‌ها پیامبری از خودشان مبعوث کرد تا آیات او را تلاوت کند.

در مقابل تلاوت آیات خدا که توسط پیامبران صورت می‌گرفت مردم چند نوع عکس‌العمل از خود نشان می‌دادند. گاهی عکس‌العمل آنها مساعد بود و در جهت اهداف انبیاء علیهم السلام حرکت می‌کرد و موجب افزایش ایمان افراد و انتشار اهداف آن پیامبر می‌شد و گاهی هم پاسخ نامطلوبی می‌دادند و در مقابل تلاوت آیات خدا به مسخره کردن و یا تکذیب آن می‌پرداختند و این به وضع محیط و روحیه‌های متفاوت افراد بستگی داشت. هر دو نوع پاسخ و عکس‌العمل را در برابر تلاوت آیات از سوی پیامبران

(۱) - سوره بقره آیه ۲۵۲.

(۲) - سوره بقره آیه ۱۵۱.

(۳) - سوره جمعه آیه ۲.

سیری در علوم قرآن، ص: ۱۳۹

قرآن کریم بیان کرده است:

در مورد عکس‌العمل‌ها و پاسخ‌های مطلوب:

وَ إِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا (۱)

و چون آیات الهی بر آنها خوانده می‌شود بر ایمانشان می‌افزاید.

إِذَا تُلِّيَ عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمَنِ خَرُّوا سُجَّدًا وَبُكِيًّا ﴿٢﴾

و چون بر آنها آیات خداوند تلاوت می‌شود، سجده کنان و گریان می‌افتند.

در مورد عکس العمل‌ها و پاسخ‌های نامطلوب:

وَ إِذَا تُلِّيَ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ تَعْرِفُ فِي وُجُوهِ الَّذِينَ كَفَرُوا الْمُنْكَرَ ﴿٣﴾

و چون آیات بینات ما بر آنها تلاوت می‌شود در سیمای کافران ناراحتی احساس می‌کنی.

وَ إِذَا تُلِّيَ عَلَيْهِ آيَاتُنَا وَلَّى مُسْتَكْبِرًا كَأَن لَّمْ يَسْمَعْهَا ﴿٤﴾

و چون آیات ما بر او تلاوت می‌شود خودخواهانه پشت می‌کند گویا که آنرا نشنیده است.

نوع دیگر از تلاوت، تلاوت مردم است. مردم وظیفه دارند که آیات الهی را

(۱) - سوره انفال آیه ۲.

(۲) - سوره مریم آیه ۵۸.

(۳) - سوره حج آیه ۷۲.

(۴) - سوره لقمان آیه ۷.

سیری در علوم قرآن، ص: ۱۴۰

تلاوت کنند آنهم تلاوتی که در شأن آیات الهی باشد و حق آنرا ادا کند:

الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ أُولَئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَمَنْ يَكْفُرْ بِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ ﴿١﴾

کسانی که به آنها کتاب دادیم آنرا آنچنانکه شایسته آنست تلاوت می‌کنند. آنان به کتاب ایمان آورده‌اند و هر کس به آن کفر ورزد از زیانکاران است.

اکنون ببینیم که در این آیه شریفه منظور از «حق تلاوت» یا همان تلاوت شایسته چیست؟ گفتیم که در معنای تلاوت یک نوع عمل کردن و پیروی هم لحاظ شده است بنابراین می‌توان گفت که تلاوت شایسته تلاوتی است که عمل را در پی دارد، اینکه گفتیم تلاوت با عمل کردن رابطه دارد، و در آیه زیر هم به آن اشاره شده است و از کسانی که دیگران را به کارهای نیک دعوت می‌کنند ولی خود آن را بجا نمی‌آورند انتقاد شده و این روش با تلاوت کتاب مغایر دانسته شده است:

أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَ أَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ ﴿٢﴾

آیا مردم را به نیکی فرمان می‌دهید و نفس خود را فراموش می‌کنید در حالیکه شما کتاب را تلاوت می‌نمائید.

احتمال دیگر در معنای «حق تلاوت» اینست که کتاب را با تدبیر و تأمل قرائت کند. در این باره حدیثی از امام صادق علیه السلام نقل شده به این شرح:

ان حق تلاوته هو الوقوف عند ذكر الجنة و النار يسأل في الاولى و يستعيز من الاخرى ﴿٣﴾

(۱) - سوره بقره آیه ۱۲۱.

(۲) - سوره بقره آیه ۴۴.

(۳) - مجمع البیان ج ۱ ص ۳۷۵.

سیری در علوم قرآن، ص: ۱۴۱

همانا حق تلاوت درنگ کردن هنگام ذکر بهشت و جهنم است که اولی را از خدا طلب کند و در دومی به خدا پناه ببرد.

از مجموع مطالب بالا نتیجه می‌گیریم که سه نوع تلاوت داریم:

۱- تلاوت خدا بر پیامبر

۲- تلاوت پیامبر بر مردم

۳- تلاوت مردم میان خودشان

و باز نتیجه می‌گیریم که تلاوت مخصوص متون مذهبی است و آن در مرحله اول تدبیر و تفکر در مضمون آن متن و در مرحله بعدی عمل کردن به آن را به دنبال دارد.

قرائت:

قرائت به معنای خواندن است و لفظ «قرآن» نیز از آن مشتق شده است. «۱» باید دانست که قرائت با مطالعه تفاوت دارد در مطالعه تنها وجود ذهنی مکتوب حاصل می‌شود ولی در قرائت علاوه بر وجود ذهنی، وجود لفظی مکتوب نیز ملحوظ می‌باشد و باید متن موردنظر از طریق مخارج حروف و دهان و زبان اداء شود.

در مورد قرآن قرائت یعنی اداء حروف و کلمات از مخارج آن و بوسیله زبان و دهان موضوعیت دارد.

قرائت قرآن امری ممدوح و مطلوب است و قرآن خود به آن دستور داده است، طبق این دستور هر مقدار که برای انسان میسور شود و فراهم باشد باید قرائت قرآن کند:

عَلِمَ أَنْ لَنْ تُحْصَوْهُ فَتَابَ عَلَيْكُمْ فَاقْرَأُوا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ عَلِمَ أَنْ سَيَكُونُ مِنْكُمْ مَرْضَىٰ وَآخَرُونَ يَضْرِبُونَ فِي الْأَرْضِ يَبْتَغُونَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَآخَرُونَ

(۱)- این موضوع رای در بخش اول همین کتاب بحث کرده‌ایم، بدانجا رجوع کنید.

سیری در علوم قرآن، ص: ۱۴۲

يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَاقْرَأُوا مَا تَيَسَّرَ مِنْهُ «۱»

خداوند دانست که شما نمی‌توانید همه آن را به شمار آورید (همه شب را عبادت کنید) پس از شما در گذشت پس آن مقدار که فراهم شود از قرآن بخوانید و دانست که از شما کسانی بیمار می‌شوند و دیگریانی هستند که در پی فضل خداوند در زمین مسافرت می‌کنند و دیگریانی هستند که در راه خدا پیکار می‌کنند پس آن مقدار از قرآن که فراهم شود بخوانید.

این آیه شریفه در مورد پیامبر و یاران او است که قسمتهای زیادی از شب را بیدار می‌ماندند و به خواندن نماز و قرائت قرآن می‌پرداختند در این آیه خداوند آنها را از این امر معاف می‌دارد و از آنها می‌خواهد که به اندازه میسور قرآن بخوانند.

اکنون باید دید که اندازه میسور چقدر است؟ صاحب مجمع البیان، اقوال مختلفی در این باره نقل می‌کند بعضی‌ها آن را پنجاه آیه و بعضی‌ها صد آیه و بعضی دویست آیه و بعضی ثلث قرآن دانسته‌اند «۲» و در روایتی از امام صادق علیه السلام چنین آمده است:

القرآن عهد الله الى خلقه فقد ينبغى للمسلم ان ينظر في عهده و ان يقرء منه في كل يوم خمسين آیه «۳»

قرآن عهد و فرمان خداوند بر خلق او است پس بر هر فرد مسلمانی شایسته است که در عهد خداوند نگاه کند و روزی پنجاه آیه بخواند.

در روایات دیگری مقادیرهای دیگری تعیین شده ولی به نظر می‌رسد مقدار تعیین شده موضوعیت نداشته باشد و منظور این باشد که هر مقدار میسر بود و انسان اراده

(۱) - سوره مزمل آیه ۲۰.

(۲) - مجمع البیان ج ۱ ص ۵۷۶.

(۳) - اصول کافی ج ۴ ص ۴۱۲ (با ترجمه فارسی)

سیری در علوم قرآن، ص: ۱۴۳

خواندن آن را بنماید همان مقدار بخواند و مقدار آن بستگی به حال و حوصله شخص دارد.

ترتیل

«ترتیل» در لغت به معنای منظم و استوار کردن آمده، عربها می‌گویند:

رجل رتل الاسنان؛ و منظورشان مردی است که دندانهای منظمی دارد این واژه در قرآن کریم در دو جا آمده هر دو در مورد خواندن مخصوص قرآن است:

كَذَلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ وَرَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلاً «۱»

بدینسان خواستیم قلب تو را استوار سازیم و ترتیل کردیم قرآن را ترتیل کردنی.

وَ رَتَّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلاً «۲»

و ترتیل کن قرآن را ترتیل کردنی.

منظور از «ترتیل» قرآن چیست؟ با توجه به معنای لغوی کلمه منظور اینست که قرآن با آرامش و طمأنینه و به صورت منظم و مرتب و بدون عجله و شتاب خوانده شود که در چنین حالتی هم در خواننده اثر خود را می‌گذارد و هم شنونده را تحت تأثیر جاذبه خود قرار می‌دهد.

از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام درباره معنای ترتیل قرآن حدیثی نقل شده به این شرح:

عن عبد الله بن سليمان، قال: سألت ابا عبد الله عن قول الله عز وجل «و رتل»

(۱) - سوره فرقان آیه ۳۲.

(۲) سوره مزمل آیه ۴.

سیری در علوم قرآن، ص: ۱۴۴

القرآن ترتيلاً» قال قال امير المؤمنين صلوات الله عليه: بينه تبياناً ولا تهذه هذا الشعر ولا تنتره نثر الرمل و لكن افزعوا قلوبكم القاسية و لا يكن هم احدكم آخر السورة «۱»

از امام صادق درباره آیه ترتیل پرسیدند، فرمود: امیر المؤمنین فرموده است: یعنی قرآن را خوب بیان کن و همانند شعرا آنرا به شتاب نخوان و مانند ریگ آن را پراکنده نساز ولی دلهای سخت خود را بوسیله آن به بیم و هراس افکنید و همت شما این نباشد که سوره را به آخر برسانید.

بنابراین کسیکه قرآن را تند و با شتاب می‌خواند به صورتیکه فرصت اندیشیدن در معانی آن را ندارد، او قرآن را با ترتیل نخوانده است. آن نوع قرائت قرآن را ترتیل می‌گویند که شمرده و با آرامش خوانده شود آنها هم بگونه‌ای که در دلها اثر بگذارد و این در صورتی ممکن است که با صدای زیبا و حزن‌انگیز خوانده شود بطوریکه در روایات متعددی به آن امر شده و ائمه اطهار علیهم السلام قرآن را با صدای خوش می‌خواندند.

همچنین ترتیل همراه با اندیشیدن در آیات قرآنی است. در این زمینه روایت دیگری را نقل می‌کنیم:

عن الصادق علیه السلام ان القرآن لا یقرء هذرمة و لكن یرتل ترتیلا فاذا مررت بآیه فیها ذکر الجنة فقف عندها و سل الله عز و جل الجنة و اذا مررت بآیه فیها ذکر النار فقف عندها و تعوذ بالله من النار «۲»

امام صادق فرمود: قرآن با شتاب و سرعت خوانده نشود و باید با ترتیل خوانده شود و هرگاه به آیه‌ای که در آن نام بهشت ذکر شده گذر کنی در آنجا توقف کن و از خدا بهشت را درخواست نما و هرگاه به آیه‌ای که در

(۱)- اصول کافی ج ۴ ص ۴۱۸.

(۲)- اصول کافی ج ۴ ص ۴۲۲.

سیری در علوم قرآن، ص: ۱۴۵

آن نام دوزخ آمده است رسیدی در آنجا نیز توقف کن و از جهنم به خدا پناه ببر.

استعاذه

یکی از آداب مخصوص تلاوت قرآن اینست که هنگام شروع در تلاوت آیات باید جمله استعاذه را به زبان آورد و گفت: (اعوذ بالله من الشیطان الرجیم) و بدینگونه از شر شیطان رجیم به خدا پناه برد و آنگاه شروع به تلاوت قرآن کرد. این دستوری است که خود قرآن کریم آنرا فرمان داده است:

فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ «۱»

و چون خواستی قرائت قرآن کنی پس پناه به خدا ببر از شیطان رانده شده همانا او تسلطی بر مؤمنان ندارد و آنها بر خدا توکل می‌کنند.

«استعاذه» عبارت است از پناه بردن کسی که در مرتبه پائین است به کسی که در مرتبه بالاست در جهت دفع شری که احتمال وقوع آن می‌رود و در واقع نوعی کمک خواستن از صاحب قدرتی است که از انسان در مقابل خطر و یا شری دفاع کند.

در اینجا نیز انسان در موقع خواندن قرآن از خداوند کمک می‌خواهد که او را در مقابل شر شیطان و وسوسه‌های او یاری کند تا بتواند آیات قرآنی را بدون دغدغه بخواند و از آن استفاده کند و دل خود را با نور قرآن روشن سازد.

مطابق آیه‌ای که آوردیم مؤمنین موظف هستند که به هنگام شروع به تلاوت آیات قرآنی استعاذه کنند و از شیطان به خدا پناه ببرند. اکنون ببینیم که صورت استعاذه چگونه است؟ مرحوم طبرسی در مجمع البیان چهار نوع استعاذه نقل کرده است به این شرح:

(۱)- سوره نحل آیات ۹۸-۹۹.

سیری در علوم قرآن، ص: ۱۴۶

ابن کثیر و عاصم و ابو عمر چنین گفته‌اند: (اعوذ بالله من الشیطان الرجیم) و نافع و ابن عامر و کسائی چنین گفته‌اند: (اعوذ بالله من الشیطان الرجیم انه هو السميع العلیم) و حمزه چنین گفته است: (نستعید بالله من الشیطان الرجیم) و ابو حاتم چنین گفته است:

(اعوذ بالله السميع العلیم من الشیطان الرجیم)

البته بعد از استعاذه باید با نام خدای رحمان رحیم تلاوت را شروع کرد و گفتن (بسم الله الرحمن الرحیم) در آغاز تلاوت مستحب است مگر هنگامی که در شروع آیات انتخابی آیه عذاب باشد.

در اینجا توجه خوانندگان گرامی را به یک حدیث جلب می‌کنیم:

قال الصادق علیه السلام: اغلقوا ابواب المعصية بالاستعاذه و انتحوا ابواب الطاعة بالتسمية «۱»

امام صادق فرمود: درب‌های گناه را با «استعاذه» (یعنی گفتن اعوذ بالله من الشیطان الرجیم) ببندید و درب‌های اطاعت را با «تسمیه» (یعنی گفتن بسم الله الرحمن الرحیم) بگشائید.

استماع و انصات

یکی از آداب‌هایی که هنگام قرائت قرآن باید رعایت شود، سکوت و گوش دادن به قرآن است وقتی کسی قرآن تلاوت می‌کند دیگران باید به آن گوش بدهند و سکوت را رعایت کنند.

در این مورد آیه‌ای در قرآن کریم داریم به این شرح:

وَ إِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَ أَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ﴿۲﴾

و چون قرآن خوانده شود پس به آن گوش فرا دهید و ساکت باشید تا

(۱) - بحار الانوار ج ۹۲ ص ۳۱۶.

(۲) - سوره اعراف آیه ۲۰۴.

سیری در علوم قرآن، ص: ۱۴۷

مورد رحمت قرار بگیرید.

بطوریکه ملاحظه می‌فرمائید خداوند در این آیه کریمه مردم را به هنگام قرائت قرآن به دو چیز امر کرده است:

۱- «استماع» که به معنی گوش دادن است و این غیر از (سماع) است که به معنی مطلق شنیدن می‌باشد. در استماع توجه به معنی و مفهوم کلام هم وجود دارد.

۲- «انصات» که به معنای سکوت توأم با توجه است و مطلق سکوت را انصات نمی‌گویند.

طبق این دستور لازم است که موقع تلاوت قرآن مردم گوش جان به آن بسپارند و مجرد سکوت و شنیدن آیات بدون توجه به معنی و مفهوم آن کافی نیست و نمی‌تواند رحمت الهی را سبب شود.

مفسران در باره اینکه چه موقع سکوت و گوش دادن به قرآن واجب و چه موقع مستحب است مطالبی دارند که ما خلاصه‌ای را از آنچه که مرحوم طبرسی گفته است در اینجا می‌آوریم:

گفته شده است که منظور آیه هنگام نماز پشت سر امام جماعت است که مؤمنین باید ساکت باشند و به قرائت او گوش بدهند این سخن از ابن عباس و ابن مسعود و سعید بن جبیر و سعید بن مسیب و مجاهد و زهری نقل شده و همین مطلب از امام باقر علیه السلام نیز روایت شده است.

و گفته شده که منظور، سکوت هنگام خوانده شدن خطبه نماز جمعه است و این سخن از عطا و عمر و بن دینار و زید بن اسلم نقل شده و بعضی‌ها گفته‌اند که منظور آیه هم نماز و هم خطبه است.

شیخ ابو جعفر رحمه الله علیه فرموده است: قوی‌ترین قولها همان قول اول است زیرا حالتی که در آن سکوت برای قرائت قرآن واجب است تنها در حال قرائت امام جماعت در نماز است.

سیری در علوم قرآن، ص: ۱۴۸

و در روایتی از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: سکوت برای قرائت قرآن هم در نماز و هم در غیر نماز لازم است ولی شیخ ابو جعفر این را حمل بر استحباب کرده است.

اما در روایتی از امام صادق علیه السلام می‌پرسند که مردی قرآن می‌خواند آیا سکوت و گوش دادن به او واجب است؟ امام

می‌فرماید: آری هنگامی که پیش تو قرآن خوانده شد بر تو واجب است که سکوت کنی و به آن گوش فرادهی. احتمال دیگری هم زجاج داده و آن اینکه منظور از استماع در این آیه عمل کردن به مضمون آیات است وقتی گفته می‌شود که خداوند دعای فلانی را شنید منظور اینست که آنرا اجابت کرد و عملی ساخت «۱»

تدبر

کسی که قرآن می‌خواند و کسی که به آن گوش می‌دهد، لازم است که در آیات کتاب الهی به تدبر و تفکر پردازد و با اندیشیدن در مضامین آیات، خود را در معرض تابش نور الهی قرار دهند و در یک فضای معنوی نفس بکشند. تدبر در آیات قرآنی انسان را در دنیائی از معارف والا و مفاهیم بلندی قرار می‌دهد که هیچ چیز با آن برابری نمی‌کند و آیات قرآنی به عنوان کلیدهای سعادت انسانی در اختیار او قرار می‌گیرند. قرآن کریم مردم بخصوص صاحبان اندیشه را به تدبر در آیات خود فرا خوانده است:

كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ «۲»

کتابی است مبارک که آنرا نازل کردیم تا مردم در آیات آن تدبر کنند و صاحبان اندیشه متذکر باشند.

(۱) - مجمع البیان ج ۴ ص ۷۹۱.

(۲) - سوره ص آیه ۲۹.

سیری در علوم قرآن، ص: ۱۴۹

و در جای دیگر از کسانی که در آیات قرآن تدبر نمی‌کنند گله می‌کند و دل‌های آنها را مهر شده می‌نامد که سخن حق در آنها نفوذ ندارد:

أَفَلَا يَتَذَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا «۱»

چرا در قرآن تدبر نمی‌کنند یا بر دل‌هایشان قفل‌ها زده شده است؟

و در جای دیگر اهل معنی را به توجه و تذکر در آیات قرآنی که به آسانی در اختیار آنهاست و هیچگونه پیچیدگی ندارد فرا می‌خواند:

وَلَقَدْ يَسْرُونَ الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ «۲»

همانا قرآن را برای توجه به آن آسان قرار دادیم آیا توجه کننده‌ای هست؟

تعلیم قرآن

یاد گرفتن و یاد دادن قرآن به دیگران اجرای عظیم دارد و اولین معلم قرآن ذات باریتعالی است که قرآن را به مردم یاد داد:

الرَّحْمَنُ عَلَّمَ الْقُرْآنَ «۳»

خداوند رحمان که قرآن را یاد داد.

همچنین یکی از وظایف بسیار مهم پیامبر گرامی اسلام یاد دادن قرآن به مردم بود و طبق آیات قرآنی پیامبر خدا موظف بود که نخست آیات خدا را برای مردم تلاوت کند

(۱) - سوره محمد آیه ۲۴.

(۲) - سوره قمر آیه ۱۷.

(۳) - سوره رحمن آیه ۱.

سیری در علوم قرآن، ص: ۱۵۰

و در آنها روح ایمان را به وجود آورد و نیز نفوس آنها را تهذیب و تزکیه کند پس از طی این مراحل وقتی مردم آمادگی پیدا کردند پیامبر وظیفه داشت که در این مرحله کتاب را که همان قرآن است همراه با حکمت به مردم تعلیم بدهد:

هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ «۱»
او خدائی است که در میان امی‌ها پیامبری از خودشان مبعوث کرد که بر آنها آیات خدا را تلاوت کند و آنها را تزکیه کند و به آنها کتاب و حکمت یاد بدهد هر چند که آنان پیش از این در گمراهی آشکار بودند.

در روایات و احادیث معصومین علیهم السلام نیز تأکیدها و تشویق‌های بسیاری درباره تعلیم و تعلم قرآن و یادگیری کتاب الهی شده است که به عنوان نمونه به دو حدیث زیر توجه فرمائید:

قال رسول الله (ص): خياركم من تعلم القرآن و علمه «۲»

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: بهترین شما کسی است که قرآن را یاد بگیرد و یا آن را یاد بدهد.

قال الصادق (علیه السلام) ينبغي للمؤمن ان لا يموت حتى يتعلم القرآن او يكون في تعلمه «۳»

امام صادق علیه السلام فرمود: برای شخص مؤمن شایسته است که نمیرد تا قرآن را بیاموزد و یا در راه تعلیم آن باشد.

(۱) - سوره جمعه آیه ۲.

(۲) - بحار الانوار ج ۹۲ ص ۱۸۶.

(۳) - بحار الانوار ج ۹۲ ص ۱۸۹.

سیری در علوم قرآن، ص: ۱۵۱

و در بعضی از روایات یکی از حقوقی که فرزند بر والدین دارد این موضوع عنوان شده که به او قرآن یاد بدهد و داستان عبد الرحمن بن سلمی و قرآن یاد دادن او به یکی از فرزندان امام حسین علیه السلام معروف است که امام دهان عبد الرحمن را پر از طلا کرد.

حفظ قرآن

از بر کردن و حفظ قرآن نعمت بزرگی است که بعضی‌ها به آن رسیده‌اند در میان امت اسلامی از عهد رسول الله تا به امروز کسانی به عنوان حافظان قرآن شناخته شده‌اند و در جامعه اسلامی از موقعیت و جایگاه ویژه‌ای برخوردار بوده‌اند.

اولین حافظ قرآن شخص رسول الله است که قرآن را حتی پیش از آنکه به تدریج و به وسیله جبرائیل به او نازل شود از حفظ داشت و چون جبرائیل به تناسب جریانات آیه‌ای را بر آنحضرت می‌آورد، گاهی پیامبر در خواندن آیه بر او پیشی می‌گرفت و لذا خداوند پیامبر خود را به صبر و حوصله دعوت کرد و از او خواست که تا آیه نازل نشده آنرا نخواند:

لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ فَإِذَا قَرَأَهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ «۱»

زبان‌ت را به آن نجبان که در آن شتاب کنی همانا بر ماست گردآوری و خواندن آن پس وقتی آنرا خواندیم تو از خواندن آن پیروی کن.

بطوریکه در بخش نزول قرآن گفته‌ایم قرآن کریم دوبار بر پیامبر نازل شده یک بار در لیلۃ القدر یکجا بر قلب رسول خدا نازل

شده و یک بار هم در طول بیست و سه سال و به‌طور تدریجی شرف نزول یافته است.

به‌هرحال پیامبر خدا و بسیاری از صحابه حافظ قرآن بودند و پس از رحلت پیامبر

(۱) - سوره قیامت آیات ۱۶ - ۱۸.

سیری در علوم قرآن، ص: ۱۵۲

نیز طبقه و گروهی به نام قراء در میان مسلمانان زندگی می‌کردند که حافظ قرآن بودند.

در روایات معصومین برای حافظان قرآن مقام و مرتبه ویژه‌ای بیان شده که بیانگر جلالت قدر حافظان قرآن است:

قال رسول الله: اشرف امتی حملة القرآن و اصحاب اللیل

پیامبر خدا فرمود: اشرف امت من حاملان قرآن و شب زنده‌داران هستند.

قال الصادق علیه السلام الحافظ للقرآن العامل به مع السفرة الكرام البررة

امام صادق علیه السلام فرمود: حافظ قرآن که عامل به آن هم باشد با سفرای الهی که کریم و نیکوکار هستند، می‌باشند.

با توجه به روایات به نظر می‌رسد که حفظ کردن قرآن یک امر مرسوم میان اصحاب و ائمه اطهار علیهم السلام بوده، زیرا در

روایات متعددی از امام در این باره سؤال شده است که گاهی قسمتهائی از قرآن را حفظ می‌کنیم ولی بعداً آن را فراموش می‌کنیم

و ائمه اطهار از این کار آنها را برحذر داشته‌اند همچنین درباره کسانی که حافظه خوبی ندارند ولی با زحمت و مشقت قرآن را

حفظ می‌کنند، وعده پاداش بیشتری داده‌اند:

عن ابی عبد الله علیه السلام قال: ان الذی یعالج القرآن لیحفظه بمشقة منه و قلۀ حفظ، له اجران «۱»

امام صادق علیه السلام فرمود: کسیکه درباره قرآن زحمت می‌کشد تا با مشقت آنرا حفظ کند درحالی که حافظه‌اش کم است، برای

او دو پاداش داده می‌شود.

(۱) - بحار الانوار ج ۹۲ ص ۱۸۷.

سیری در علوم قرآن، ص: ۱۵۳

بخش ششم: ویژگیهای قرآن

اشاره

سیری در علوم قرآن، ص: ۱۵۵

مراجعه مستمر به قرآن کریم و تدبر در آیات نورانی آن هر انسان صاحب اندیشه و آگاهی را به این حقیقت رهنمون می‌شود که

قرآن دارای امتیازات و خصوصیات ویژه‌ای است که هیچ کلامی و کتابی آن خصوصیات را ندارد.

بسیاری از خصوصیات و ویژگی‌های برجسته قرآن را در بخش مربوط به صفات قرآن بیان کردیم و توضیحات لازم را دادیم و

اینک بعضی دیگر از ویژگیهای قرآن را که بیرون از صفات قرآن است در این بخش می‌آوریم تا آشنائی بیشتری با این کتاب

آسمانی داشته باشیم و بر بصیرت ما درباره قرآن افزوده گردد.

عجز بشر از آوردن مانند قرآن

قرآن معجزه جاویدان اسلام است و اعجاز آن از اینجهت است که هیچکس را توانائی آوردن سوره‌ای همانند سوره‌های قرآن نیست و اگر تمام دانشمندان و متفکران عالم جمع شوند و عقول خود را روی هم بریزند، هرگز نخواهند توانست که جملاتی مانند یک سوره از سوره‌های قرآن بسازند.

این موضوع را قرآن کریم در زمان نزول خود مطرح کرد و جهانیان را آشکارا به معارضه و مبارزه طلبید و اکنون که بیش از چهارده قرن از آن زمان می‌گذرد، این دعوت

سیری در علوم قرآن، ص: ۱۵۶

همچنان به قوت خود باقی است و قرآن همچنان، مبارز می‌طلبد و به اصطلاح «تحدی» می‌کند.

به گواهی تاریخ از آغاز تحدی قرآن تا این تاریخ هیچکس نتوانسته است همانند سوره‌ای از سوره‌های قرآن را بیاورد و دشمنان اسلام از هر راهی برای مقابله با گسترش اسلام وارد شده‌اند و حتی جنگهای خونینی برآه انداخته‌اند اما از این راه که به ظاهر راه آسانتری می‌نماید وارد نشده‌اند و این نیست مگر از جهت اعجاز قرآن کریم و اینکه برآستی بشر از آوردن مانند قرآن ناتوان است. قرآن کریم در سه مرحله تحدی کرده و منکران نبوت پیامبر اسلام را به معارضه و مقابله طلبیده است:

در مرحله اول از آنها خواسته است که مانند همه قرآن را بیاورند:

قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا ﴿۱﴾

بگو اگر جن و انس جمع شوند بر اینکه مانند این قرآن را بیاورند نخواهند توانست مانند آنرا بیاورند اگرچه پشتیبان همدیگر باشند. بطوریکه ملاحظه می‌فرمائید در این آیه با تمام قرآن تحدی شده است ولی از آنجا که این سوره (سوره اسراء) یک سوره مکی است و طبعا در موقع نزول این آیه همه قرآن نازل نشده بود، معلوم است که تحدی به آن آیاتی شده که تا زمان نزول این آیه نازل شده بود و درست است که ما حجم آن آیات را نمی‌دانیم ولی بهرحال قسمتهائی از قرآن نازل شده بوده و میان مردم به قرآن شهرت داشته است و در آن زمان قرآن با تمام آیات و سوره‌های خود تحدی کرده است.

در مرحله دوم، قرآن از مرحله اول تنازل می‌کند و منکران را به آوردن همانند ده

(۱) - سوره اسراء، آیه ۸۸.

سیری در علوم قرآن، ص: ۱۵۷

سوره از سوره‌های خود می‌خواند:

أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُوْرٍ مِثْلِهِ مُفْتَرِيَاتٍ وَاذْعُوا مَنِ اسْتَعْظَمْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿۱﴾

یا می‌گویند قرآن را دروغ بسته است بگو پس شما نیز مانند ده سوره آن به دروغ بیاورید و جز خدا هرکس را که می‌توانید به کمک بخواهید، اگر راست می‌گوئید.

در این آیه حجم تحدی تقلیل می‌یابد و به ده سوره می‌رسد البته این آیه نیز در یک سوره مکی است و در زمانی نازل شده که همه قرآن نازل نشده بوده است.

در مرحله سوم، باز هم قرآن تنازل می‌کند و تنها یک سوره از سوره‌های قرآن را به تحدی می‌گذارد و از آنها می‌خواهد حال که تمام قرآن و یا ده سوره از سوره‌های آن را بیاورید پس مانند تنها یک سوره از سوره‌های آن را بیاورید:

أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِسُوْرَةٍ مِثْلِهِ وَاذْعُوا مَنِ اسْتَعْظَمْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿۲﴾

یا می‌گویند که قرآن دروغ بسته است بگو پس سوره‌ای مثل آنرا بیاورید و جز خدا هرکس را می‌توانید به کمک بخواهید اگر راست می‌گوئید.

وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا فَأْتُوا نَارَ النَّارِ الَّتِي

(۱) - سوره هود، آیه ۱۳.

(۲) - سوره یونس، آیه ۳۸.

سیری در علوم قرآن، ص: ۱۵۸

وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ ﴿۱﴾

و اگر در آنچه که به بنده خود نازل کرده‌ایم تردید دارید، پس سوره‌ای مانند آن را بیاورید و گواهان خود را جز خدا بخواهید اگر راست می‌گوئید و اگر نکردید و هرگز نخواهید کرد پس بترسید از آتشی که سوخت آن مردم و سنگ است و بر کافران آماده شده است.

در این دو آیه اخیر که اولی مکی و دومی مدنی است قرآن تنها با یک سوره تحدی کرده و آنان را به مبارزه و معارضه طلبیده است و در دنباله آیه دوم پیش‌بینی کرده است که آنها هرگز نخواهند توانست که سوره‌ای مانند قرآن را بیاورند و این خود دو معجزه است یکی عجز بشر از آوردن مانند قرآن و دیگری درست بودن خبر غیبی قرآن دائر بر اینکه مردم هرگز دست به چنین کاری نخواهند زد و همه ما بخوبی می‌دانیم که تاکنون هیچ فرد یا گروهی نتوانسته‌اند سوره‌ای به اتقان و استحکام یکی از سوره‌های قرآن بیاورند.

در اینجا این بحث مطرح می‌شود که چه چیزی باعث معجز بودن قرآن شده است چرا تاکنون هیچکس نتوانسته مانند آنرا بیاورد؟ و یا اگر کسی هم مانند «مسيلمه کذاب» و «سجاح» جملاتی را آورده‌اند، جز رسوائی و خذلان برای خود نیاورده‌اند و خود را مضحکه دیگران قرار داده‌اند و بالاخره وجه یا وجوه اعجاز قرآن چیست؟

بحث درباره وجوه اعجاز قرآن هم در کتب کلامی آمده و هم در تفاسیر و کتب مربوط به علوم قرآن عنوان شده است و این مسئله به لحاظ اهمیتی که دارد مورد توجه خاص صاحب‌نظران قرار گرفته است و با وجود اینکه این موضوع از دیرباز به‌طور تفصیل محل بحث و بررسی واقع شده، هنوز هم زمینه برای بحث‌های بیشتر موجود است و بطوریکه خواهیم دید متأخران وجوه جدیدی را عنوان کرده‌اند که در کلام

(۱) - سوره بقره، آیات ۲۳ و ۲۴.

سیری در علوم قرآن، ص: ۱۵۹

پیشینیان نیامده است.

با مراجعه با کتب کلامی و تفسیری و کتابهائی که درباره علوم قرآنی و یا منحصرراً راجع به اعجاز قرآن نوشته شده، بنظر می‌رسد که بحث درباره وجوه اعجاز قرآن به صورت یک مسئله اعتقادی به اوائل قرن سوم مربوط می‌شود و از آن فراتر نمی‌رود. هرچند در کلمات پیامبر و ائمه علیهم السلام و بعضی از متقدمین از صحابه و تابعین اشاراتی به این موضوع شده است اما طرح آن به صورت یک مسئله آنهم به روش کلامی، بعدها صورت گرفته.

شاید بتوان گفت نخستین کسی که این مسئله را عنوان کرده و راجع به آن کتاب نوشته، جاحظ (متوفی ۲۵۵) است که کتاب «نظم القرآن» را پدید آورد. البته این کتاب در دست نیست اما خود وی در کتاب «الحيوان» از آن کتاب یاد می‌کند و می‌گوید: من کتابی نوشته‌ام که در آن آیاتی از قرآن را جمع کرده‌ام ... اگر آن را بخوانی برتری قرآن را در ایجاز و جمع معانی بسیار با الفاظ

اندک درمی‌یابی. سپس قطعه‌هایی از آن را نقل می‌کند. «۱» همچنین بعضی از کسانی که پس از جاحظ درباره اعجاز قرآن و یا بلاغت آن کتاب نوشته‌اند از نظم القرآن جاحظ نام برده‌اند و مثلاً باقلانی در کتاب خود از آن یاد می‌کند و جاحظ را به قصور یا تقصیر متهم می‌سازد. زیرا که او چیز تازه‌ای نیاورده و همان مطالب متکلمین پیشین را تکرار کرده است. «۲»

پس از جاحظ کسانی این مسئله را دنبال کردند و کتابهایی نوشتند که از جمله آنهاست کتاب «اعجاز القرآن فی نظمه و تألیفه» «۳» نوشته محمد بن زید واسطی (متوفی ۳۰۷) این کتاب نیز در دست نیست ولی مطالبی از آنرا عبد القاهر جرجانی (متوفی ۴۷۱) در کتاب خود «دلایل الاعجاز» آورده است. همچنین کتاب «اعجاز القرآن» «۴»

(۱) - جاحظ، الحيوان ج ۳ ص ۸۶.

(۲) - باقلانی، اعجاز القرآن ص ۶.

(۳) - ابن ندیم، الفهرست ص ۶۳ - داوودی، طبقات المفسرين ج ۲ ص ۱۴۸.

(۴) - این کتاب تحت عنوان «النکت فی اعجاز القرآن» به ضمیمه کتاب «بیان اعجاز القرآن» از خطابی

سیری در علوم قرآن، ص: ۱۶۰

تألیف علی بن عیسی رمانی (متوفی ۳۸۴) که از متکلمین شیعه بود و کتاب «بیان اعجاز القرآن» از خطابی (متوفی ۳۸۸) و کتاب «اعجاز القرآن» ابو بکر باقلانی که از شهرت و معروفیت بیشتری برخوردار است.

بهرحال بحث درباره وجوه اعجاز قرآن، بحث رائجی شد و علاوه بر کتابهای مستقل به کتب کلامی و تفسیری نیز راه یافت و البته این بحث بیشتر در زمینه نظم و اسلوب و فصاحت و بلاغت قرآن بود. بعدها وجوه دیگری نیز مطرح شد و بر تعداد آن افزوده گردید تا جائیکه سیوطی گفته است بعضی‌ها وجوه اعجاز قرآن را به هشتاد وجه رسانیده‌اند. «۱» زرکشی در کتاب «البرهان فی علوم القرآن» دوازده وجه برای اعجاز قرآن نقل کرده که به اختصار عبارتند از:

۱- خداوند مردم را از معارضه با قرآن منصرف کرده (این همان قول به صرفه است)

۲- اعجاز قرآن مربوط به تألیف خاص آن می‌باشد.

۳- اعجاز قرآن به خاطر خبرهای غیبی و پیشگویی‌های آن است.

۴- اعجاز قرآن به سبب قصه‌ها و اخباری است که از گذشتگان آورده است.

۵- اعجاز قرآن به سبب خبر دادن از باطن افراد است (نمونه‌هایی از اینگونه آیات را آورده)

۶- اعجاز قرآن به خاطر نظم و صحت معانی و فصاحت الفاظ آن است.

۷- وجه اعجاز قرآن فصاحت و غرابت اسلوب و سلامت آن از هرگونه عیب است.

و «الرسالة الشافية» از جرجانی با تحقیق محمد خلف الله و محمد زغلول سلام در قاهره از طرف دار المعارف چاپ شده. گفتنی است که نام کتاب رمانی را یاقوت در معجم الادباء ج ۱۴ ص ۷۵ و داوودی در طبقات المفسرين ج ۱ ص ۴۲۵ همان «اعجاز القرآن» ذکر کرده است.

(۱) - قاضی طباطبائی، تعلیقه بر اللوامع الالهیه ص ۲۲۰ به نقل از کتاب «معتزک الأقران» سیوطی

سیری در علوم قرآن، ص: ۱۶۱

۸- وجه اعجاز قرآن نظم و تألیف خاص آن است بگونه‌ایکه در کلام عرب سابقه نداشت.

۹- وجه اعجاز قرآن چیزی است که نمی‌توان از آن تعبیر کرد به این معنی که وجه اعجاز قرآن چیزی است که درک می‌شود ولی

قابل توصیف نیست.

۱۰- اعجاز قرآن به علت استمرار فصاحت و بلاغت در همه قرآن است.

۱۱- اعجاز قرآن به علت بلاغتی است که ذوق آنرا می‌فهمد و نفس آنرا می‌پذیرد.

۱۲- اعجاز قرآن به سبب همه آن جوهری است که گفته شد و نباید وجه واحدی را در نظر گرفت.

زرکشی پس از نقل دوازده وجه بالا به وجوه دیگری نیز اشاره می‌کند. «۱»

در اینجا نظرات بعضی از متکلمین از معتزله و اشاعره و شیعه را در مورد وجوه اعجاز قرآن به اختصار نقل می‌کنیم:

قاضی عبد الجبار معتزلی معتقد است که وجه اعجاز قرآن اینست که قرآن عرب را به معارضه طلبیده ولی آنان با وجود اینکه در فصاحت به نهایت آن رسیده بودند، با قرآن معارضه نکردند و این هیچ علتی نداشت جز آنکه از آوردن مانند قرآن عاجز بودند.

بنابراین همان ترک معارضه دلیل اعجاز قرآن است. «۲»

خطابی پس از نقل بعضی از وجوه می‌گوید: اعجاز قرآن از اینجهت است که با فصیح‌ترین لفظها و زیباترین نظم و تألیف، صحیح‌ترین معانی را دربر گرفته است. «۳»

بسیاری از معتزله فصاحت و بلاغت را جهت اعجاز قرآن می‌دانستند و می‌گفتند

(۱)- بدر الدین زرکشی، البرهان فی علوم القرآن ج ۲ ص ۹۳-۱۰۷ همین مطلب را سیوطی نیز به صورت پراکنده آورده (الاتقان ج ۲ ص ۱۱۸).

(۲)- عبد الجبار همدانی، شرح الاصول الخمسه ص ۵۸۶.

(۳)- خطابی، بیان اعجاز القرآن ص ۲۷ چاپ شده در مجموعه ثلاث رسائل فی اعجاز القرآن.

سیری در علوم قرآن، ص: ۱۶۲

عرب‌ها همواره در مقابل فصاحت و بلاغت قرآن تعظیم می‌کردند. «۱»

- باقلانی اعجاز قرآن را در دو جهت می‌داند یکی نظم و اسلوب غریب آن و دیگری فصاحت و بلاغتی که در سطح بسیار بالائی در قرآن وجود دارد. «۲»

- ایجی و جرجانی بلاغت قرآن را جهت اعجاز آن می‌دانند و می‌گویند: در قرآن تمام فنون بلاغت به کار برده شده و هیچیک از بلغاء هرچند هم به قله آن رسیده باشند، قادر نیستند همه وجوه بلاغت را در سخن خود به کار گیرند. «۳»

- شیخ طوسی می‌گوید: قوی‌ترین قول در نزد من قول کسی است که می‌گوید:

معجز بودن و خارق العاده بودن قرآن بخاطر فصاحت بالایی آن با نظم مخصوص که دارد، می‌باشد. فصاحت به تنهایی و نظم به تنهایی و همینطور صرفه نمی‌تواند وجه اعجاز قرآن باشد. «۴»

ابن میثم بحرانی اظهار می‌دارد که حق اینست که جهت اعجاز قرآن مجموع سه چیز است فصاحت بالا و اسلوب خاص و اشتمال بر علوم شریفه. وی اضافه می‌کند که منظور از علوم شریفه‌ایکه در قرآن موجود است عبارت است از علم توحید و علم اخلاق و سیاسات و کیفیت سلوک الی الله و علم احوال پیشینیان ... «۵»

- علامه حلی معتقد است که جهت اعجاز قرآن همان فصاحت بالغه آن است و لذا عرب‌ها همواره فصاحت قرآن را تعظیم می‌کردند و بهمین جهت است که افرادی مانند «نابغه» وقتی با فصاحت قرآن آشنا شدند اسلام آوردند. «۶»

(۲) - باقلانی، اعجاز القرآن ص ۳۵.

(۳) - شرح المواقف ج ۸ ص ۲۴۵.

(۴) - شیخ طوسی، الاقتصاد الهادی الی الرشاد ص ۱۷۳، البته شیخ در تمهید الاصول قول به صرفه را تقویت کرده ولی بعدها از آن نظر برگشته است.

(۵) - ابن میثم بحرانی، قواعد المرام ص ۱۳۳.

(۶) - علامه حلی، مناہج الیقین، نسخه خطی آستان قدس رضوی برگ ۱۲۰.

سیری در علوم قرآن، ص: ۱۶۳

- فاضل مقداد پس از نقل اقوال در مسئله، این قول را که جهت اعجاز قرآن مجموع اسلوب و فصاحت و اشتغال بر علوم شریفه است، تقریب می‌کند. «۱»

این بود اجمالی از نظریه‌ها و اقوال متکلمین گذشته در مورد وجوه اعجاز قرآن و البته وجوه دیگری نیز به‌طور جسته و گریخته گفته شده که متکلمین به آنها اعتنا نکرده‌اند مانند: نبودن تناقص در قرآن، شیرینی و حلاوت قرآن، تازگی قرآن در گوش شنوندگان هر چند مکرر هم باشد و از این قبیل.

علاوه بر وجوهی که نقل کردیم و متکلمان گذشته قرن‌ها روی آنها بحث کرده‌اند و به تکرار مکررات پرداخته‌اند اخیراً نویسندگان معاصر بخصوص نویسندگان مصری وجوه تازه‌ای را عنوان کرده‌اند که به آنها نیز اشاره می‌کنیم.

نویسندگانمانند شیخ محمد عبده و رشید رضا و طنطاوی و مصطفی صادق رافعی و سید قطب و عبد الرزاق نوفل و همینطور سید هبه‌الدین شهرستانی و صبحی صالح و مانند آنها مطالب تازه‌ای درباره زیبایی‌های قرآن و روش‌های فنی و تکنیکی ویژه‌ای که در آن به کار گرفته شده است، آورده‌اند که بعضی از آنها به همان اسلوب قرآن باز می‌گردد که از قدیم مطرح بود ولی اینها به صورت جدیدی مطرح کرده‌اند اما بعضی از آنها کاملاً تازه و بی‌سابقه است که از جمله آنها موارد زیر را می‌توان نام برد:

۱- اعجاز در آهنگ و موسیقی کلمات. شاید نخستین کسی که به این موضوع پرداخت رافعی بود که نخست در کتاب «تاریخ آداب العرب» و سپس در کتاب «اعجاز القرآن» خود، این مطلب را عنوان کرد. به عقیده او انتخاب کلمات و حتی حروف برای معانی گوناگونی از لحاظ آهنگ و موسیقی لفظ کاملاً حساب شده است و الفاظ قرآن در شدت و رخوت و تریق و تفخیم با معانی آن متناسب است. «۲» او معتقد است که ترکیب کلمات و حروف در قرآن براساس موسیقی خاصی است که با معانی آن هماهنگ

(۱) - فاضل مقداد، اللوامع الالهیه ص ۲۲۱.

(۲) - رجوع شود به: رافعی، تاریخ آداب العرب ج ۲ ص ۲۲۵.

سیری در علوم قرآن، ص: ۱۶۴

است. «۱» این موضوع را مرحوم طالقانی نیز در تفسیر خود مورد توجه قرار داده است. «۲»

۲- اعجاز در کشف اسرار خلقت که گاهی از آن به اعجاز علمی قرآن تعبیر می‌شود نویسندگانمانند: طنطاوی و فرید و جدی و مرحوم شهرستانی روی این مسئله بسیار کار کرده‌اند و البته غث و ثمین را در هم آمیخته‌اند و بعضی از آیات قرآنی را با علوم روز و اکتشافاتی که اخیراً در پدیده‌های هستی شده، تطبیق کرده‌اند.

۳- اعجاز عددی قرآن. این موضوع را شاید نخستین بار شخصی به نام رشاد خلیفه عنوان کرد و با استفاده از کامپیوتر چیزهایی را ارائه داد اما چون بعدها حسن نیت و وثاقت او مورد تردید قرار گرفت، کار او ارزش خود را از دست داد ولی عبد الرزاق نوفل به

شیوه دیگری اعجاز عددی قرآن را مطرح کرده که قابل توجه و بررسی است. «۳»
 به‌طوریکه ملاحظه می‌فرمائید هم پیشینیان و هم معاصران بیشتر به الفاظ قرآن توجه کرده‌اند و کمتر به معانی آن پرداخته‌اند. به نظر می‌رسد که اگر به همان اندازه که روی الفاظ قرآن کار شده است، در مورد معانی بلند و معارف عمیق قرآن کار می‌شد و جوه بهتری در اعجاز قرآن به دست می‌آمد.
 این بود نگاهی گذرا و اجمالی به جوهی که در اعجاز قرآن گفته شده است.

(۱) - رافعی، اعجاز القرآن ص ۲۴۱ به بعد.

(۲) - رجوع شود به تفسیر پرتوی از قرآن جلد مربوط به تفسیر جزء آخر قرآن.

(۳) - رجوع شود به: عبد الرزاق نوفل، الاعجاز العددی فی القرآن.

سیری در علوم قرآن، ص: ۱۶۵

مصونیت قرآن از تحریف

اشاره

یکی از امتیازات مهم و برجسته قرآن مصون و محفوظ ماندن از تحریف و جابجائی و زیادی و نقصان است آنچه که به عنوان قرآن میان ماست بدون کمی و زیادی همانست که بر پیامبر خدا (ص) نازل شده و به همان صورت، دست نخورده باقی مانده است و هیچکس بر آن چیزی نیفزوده و چیزی کم نکرده است.

این مطلبی است که مسلمین از شیعه و سنی بر آن وحدت نظر دارند و اگر از افراد نادری از شیعه و سنی قول به تحریف نقل شده باشد به هیچ وجه اهمیت ندارد و خلاف مسلمات امت اسلامی است.

در خود قرآن آیات متعددی وجود دارد که از آنها استفاده می‌شود که قرآن هرگز قابل تحریف شدن نیست و خداوند با قدرت کامله خود، قرآن را از هرگونه تحریف و تغییری حفظ می‌کند:

إِنَّ الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي آيَاتِنَا لَا يَخْفَوْنَ عَلَيْنَا أَمَّنْ يُلْقَى فِي النَّارِ خَيْرٌ أَمْ مَنْ يَأْتِي آمِنًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ اعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ -
 إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالذِّكْرِ لَمَّا جَاءَهُمْ وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ - لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ «۱»

(۱) - سوره فصلت، آیات ۴۰-۴۲.

سیری در علوم قرآن، ص: ۱۶۶

کسانیکه در آیات ما الحاد می‌کنند بر ما پوشیده نیستند آیا آنکس که در آتش افکنده شود بهتر است یا کسیکه با ایمنی در روز قیامت بیاید.

آنچه را که می‌خواهید عمل کنید که خداوند به اعمال شما بینا است.

کسانیکه وقتی قرآن به آنها نازل شد کافر شدند (بدانند) که آن کتابی است عزیز که باطل نه از پیش رو و نه از پشت سر به او راه پیدا نمی‌کند و آن فرستاده شده‌ای است از جانب خدای حکیم حمید.

در این آیه شریفه نخست به کسانی که در فکر الحاد در آیات قرآنی هستند و می‌خواهند به قرآن صدمه‌ای بزنند هشدار داده می‌شود که کار و فعالیت‌های آنها از نظر خدا پوشیده نیست و خداوند آنها را زیر نظر دارد و سپس آنها را تهدید به آتش جهنم

می‌کند و مجدداً هشدار می‌دهد که هر کاری بکنند خداوند به آن آگاه است و در آخر قرآن را کتابی عزیز و قدرتمند معرفی می‌کند که هیچ باطلی از هیچ طرف به قرآن راه پیدا نمی‌کند. و این مطلب صراحت دارد بر اینکه قرآن تحریف نشده است زیرا چه باطلی بالاتر از تحریف می‌تواند وجود داشته باشد و چون طبق این آیه هیچ باطلی به قرآن راه پیدا نمی‌کند بنابراین تحریف و تغییر هم به آن راه نمی‌یابد.

إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ ﴿۱﴾

ما قرآن را نازل کردیم و ما آنرا نگهبان هستیم

همانگونه که پیش از این گفته‌ایم یکی از نامهای قرآن «ذکر» است و این اسم در موارد دیگری نیز بر قرآن اطلاق شده در این آیه خداوند به صراحت و روشنی اعلام می‌دارد که نگهبان قرآن است و آنرا از هر خطری محفوظ و مصون خواهد کرد و بنابراین راهیابی تحریف و تغییر در قرآن کریم امری محال و ناشدنی است.

(۱) - سوره حجر، آیه ۹.

سیری در علوم قرآن، ص: ۱۶۷

براستی چگونه ممکن است که خداوند خود نگهبان قرآن باشد و در عین حال کسانی برای اعمال غرضهای شیطانی خود در آیات قرآنی دست ببرند و چیزی را بر آن بیفزایند و یا چیزی را از آن بکاهند. چنین چیزی امکان ندارد.

لَا تُحَرِّكُ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ فَإِذَا قَرَأَهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ ﴿۱﴾

زبان خود را حرکت نده تا به آن (قرآن) عجله کنی همانا بر ماست جمع‌آوری و خواندن آن و چون آنرا خواندیم تو از خواندن آن پیروی کن سپس بر ماست بیان آن.

این آیه در مجموع دلالت دارد بر اینکه خواندن و جمع‌آوری قرآن و سپس بیان آن به عهده خداوند است و بنابراین کسانی نمی‌توانند در مقام جمع‌آوری و خواندن قرآن چیزی بر آن بیفزایند و یا از آن بکاهند.

بطور کلی عنایت خاص پروردگار به قرآن کریم که از این آیات و آیات دیگر بدست می‌آید، خود تضمینی است بر سلامت قرآن از هر نوع تحریف و تغییری که دستهای ناپاک و غرض‌آلودی بخواهند در آن اعمال کنند و همین عنایت خاص خداوند است که از آستین فرزندان قرآن به درآمد و با همتی بلند قرآن را همچون جان خود عزیز داشتند و نگذاشتند کلمه‌ای کم و زیاد شود. یک نمونه از این اهتمام، داستان ابوذر غفاری است که در مجلس عثمان بن عفان بر سر اثبات حرف او در اول جمله وَالَّذِينَ يَكْتُمُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ ﴿۲﴾ با کعب الاحبار قاطعانه برخورد کرد.

این در حالی است که کتب آسمانی دیگر مانند تورات و انجیل تحریف شده‌اند و دست خیانت و سودجویی در آنها بازی کرده و از اعتبار انداخته است:

(۱) - سوره قیامت، آیات ۱۶-۱۹.

(۲) - سوره توبه، آیه ۳۴.

سیری در علوم قرآن، ص: ۱۶۸

مِنَ الَّذِينَ هَادُوا يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ ﴿۱﴾

از یهودیان کسانی سخنان (خدا) را از جایگاه خود تحریف می‌کردند.

وَقَدْ كَانَ قَرِيبٌ مِنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ ﴿۲﴾

و بودند گروهی از آنها (اهل کتاب) که سخنان خدا را می‌شنیدند سپس آنرا تحریف می‌کردند از پس آنکه آنرا می‌فهمیدند و به آن آگاهی داشتند.

فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُمُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لِيُشْتَرَوْا بِهِ تَمَنَّا قَلِيلًا ﴿٣﴾

پس وای بر کسانی که کتاب را با دستان خود می‌نویسند سپس می‌گویند این از جانب خداست تا آنرا به بهای اندکی بفروشند. باید توجه داشت که تورات و انجیل مانند قرآن نبودند که خداوند آنها را حفظ کند زیرا که اولاً این کتابها معجزه پیامبران نبودند و ثانیاً کتابی برای همه اعصار و قرون نبودند اما قرآن هم معجزه پیامبر اسلام بود و هم کتاب آسمانی دینی بود که آخرین دینهاست و دینی پس از آن نخواهد آمد و لذا بر خدا لازم بود که از راه لطف این کتاب را از هرگونه تحریفی حفظ کند چون قرآن مانند تورات و انجیل نبود که بهرحال دین جدیدی می‌آمد و تحریف آنها را تصحیح می‌کرد.

(۱) - سوره نساء، آیه ۴۶.

(۲) - سوره بقره، آیه ۷۵.

(۳) - سوره بقره، آیه ۷۹.

سیری در علوم قرآن، ص: ۱۶۹

از آن گذشته در عصر رسول گرامی اسلام هرچند که دوران جاهلیت بود اما بشر نسبت به نسل‌های گذشته به درجه‌ای از بلوغ فکری رسیده بود که چون دین اسلام را پذیرفت از کتاب آسمانی آن به دقت محافظت نماید و نگذارد حتی حرف واوی در آن دچار تحریف گردد.

در مورد مصونیت قرآن از تحریف و تغییر علاوه بر آیاتی که آوردیم از اخبار و احادیث معصومین نیز شواهد و دلائل محکمی در دست داریم که به بعضی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱- روایات ارجاع به قرآن

روایات متعددی از معصومین رسیده است که مردم را به مراجعه به قرآن و استفاده از نور و هدایت آن با تأکید تمام دعوت کرده‌اند اگر قرآن دارای تحریف بود هرگز ائمه مردم را اینچنین به سوی قرآن نمی‌خواندند.

قال علی علیه السلام: و اعلموا ان هذا القرآن هو الناصح الذی لا یغش و الهادی الذی لا یضل و المحدث الذی لا یکذب و ما جالس هذا القرآن من احد الا قام عنه بزیاده او نقصان زیاده فی هدی او نقصان فی عمی ...

فاستشفوه من ادوائکم و استعینوا به علی لأوائکم «۱»

علی علیه السلام فرمود: و بدانید که این قرآن همان نصیحت‌کننده‌ای است که غل و غش نمی‌کند و هدایت‌کننده‌ای است که گمراه نمی‌سازد و سخنگویی است که دروغ نمی‌گوید و هیچکس با این قرآن همنشین نمی‌شود مگر آنکه وقتی از پیش آن برمی‌خیزد، یا چیزی بر او می‌افزاید و یا چیزی از او می‌کاهد افزایش در هدایت و کاستی از کوری ضلالت ... پس بوسیله قرآن دردهای خود را شفا ببخشید و در

(۱) - نهج البلاغه، خطبه ۲۰۲.

سیری در علوم قرآن، ص: ۱۷۰

ناراحتی‌ها از او کمک بخواید.

عن علی بن سالم عن ابيه قال قلت لابي عبد الله عليه السلام: يابن رسول الله ما تقول في القرآن؟ فقال: هو كلام الله و قول الله و كتاب الله و وحى الله و تنزيله و هو الكتاب العزيز الذى لا ياتيه الباطل من بين يديه و من خلفه تنزيل من حكيم حميد «۱»

علی بن سالم از پدرش نقل می‌کند که از امام صادق علیه السلام پرسیدم که درباره قرآن چه می‌گوئی؟ فرمود: آن کلام خدا و سخن خدا و کتاب خدا و وحی و تنزيل خدا است و آن همان کتاب عزیزی است که باطل نه از پیش رو و نه از پشت سر در او راه نمی‌یابد و نازل شده از جانب خدای حکیم و حمید است.

از این گونه روایات بسیار داریم که در آنها پیامبر و ائمه ارزش و اهمیت قرآن را گوشزد کرده‌اند و مردم را به سوی قرآن رهنمون شده‌اند پرواضح است که اگر خللی در قرآن بود بدینگونه مردم به سوی آن دعوت نمی‌شدند.

۲- موضوع عرض روایات به قرآن:

علاوه بر اینکه در روایات ما مردم به سوی قرآن دعوت شده‌اند حتی قرآن میزان و معیار و الگوی صحت روایات هم معرفی شده است بدینگونه که در روایات متعددی از معصومین دستور رسیده است که هر روایتی از ما به شما برسد آنرا به قرآن عرضه کنید اگر مخالف قرآن شد آن روایت را به دیوار بزنید و بدانید که آن روایت از ما نیست و یک روایت جعلی است. البته روایات مربوط به این قسمت زیاد است و ما تنها به ذکر دو

(۱)- الامالی ص ۵۴۵.

سیری در علوم قرآن، ص: ۱۷۱

روایت بسنده می‌کنیم:

قال الصادق عليه السلام ان على كل حق حقيقة و على كل صواب نورا فما وافق كتاب الله فخذوه و ما خالف كتاب الله فدعوه «۱»

هر حقی حقیقتی دارد و هر کار خوبی نوری دارد پس هرچه که موافق کتاب خدا شد آنرا اخذ کنید و هرچه که مخالف کتاب خدا شد آنرا ترک نمائید.

عن الصادق عليه السلام اذا ورد عليكم حديثان مختلفان فاعرضوهما على كتاب الله فما وافق كتاب الله فخذوه و ما خالف كتاب الله فردوه «۲»

امام صادق علیه السلام فرمود: هنگامیکه دو حدیث مختلف بر شما وارد شد آنها را بر کتاب خدا عرضه کنید و آنچه که موافق کتاب خدا شد اخذ کنید و آنچه را که مخالف کتاب خدا شد رد کنید.

۳- حدیث ثقلین:

حدیث معروف و متواتر ثقلین نیز به خوبی دلالت دارد بر اینکه قرآن تحریف نشده و تا روز قیامت هم تحریف نخواهد شد و تمسک به قرآن و اهل بیت پیامبر مایه نجات خواهد بود.

قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم: انى تارك فيكم الثقلين كتاب الله و عترتى ما ان تمسكنم بهما لن تضلوا بعدى ابدا «۳»

پیامبر خدا (ص) فرمود: همانا در میان شما دو چیز پر بها ترک می‌کنم:

(۱)- امالی شیخ صدوق ص ۳۶۷.

(۲)- وسائل الشیعه ج ۱۸ ص ۷۵.

(۳) - این حدیث به طور متواتر طریق شیعه و سنی نقل شده است.

سیری در علوم قرآن، ص: ۱۷۲

کتاب خدا و عترت من مادامیکه به این دو چنگک بزیند، پس از من گمراه نخواهید شد.

در مقابل اینگونه احادیث که نمونه‌های اندکی از آن را نقل کردیم احادیث دیگری وارد شده که ظاهر آن اشاره به تحریف قرآن دارد و این گروه از احادیث نیز هم از طریق شیعه «۱» و هم از طریق سنی «۲» نقل شده است اما هم علماء و محققان شیعه و هم علماء و محققان اهل سنت این احادیث را طرد کرده‌اند و یا آنها را به نحوی توجیه و تأویل نموده‌اند و هرگز به مضمون آنها رأی نداده‌اند مگر چند تن از افراد معدود و محدود که در مقابل اتفاق علماء اسلام اعتنائی به سخن آنها نمی‌شود.

همچنین روایاتی دلالت دارد بر اینکه امیر المؤمنین علی علیه السلام پس از رحلت رسول اکرم مدتها در خانه نشست و مصحفی را جمع کرد و چون آنرا به قوم ارائه کرد آنها آن مصحف را رد کردند و حضرت آنرا به خانه آورد و یا روایاتی دلالت دارد بر اینکه وقتی قائم آل محمد (ص) حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه) قیام و ظهور کرد قرآنی متفاوت با قرآن فعلی ارائه خواهد نمود.

در مقابل این دو مطلب یعنی مصحف حضرت علی و قرآن حضرت مهدی باید گفت که این مصحف‌ها که به احتمال بسیار قوی یکی هستند، یا مشتمل بر تأویل و تفسیر آیات نیز بوده همانگونه که شیخ مفید احتمال داده است «۳» و یا از نظر ترتیب سور و آیات با قرآن موجود تفاوت داشته است همانگونه که مرحوم علامه طباطبائی احتمال

(۱) - حاجی نوری این قبیل احادیث را در کتاب فصل الخطاب آورده است.

(۲) - احادیث تحریف حتی در صحاح سته و از جمله صحیح بخاری ج ۶ ص ۲۱۰ و موارد دیگر و صحیح مسلم ج ۱ ص ۵۶۵ و موارد دیگر آمده است. رجوع شود به: سید علی میلانی، التحقیق فی نفی التحریف ص ۱۳۹ به بعد.

(۳) - شیخ مفید، اوائل المقالات ص ۸۱ (چاپ کنگره شیخ مفید)

سیری در علوم قرآن، ص: ۱۷۳

داده است «۱» اما در اصل آیات نازل شده تفاوتی نداشته است و بنابراین نباید آنرا دلیل بر تحریف دانست.

همچنین بعضی‌ها مدعی شده‌اند که طبق روایاتی هر چیزی که در امت‌های گذشته اتفاق افتاده در امت اسلامی نیز اتفاق خواهند افتاد و چون امت‌های پیشین کتب آسمانی خود را تحریف نموده‌اند پس قرآن نیز تحریف شده است.

این سخن بسیار سست و بی‌مایه است اگر هم آن روایات را بپذیریم دلیل آن نمی‌شود که همه حالات امم گذشته تکرار شود بلکه ممکن است منظور روایت تکرار بعضی از آن حالات باشد زیرا به یقین می‌دانیم که بر امت‌های گذشته حالاتی رخ داده که بر امت اسلامی رخ نداده است مانند مسخ شدن بعضی از آنها و یا نسخ شرایع آنها و از این قبیل.

بهر حال آنچه از آیات و روایات قطعی و اتفاق مسلمین روشن و واضح است اینست که قرآن کریم به همانگونه که در میان ماست بر پیامبر نازل شده و هیچگونه تحریف و افزایش و کاهش در آن وجود ندارد.

(۱) - علامه طباطبائی، المیزان ج ۱۲ ص ۱۱۹.

سیری در علوم قرآن، ص: ۱۷۴

نوع در بیان مطالب

اشاره

نظم و تألیف آیات قرآن کریم و روشی که قرآن در بیان مطالب خود به کار برده است با تمام کتابهایی که به دست بشر تألیف و تصنیف شده فرق اساسی و جوهری دارد.

در کتابهایی که به دست بشر تألیف شده است معمولاً یک یا چند مطلب، موضوع قرار داده می‌شود و با فصل‌بندی خاصی بحث درباره آن موضوع دنبال می‌شود و مجموع مطالبی که مربوط به یک مسئله است یکجا و با نظم معینی آورده می‌شود. و کتاب با یک مقدمه و چند فصل یا باب یا بخش قوام پیدا می‌کند و پایان می‌یابد.

قرآن کریم در نظم و تألیف و بیان مطالب خود هرگز از چنین روشی پیروی نکرده است بلکه مطالب مختلف را از قبیل اعتقادات و اجتماعیات و عبادات و سیاسات و اقتصادیات و مانند آنها به صورت متنوع و پراکنده و در مقاطع مختلف بیان کرده و در واقع آیات قرآنی مانند سفره گسترده‌ای است که در آن انواع غذاها را می‌توان دید.

از یکسو قرآن مطالب بسیار متنوع و گوناگونی را عنوان می‌کند و از سوی دیگر آن مطالب را یکجا جمع نمی‌کند بلکه به‌طور پراکنده و متناسب با هدف خاصی که در آیه دنبال می‌کند می‌آورد و حتی داستانهایی که از امم گذشته و انبیاء سلف نقل کرده نوعاً در لابلای سوره‌های مختلف پراکنده است و هر قسمتی از داستان که با هدف خاص آیه‌ای تناسب داشته باشد آورده می‌شود. گاهی حتی یک قسمت از یک داستان در چندین مورد تکرار می‌شود.

سیری در علوم قرآن، ص: ۱۷۵

در روش قرآن آنچه مهم است تناسب مطلب با هدف تربیتی خاصی است که آیه برای آن آمده است تکرار و تقطیع یک مطلب یا داستان نیز برای همین موضوع است. سیری در علوم قرآن ۱۷۵ تنوع در بیان مطالب ص: ۱۷۴

آن کریم خود به این روش یعنی تنوع و پراکندگی مطلب، در بعضی از آیات اشاره کرده است.

در مورد تنوع مطلب و گستردگی آن، آیات زیر قابل دقت است:

وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَيِّمَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ ﴿۱﴾

و کتاب را بر تو نازل کردیم درحالی‌که بیان‌کننده همه چیز است.

وَلَقَدْ صَرَّفْنَا فِي هَذَا الْقُرْآنِ لِلنَّاسِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ ﴿۲﴾

و همانا در این قرآن برای مردم از هر نمونه‌ای آوردیم.

و در مورد پراکندگی مطالب در آیات متعدد آیه زیر قابل توجه است:

وَقُرْآنًا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَى مُكُثٍ وَنَزَّلْنَاهُ تَنْزِيلًا ﴿۳﴾

و قرآنی که آنرا جدا ساختیم تا آنرا با درنگی بر مردم بخوانی و نازل کردیم آنرا نازل کردنی.

شاید سرّ این پراکندگی در نزول تدریجی قرآن باشد قرآن در طول بیست و سه سال و در مناسبت‌های مختلف نازل شده و در هر مناسبتی هر مطلبی که لازم بوده در آیات آمده است و همین امر باعث پیدا شدن مجموعه‌ای دلنشین و گوش‌نواز و عقل‌پرور شده

(۱) - سوره نحل، آیه ۸۹.

(۲) - سوره کهف، آیه ۵۴.

(۳) - سوره اسراء، آیه ۱۰۶.

سیری در علوم قرآن، ص: ۱۷۶

که هر قسمتی از آن به تنهایی غذای کاملی برای روح انسانی است.

اساساً همانگونه که بارها گفته‌ایم قرآن کریم مشابتهای عجیبی با عالم طبیعت دارد و همانگونه که در کتاب تکوینی خدا یعنی

طبیعت تنوع فوق العاده‌ای دیده می‌شود و مجموعه‌ای روح‌نواز از اشیاء مختلف و رنگها و طعم‌ها و پدیده‌های جوراجور در طبیعت در کنار هم قرار داده شده- که هر چیزی به جای خویش نیکوست- در آیات و سور قرآنی نیز همان روش حاکمیت دارد و تنوع مطالب، هر نوع ذائقه‌ای را به سوی خود می‌خواند و روح انسانی را تغذیه می‌کند.

این تنوع در بیان مطلب کسانی را وادار کرده که برای قرآن تفسیر موضوعی بنویسند و موضوعات گوناگونی را با توجه به مجموع آیات مربوطه یکجا مورد بحث و بررسی قرار بدهند.

با اینکه این روش می‌تواند از جهاتی مفید و آموزنده باشد و بخصوص برای محققین دستمایه‌ای نیرومند گردد اما بنظر می‌رسد که تفسیر قرآن نیز مانند خود قرآن باشد مناسب‌تر است و بهتر اینست که تفسیر قرآن به ترتیب آیات و سور پیش برود و همانند خود قرآن سفره‌ای متنوع برای مراجعه کننده باشد.

نبودن اختلاف در مطالب قرآن

با وجود تنوع و گستردگی مطالب در آیات قرآنی که در بحث پیش مطرح گردید یکی از امتیازات و حتی وجوه اعجاز قرآن نبودن اختلاف و تناقض در میان مطالب قرآن است.

با اینکه قرآن در هر موضوعی وارد شده و اظهار نظر کرده و یک مطلب را با عبارتهای مختلف و گاهی با همان عبارت تکرار کرده، در عین حال نمی‌توان میان دو مطلب از مطالب قرآنی تناقض پیدا کرد.

یک بشر هر اندازه هم در فنی متخصص باشد وقتی کتابی را در فنی تألیف می‌کند در صورتیکه فصول کتاب را در ازمنه مختلف بنویسد، متخصصان دیگری که به

سیری در علوم قرآن، ص: ۱۷۷

آن کتاب مراجعه می‌کنند اختلاف سلیقه‌های بسیاری در آن می‌بینند و حتی شاید تناقض‌ها و تضادهایی در آن پیدا بکنند.

اگر مدت تألیف کتاب زیاد طول بکشد (مثلاً بیست سال) و کتاب نه دربارہ یک موضوع بلکه در باره موضوعات متنوع بسیاری تألیف شده باشد و نویسنده آن در حالات مختلفی از غم و شادی و جوانی و پیری و بیماری و تندرستی و در بحرانهای مهمی که برای او پیش آمده آن کتاب را بنویسد، پرواضح است که بخشهای مختلف کتاب با همدیگر هماهنگ نخواهد بود و نویسنده دچار تضادها و تناقض‌های بسیاری خواهد شد.

مثلاً- شما شاعران بزرگ و معروف را در نظر بگیرید آیا شعرهایی که در جوانی و اوائل کار سروده‌اند با شعرهایی که در دوران پختگی و کسب تجربه‌های فراوان سروده‌اند یکی است؟

ولی قرآن از یک هماهنگی و استحکام و اتقان عجیب برخوردار است و این در حالی است که همه می‌دانیم که آیات قرآنی در طول بیست و سه سال آنهم در حالت‌های مختلف نازل شده بعضی از آیات در حال جنگ و شدت بحران و بعضی از آنها در حال صلح و آرامش بعضی از آنها در اوائل کار پیامبر که دوران غربت و بیکسی اسلام بود آمده و بعضی دیگر در مدینه و یا پس از فتح مکه و دوران شوکت و اقتدار اسلام نازل شده و پیامبر آن آیات را از چهل سالگی تا شصت و سه سالگی به مردم خوانده است.

با این وجود آیات مکی به همان نسبت محکم و متقن است که آیات مدنی و آیاتیکه در ابتدای بعثت نازل شده بهمان مقدار فصاحت و بلاغت دارد که آیات نازل شده در اواسط یا اواخر حیات پیامبر. همچنین آیاتیکه بهنگام سختی‌ها و شدائد فرود آمده به همان درجه از اعجاز است که آیات نازل شده در هنگام فراغت و آسایش.

این حقیقت را که در قرآن تناقض و اختلاف وجود ندارد، خود قرآن دلیلی بر حقانیت و اعجاز قرآن گرفته و مردم را به اندیشیدن

در این مسئله فراخوانده و فرموده است:

سیری در علوم قرآن، ص: ۱۷۸

أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَ لَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا «۱»

آیا در قرآن تدبیر نمی‌کنند؟ اگر قرآن از جانب غیر خداوند بود در آن اختلافات بسیاری می‌یافتند.

البته معلوم است که منظور از نبودن اختلاف در قرآن، نفی تناقض در میان مطالب قرآن و نبودن اختلاف و تضاد در میان موضوعات مطرح شده در آن است ولی اختلافاتی مانند اختلاف در کوتاهی و بلندی آیات و یا اختلاف قرائت و یا اختلاف در درجه فصاحت و بلاغت آیات، در قرآن وجود دارد ولی دلیل بر سستی و ضعف نیست همچنین مسئله وجود ناسخ و منسوخ در قرآن ربطی به وجود اختلاف در آیات ندارد زیرا که آیات منسوخه دیگر از نظر معنی و محتوا به کنار گذاشته شده‌اند و مدت آنها موقتی بوده و آن مدت به سر آمده است بنابراین آیات منسوخه را نمی‌توان در مقابل آیات ناسخه قرار داد زیرا آن آیات دیگر دارای حکم معتبر نیستند و از اول آن آیات برای مدت معینی نازل شده بودند وقتی آن مدت تمام شد دیگر نباید آنها را با آیات ناسخه در عرض هم قرار داد.

و نیز آیاتی که دارای عموم هستند و بعضی از آیات آنها را تخصیص می‌دهند این گونه آیات نیز میان هم اختلاف و تناقض ندارند بلکه وجود مخصص دلیل بر آنستکه از اول عمومیت عام اراده نشده است.

بهر حال آنچه مسلم است اینستکه با وجود اینکه آیات قرآنی در مقاطع مختلف و در حالت‌های گوناگون و در طول بیست و سه سال نازل شده است، هیچگونه تضاد و تناقضی میان آیات و مطالب آن وجود ندارد و این خود یکی از نشانه‌های بارز حقانیت قرآن است و به روشنی دلالت بر این می‌کند که قرآن از جانب آفریدگار جهان است.

(۱) - سوره نساء، آیه ۸۲.

سیری در علوم قرآن، ص: ۱۷۹

تازگی قرآن

برای کسانی که انس با قرآن دارند و به‌طور منظم قرآن را تلاوت می‌کنند این مطلب جالب است که قرآن را همیشه تر و تازه می‌یابند و اینهمه تکرار و دوباره خوانی برای آنها ملال‌آور و خسته‌کننده نیست.

البته این یک امر وجدانی است و هر کس که مداومت در قرائت قرآن داشته باشد با وجدان خود آنرا درمی‌یابد و به آن اعتراف دارد و این در حالی است که اگر انسان یک متن را دو سه بار خوانده باشد دیگر رغبتی به خواندن آن ندارد و اگر به ناچار مجدداً آنرا بخواند برایش بسیار خسته‌کننده خواهد بود.

آیات قرآنی از یک نظم و نسق خاصی برخوردار است که تکرار در خواندن آن هر چند صدها بار هم باشد، نشاط و شوق را از خواننده آن نمی‌گیرد بلکه با وجود آنهمه تکرار باز هم طراوت و تازگی خود را دارد.

به نظر می‌رسد که سر این مطلب علاوه بر تاییدات غیبی و الهی، در این است که قرآن مطالب را به صورت متنوع آورده است و همانگونه که در بحث پیش گفتیم آیات قرآنی مانند سفره گسترده‌ای است با غذاهای رنگارنگ و لذیذ که هر بیننده را به سوی خود جلب می‌کند و نیاز هر نیازمندی را برطرف می‌سازد. خواننده قرآن مجبور نیست که مطلب مورد نظر خود را در فصل‌های بعدی بیابد و در انتظار تمام شدن فصلی و شروع فصلی دیگر باشد بلکه هر کجای قرآن را که باز کند گمشده خود را در همانجا با چند آیه

سیری در علوم قرآن، ص: ۱۸۰

پس و پیش پیدا می‌کند و همین تنوع و گستردگی مطالب است که طراوت و تازگی قرآن را حفظ کرده و نشاط خواننده را سبب می‌شود.

اگر عمیق‌تر فکر کنیم خواهیم دید که مطلب از این هم بالاتر است و علاوه بر تنوع مطالب طرز القاء مطلب هم صورتی دیگر دارد. به این معنی که قرآن مطالب را به صورتی و در قالبی ارائه می‌دهد که هر خواننده‌ای مطابق با استعداد و قدرت اندیشه خود از آن بهره‌مند می‌شود ممکن است یک آیه برای کسی که استعداد فکری متوسطی دارد، یکنوع معنی بدهد و همان آیه برای شخصی که از استعداد بالایی برخوردار است نوع دیگری معنی بدهد.

به عبارت دیگر آیات قرآنی بگونه‌ای است که هر کس به اندازه ظرفیت فهم و درک و مقام علمی خود از آن استفاده می‌کند و با انس گرفتن با قرآن هربار که آیه‌ای را مجدداً می‌خواند از آن مطلب تازه‌ای بدست می‌آورد و شاید معنی این جمله که در بعضی از احادیث آمده همین باشد که درباره قرآن فرمود: اقرء وارق یعنی بخوان و بالاتر برو.

بنابراین با خواندن مداوم قرآن فهم و درک انسان افزایش می‌یابد و هربار که آیه‌ای را به‌طور مجدد می‌خواند مطابق با فهم جدید خود از آن، معنای جدیدی درک می‌کند. و لذا قرآن همواره برای او تازگی دارد و هر قدر هم پیش برود و سطح فکر او ارتقاء پیدا کند باز مجال برای درک معنای جدیدتری وجود دارد و نمی‌توان به تمام وجوه معانی قرآن و بطون مختلف آن دست پیدا کرد و لذا قرآن همیشه تازگی و طراوت خود را دارد.

شاید برای همین حقیقت است که یکی از اوصاف قرآن «احسن الحدیث» است یعنی زیباترین سخن تازه:

اللَّهُ نَزَلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُتَشَابِهًا مَنَانِي تَفْشَعِرُ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمْ وَقُلُوبُهُمْ إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ ذَلِكَ هُدَىٰ اللَّهُ يَهْدِي بِهِ مَنْ

سیری در علوم قرآن، ص: ۱۸۱

يَشَاءُ وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ ﴿١﴾

خداوند زیباترین سخن تازه را نازل کرد کتابی که آیات آن مشابه هم و دو به دو است. از تلاوت آن پوست کسانی که از پروردگار خود می‌ترسند جمع می‌شود و سپس پوست و دل آنها با یاد خدا نرم می‌شود این هدایت خداست که هر کس را بخواهد هدایت می‌کند و کسی که خداوند او را گمراه سازد هدایت‌کننده‌ای برای او نخواهد بود.

در این آیه علاوه بر اینکه از قرآن به عنوان احسن الحدیث نام برده شد به این حقیقت نیز اشاره شده که خواندن قرآن با خواندن قرآن فرق دارد و کسانی که خوف و خشیت الهی در وجود آنهاست موقع تلاوت آیات قرآنی دچار حالت روحی ویژه‌ای می‌شوند و گاهی پوست بدنشان از تاثیر آیات الهی جمع می‌شود و گاهی به آرامش و سکون می‌رسند. طبیعی است که در این حالت‌های روحانی است که عمق معانی قرآن رخ می‌نماید و شخص را به رعب و یا وجد می‌اندازد.

در اینجا توجه خوانندگان عزیز را به یک روایت جلب می‌کنیم:

از امام صادق علیه السلام پرسیدند که چرا قرآن همیشه تازه است فرمود:

لا ین الله تبارک و تعالی لم یجعل له زمان دون زمان و لالناس دون ناس فهو فی کل زمان جدید و عند کل قوم غض الی یوم القیامه ﴿٢﴾

زیرا که خداوند قرآن را برای زمانی خاص و مردمی خاص قرار نداده پس قرآن در هر زمانی جدید است و در پیش هر قومی با طراوت است.

(۱) - سوره زمر، آیه ۲۳.

(۲) - بحار الانوار، ج ۹۲ ص ۱۵.

سیری در علوم قرآن، ص: ۱۸۲

غیبگوئی قرآن**اشاره**

در قرآن کریم آیات متعددی وجود دارد که در آنها بعضی از وقایعی که هنوز اتفاق نیفتاده پیشگوئی شده است چند نمونه از این اخبار غیبی به فاصله اندکی اتفاق افتاد و صحت پیشگوئی قرآن ثابت شد و چند نمونه دیگر هنوز اتفاق نیفتاده است یعنی اساساً موعد مقرر آن نرسیده است ولی به قرینه نمونه‌هایی که به وقوع پیوسته حتم داریم که بقیه نیز در وقت مقتضی و در زمان معین خود واقع خواهد شد.

البته قرآن یک کتاب هدایت است و در شأن آن نیست که همه حوادث آینده را پیش‌بینی کند و تنها در چند مورد بخصوص غیبگوئی کرده و آن نیز بخاطر هدفهای تربیتی است البته با توجه به بطون قرآن و راز و رمزهایی که دارد، کسانی که اهلیت دارند می‌توانند از قرآن همه چیز را پیشگوئی کنند و به‌طوری که در بحث «جامعیت قرآن» ذکر کردیم این کار از عهده ائمه معصومین علیهم السلام برمی‌آید. اما اخبار غیبی که آشکارا در آیات قرآنی آمده چند مورد بیش نیست و ما اکنون به عنوان نمونه بعضی از آن آیات را که مشتمل بر اخبار غیبی است ذکر می‌کنیم:

۱- حوادث روز قیامت

و نُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَبَقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ

سیری در علوم قرآن، ص: ۱۸۳

نُفِخَ فِيهِ أُخْرَى فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ وَ أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا وَ وُضِعَ الْكِتَابُ وَ جِيءَ بِالنَّبِيِّينَ وَ الشُّهَدَاءِ وَ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْحَقِّ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ «۱»

و در صور دمیده شد پس هرکس که در آسمانها و زمین بود بیهوش شد مگر کسانی که خدا خواست. سپس بار دیگر در صور دمیده شد پس ناگهان همه آنها برخاستند درحالی‌که نگاه می‌کردند. و زمین با نور پروردگارش روشن شد و کتاب نهاده شد و پیامبران و شهدا آورده شدند و میان آنها به حق قضاوت گردید و به آنها ظلم نشد.

فَإِذَا بَرِقَ الْبَصَرُ وَ خَسَفَ الْقَمَرُ وَ جُمِعَ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ يَقُولُ الْإِنْسَانُ يَوْمَئِذٍ أَيْنَ الْمَفْرُوكَلَّا لَا وَزَرَ «۲»

پس وقتی‌که چشم درخشید و ماه گرفته شد و آفتاب و ماه یکجا جمع شدند در آن روز انسان می‌گوید گریز گاه کجاست نه چنین است گریز گاهی نیست.

يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السَّجِلِّ لِلْكُتُبِ كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نَعِيدُهُ وَ غَدَاً عَلَيْنَا إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ «۳»

روزی که آسمان را در هم پیچیم مانند پیچیدن دفترنامه یا طومار را.

همانگونه که در آغاز خلقت شروع کردیم به همانگونه بر می‌گردانیم این وعده‌ای است بر ما آنرا انجام خواهیم داد.

(۱) - سوره زمر، آیات ۶۸-۶۹.

(۲) - سوره قیامت، آیات ۱۱-۷.

(۳) - سوره انبیاء، آیه ۱۰۴.

سیری در علوم قرآن، ص: ۱۸۴

البته آیات درباره پیشگویی حوادث روز قیامت بسیار است و از وقوع حوادث و وقایع مهمی در روز قیامت خبر می‌دهد. ما تنها به چند نمونه از این آیات بسنده کردیم.

۲- غلبه روم بر ایران

غُلِبَتِ الرُّومُ فِي أَدْنَى الْأَرْضِ وَهُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ فِي بِضْعِ سِنِينَ لِلَّهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَ مِنْ بَعْدُ وَ يَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ بِنَصْرِ اللَّهِ يَنْصُرُ مَنْ يَشَاءُ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ «۱»

رومیان در نزدیکی همین سرزمین مغلوب شدند و آنان پس از مغلوب شدن بزودی طی چند سال پیروز خواهند شد. جلوتر و بعدتر همه کارها با اراده خدا است و آن روز مؤمنان به سبب یاری خدا خوشحال می‌شوند، او هرکسی را که بخواهد، کمک می‌کند و او نیرومند و مهربان است.

این آیه پس از آن نازل شد که خبر پیروزی بزرگ ایران بر روم به شهر مکه رسید مشرکان مکه شادمان شدند و این بدانجهت بود که ایرانیان در آن زمان مجوسی و آتش پرست بودند و از لحاظ عقیده مشابهت‌هایی با کفار و مشرکان مکه داشتند و در مقابل رومی‌ها مسیحی و خداپرست بودند و از نظر عقیده با مسلمانان نزدیک بودند. این بود که مشرکان مکه پیروزی ایران بر روم را نمونه‌ای از پیروزی شرک بر توحید قلمداد

(۱) - سوره روم، آیات ۵-۱.

سیری در علوم قرآن، ص: ۱۸۵

کردند و گفتند ما نیز بر مسلمانان پیروز خواهیم شد.

قرآن کریم در همین آیه برای تقویت روحیه مسلمانان پیشگویی کرد که بزودی ایران از روم شکست خواهد خورد و جبهه توحید پیروز خواهد شد. و مدت آنرا نیز بیان کرد و آن کمتر از نه سال بود (کلمه «بضع» از سه تا نه سال را شامل می‌شود) این پیشگویی با توجه به شرایط موجود بسیار عجیب و باورنکردنی به نظر می‌رسید اما بهر حال اوضاع جنگ عوض شد و در مدتی کمتر از نه سال رومیان بر ایرانیان غلبه کردند. «۱»

۳- پیدایش گروه مؤمنان ویژه

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ لَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ «۲»

ای گروه مؤمنان هرکس از شما از دین خود خارج شود، پس بزودی خداوند قومی را می‌آورد که آنها را دوست دارد و آنها او را دوست دارند بر مؤمنان فروتن و بر کافران گردن‌فراز هستند در راه خدا جهاد می‌کنند و از مذمت کردن مذمت‌کننده‌ای نمی‌هراسند این فضل خداست که به هرکس که بخواهد می‌دهد و خدا گشاینده داناست.

در این آیه خداوند به مؤمنان عصر پیامبر هشدار می‌دهد که اگر هم آنها از ایمان خود برگردند و کافر شوند باز اسلام و دین خدا پابرجا خواهد بود و خداوند گروه‌هایی از

(۱) - توضیح بیشتر این مطلب را در کتاب بینش تاریخی قرآن از همین نویسنده ملاحظه بفرمائید.

(۲) - سوره مائده، آیه ۵۴.

سیری در علوم قرآن، ص: ۱۸۶

مردم را خواهد آورد که شرائط ایمان واقعی را داشته باشند. حال منظور از این گروه چه کسانی هستند، در تفاسیر از اقوام مختلفی یاد شده است از جمله اینکه وقتی این آیه نازل شد از پیامبر پرسیدند: آنها چه کسانی هستند؟ پیامبر دست خود را بر پشت سلمان زد و فرمود:

هذا و ذوهه ثم قال: لو كان الدين معلقا بالثريا لثنا و له رجال من ابناء فارس «۱»

منظور این (سلمان) و قوم او هستند. سپس فرمود: اگر دین در ستاره ثریا باشد، مردانی از فرزندان ایران به آن دست پیدا می‌کنند. البته تفسیرهای دیگری هم شده از جمله اینکه منظور مردم یمن هستند یا منظور اصحاب حضرت علی هستند که با ناکثین و قاسطین و مارقین جنگیدند و صاحب مجمع البیان همین قول را انتخاب می‌کند. «۲»

۴- داستان فتح مکه

إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَأْدُكَ إِلَى مَعَادٍ «۳»

کسیکه ابلاغ قرآن را بر تو واجب کرده محققا تو را به محل بازگشت (مکه) عودت خواهد داد.

این آیه هنگامی نازل شد که پیامبر در دوران ضعف و ناتوانی از مکه خارج شده

(۱) - مجمع البیان ج ۳ ص ۳۲۱

(۲) - مجمع البیان ج ۳ ص ۳۲۱

(۳) - سوره قصص، آیه ۸۵.

سیری در علوم قرآن، ص: ۱۸۷

بود و به سوی مدینه می‌رفت به جحفه رسیده بود که آیه شریفه نازل شد و موجب تسلاهی خاطر آنحضرت گردید و از لحن آیه پیداست که بازگشت پیامبر بازگشتی پیروزمندانه خواهد بود.

هشت سال طول نکشید که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم با یک سپاه عظیم و از موضع قدرت وارد مکه گردید و مکه بدون خونریزی فتح شد و وعده الهی تحقق پیدا کرد. این آیه از جمله آیاتی است که خبر غیبی آن محقق شده است.

۵- خروج «دابة الارض»

وَ إِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ «۱»

و هنگامی که وعده الهی بر آنان محقق شد، برای آنان جانوری از زمین بیرون می‌آوریم که با آنان سخن بگوید. مردم نشانه‌های ما را باور نمی‌کردند.

منظور از این «دابة» چیست و آنچه نوع حیوانی است و چگونه و کجا و چه زمانی با مردم سخن خواهد گفت، علم آن با خداست آنچه از تفاسیر برمی‌آید اینست که خروج این حیوان از علامتهای قیامت و اشراف ساعه است گویا آن حیوان در میان صفا و مروه سخن خواهد گفت و مؤمن و کافر را مشخص خواهد نمود و این کار را از جانب خدا انجام خواهد داد. و در بعضی از روایات

«دابة الارض» که تعیین کننده مؤمن و کافر است به وجود امیر المؤمنین علی علیه السلام تفسیر شده است. (۲)

(۱) - سوره نمل، آیه ۸۲.

(۲) - رجوع شود به مجمع البیان ج ۷ ص ۳۶۵

سیری در علوم قرآن، ص: ۱۸۸

۶- شکسته شدن سد یا جوج و مأجوج

حَتَّىٰ إِذَا فُتِحَتْ يَأْجُوجُ وَمَأْجُوجُ وَهُمْ مِنْ كُلِّ حَدَبٍ يَنْسِلُونَ وَاقْتَرَبَ الْوَعْدُ الْحَقُّ فَإِذَا هِيَ شَاخِصَةٌ أَبْصَارُ الَّذِينَ كَفَرُوا يَا وَيْلَنَا قَدْ كُنَّا فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا بَلْ كُنَّا ظَالِمِينَ (۱)

تا وقتی که یا جوج و مأجوج گشوده شوند و از هر تپه‌ای شتابان بیایند و وعده حق نزدیک شود و ناگهان دیدگان کسانی که کافر شده‌اند خیره گردد ایوای بر ما که از این غافل بودیم بلکه ما ستمگر بودیم.

طبق تفاسیر منظور از گشوده شدن یا جوج و مأجوج شکسته شدن سد آنهاست که باعث می‌شود یا جوج و مأجوج از هر طرف بر سر مردم بریزند و چشمان کافران خیره شود. در اینجا ما از حقیقت ماجرا بی‌خبریم و همین قدر می‌دانیم که شکسته شدن سد یا جوج و مأجوج از علامتهای قیامت است و قریب الوقوع بودن قیامت و روز رستاخیز را خبر خواهد داد.

۷- مشاهده آیات آفاقی و انفسی

سَتُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ (۲)

(۱) - سوره انبیاء، آیات ۹۷-۹۶.

(۲) - سوره فصلت، آیه ۵۳.

سیری در علوم قرآن، ص: ۱۸۹

بزودی نشانه‌های خود را در افقها و نیز در جانهایشان به آنان ارائه خواهیم کرد تا بر آنان روشن شود که خدا حق است آیا برای پروردگارت کافی نیست که او بر همه چیز گواه است؟

در این آیه شریفه خداوند خبر از کشفیاتی می‌دهد که در آینده در افقها و نفوس بشری به عمل خواهد آمد و مردم نشانه‌های قدرت الهی را در آفاق و انفس بالعیان مشاهده خواهند کرد و بوسیله مشاهده آن آیات به وجود خدا و حقانیت راه او پی خواهند برد.

۸- تشکیل حکومت صالحان

وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزُّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ (۱)

همانا در زبور علاوه بر قرآن نوشتیم که محققا بندگان صالح من وارثان روی زمین خواهند بود.

طبق تفاسیر، این موضوع در زمان ظهور حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف اتفاق خواهد افتاد و آنحضرت در رأس حکومت واحد جهانی صالحان و بندگان خوب خدا قرار خواهد گرفت و بر تمام زمین حکومت خواهد کرد و بدینگونه حکومت عدل جایگزین حکومت جور خواهد بود. در انتظار آنروز!

این بود نمونه‌های اندکی از موارد غیب‌گوئی در قرآن کریم که به‌طور اختصار آوردیم. کسانی که طالب تفصیل بیشتری هستند، به کتب تفاسیر از شیعه و اهل سنت مراجعه نمایند.

(۱) - سوره انبیاء، آیه ۱۰۵.

سیری در علوم قرآن، ص: ۱۹۰

البته پیش‌گوئی‌های قرآن منحصر در این موارد نیست و ما فقط نمونه‌هایی را آوردیم و در ضمن مطلبی را که در ابتدای بحث گفتیم تکرار می‌کنیم که در شأن قرآن نیست همه وقایع آینده را خیر بدهد و اگر هم گاهی این کار را کرده به خاطر هدفهای خاصی است که دنبال می‌کند.

در عین حال کسانی که با راز و رمز قرآن و بطون آن آشنائی دارند می‌توانند علوم اولین و آخرین و اخبار غیبی را از قرآن بدست آورند.

سیری در علوم قرآن، ص: ۱۹۱

بخش هفتم: شیوه‌های پیام‌رسانی قرآن

اشاره

سیری در علوم قرآن، ص: ۱۹۳

شیوه‌های پیام‌رسانی قرآن

قرآن کریم در بیان مفاهیم و معانی بلند خود و ابلاغ پیام‌های خاصی که برای بشریت دارد شیوه‌های ویژه‌ای را به کار برده و با قالبها و شکل‌های متنوعی با مردم ارتباط معنوی برقرار کرده است.

در این بخش بر سر آنیم که درباره شیوه‌های پیام‌رسانی قرآن و روش‌هایی که قرآن در القاء مطالب خود به کار بسته است صحبت کنیم و ببینیم که قرآن برای نفوذ و تأثیر بیشتر در احساس و اندیشه مردم از چه راه‌هایی وارد شده است.

مثل‌های قرآن

اشاره

یکی از شیوه‌های معمول در پیام‌رسانی قرآن عینیت بخشیدن و تجسم دادن به مفاهیم عقلی است که در قالب مثل‌های گوناگونی آمده است. قرآن در موارد متعددی برای پائین آوردن سطح مطلب و قرار دادن یک مطلب عقلی در دسترس فکر بشر از مثل استفاده کرده است و با تشبیه معقول به محسوس مطالب مهمی را در اختیار مردم قرار داده است.

مثل زدن و تشبیه کردن مطلب به امور مادی، از روش‌های متداولی است که قرآن کریم به وفور از آن استفاده کرده و مطالب بلند خود را در پوششی از شیرینی و جذابیت مثل بیان نموده است. قرآن، هدف خود را از زدن این مثلها به کار انداختن فکر و اندیشه

سیری در علوم قرآن، ص: ۱۹۴

مردم معرفی می‌کند:

وَلَقَدْ ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ﴿۱﴾

همانا برای مردم در این قرآن از هر مثلی زدیم شاید که یادآور بشوند.

وَ تِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ ﴿٢﴾

و این مثل‌هایی است که می‌زنیم شاید آنها بیندیشند.

وَ تِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ ﴿٣﴾

و این مثل‌هایی است که بر مردم می‌زنیم و نمی‌فهمند آنرا مگر دانایان.

از این آیات استفاده می‌شود که هرچند که مثل زدن مطلب را آسان می‌کند و در دسترس عقل و اندیشه قرار می‌دهد اما اینطور نیست که مثل زدن آنچنان مطلب را مبتذل و ساده کند که همگان حتی آنها که درست نمی‌اندیشند از آن استفاده کنند بلکه در عین حالی که مثل زدن به درک بهتر مطلب کمک می‌کند، تنها دانایان و اندیشمندان از آن بهره می‌برند و آنها نیز باید عقل و اندیشه خود را به کار اندازند و درست بیندیشند تا بهتر استفاده کنند.

در اینجا توجه خوانندگان محترم را به مثل‌هایی که در قرآن آمده و مشتمل بر حدود پنجاه مثل است جلب می‌کنیم. البته ما در اینجا قصد توضیح و تفصیل نداریم و تنها آیاتی را که مشتمل بر ذکر مثل است با ترجمه آن می‌آوریم و برای متمیم فائده، هر مثلی را در چند خط بطور بسیار مختصر توضیح می‌دهیم باشد که برای خوانندگان عزیز

(۱) - سوره زمر آیه ۲۷.

(۲) - سوره حشر، آیه ۲۱.

(۳) - سوره عنکبوت، آیه ۴۳.

سیری در علوم قرآن، ص: ۱۹۵

مفید فائده گردد.

۱- مثل کسی که آتش روشن کرده بود:

مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْقَدَ نَارًا فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَ تَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ ﴿١﴾

مثل آنها مثل کسی است که آتشی افروخت و چون اطراف خود را روشن کرد خداوند نور آنها را از بین برد و آنها را در تاریکی رها ساخت که نبینند.

این مثل درباره منافقان است که برق ایمانی در دل آنها می‌جهد ولی بزودی خاموش می‌شود و در تاریکی ضلالت و گمراهی باقی می‌مانند همانند کسی که در بیابان تاریکی آتشی روشن کند تا با استفاده از نور آن راه بیفتد ولی آن آتش خاموش گردد و آن شخص مانند سابق در تاریکی بماند.

۲- مثل باران و رعد و برق:

أَوْ كَصَيِّبٍ مِنَ السَّمَاءِ فِيهِ ظُلُمَاتٌ وَ رَعْدٌ وَ بَرْقٌ يَجْعَلُونَ أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ مِنَ الصَّوَاعِقِ حَذَرَ الْمَوْتِ وَ اللَّهُ مُحِيطٌ بِالْكَافِرِينَ يَكَاذُ الْبُرْقُ يَخْطَفُ أَبْصَارَهُمْ كُلَّمَا أَضَاءَ لَهُمْ مَشَوْا فِيهِ وَ إِذَا أَظْلَمَ عَلَيْهِمْ قَامُوا وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ لَمَذَّهَبَ بِسَمْعِهِمْ وَ أَبْصَارِهِمْ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٢﴾

یا مانند بارانی از آسمان است که در آن تاریکی‌هایی و رعد و برقی است از شدت صاعقه‌ها از ترس مرگ انگشتان خود را در

(۱) - سوره بقره، آیه ۱۷.

(۲) - سوره بقره، آیات ۱۹ - ۲۰.

سیری در علوم قرآن، ص: ۱۹۶

گوش‌هایشان می‌گذارند و خدا بر کافران محیط است نزدیک است که برق چشمان آنها را ببرد هر وقت به آنها روشنائی می‌دهد در نور آن راه می‌روند و هر وقت که تاریکی بر آنها غالب می‌شود می‌ایستند. و اگر خدا می‌خواست گوش آنها و دیدگان آنها را از بین می‌برد که خدا بر هر چیزی تواناست.

این مثل نیز که بلافاصله پس از مثل اول آمده مربوط به منافقان است و حال تحیر و سرگردانی آنها به بارانی تشبیه شده که دارای رعد و برق است و اینان مانند کسی هستند که با هراس و دلهره در بیابانی تاریک قرار گرفته هر وقت برقی از آسمان می‌جهد با استفاده از نور آن قدری راه می‌رود و سپس می‌ایستد طبیعی است که شخص با چنین وضعی که در هراس و رعب و وحشت است نمی‌تواند راه به جایی برد اگرچه گهگاه روشنائی‌هایی بتابد و بطور موقت اطراف را روشن کند.

۳- مثل پشه:

إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَجِيبُ أَنْ يُضْرِبَ مَثَلًا مَا بَعُوضَةٌ فَمَا فَوْقَهَا فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَيَعْلَمُونَ أَنَّ الْحَقَّ مِنْ رَبِّهِمْ وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَيَقُولُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَيَهْدِي بِهِ كَثِيرًا وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ «۱»

خداوند پروا ندارد از اینکه مثلی بزند پشه یا برتر از آنرا پس کسانی که ایمان آورده‌اند می‌دانند که آن حق است و از جانب پروردگارشان می‌باشد ولی کافران می‌گویند خداوند از این مثل چه اراده کرده است. با آن مثل جمعی را گمراه می‌کند و جمعی را هدایت می‌کند و گمراه نمی‌کند با آن مگر فاسقان را.

(۱) - سوره بقره، آیه ۲۶.

سیری در علوم قرآن، ص: ۱۹۷

این مثلی است برای بیان مقام تسلیم مؤمن و عناد کافر در مقابل خدا که اگر خداوند به چیز حقیر و پستی مانند پشه مثل بزند و از آن سخن به میان آورد مؤمن در برابر آن تسلیم است ولی کافر آنرا تحقیر می‌کند و بدینسان آن ضرب المثل باعث گمراهی کافران و هدایت مؤمنان می‌شود.

۴- مثل سنگ:

ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً وَإِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَشَقَّقُ فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاءُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ «۱»

آنگاه دل‌های شما بعد از آن سخت شد پس آن مانند سنگ یا از آن سختتر شد و همانا بعضی از سنگهاست که از آن جویها روان گردد و بعضی از سنگهاست که بشکافد و از آن آب خارج شود و بعضی از آنها از خشیت خدا فرود می‌آید و خدا از آنچه که می‌کنید غافل نیست.

این آیه خطاب به بنی اسرائیل است و سختی دل آنها را در مقام قبول سخنان حق به سنگ و یا چیزی از آن سختتر تشبیه می‌کند.

۵- مثل کران و گنگان و کوران:

وَمَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الَّذِي يَنْعِقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا دُعَاءً وَنِدَاءً صُمُّ بُكُمْ عُمَىٰ فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ ﴿۲﴾

(۱) - سوره بقره، آیه ۷۴.

(۲) - سوره بقره، آیه ۱۷۱.

سیری در علوم قرآن، ص: ۱۹۸

مثل کسانی که کافر شدند مثل کسی است که بانگ می‌زند به حیوانی که نمی‌شنود مگر خواندن و صدا را. کران و گنگان و کورانند پس آنها نمی‌فهمند.

مثلی است برای کافران که مانند حیواناتی هستند که وقتی با آنها سخن گفته شود معنی آنرا نمی‌فهمند و تنها صدائی را می‌شنوند و کافران مانند همانند حیوانات از شنیدن سخن حق کر و در گفتن حق لال و در دیدن جلوه حق کورند.

۶- مثل هفت سنبل:

مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلٍ فِي كُلِّ سُنْبُلَةٍ مِائَةُ حَبَّةٍ وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ﴿۱﴾

مثل کسانی که اموال خود را در راه خدا انفاق می‌کنند مانند مثل یک دانه است که هفت سنبل از آن بروید و در هر سنبل صد دانه باشد و خداوند برای هر کس که بخواهد چند برابر می‌کند و خدا گشاینده داناست.

قرآن کریم این مثل را برای پاداش کسانی که اموال خود را در راه خدا احسان می‌کنند آورده که برای آنها چندین برابر پاداش خواهد داد مانند یک دانه که در زمین کاشته شود و از آن هفت خوشه و در هر خوشه‌ای صد دانه بروید در واقع هفتصد مقابل آنچه که کاشته شده بهره‌برداری می‌شود.

۷- مثل سنگی که بر روی آن خاک باشد:

(۱) - سوره بقره، آیه ۲۶۱.

سیری در علوم قرآن، ص: ۱۹۹

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَبْطُلُوا صِدْقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَىٰ كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِثَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صَيْفٍ مُّوَانٍ عَلَيْهِ تُرَابٌ فَأَصَابَهُ وَابِلٌ فَتَرَكَهُ صَلْدًا لَا يَقْدِرُونَ عَلَىٰ شَيْءٍ مِّمَّا كَسَبُوا وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ ﴿۱﴾

ای گروه مؤمنان صدقه‌های خود را با منت گذاشتن و اذیت کردن باطل نکنید مانند کسی که مال خود را برای ریای مردم انفاق می‌کند و به خدا و روز قیامت ایمان ندارد پس مثل او مانند مثل سنگ لغزانی است که بر روی آن خاکی است پس باران به آن رسیده و آنرا لغزنده کرده است پس آنها بر هیچ چیزی از آنچه که فراهم کرده‌اند قدرت ندارند و خدا قوم کافر را هدایت نمی‌کند.

در اینجا کسی که مال خود را جهت خودنمایی و ریا به دیگران می‌بخشد مورد مثل است و کار او از لحاظ بی‌ارزشی و بی‌ثباتی به سنگ لغزنده‌ای که خاکی بر روی آن است و بارانی بر آن باریده و سنگ لغزنده‌تر شده، تشبیه گردیده است.

۸- مثل باغ و باران:

مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ اِثْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَ تَشِيئًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ كَمَثَلِ جَنَّةٍ بِرَبْوَةٍ أَصَابَهَا وَابِلٌ فَآتَتْ أُكُلَهَا ضِعْفَيْنِ فَإِن لَّمْ يُصِبْهَا وَابِلٌ فَطَلٌّ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿٢﴾

مثل کسانی که اموال خود را جهت خشنودی خدا و استوار کردن نفوس خود انفاق می‌کنند مانند مثل باغی بر پشته‌ای است که بر آن بارانی سخت رسیده باشد پس میوه خود را چهار برابر بدهد و اگر هم

(۱) - سوره بقره آیه ۲۶۴.

(۲) - سوره بقره، آیه ۲۶۵.

سیری در علوم قرآن، ص: ۲۰۰

باران سختی نرسد پس باران نرمی رسیده باشد و خدا به آنچه که می‌کنید بیناست.

در این آیه کار کسانی که بخاطر خدا اموال خود را احسان می‌کنند به باغی تشبیه شده که در زمین مساعدی باشد بارانهای مفیدی هم به او برسد و در نتیجه میوه‌های فراوانی برآید.

۹- مثل آدم و عیسی:

إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ ﴿١﴾

همانا مثل عیسی نزد خداوند مانند مثل آدم است که او را از خاک آفرید سپس گفت باش پس شد.

جریان ولادت حضرت عیسی است که بدون پدر زاده شد. خلقت او به خلقت حضرت آدم تشبیه شده که بدون پدر و مادر آفریده شد.

۱۰- مثل کشتزار و باد سموم:

مَثَلُ مَا يُنْفِقُونَ فِي هَذِهِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَثَلِ رِيحٍ فِيهَا صِرٌّ أَصَابَتْ حَرْثَ قَوْمٍ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَأَهْلَكَتُهُ وَ مَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَ لَكِنْ أَنْفُسِهِمْ يَظْلِمُونَ ﴿٢﴾

مثل چیزی که در این زندگی دنیا خرج می‌کنند مانند مثل بادی است که در آن سرمائی سخت باشد و به زراعت قومی بوزد که بر خود ظلم کرده‌اند پس آن را نابود سازد. خدا به آنها ظلم نکرده بلکه بر نفس خود

(۱) - سوره آل عمران، آیه ۵۹.

(۲) - سوره آل عمران، آیه ۱۱۷.

سیری در علوم قرآن، ص: ۲۰۱

ظلم کرده‌اند.

این مثل درباره دنیاپرستانی است که مال خود را برای دنیا خرج می‌کنند و طبیعی است که هیچگونه استفاده معنوی از آن نخواهند کرد. مانند کشتزاری که باد سموم بر آن بوزد و محصول را نابود سازد آنها نیز محصولی به دست نخواهند آورد.

۱۱- مثل نور و ظلمت:

أَوْ مَنْ كَانَ مِثْيَاً فَأَحْيَيْنَاهُ وَ جَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا كَذَلِكَ زُيِّنَ لِلْكَافِرِينَ مَا كَانُوا

يَعْمَلُونَ ﴿١﴾

آیا آنکس که مرده‌ای باشد و ما او را زنده کنیم و برای او نوری قرار بدهیم که در روشنائی آن میان مردم راه برود، چنین کسی مانند کسی است که در تاریکی هاست و از آن بیرون نمی‌شود. بدینسان برای کافران اعمالی که انجام می‌دهند آراسته شده است. منظور از این مثل مقایسه میان مؤمن و کافر است که اولی زنده است و روشنائی دارد و دومی غرق در ظلمات است و نمی‌تواند خود را از آن برهاند.

۱۲- مثل رفتن شتر در سوراخ سوزن:

إِنَّ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا لَا تُفَتِّحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَلَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّى يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُجْرِمِينَ ﴿٢﴾

(۱)- سوره انعام، آیه ۱۲۲.

(۲)- سوره اعراف، آیه ۴۰.

سیری در علوم قرآن، ص: ۲۰۲

کسانی که آیات ما را تکذیب کردند و از آن سرپیچیدند، درهای آسمان برای آنها باز نخواهد شد و داخل بهشت نخواهند شد تا وقتی که شتر در سوراخ سوزن برود و بدینسان مجرمان را جزا می‌دهیم. طبق این آیه تکذیب‌کنندگان آیات الهی هرگز نجات نخواهند یافت و وارد بهشت نخواهند شد این کار به همان اندازه محال است که فی المثل شتر با آن بزرگی از سوراخ یک سوزن معمولی عبور کند!

۱۳- زمین پاک و زمین ناپاک:

وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرُجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَالَّذِي خَبَثَ لَا يَخْرُجُ إِلَّا نَكِدًا كَذَلِكَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَشْكُرُونَ ﴿١﴾

و شهر پاک روئیدنی‌هایش به اذن پروردگارش بیرون می‌آید و آنکه پلید است بیرون نمی‌آورد مگر چیز حقیر و پست. بدینسان آیات را برای قومی که سپاسگزارند برمی‌گردانیم.

زمین پاک و ناپاک که در اولی گیاه می‌روید و در دومی نمی‌روید مثل دو نوع از طینتهای انسانی است که یکی مستعد دریافت نور الهی است و دیگری چنین استعدادی را ندارد.

۱۴- مثل سگ:

فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلَ عَلَيْهِ يَلْهَثُ أَوْ تَتْرُكُهُ يَلْهَثُ ذَلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ

(۱)- سوره اعراف، آیه ۵۸.

سیری در علوم قرآن، ص: ۲۰۳

الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَاقْصُصِ الْقِصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ ﴿١﴾

پس مثل او مانند مثل سگ است که اگر به او حمله کنی زبانش را بیرون می‌آورد و اگر او را رها کنی باز زبانش را بیرون می‌آورد اینست مثل گروهی که آیات ما را تکذیب کردند پس داستانها را بگو شاید آنها بیندیشند.

این مثل در مورد شخص دانشمندی است که برخلاف دانش خود تابع شیطان شده و از خدا روی گردانیده است که طبق تفاسیر منظور بلعم باعور و یا امیه بن ابی الصلت می‌باشد. چنین شخصی مانند سگ است همانگونه که به سگ حمله کنی یا نکنی زبانش را بیرون می‌آورد او نیز در مقابل دعوت حق بی تفاوت است.

۱۵- مثل چهارپایان:

وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّ وَالْبِأْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَّا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَّا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَّا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ ﴿۲﴾

همانا آفریدیم برای جهنم بسیاری از جن و انس را آنها دل‌ها دارند ولی با آن نمی‌فهمند و چشم‌ها دارند ولی با آن نمی‌بینند و گوش‌ها دارند ولی با آن نمی‌شنوند آنها مانند چهارپایانند بلکه آنها گمراه‌ترند آنان همان غافلان هستند. مثلی است برای کافران که خداوند به آنها ابزار فهم و درک داده ولی آنها از آن

(۱)- سوره اعراف، آیه ۱۷۶.

(۲)- سوره اعراف، آیه ۱۷۹.

سیری در علوم قرآن، ص: ۲۰۴

ابزار که همان دل و چشم و گوش است استفاده صحیح نمی‌کنند. مثل آنها مثل چهارپایان است که آنها نیز دل و چشم و گوش دارند ولی نمی‌فهمند و در واقع کافران از حیوانات هم گمراه‌ترند زیرا به حیوانات عقل داده نشده ولی به اینان عقل داده شد و در عین حال نمی‌فهمند.

۱۶- مثل باران و گیاه:

إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ مِمَّا يَأْكُلُ النَّاسُ وَالْأَنْعَامُ حَتَّىٰ إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازْبَيَّتْ وَظَنَّ أَهْلُهَا أَنَّهُمْ قَادِرُونَ عَلَيْهَا أَتَاهَا أَمْرُنَا لَيْلًا أَوْ نَهَارًا فَجَعَلْنَاهَا حَصِيدًا كَأَن لَّمْ تَغْنَبِ بِالْأَمْسِ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ﴿۱﴾

همانا مثل زندگی دنیا مانند آبی است که آنرا از آسمان نازل کردیم پس گیاه زمین از آنچه مردم و حیوانات می‌خوردند، با آن آب مخلوط شد و چون زمین زیور خود را بر گرفت و زینت یافت و مردم پنداشتند که بر آن قدرت یافته‌اند ناگهان شبی یا روزی امر ما بر آن رسید و آنرا تباه ساختیم چنانکه گوئی دیروز نبوده است. بدینسان آیات خود را برای قومی که می‌اندیشیدند تفصیل می‌دهیم.

در این آیه شریفه زندگی دنیا و دلخوشکنک‌های آن به زراعتی تشبیه شده که باران بر آن بیارد و خوب رشد کند و باطراوت شود اما ناگهان آفتی آنرا بزند و نابودش کند. زندگی و مظاهر آن نیز مانند همان زراعت است که ناگهان پژمرده خواهد شد و از بین خواهد رفت به صورتیکه گویا چنین شخصی اصلاً نبوده است.

(۱)- سوره یونس، آیه ۲۴.

سیری در علوم قرآن، ص: ۲۰۵

۱۷- مثل کور و کر:

مَثَلُ الْفَرِيقَيْنِ كَالْأَعْمَى وَالْأَصَمِّ وَالْبَصِيرِ وَالسَّمِيعِ هَلْ يَشْتَوِيَانِ مَثَلًا أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ﴿١﴾

مثل دو گروه مانند کور و کر و بینا و شنواست آیا این دو در مثل یکسان هستند چرا متذکر نمی‌شوید. اینهم مثلی است برای دو گروه گمراهان و هدایت یافتگان که گروه اول به کور و کر و گروه دوم به بینا و شنوا تشبیه شده‌اند.

۱۸- مثل کسیکه می‌خواهد آب بخورد:

لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ لَهُمْ بِشَيْءٍ إِلَّا كَبَاسِطٍ كَفَّيْهِ إِلَى الْمَاءِ لِيُئْتَلِغَ فَاهُ وَمَا هُوَ بِبَالِغِهِ وَمَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ ﴿٢﴾

برای اوست دعوت حق و کسانی که جز او را می‌خوانند چیزی به آنها پاسخ نخواهند داد مگر مانند کسی که دو کف دست خود را به سوی آب باز کرده تا به دهانش برساند در حالیکه به آن نخواهد رسید و دعوت کافران چیزی جز گمراهی نیست. مشرکان و بت پرستان که جز خدا را می‌خوانند به کسی تشبیه شده‌اند که دست خود را دراز کرده تا پر آب کند و بخورد ولی هرگز آبی به دست نمی‌آورد و در تشنگی باقی می‌ماند.

(۱)- سوره هود، آیه ۲۴.

(۲)- سوره رعد، آیه ۱۴.

سیری در علوم قرآن، ص: ۲۰۶

۱۹- مثل آب و کف آب:

أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَهُمْ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا وَمِمَّا يُوقْتَدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حُلِيِّهِ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِثْلَهُ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ ﴿١﴾

از آسمان آبی نازل کرد پس سیلی از دره‌ها روان گشت به اندازه آنها و آن سیل کف برآمده‌ای را با خود برداشت. همچنین از آنچه که می‌سوزانند به خاطر زیور یا متاعی کفی مانند کف آب به وجود می‌آید. بدینگونه خداوند حق و باطل را می‌زند اما کف به کناری می‌رود و اما آنچه که به مردم نفع می‌رساند در زمین می‌ماند و بدینگونه خداوند مثل‌ها را می‌زند.

در اینجا برای پایداری حق و ناپایداری باطل دو مثل زده شده در مثل اول حق به آب باران و باطل به کفی که روی سیل است تشبیه شده و در مثل دوم حق به فلزی که برای درست کردن زیورآلات گداخته می‌شود و باطل به کف روی آن مثال زده شده است به این بیان که هر دو کف هرچند خودی می‌نمایند ولی از بین رفتنی است ولی آب باران و فلز گداخته شده هرچند که کف روی آنها را گرفته است بهرحال می‌مانند و به مردم منفعت می‌رسانند.

۲۰- مثل خاکستر و باد:

مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ أَعْمَالُهُمْ كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ لَا يَقْدِرُونَ مِمَّا كَسَبُوا عَلَى شَيْءٍ ذَلِكَ هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ. ﴿٢﴾

(۱)- سوره رعد، آیه ۱۷.

(۲) - سوره ابراهیم، آیه ۱۸.

سیری در علوم قرآن، ص: ۲۰۷

مثل کسانی که به پروردگارشان کافر شدند اعمال آنها مانند خاکستری است که در یک روز تند بادی بر آن بوزد. آنها از آنچه که فراهم کرده‌اند بر چیزی قادر نباشند. این همان گمراهی دور است. اعمال کافران در این آیه به خاکستری تشبیه شده است که در یک روز طوفانی تندبادی بر آن بوزد معلوم است که آن خاکستر نابود می‌شود و در فضا پراکنده می‌گردد اعمال خیر کافران نیز در اثر کفر و بی‌ایمانی تباه خواهد شد.

۲۱- مثل درخت پاک و درخت ناپاک:

أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَضْمَلَهَا ثَابِتٌ وَفَرَعُهَا فِي السَّمَاءِ تُؤْتِي أَكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ (۱)

آیا ندیدی چگونه خداوند مثلی زد؟ سخن پاک مانند درخت پاک است که ریشه آن ثابت و شاخه آن در آسمان است میوه خود را در هر زمانی به اذن پروردگارش می‌دهد. و خدا مثل‌ها را برای مردم می‌زند شاید که متذکر شوند. و مثل سخن ناپاک مانند درخت ناپاک است که از روی زمین خارج شده و قراری ندارد.

این آیات مشتمل بر دو مثل است در مثل اول سخن پاک و مفید به درخت اصیلی تشبیه شده که هم ریشه دارد و هم شاخه و هم در هر زمانی میوه می‌دهد سخن حکیمانه و حق نیز همان حالت را دارد. در مثل دوم سخن ناپاک و باطل به درخت بی‌ریشه تشبیه

(۱) - سوره ابراهیم، آیه ۲۶-۲۴.

سیری در علوم قرآن، ص: ۲۰۸

شد که رشد و نمو ندارد سخن باطل نیز رشد ندارد و مفید نیست.

۲۲- مثل بنده و آزاد:

ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا عَبْدًا مَمْلُوكًا لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ وَمَنْ رَزَقْنَاهُ مِنَّْا رِزْقًا حَسِيًّا فَهُوَ يُنْفِقُ مِنْهُ سِرًّا وَجَهْرًا هَلْ يَسْتَوُونَ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (۱)

خداوند مثل زد بنده مملوکی را که بر چیزی توانائی ندارد و کسی را که از طرف خود به او روزی نیکو داده‌ایم و او از آنچه داده‌ایم پنهان و آشکار انفاق می‌کند آیا این دو مساوی هستند؟ سپاس خدای را بلکه بسیاری از آنها نمی‌دانند.

در این مثل دو نفر با یکدیگر مقایسه شده‌اند یکی بنده مملوکی که چیزی ندارد و دیگری مرد آزادی که دارای امکانات است و همواره احسان می‌کند معلوم است که این دو مساوی نیستند این مثل یا برای مقایسه میان معبودهای باطل که هیچ قدرتی ندارند و ذات باری تعالی که منشاء همه قدرتهاست می‌باشد و یا برای مقایسه میان کافر و مؤمن است که اولی هیچ عمل ارزنده‌ای ندارد ولی دومی دارای اعمال حسنه و کارهای با ارزش است.

۲۳- مثل گنگ و سخنور:

وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلَيْنِ أَحَدُهُمَا أَبْكَمُ لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ وَهُوَ كَلٌّ عَلَى مَوْلَاهُ أَيْنَمَا يُوَجِّهُهُ لَا يَأْتِ بِخَيْرٍ هَلْ يَسْتَوِي هُوَ وَمَنْ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَهُوَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۲)

(۱) - سوره نحل، آیه ۷۵.

(۲) - سوره نحل، آیه ۷۶.

سیری در علوم قرآن، ص: ۲۰۹

و خدا مثل زد دو مرد را یکی از آنها گنگ است و توانائی بر چیزی را ندارد و او سربار صاحب خویش است که هر کجا او را بفرستد چیزی نیابد آیا چنین شخصی با کسی که امر به عدالت می‌کند و خود نیز بر راه راست است، مساوی هستند؟ بیان حال دو گروه از انسانهاست گروهی که هیچ خیری در وجودشان نیست و گروه دوم کسانی که با دعوت به عدل همواره در فکر صلاح جامعه هستند و آنها در عین حالیکه مردم را به عدل دعوت می‌کنند خود نیز به راه راست قدم برمی‌دارند.

۲۴- مثل زنی که ریمان ناپیده‌ای را باز می‌کرد:

وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِي تَقَصَّتْ عَزَلَهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكَاثًا تَتَّخِذُونَ أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ أَنْ تَكُونَ أُمَّةٌ هِيَ أَرْبَىٰ مِنْ أُمَّةٍ إِنَّمَا يَبْلُوكُمُ اللَّهُ بِهِ وَ لَيُبَيِّنَنَّ لَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ ﴿١﴾

و نباشید مانند آن زنی که باز می‌کرد رشته خود را پس از محکم شدن تارها. شما سوگندهای خود را نیرنگی میان خود قرار می‌دهید تا گروهی از گروهی دیگر بالاتر باشد همانا خداوند شما را به وسیله آن آزمایش می‌کند و در روز قیامت آنچه را که در آن اختلاف می‌کردید به شما بیان خواهد نمود.

کسانی که پیمان‌شکنی می‌کنند و حتی سوگندهای خود را وسیله نیرنگ می‌کنند، به زنی تشبیه شده‌اند که پنبه را می‌ریسد و به آن تاب می‌دهد سپس رشته‌هایی را که تابانده است دوباره از هم باز می‌کند.

(۱) - سوره نحل، آیه ۹۲.

سیری در علوم قرآن، ص: ۲۱۰

۲۵- مثل جامعه ناسپاس:

وَصَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرْيَةً كَانَتْ آمِنَةً مُطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِنْ كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعَمِ اللَّهِ فَأَذَاقَهَا اللَّهُ لِيَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ ﴿١﴾

و خدا مثل زد آبادی‌ای را که آسوده و آرام بود روزی آن به‌طور فراوان از هر جایی می‌رسید پس به نعمتهای خدا کافر شد و خدا لباس گرسنگی و ترس را به آن چشاند به سبب کارهایی که کرده بودند.

شهری که از هر نعمتی برخوردار بود ولی در اثر ناسپاسی و کفران نعمت وضع آن عوض شد و مردم آن به گرسنگی و ناامنی افتادند، مثلی است برای جامعه‌هایی که چنین کنند و سپاس نعمتهای الهی را بجا نیاورند.

۲۶- مثل فقیر و غنی:

وَ اضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا رَجُلَيْنِ جَعَلْنَا لِأَحَدِهِمَا جَنَّتَيْنِ مِنْ أَعْنَابٍ وَ حَفَفْنَاهُمَا بِنَخْلٍ وَ جَعَلْنَا بَيْنَهُمَا زَرْعًا ... ﴿٢﴾

و برای آنها مثل بزن دو مرد را که به یکی از آنها دو تا باغ انگور داده بودیم و آنها را در میان درختان خرما قرار داده بودیم و میان آن دو زراعتی قرار داده بودیم ...

این مثل در ضمن یازده آیه که ما همه آنها را نیاوردیم بیان شده و مثلی است برای دو نوع زندگی که یکی مربوط به شخص ثروتمند باغداری می‌شود که درآمد

(۱) - سوره نحل، آیه ۱۱۲.

(۲) - سوره کهف، آیات ۴۳ - ۳۲.

سیری در علوم قرآن، ص: ۲۱۱

زیادی دارد ولی به خود مغرور است و به فقیران فخر می‌فروشد و دیگری فقیر است ولی امیدش به خداست میان این دو نفر سخنانی رد و بدل می‌شود و بالاخره آفت عظیمی بر باغ مرد ثروتمند می‌افتد و محصول او نابود می‌شود.

۲۷- مثل باران و گیاه:

وَ اضْرِبْ لَهُمْ مَثَلِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَا أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ فَأَخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ فَأَصْبَحَ هَشِيمًا تَذْرُوهُ الرِّيَّاحُ وَ كَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُّقْتَدِرًا ﴿۱﴾

و برای آنها مثل بزن زندگی دنیا را مانند آبی که آنرا از آسمان نازل کردیم پس گیاه زمین با آن مخلوط شد پس آن خرد شد و باها پراکنده‌اش ساخت و خدا بر هر چیزی تواناست. زندگی دنیا به بارانی تشبیه شده که از آسمان بیاید و گیاهان برویند آنگاه آن گیاهان خشک و خرد شده و بوسیله باد پراکنده شوند. منظور اینست که عاقبت زندگی دنیا همین است.

۲۸- مثل افتادن از آسمان:

وَ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ فَتَخَطَّفَهُ الطَّيْرُ أَوْ تَهْوَىٰ بِهِ الرِّيْحُ فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ ﴿۲﴾

و کسی که به خدا شریک قرار بدهد مانند اینست که از آسمان افتاده پس پرنده او را ربوده است و یا اینکه باد او را در مکانی دوردست پراکنده ساخته است.

(۱) - سوره کهف، آیه ۴۵.

(۲) - سوره حج، آیه ۳۱.

سیری در علوم قرآن، ص: ۲۱۲

مثلی است برای مشرکان که سرانجام آنها نابودی است.

۲۹- مثل مگس:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ ضُرِبَ مَثَلٌ فَاذْتَمِعُوا لَهُ إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَ لَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ وَ إِنْ يَسْأَلُهُمُ الذُّبَابُ شَيْئًا لَا يَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ ضَعُفَ الطَّالِبُ وَ الْمَطْلُوبُ ﴿۱﴾

مثلی زده شد پس آنرا بشنوید آنها که جز خدا می‌خوانید نمی‌توانند مگسی بیافرینند هرچند که دور هم جمع شوند و اگر مگس چیزی از آنها سلب کند نمی‌تواند آنرا از او بگیرند. ناتوان است طالب و مطلوب!

این مثل در مورد بت‌هایی است که بت‌پرستان و مشرکان می‌پرستیدند خداوند در این آیه ناتوانی آنها را مجسم می‌کند تا مشرکان

به خود آیند و از خود بپرسند که چگونه این اشیاء ضعیف و ناتوان را شریک خدا قرار می‌دهند.

۳۰- مثل نور:

اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكَاهٍ فِيهَا مِضِبَاخٌ الْمِضِبَاخُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿۲﴾

(۱)- سوره حج، آیه ۷۳.

(۲)- سوره نور، آیه ۳۵.

سیری در علوم قرآن، ص: ۲۱۳

خدا نور آسمانها و زمین است مثل نور او مانند قندیلی است که در آن چراغی است آن چراغ در بلوری است آن بلور مانند ستاره‌ای درخشان است که از درخت مبارک زیتون برافروخته می‌شود نه مربوط به شرق است و نه مربوط به غرب روغن آن نور می‌دهد هرچند که آتشی به آن نرسد. نوری است بالای نور. خداوند هرکسی را که بخواهد به نور خود هدایت می‌کند و خدا مثل‌ها را برای مردم می‌زند و خدا به همه چیز داناست.

در این آیه مثلی برای نور خدا که فراگیر آسمانها و زمین است زده شده و آن قندیلی است که در آن چراغی بسیار نورانی روشن است با آن مشخصاتی که در آیه ذکر شده است.

۳۱- مثل سراب:

وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ مَاءً حَتَّى إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ سَائِغًا وَوَجَدَ اللَّهَ عِنْدَهُ فَوَفَّاهُ حِسَابَهُ وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ ﴿۱﴾

و کسانی که کافر شدند اعمالشان مانند سرابی است در خشکزاری که آدم تشنه آنرا آب می‌پندارد. تا وقتی که پیش آن بیاید آنرا چیزی نیابد و خدا را نزد آن بیابد که حسابش را به او بدهد و خدا شتابنده در حساب است.

سراب زمین نمکزاری است که از دور آب می‌نماید. در اینجا خداوند اعمال کافران را به سراب تشبیه می‌کند از اینجهت که آنها نیز اعمال خود را چیز قابلی می‌دانند

(۱)- سوره نور، آیه ۳۹.

سیری در علوم قرآن، ص: ۲۱۴

در حالیکه چنین نیست و اعمالشان هیچ‌گونه ارزشی ندارد.

۳۲- مثل تاریکی‌ها:

أَوْ كَظُلُمَاتٍ فِي بَحْرٍ لُجِّيٍّ يَغْشَاهُ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ سَحَابٌ ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكِدْ يَرَاهَا وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ ﴿۱﴾

یا مانند تاریکی‌هایی است در دریائی عمیق که آنرا موجی بالای موج بپوشاند و از فراز آن ابری باشد ظلماتی است که بعضی بالای

بعضی دیگر است وقتی دستش را بیرون کند نتواند که آنرا ببیند و کسی که خداوند برای او نوری قرار نداده پس او نور ندارد. این آیه که بلافاصله پس از آیه قبلی آمده، مثل دومی برای اعمال کافران و بی ارزش بودن آن ذکر شده است در این مثل اعمال کافران به تاریکیهای مضاعف تشبیه شده است همانگونه که در تاریکی محض نمی‌توان چیزی را دید، کافران نیز نتیجه اعمال صالح خود را نخواهند دید.

۳۳- مثل چهارپایان:

أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا «۲»
آیا گمان می‌کنی که بیشتر آنان می‌شنوند و می‌اندیشند آنان نیستند مگر مانند چهارپایان بلکه آنها گمراه‌ترند.

(۱)- سوره نور، آیه ۴۰.

(۲)- سوره فرقان، آیه ۴۴.

سیری در علوم قرآن، ص: ۲۱۵

مثلی است برای خودپرستان که مانند حیوانات سخن حق را نمی‌شنوند و در آن اندیشه نمی‌کنند.

۳۴- مثل خانه عنکبوت:

مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ «۱»
مثل کسانی که جز خدا را دوستان خود قرار دادند مانند مثل عنکبوت است که خانه‌ای برگرفت و همانا سست‌ترین خانه‌ها خانه عنکبوت است اگر بدانند.
پناهگاهی که مشرکان برای خود اتخاذ کرده‌اند مانند خانه عنکبوت سست و بی پایه است و با اندک تکانی از بین می‌رود.

۳۵- مثل برده‌های شریک:

ضَرَبَ لَكُمْ مَثَلًا مِنْ أَنْفُسِكُمْ هَلْ لَكُمْ مِنْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِنْ شُرَكَاءَ فِي مَا رَزَقْنَاكُمْ فَأَنْتُمْ فِيهِ سَوَاءٌ تَخَافُونَهُمْ كَخِيفَتِكُمْ أَنْفُسَكُمْ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ «۲»
برای شما مثلی از خودتان زد آیا برای شما شریکانی از برده‌های خودتان در آنچه که به شما روزی دادیم، وجود دارد که با شما در آن مساوی باشد؟ بگونه‌ای که از آنها بترسید مانند ترستان از خودتان.
بدینسان خداوند آیات را تفصیل می‌دهد بر قومی که می‌اندیشند.

(۱)- سوره عنکبوت، آیه ۴۱.

(۲)- سوره روم، آیه ۲۸.

سیری در علوم قرآن، ص: ۲۱۶

این مثل بدانجهت آورده شد که همانگونه که انسان از برده‌های خود برای خود شریکی در اموال خود نمی‌داند و به آن راضی نمی‌شود، خداوند نیز برای خود شریکی نمی‌داند و به آن رضایت نمی‌دهد.

۳۶- مثل اصحاب قریه:

اَضْرَبَ لَهُمْ مَثَلًا أَصْحَابَ الْقَرْيَةِ إِذْ جَاءَهَا الْمُرْسَلُونَ ... «۱»

و برای آنها مثل بزن مردم آبادی را که پیامبران به سوی آنان آمدند ...

این مثل که در شانزده آیه آمده مشتمل است بر جریان آن سه نفری که از جانب خداوند برای هدایت قومی آمدند و چون آنها به سخنان فرستادگان اعتنائی نکردند خداوند بر آنها بلا نازل کرد و همگی هلاک شدند.

۳۷- مثل نوکر چند آقا:

ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلًا فِيهِ شُرَكَاءُ مُتَشَاكِسُونَ وَ رَجُلًا سَلَمًا لِرَجُلٍ هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ «۲»

خداوند مثل زد مردی را که در او چند نفر شریک ستیزه‌جو هستند و مردی را که مختص یک مرد است آیا این دو در مثل باهم مساوی هستند؟ سپاس خدا را بلکه بسیاری از آنها نمی‌دانند.

مثلی است برای مشرکان که بت‌های متعددی را شریک خدا قرار می‌دادند مثل

(۱)- سوره یس، آیات ۲۹-۱۳.

(۲)- سوره زمر، آیه ۲۹.

سیری در علوم قرآن، ص: ۲۱۷

آنها مانند مثل نوکری است که چندین آقا داشته باشد هر کدام از آنها به چیزی امر می‌کنند و او نمی‌داند که چکار بکند ولی مؤمن فقط بنده خدای واحدی است و تکلیف خود را بخوبی می‌داند.

۳۸- مثل بهشتیان و دوزخیان:

مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وَعَدَ الْمُتَّقُونَ فِيهَا أَنْهَارٌ مِنْ مَاءٍ غَيْرِ آسِنٍ وَأَنْهَارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرَ طَعْمُهُ وَأَنْهَارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ وَأَنْهَارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى وَلَهُمْ فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ وَمَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ كَمَنْ هُوَ خَالِدٌ فِي النَّارِ وَسُقُوا مَاءً حَمِيمًا فَقَطَّعَ أَمْعَاءَهُمْ «۱»

مثل بهشتی که اهل تقوا به آن وعده داده شده‌اند که در آن نهرهایی از آبی است که رنگ آن تغییر نمی‌کند و نهرهایی از شیری است که طعم آن تغییر نمی‌کند و نهرهایی از شرابی است که برای نوشندگان گوارا است و نهرهایی از عسل مصفا است و برای آنها در آنجا از هر میوه‌ای است و آمرزشی است از جانب پروردگارشان آیا مثل اینها مانند کسی است که جاودانه در آتش است آبی جوشان می‌خورند که امعاء آنها را قطعه‌قطعه می‌کند.

این مثل یا به صورت مثل مقابله‌ای است که یعنی آیا حال بهشتیان با آنهمه نعمت مانند حال دوزخیان است با اینهمه عذاب؟ و یا این دو از جهت خلود و جاویدان بودن به هم تشبیه شده‌اند یعنی همانگونه که بهشتیان در نعمت الهی جاویدانه‌اند دوزخیان نیز در عذاب الهی جاوید هستند.

(۱)- سوره محمد، آیه ۱۵.

سیری در علوم قرآن، ص: ۲۱۸

۳۹- مثل گیاهیکه قوی شد:

وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَىٰ عَلَىٰ سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيُغَيِّظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ ﴿١﴾

و مثل آنها (اصحاب پیامبر) در انجیل مانند زراعتی است که بوته‌های خود را بیرون دهد پس آنرا استوار کند پس بر ساقه‌های خود بایستد بگونه‌ای که برزگران را دچار شگفتی سازد تا کافران به آنها به خشم آیند.

در اینجا خداوند اصحاب رسول الله را به زراعتی تشبیه می‌کند که بوته‌های قوی و نیرومندی داشته باشد و با هر بادی از جا کنده نشود. آنان نیز در ایمان خود استوار و محکم بودند و مشکلات و شدائد آنان را شکست نمی‌داد.

۴۰- مثل خوردن گوشت برادر مرده:

وَلَا يَغْتَبِ بَعْضُكُم بَعْضًا أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَحِيمٌ ﴿٢﴾

و غیبت نکند بعضی از شما بعضی دیگر را. آیا یکی از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده خود را بخورد؟ شما آنرا ناخوش می‌دارید. و از خدا بترسید همانا خداوند توبه پذیر و مهربان است.

در اینجا غیبت و بدگوئی از دیگران به خوردن گوشت او در حالیکه مرده است تشبیه شده گویا کسی که در غیاب کسی از او بد می‌گوید و از شخصیت او کم می‌کند مانند اینست که گوشت او را می‌خورد آنهم در حالیکه مرده است چون غیبت شونده حضور ندارد تا از خود دفاع کند مانند مرده‌ای که قدرت دفاع از خود را ندارد.

(۱)- سوره فتح، آیه ۲۹.

(۲)- سوره حجرات، آیه ۱۲.

سیری در علوم قرآن، ص: ۲۱۹

۴۱- مثل یاقوت و مرجان:

فِيهِنَّ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ لَمْ يَطْمِئِنَّنَّ إِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌّ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ كَأَنَّهُنَّ الْيَاقُوتُ وَالْمَرْجَانُ ﴿١﴾

در آنهاست کوتاه چشمانی که پیش از آنها (بهشتیان) نه انسی با آنان در آمیخته و نه جنی. پس به کدامین نعمتهای پروردگارتان تکذیب می‌کنید؟ آنها مانند یاقوت و مرجان هستند.

زیبائی حوریان بهشتی را به یاقوت و مرجان مثل زده است.

۴۲- مثل مروارید پوشیده:

وَ حُورٌ عِينٌ كَأَمْثَالِ اللُّؤْلُؤِ الْمَكْنُونِ ﴿٢﴾

و زنان سفید که مانند مروارید پوشیده هستند.

این مثل نیز برای بیان زیبائی حوریان بهشتی است.

۴۳- مثل گیاه افسرده:

اعْلَمُوا أَنَّمَا الدُّنْيَا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ زِينَةٌ وَ تَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَ تَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَ الْأَوْلَادِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهِيحُ فَتَرَاهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَكُونُ حُطَامًا ﴿٣﴾

(۱) - سوره رحمان، آیات ۵۸-۵۶.

(۲) - سوره واقعه، آیه ۲۳.

(۳) - سوره حدید، آیه ۲۰.

سیری در علوم قرآن، ص: ۲۲۰

بدانید که زندگی دنیا بازی و بیهودگی و زینت و فخرفروشی در میان شما و افزون طلبی در اموال و اولاد است مانند بارانی که برزگران را رویش آن به شگفتی آورد سپس خشک شود و آن را به رنگ زرد بینی آنگاه کوبیده شود. در اینجا زندگی این دنیا به گیاهی تشبیه شده که در اثر باران شکوفا شود و خود را نشان دهد ولی پس از اندک مدتی آن گیاه خشک و افسرده گردد و بالاخره زیر دست و پا خورده شود. زندگی دنیا نیز هرچند ظاهری پر زرق و برق داشته باشد بالاخره از بین رفتنی است.

۴۴- مثل شیطان:

كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِلْإِنْسَانِ اكْفُرْ فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ ﴿١﴾

مانند شیطان هنگامی که به انسان گفت: کافر باش پس چون کافر شد گفت: من از تو بیزارم من از خداوندی که پروردگار جهانیان است می‌ترسم.

در این آیه منافقان به شیطان مثل زده شده‌اند همانگونه که شیطان مردم را اغراء و اغواء می‌کند و چون گمراه شدند از آنها بیزار می‌جوید منافقان نیز این کار را درباره یهود بنی نضیر کردند (داستان یهود بنی نضیر و منافقان در آیات قبل از این آمده است).

۴۵- مثل کوههای از هم پاشیده:

(۱) - سوره حشر، آیه ۱۶.

سیری در علوم قرآن، ص: ۲۲۱

لَوْ أَنزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَّرَأَيْتَهُ خَاشِعًا مُّتَصَدِّعًا مِّنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ لِنَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ ﴿١﴾

اگر این قرآن را بر کوه نازل می‌کردیم، آن را خاشع و از هم پاشیده از ترس خداوند می‌دیدیم. و این مثل‌ها را برای مردم می‌زنیم شاید اندیشه کنند.

در این آیه عظمت قرآن و نفوذ عمیق آن در قالب یک مثل بیان شده و آن اینکه اگر این قرآن بر کوهها نازل می‌شد کوهها از هم می‌پاشیدند قلب مؤمن نیز در برابر قرآن مانند آن کوهها خاشع و با شور و هیجان است.

۴۶- مثل الاغی با بار کتاب:

مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا بِئْسَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴿٢﴾

مثل کسانی که تورات را برداشتند سپس آن را برداشتند مانند مثل الاغ است که کتابهایی را حمل کند. چه بد است مثل گروهی که آیات خدا را تکذیب کردند و خدا ظالمان را هدایت نمی‌کند.

مثلی است برای علماء یهود که تورات را می‌دانستند اما به آن عمل نمی‌کردند درست مانند خری که بار کتاب بر او باشد آن کتابها

را حمل می‌کند بدون اینکه بداند در آنها چه چیزی نوشته شده است.

(۱) - سوره حشر، آیه ۲۱.

(۲) - سوره جمعه، آیه ۵.

سیری در علوم قرآن، ص: ۲۲۲

۴۷- مثل چهار زن:

ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَتَ نُوحٍ وَ امْرَأَتَ لُوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَيْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحِينَ فَخَانَتَاهُمَا فَلَمْ يُغْنِيَا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَقِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّٰخِلِينَ وَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَ نَجِّنِي مِنَ فِرْعَوْنَ وَ عَمَلِهِ وَ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ وَ مَرْيَمَ ابْنَتَ عِمْرَانَ الَّتِي أَحْصَيْنَا نَفْسَهَا فَنفَخْنَا فِيهِ مِنْ رُوحِنَا وَ صَدَقَتْ بِكَلِمَاتِ رَبِّهَا وَ كُتِبَ لَهَا عَمَلٌ سَلِيمٌ (۱)

خداوند مثل زده برای کافران زن نوح و زن لوط را که در اختیار دو مرد از بندگان صالح ما بودند پس به آنها خیانت کردند پس آن دو (نوح و لوط) آنها را هیچگونه از خدا بی‌نیاز نکردند و به آن دو زن گفته شد که همراه با سایر وارد شوندگان به آتش، در آن وارد شوید. و خدا برای مؤمنان مثل زده زن فرعون را هنگامی که گفت: خدایا پیش خودت در بهشت خانه‌ای برای من بساز و مرا از فرعون و عمل او نجات بده و مرا از ظالمان نجات بده. و نیز مریم دختر عمران را که فرج خود را نگهداشت پس در آن از روح خود دمیدیم و او کلمات پروردگارش را و کتب او را تصدیق کرد و از فروتنان بود.

در این چند آیه دو زن کافر که عبارت بودند از زن نوح و زن لوط برای کافران و دو زن مؤمن که عبارت بودند از زن فرعون و حضرت مریم برای مؤمنان مثل زده شده است دو زن اولی در حسیض کفر و دو زن دومی در اوج ایمان بودند.

۴۸- مثل کجان و راستان:

(۱) - سوره تحریم، آیات ۱۲-۱۰.

سیری در علوم قرآن، ص: ۲۲۳

أَفَمَنْ يَمْشِي مُكِبًّا عَلَى وَجْهِهِ أَهْدَىٰ أَمَّنْ يَمْشِي سَوِيًّا عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۱)

آیا کسی که افتاده بر روی خویش راه می‌رود هدایت یافته‌تر است یا آن کسی که بر صراط مستقیم راه می‌رود؟

این هم یک نوع مثل مقابله‌ای است هرچند که در آن از لفظ مثل و یا کاف تشبیه استفاده نشده در اینجا حال دو نفر باهم مقایسه می‌شود کسی که به صورت افتاده و بی‌آنکه راه را درست بیند راه می‌رود و کسی که بر صراط مستقیم است و درست راه می‌رود معلوم است که دومی هدایت یافته‌تر است.

*** این بود متهایی که در قرآن کریم زده شده و در آنها مطالب عقلی که شاید برای بعضی‌ها قابل فهم و درک نباشد، در قالب متهایی از محسوسات بیان شده تا آن مطالب مهم در دسترس همه قرار بگیرد و با اندیشیدن در مضمون مثل پی به مطالب عالی‌ای که در پشت سر آن مثل است ببرند و از آن اخذ توشه کنند. در واقع این مثل‌ها انگیزه‌ایست برای متفکران که درست بیندیشند و درست نتیجه‌گیری کنند.

(۱) - سوره ملک، آیه ۲۲.

سیری در علوم قرآن، ص: ۲۲۴

سوگندهای قرآن

اشاره

برای اینکه مخاطب از حقانیت و درستی مطلب اطمینان حاصل کند، معمولاً در میان مطلب از ابزار تأکید استفاده می‌شود یکی از مهمترین و مؤثرترین ابزار تأکید سوگند خوردن است. قرآن کریم نیز برای افاده تأکید در کلام و جهت حصول اطمینان بر مخاطب، گاهی از سوگند استفاده کرده و در بیان مطالب مهم خود سوگند به کار برده است تا اهمیت مطلب و حتمی بودن آنرا به مخاطب تفهیم کند.

سوگندهای قرآن دو گونه است: یکی سوگند به خدا است که در آن خداوند به ذات خود سوگند می‌خورد و دیگر سوگند به مخلوقات خدا که بسیار متنوع است و پدیده‌های گوناگون عالم هستی را در بر می‌گیرد:

نوع اول که در آن خداوند به ذات خود قسم یاد کرده، در هفت مورد از قرآن کریم آمده است که عبارتند از:

فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿۱﴾

نه قسم به پروردگارت ایمان نمی‌آورند.

(۱) - سوره نساء، آیه ۶۵.

سیری در علوم قرآن، ص: ۲۲۵

فَوَرَبِّكَ لَنَسْتَلَنَّهٗمْ أَجْمَعِينَ ﴿۱﴾

پس به پروردگار تو قسم که از همه آنها سؤال خواهیم کرد.

وَيَسْتَنْبِئُونَكَ أَحَقُّ هُوَ قُلُّ إِي وَرَبِّي إِنَّهُ لَحَقٌّ وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ ﴿۲﴾

از تو می‌پرسند که آیا آن حق است بگو آری قسم به پروردگارم که آن حق است و شما عاجزکنندگان نیستید.

فَوَرَبِّكَ لَنَحْشُرَنَّهٗمُ وَالشَّيَاطِينَ ﴿۳﴾

پس قسم به پروردگارت که همه آنها و شیاطین را محشور خواهیم کرد.

زَعَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ لَنْ يُبْعَثُوا قُلْ بَلَىٰ وَرَبِّي لَتُبْعَثُنَّ ﴿۴﴾

کافران گمان کردند که برانگیخته نخواهند شد بگو آری قسم به پروردگارم که برانگیخته خواهید شد.

فَوَرَبِّ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقٌّ مِثْلَ مَا أَنَّكُمْ تَنْطِقُونَ ﴿۵﴾

پس قسم به پروردگار آسمان و زمین که آن حق است مانند اینکه شما سخن می‌گوئید.

(۱) - سوره حجر، آیه ۹۲.

(۲) - سوره یونس، آیه ۵۳.

(۳) - سوره مریم، آیه ۶۸.

(۴) - سوره تغابن، آیه ۷.

(۵) - سوره ذاریات، آیه ۲۳.

سیری در علوم قرآن، ص: ۲۲۶

فَلَا أُقْسِمُ بِرَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ إِنَّا لَقَادِرُونَ ﴿۱﴾

قسم به پروردگار مشرقها و مغربها که ما توانا هستیم.

در این هفت مورد خداوند به ذات خود قسم می‌خورد و یا از پیامبر می‌خواهد که به ذات او قسم یاد کند. و در چند مورد هم از زبان دیگران نقل می‌کند که به ذات الهی قسم یاد کرده‌اند. در آیاتی که در زیر مشاهده می‌فرمائید اولی از قول حضرت ابراهیم و دومی از قول کافران نقل شده:

تَاللَّهِ لَأَكِيدَنَّ أَصْنَامَكُمْ ﴿۲﴾

سوگند به خدا که درباره بت‌های شما چاره خواهم اندیشید.

وَ أَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَا يَبْعَثُ اللَّهُ مِنْ يَمُوتٌ ﴿۳﴾

و سوگند خورند به خدا شدیدترین سوگندها را که خدا کسی را که مرده است مبعوث نخواهد کرد.

نوع دوم از سوگندهای قرآن سوگند به مخلوقات خدا و پدیده‌های گوناگون هستی است که به صورت متنوعی در قرآن آمده است. چیزهایی که در این نوع سوگند، متعلق قسم خداوند قرار گرفته عبارتند از:

۱- اجرام فلکی:

وَ الشَّمْسِ وَ ضُحَاهَا وَ الْقَمَرِ إِذَا تَلَاها وَ النَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا وَ اللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا وَ السَّمَاءِ

(۱) - سوره معارج، آیه ۴۰.

(۲) - سوره انبیاء، آیه ۵۷.

(۳) - سوره نحل، آیه ۳۸.

سیری در علوم قرآن، ص: ۲۲۷

وَ مَا بَنَاهَا وَ الْأَرْضِ وَ مَا طَحَّاهَا ﴿۱﴾

سوگند به خورشید و پرتو آن و به ماه هنگامی که به دنبال آن آید و به روز هنگامی که تابناکش سازد و به شب هنگامی که پوشدش و به آسمان و آنچه آن را ساخت و به زمین و آنچه آن را گسترانید.

وَ النَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ ﴿۲﴾

سوگند به ستاره هنگامی که فرود می‌آید.

۲- مکانها:

وَ الْبَيْتِ الْمَعْمُورِ وَ السَّقْفِ الْمَرْفُوعِ وَ الْبُحْرِ الْمَسْجُورِ ﴿۳﴾

سوگند به خانه آباد و سقف برافراشته و دریای آکنده.

لَا أُقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ وَ أَنْتَ حِلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ ﴿۴﴾

سوگند به این شهر در حالیکه تو در آن هستی.

۳- زمانها

لَا أُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ «۵»

(۱)- سوره شمس، آیات ۵-۱.

(۲)- سوره نجم، آیه ۱.

(۳)- سوره طور، آیات ۶-۴.

(۴)- سوره بلد، آیات ۲-۱.

(۵)- سوره قیامت، آیه ۱.

سیری در علوم قرآن، ص: ۲۲۸

سوگند به روز قیامت.

وَالْيَوْمِ الْمَوْعُودِ «۱»

سوگند به روز تعیین شده.

فَلَا أُقْسِمُ بِالشَّفَقِ وَاللَّيْلِ وَمَا وَسَقَ «۲»

سوگند به شفق و به شب و آنچه فراگیرد.

وَاللَّيْلِ إِذَا عَسْعَسَ وَالصُّبْحِ إِذَا تَنَفَّسَ «۳»

قسم به شب هنگامی که تاریکیش پشت کند و به صبح هنگامی که بدرخشد.

وَالْفَجْرِ وَلَيَالٍ عَشْرٍ «۴»

سوگند به فجر و به شبهای دهگانه.

وَالْعَصْرِ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ «۵»

سوگند به عصر که انسان در زیانکاری است.

(۱)- سوره بروج، آیه ۲.

(۲)- سوره انشقاق، آیات ۱۷-۱۶.

(۳)- سوره تکویر، آیات ۱۸-۱۷.

(۴)- سوره فجر، آیات ۲-۱.

(۵)- سوره عصر، آیات ۲-۱.

سیری در علوم قرآن، ص: ۲۲۹

۴- اشخاص:

لَعَمْرُكَ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ «۱»

سوگند به جان تو که آنها در مستی خویش فرو رفته‌اند.

وَالِدٍ وَمَا وَلَدَ «۲»

سوگند به پدر و آنچه که متولد شد.

۵- نیروهای عمل‌کننده:

وَ الصَّافَّاتِ صَفًّا فَالزَّاجِرَاتِ زَجْرًا ﴿٣﴾

سوگند به آنانکه صف بندند صف بستنی پس آنها که زجر می‌کنند زجر کردنی.

وَ الدَّارِيَاتِ ذُرُوءًا فَالْحَامِلَاتِ وِقْرًا فَالْجَارِيَاتِ يُسْرًا فَالْمُقَسَّمَاتِ أَمْرًا ﴿٤﴾

سوگند به پاشندگان پاشیدنی پس بردارندگان به سنگینی پس روندگان به آسانی پس تقسیم‌کنندگان کار.

وَ الْمُرْسَلَاتِ عُرْفًا فَالْعَاصِفَاتِ عَصْفًا وَ النَّاشِرَاتِ نَشْرًا فَالْفَارِقَاتِ فَرَقًا فَالْمُلْقِيَاتِ

(۱)- سوره حجر، آیه ۷۲.

(۲)- سوره بلد، آیه ۳.

(۳)- سوره صافات، آیات ۲-۱.

(۴)- سوره ذاریات، آیات ۴-۱.

سیری در علوم قرآن، ص: ۲۳۰

ذُكْرًا ﴿١﴾

سوگند به فرستاده شدگان بی‌پایی و به تندروندگان تند رفتنی و به گسترانندگان گسترانیدنی و به جدائی‌افکنندگان جداکردنی و به القاء‌کنندگان ذکر.

وَ الْعَادِيَاتِ ضَبْحًا فَالْمُورِيَاتِ قَدْحًا فَالْمُغِيرَاتِ صُبْحًا ﴿٢﴾

سوگند به اسبانی که نفسشان به شماره افتاده و به تاخت‌کنندگانی که با سم ستورشان آتش برافروزند و یورش برندگان در صبح.

۶- کتاب و قلم:

وَ كِتَابٍ مَسْطُورٍ فِي رَقٍّ مَّنْشُورٍ ﴿٣﴾

سوگند به کتاب نوشته شده در پوستی گسترده.

ن وَالْقَلَمِ وَ مَا يَسْطُرُونَ ﴿٤﴾

سوگند به قلم و آنچه می‌نویسند.

۷- قرآن:

(۱)- سوره مرسلات، آیات ۵-۱.

(۲)- سوره عادیات، آیات ۳-۱.

(۳)- سوره طور، آیات ۳-۲.

(۴)- سوره قلم، آیه ۱.

سیری در علوم قرآن، ص: ۲۳۱

یس وَ الْقُرْآنِ الْحَكِيمِ ﴿١﴾

سوگند به قرآن حکیم.
ص وَالْقُرْآنِ ذِي الذِّكْرِ «۲»
سوگند به قرآن که دارای ذکر است.
ق وَالْقُرْآنِ الْمَجِيدِ «۳»
سوگند به قرآن مجید.

۸- نفس انسانی:

وَلَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ «۴»
سوگند به نفس مذمت کننده
وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا «۵»
سوگند به نفس و آنچه آنرا آفرید پس به آن راه فجور و تقوی را یاد داد.

۹- میوه:

- (۱)- سوره یس، آیه ۱. سیری در علوم قرآن ۲۳۱ - میوه: ص: ۲۳۱
 - (۲)- سوره ص، آیه ۱.
 - (۳)- سوره ق، آیه ۱.
 - (۴)- سوره قیامت، آیه ۲.
 - (۵)- سوره شمس، آیه ۶.
- سیری در علوم قرآن، ص: ۲۳۲
وَالزَّيْتُونِ وَالزَّيْتُونِ «۱»
سوگند به انجیر و زیتون.

*** دیدیم که بسیاری از پدیده‌های جهان آفرینش در قرآن کریم متعلق سوگند قرار می‌گیرد و خداوند در کلام خود به بعضی از موجودات خود قسم یاد می‌کند. اکنون باید دید که هدف از این سوگندها تنها بیان تأکید مطلب است و یا هدفهای دیگر نیز در پشت سر این سوگندها وجود دارد؟

پرواضح است که دلیل اصلی آوردن سوگند در کلام یک متکلم تأکید بر اهمیت مطلبی است که پس از سوگند می‌آید. وقتی می‌گوئیم قسم به جانم که تو را دوست دارم منظور متکلم از آوردن این سوگند تأکید بر جمله «تو را دوست دارم» است و البته همیشه متکلم به چیزی که برای او عزیز است سوگند می‌خورد.

ولی در قرآن علاوه بر این موضوع هدف دیگر هم وجود دارد و آن وادار کردن مردم به مطالعه و تفکر در چیزهایی است که مورد قسم واقع شده است و لذا چیزهایی که در قرآن مورد قسم واقع شده از تنوع و گستردگی خاصی برخوردار می‌باشد و در واقع قرآن کریم با این قسم‌ها سوژه‌هایی به دست می‌دهد که مردم درباره آنها بیندیشند و ای بسا در این اندیشه‌هاست که به حقائق والائی پی‌می‌برند و به مفاهیم مهم و سازنده‌ای دست می‌یابند و یا از نظر روحی تقویت می‌شوند.

وقتی قرآن به اسبانی که زیر پای مجاهدان نفس نفس می‌زند قسم می‌خورد و یا به مجاهدانی که بامدادان به صفوف دشمن یورش

می‌برند سوگند یاد می‌کند بدیهی است که در اینجا نفس قسم موضوعیت دارد و تأثیر و کارآئی آن در نفوس مؤمنان بیشتر از تأثیر یک جمله انشائی است.

و یا وقتی به عمر و جان پیامبر قسم می‌خورد و یا شهر مکه را با این وصف که

(۱) - سوره تین، آیه ۱.

سیری در علوم قرآن، ص: ۲۳۳

پیامبر هم در آن باشد مورد قسم قرار می‌دهد، ارزش و اعتبار پیامبر را ترسیم می‌کند.

سوگند خوردن قرآن به اجرام فلکی و به زمین و آسمان و ستارگان و شب و روز و روشنائی و تاریکی و پدیده‌های دیگر عالم خلقت، نوعی فراخوانی مردم به مطالعه و تفکر در این پدیده‌هاست که هم عالیترین درس خداشناسی را از آن بیاموزند و هم نیروهای نهفته در طبیعت را به استخدام خود درآورند.

و یا در سوره مبارکه تین در کنار سوگند خوردن به‌طور سینا و شهر مکه که جایگاه وحی الهی و تأمین‌کننده غذای روحی برای انسان بودند، به دو غذای جسمی انجیر و زیتون هم سوگند می‌خورد و این معنای خاص خود را دارد و عمومیت و شمول آموزه‌های قرآن را می‌رساند که پایه‌پای نیازهای روحی انسان به نیازهای جسمی او نظر دارد.

معمولاً وقتی ما سوگندی می‌خوریم برای تأکید یک مطلب دیگر است و مثلاً سوگند می‌خوریم که فلان عمل را انجام داده‌ایم. چیزی که به آن قسم می‌خوریم «مقسم به» و مطلبی که بخاطر آن قسم می‌خوریم «جواب قسم» خوانده می‌شود. در قرآن کریم گاهی جواب قسم حذف شده و تنها قسم و مقسم به آمده است یعنی خداوند در مواردی به چیزی قسم می‌خورد ولی موضوع و مطلبی را که قسم برای تأکید آن باشد ذکر نمی‌کند. در اینگونه موارد منظور خداوند بیان اهمیت و ارزش مقسم به است و جواب قسم هم حقانیت اوست که بیان نشده است. از این نمونه می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

ص وَالْقُرْآنِ ذِی الذِّکْرِ بَلِ الدِّینِ کَفَرُوا فِی عِزَّةٍ وَشِقَاقِ «۱»

قسم به قرآن که دارای ذکر است بلکه کافران در سرکشی و ستیز هستند.

(۱) - سوره ص، آیات ۲-۱.

سیری در علوم قرآن، ص: ۲۳۴

در این آیه جواب قسم ذکر نشده و پس از قسم و مقسم به مطلب جدیدی با حرف «بل» شروع شده است. در اینجا منظور خداوند بیان عظمت قرآن است و جواب قسم هم از خود مقسم به معلوم است و آن اینکه قرآن دارای ذکر است، و مانند همین آیه است آیه (ق و القرآن المجید) که در آنجا نیز جواب قسم نیامده و هدف بیان عظمت قرآن است.

لَا أُقْسِمُ بِیَوْمِ الْقِیَامَةِ وَلَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللُّوَامَةِ أَلْیَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَلَّنْ نَجْمَعُ عِظَامَهُ «۱»

سوگند می‌خورم به روز قیامت و سوگند می‌خورم به نفس ملامت‌کننده آیا انسان گمان کرده که ما استخوانهای او را جمع نخواهیم کرد.

ملاحظه می‌کنید که در این آیات شریفه دو تا قسم آمده ولی جوابی برای قسم‌ها ذکر نشده در اینجا نیز منظور بیان حقانیت و اهمیت روز قیامت و نیز بیان اهمیت نفس لوامه که همان وجدان بشری است، می‌باشد و جواب قسم از خود مقسم به پیداست.

(۱) - سوره قیامت، آیات ۳-۱.

سیری در علوم قرآن، ص: ۲۳۵

خطابه‌های قرآن

یکی از شیوه‌های قرآن در بیان مطالب خود اینست که گاهی پیش از بیان مطلب، مخاطب خود را ندا می‌دهد و از او نام می‌برد. معلوم است که این روش از نظر روانی تأثیر زیادی در مخاطب دارد و او را به اندیشیدن کامل در محتوی خطاب و مطلب ارائه شده وادار می‌سازد.

این موضوع در علوم تربیتی و روانشناسی روشن شده که وقتی متکلم نام مخاطب را به صورت خطاب بیان کند توجه مخاطب یا شنونده به سخن متکلم جلب می‌شود و او را از حواس پرتی و عدم توجه به سخن نجات می‌دهد. وقتی به هنگام خطابه و سخنرانی می‌گوئیم: ای آقا یا ای خانم مطلب چنان است و یا تیپ خاصی را با وصف آنها خطاب می‌کنیم و مثلاً می‌گوئیم: آقای راننده احتیاط کن و یا نام شخص خاصی را می‌بریم و می‌گوئیم حسن آقا با تو هستم فلان کار را انجام بده، در همه این موارد مخاطب مورد نظر که شاید تا آن زمان توجهی به گفته‌های گوینده نداشت، با تمام حواس به سخن گوینده توجه خواهد نمود و پیام او را دریافت خواهد کرد.

به‌رحال ذکر نام یا صفت شنونده در سخن گوینده یکی از شیوه‌های تجربه شده برای جلب توجه اوست. قرآن کریم نیز در موارد بسیاری از همین شیوه استفاده کرده و مخاطب‌های خاصی را نام برده است بعضی از آنها عبارتند از:

۱- خطاب به عموم مردم: گاهی روی سخن با عموم مردم اعم از مؤمن و کافر است در اینگونه موارد گاهی مطلب با خطاب (یا أَيُّهَا النَّاسُ) آغاز می‌شود که در بیست و یک

سیری در علوم قرآن، ص: ۲۳۶

مورد آمده است و گاهی با خطاب (یا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ) است که در دو مورد آمده است.

نمونه این گونه خطابها به قرار زیر است:

یا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ «۱»

ای مردم عبادت کنید پروردگارتان را که شما و کسانی را که پیش از شما بودند آفرید شاید پرهیزگار باشید.

یا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا عَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ «۲»

ای انسان چه چیزی تو را نسبت به پروردگار کریمت مغرور کرد؟

البته توجه کنیم که در خطاب "یا ایها الناس" حکم روی افراد بشر رفته و در خطاب "یا ایها الانسان" حکم روی نوع بشر است.

۲- خطاب به مؤمنان: در اینگونه خطابها روی سخن با گروه مؤمنان است بدیهی است که اینگونه خطابها اثر روحی خوبی بر اهل ایمان می‌گذارد و لذت این خطاب، مطلبی را که پس از آن می‌آید بسیار آسان می‌نماید هرچند که دشوار باشد.

معمول‌ترین خطاب در قرآن کریم همین خطاب به مؤمنان است که با تعبیر:

(یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا) آمده است این تعبیر در هشتاد و هفت مورد از قرآن کریم ذکر شده است و با تفحصی که به عمل آمد معلوم

شد مطلبی که پس از خطاب آمده یکی از شش مورد است که به ترتیب کثرت ورود به شرح زیر است.

امر- در بسیاری از موارد پس از خطاب (یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا) به چیزی امر می‌شود و حکمی به صورت امر ابلاغ می‌گردد به عنوان نمونه:

(۲) - سوره انفطار، آیه ۶.

سیری در علوم قرآن، ص: ۲۳۷

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ ﴿١﴾

ای کسانی که ایمان آورده‌اید قیام به عدل کنید.

نهی - در موارد بسیار دیگری پس از این خطاب از چیزی و یا چیزهایی نهی می‌شود. به عنوان نمونه:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا الرِّبَا أَضْعَافًا مُضَاعَفَةً ﴿٢﴾

ای کسانی که ایمان آورده‌اید چند برابر ربا نخورید.

سؤال - گاهی پس از ذکر این خطاب، مؤمنان مورد سؤال قرار می‌گیرند و بیشتر مربوط به مسائل اخلاقی و اعتقادی است. به عنوان

نمونه:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ ﴿٣﴾

ای کسانی که ایمان آورده‌اید آیا شما را به تجارتي راهنمائی کنیم که شما را از عذابی دردناک نجات می‌دهد؟

خبر - در چند مورد، جمله بعد از خطاب یک مطلب خبری است که از حقیقتی و یا حکمی خبر می‌دهد، به عنوان نمونه:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ عَدُوًّا لَكُمْ ﴿٤﴾

ای کسانی که ایمان آورده‌اید همانا از همسران و فرزندانان دشمنانی

(۱) - سوره نساء، آیه ۱۳۵.

(۲) - سوره آل عمران، آیه ۱۳.

(۳) - سوره صف، آیه ۱۰.

(۴) - سوره تغابن، آیه ۱۴.

سیری در علوم قرآن، ص: ۲۳۸

برای شما هستند.

شرط - در چند مورد بعد از خطاب به مؤمنان یک جمله شرط آمده است که مشتمل بر بیان یک حقیقت است، به عنوان نمونه:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا ﴿١﴾

ای کسانی که ایمان آورده‌اید اگر از خدا بپرهیزید، خدا برای شما قوه تشخیص می‌دهد.

۳- خطاب به پیامبر اسلام صلی الله علیه و اله و سلم: گاهی خطاب خصوصی تر می‌شود و تنها به شخص پیامبر اسلام متوجه

می‌گردد و پس از خطاب امر یا نهی یا خبری بیان می‌شود.

مانند:

يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ ﴿٢﴾

ای پیامبر آنچه را که از خدا بر تو نازل شده ابلاغ کن.

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللَّهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿٣﴾

ای پیامبر! برای تو خدا و کسانی که از تو پیروی کرده‌اند، کافی است.

و همچنین آیاتی که در آنها به پیامبر «مَزْمَلٌ» و یا «مَدَّثَرٌ» خطاب شده است.

۴- خطاب به کافران: در آیاتی از قرآن کریم خداوند کافران را مورد خطاب قرار

(۱) - سوره انفال، آیه ۲۹.

(۲) - سوره مائده، آیه ۶۷.

(۳) سوره انفال، آیه ۶۴.

سیری در علوم قرآن، ص: ۲۳۹

داده و از اعمال آنها انتقاد کرده است این خطابه‌ها گاهی مربوط به همه کافران است و به صورت (یا أَيُّهَا الَّذِينَ كَفَرُوا) و یا (یا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ) آمده و گاهی مربوط به اهل کتاب است که به صورت (یا أَهْلَ الْكِتَابِ) و یا (یا أَيُّهَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ) آمده و یا خطاب به یهود است که به صورت (یا ایها الذین هادوا) آمده است.

گاهی هم خطاب به کافران است اما نه به صورتی که دین و آئین آنها مورد توجه باشد بلکه عمل خلاف آنها مورد توجه است و خطاب نیز روی همین عمل خلاف رفته است، مانند:

ثُمَّ إِنَّكُمْ أَيُّهَا الضَّالُّونَ الْمُكَذِّبُونَ لَأَكَلُونَ مِنْ شَجَرٍ مِنْ زُقُومٍ «۱»

سپس شما ای گروه گمراهان و تکذیب‌کننده از درخت زقوم خواهید خورد.

قُلْ أَفَعَبَّرَ اللَّهُ تَأْمُرُونَني أَعْبُدُ أَيُّهَا الْجَاهِلُونَ «۲»

بگو آیا به من امر می‌کنید که جز خدا را پرستم ای نادانان؟

غیر از خطابه‌هایی که ذکر شد در قرآن خطابه‌های دیگری هم آمده که خصوصی‌تر است و در ضمن داستانهای انبیاء وارد شده است، مانند: یا موسی یا یحیی؛ یا بنی اسرائیل؛ و همچنین خطابه‌هایی از قول دیگران نقل شده، مانند: ایها العزیز- ایها الصدیق- ایها الملاء و مانند آنها.

(۱) - سوره واقعه، آیه ۵۱.

(۲) سوره زمر، آیه ۶۴.

سیری در علوم قرآن، ص: ۲۴۰

واداشتن به تفکر

در میان جانداران روی زمین، انسان تنها موجودی است که به او عقل داده شده و می‌تواند به کمک عقل مسائل و موضوعات را تحلیل کند و به نتایج لازم برسد. با به کارگیری همین دستگاه خرد و اندیشه است که انسان می‌تواند از مجهولات خود بکاهد و به کسب معلومات جدید موفق شود.

تمام اختراعات و اکتشافات بشر در طول تاریخ چه در علوم ریاضی و طبیعی و چه در عالم سیاست و کشورداری و چه در مفاهیم عقلی و نظری همه و همه در سایه تفکر و اندیشیدن بوده است و بشر توانسته به کمک عقل و اندیشه دورانهای تاریک جهل را پشت سر بگذارد و از غارنشینی و زندگی جنگلی به کاخ‌نشینی برسد و بسیاری از نیروهای نهفته در طبیعت را به استخدام خود درآورد.

تفکر نه تنها در کشفیات علمی و اختراعات صنعتی حائز اهمیت است بلکه در مسائل تربیتی و اجتماعی نیز نقش تعیین‌کننده‌ای دارد و انسان به کمک همین تفکر می‌تواند در بهینه‌سازی مناسبات اجتماعی و فراهم کردن یک زندگی دسته‌جمعی سالم موفق شود.

به خاطر همین اهمیت تفکر و اندیشیدن است که قرآن کریم در پیام‌رسانی خود و در تربیت جامعه اسلامی برین، بهای بیشتری به

تفکر داده و از آن ابزاری برای رسیدن به کمال مطلوب ساخته است.

قرآن کریم آنچنان به مسئله تفکر اهمیت می‌دهد که یکی از اهداف مهم نزول

سیری در علوم قرآن، ص: ۲۴۱

قرآن را همان واداشتن مردم به تفکر اعلام می‌کند:

وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ ﴿۱﴾

و برای تو ذکر را نازل کردیم تا به مردم بیان کنی چیزی را که بر آنها نازل شده و شاید آنها تفکر کنند.

طبق این آیه هدف از نزول قرآن دو چیز بوده است یکی رساندن سخن خدا به مردم و دیگری وادار کردن مردم به تفکر و اندیشیدن و این می‌رساند که ابلاغ پیام‌های الهی به مردم بدون اینکه آنها از درون خود حرکتی بکنند و بیندیشند مفید فایده نیست همانگونه که تفکر انسان بدون راهنمایی وحی الهی به جایی نمی‌رسد. و این هر دو باید در کنار هم باشد تا انسان به زندگی انسانی دست پیدا کند و این همان مضمونی است که در روایات عقل آمده:

عن هشام عن موسی بن جعفر قال: یا هشام ان لله علی الناس حجتین حجة ظاهرة و حجة باطنة فاما الظاهرة فالرسل و الانبياء و الائمة و اما الباطنة فالعقول ﴿۲﴾

امام موسی بن جعفر به هشام فرمود: ای هشام خداوند را برای مردم دو حجت می‌باشد حجت ظاهری و حجت باطنی حجت ظاهری انبیاء و امامان هستند و حجت باطنی همان عقل‌های آنهاست.

خداوند که انسان را به تفکر و تدبر دعوت کرده، ابزار آنرا نیز در اختیار انسان قرار داده است این ابزار دو نوع است:

نوع اول: ابزاری که در درون انسان قرار دارد مانند چشم و گوش و خرد که

(۱) - سوره نحل، آیه ۴۴.

(۲) - اصول کافی ج ۱ ص ۱۹.

سیری در علوم قرآن، ص: ۲۴۲

اندیشیدن به وسیله آنها انجام می‌گیرد و انسان به وسیله چشم و گوش که کانالهای ارتباطی میان او و جهان خارج است سوژه را دریافت می‌کند و با عقل آنها را می‌سنجد و نتیجه‌گیری می‌کند:

قُلْ هُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ وَ جَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَ الْأَبْصَارَ وَ الْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ ﴿۱﴾

بگو خداست آنکه شما را آفرید و برای شما گوش و دیده‌ها و قلبها قرار داد، اندک است آنچه سپاس می‌گزارید.

نوع دوم: ابزاری که در بیرون از ذات انسانی است مانند سرگذشت پیشینیان و یا گفته‌های دیگران که باید آنها را شنید و روی آنها اندیشید.

فَأَقْصَصَ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ ﴿۲﴾

قصه‌ها را باز گو کن شاید آنها بیندیشند.

فَبَشِّرْ عِبَادَ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَ أُولَئِكَ هُمُ أُولُوا الْأَلْبَابِ ﴿۳﴾

پس مژده بده بندگان مرا آنها که سخن را می‌شنوند و سخنی را که بهتر است پیروی می‌کنند آنان همان کسانی هستند که خدا آنها را هدایت کرده و آنان همان صاحبان خردها هستند.

همچنین خداوند در قرآن کریم موضوعاتی را برای انسان پیشنهاد می‌کند که روی آنها بیندیشند تا به نتایج مطلوب برسند

موضوعات پیشنهادی قرآن از منظومه شمسی

(۱) - سوره ملک، آیه ۲۳.

(۲) - سوره اعراف، آیه ۱۷۶.

(۳) - سوره زمر، آیه ۱۸.

سیری در علوم قرآن، ص: ۲۴۳

گرفته تا خلقت خود انسان را شامل می‌شود:

إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ لِأُولِي الْأَلْبَابِ الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُجْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ ﴿١﴾

همانا در آفرینش آسمانها و زمین و آمد و شد شب و روز نشانه‌هایی برای صاحبان خرد وجود دارد آنها که خدا را در حال ایستاده و در حال نشسته و در حال خوابیده یاد می‌کنند و در آفرینش آسمانها و زمین می‌اندیشند. پروردگارا اینهمه را باطل نیافریدی منزهی تو پس ما را از عذاب آتش نگهدار.

إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفُلُكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَع النَّاسَ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَتَصْرِيفِ الرِّيَّاحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ﴿٢﴾

همانا در آفرینش آسمانها و زمین و گردش شب و روز و کشتی که در دریا به چیزی که به مردم سود می‌دهد، در جریان است و آنچه که خداوند از آسمان نازل کرده از آبی پس به وسیله آن زمین را پس از مرگش زنده کرده و در آن از هر جنبه‌ای پراکنده ساخته و نیز در گردش بادها و ابری که میان آسمان و زمین مسخر است، همانا نشانه‌هایی برای قومی که می‌اندیشند وجود دارد.

أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنفُسِهِمْ مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ

(۱) - سوره آل عمران، آیات ۱۹۰ - ۱۹۱.

(۲) - سوره بقره، آیه ۱۶۴.

سیری در علوم قرآن، ص: ۲۴۴

وَأَجَلٍ مُّسَمًّى ﴿١﴾

آیا در نفس‌های خود نمی‌اندیشید؟ خداوند آسمانها و زمین و آنچه را که در میان آنهاست جز به حق و مدتی تعیین شده نیافرید. *** با توجه به آیات فوق و آیات مشابه دیگر، قرآن کریم از همه انسانها دعوت می‌کند که در تمام پدیده‌های هستی و همچنین زندگی خود فکر کنند. بدیهی است که اگر انسان عقل و اندیشه خود را بکار گیرد و از امکانات فراوانی که خداوند در اختیار او قرار داده اندیشیده استفاده کند، به نتایج مطلوبی خواهد رسید و مشکلی نخواهد داشت.

تأکید قرآن بر تفکر و تعقل و تدبر و تعریفی که از عالمان و عاقلان و صاحبان خرد کرده است انگیزه مهمی برای وادار کردن مردم به اندیشیدن در مسائل گوناگون زندگی است و بدینسان قرآن می‌خواهد افرادی متفکر و اندیشمند تربیت کند.

(۱) - سوره روم، آیه ۸.

سیری در علوم قرآن، ص: ۲۴۵

اشاره

برای اثبات یک مطلب در درجه اول باید از راه دلیل و برهان وارد شده و با مقدمات علمی مطلب را ثابت کرد اما گاهی طرف مقابل اهل منطق و برهان نیست بلکه در برابر حق و حقیقت لجاجت می‌کند و با سرهم کردن حرفهای غیر منطقی و جدل کردن می‌خواهد سخن باطل خود را به کرسی بنشاند. در مقابل چنین شخصی جدل و مناظره ضرورت پیدا می‌کند و باید با جدل و مناظره او را مغلوب کرد.

در قرآن کریم هر دو روش به کار برده شده و در جهت اثبات مطالب حقه گاهی از برهانهای محکم و گاهی از جدل و مناظره استفاده شده است و ما اکنون نمونه‌هایی از هر دو را می‌آوریم:

الف- برهان:

اشاره

از نظر قرآن تمام پیامبران و بخصوص پیامبر اسلام دارای بینه بودند آنهم بینه‌های آشکار. منظور از بینه همان حجت و برهان است که برای اثبات مطالب خود اقامه می‌کردند پیامبران این بینات را از جانب خدا آورده بودند و مردم در برابر آن بینات گاهی تسلیم می‌شدند و در موارد بیشتری عناد می‌کردند و سرباز می‌زدند. اما بهر حال پیامبران بینات را می‌آوردند تا حجت بر مردم تمام شود:

وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ إِنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ بَعَدَ ذَلِكَ فِي الْأَرْضِ

سیری در علوم قرآن، ص: ۲۴۶

لْمُشْرِفُونَ ﴿۱﴾

به تحقیق پیامبران ما با بینه‌ها به سوی آنها آمدند آنگاه بسیاری از آنها در زمین اسرافکار شدند.

وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا الْقُرُونَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَمَّا ظَلَمُوا وَجَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ ﴿۲﴾

و به تحقیق اقوامی را که پیش از شما بودند هلاک کردیم هنگامیکه ستم کردند و پیامبران ما با بینه‌ها به سوی آنها آمدند.

لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَيَحْيَىٰ مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ وَإِنَّ اللَّهَ لَسَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿۳﴾

تا آنکس که هلاک می‌شود از روی بینه هلاک شود و آنکس که زنده می‌شود از روی بینه زنده شود و همانا خداوند زنده و داناست.

قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ فَلَوْ شَاءَ لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ ﴿۴﴾

بگو برای خداست حجت رسا پس اگر بخواهد همه شما را هدایت می‌کند.

يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا ﴿۵﴾

ای مردم از جانب پروردگارتان بر شما برهانی آمده و به سوی شما نور

(۱)- سوره مائده، آیه ۳۲.

(۲)- سوره یونس، آیه ۱۳.

(۳)- سوره انفال، آیه ۴۲.

(۴)- سوره انعام، آیه ۱۴۹.

(۵) - سوره نساء، آیه ۱۷۴.

سیری در علوم قرآن، ص: ۲۴۷

آشکاری نازل کردیم.

بنابراین اساس دین بر بینه و برهان و حجت و دلیل استوار است و پیامبران همواره با مردم با بینه‌های روشن و حجت‌های آشکار سخن می‌گفتند منتهی گاهی مردم آنها را می‌پذیرفتند و گاهی نمی‌پذیرفتند.

قرآن کریم در بسیاری از موارد مطلب را با بینه و برهان بیان کرده ولی برهانهای قرآن همانند برهانهای اصحاب فلسفه و کلام نیست. برهانهایی که در فلسفه و کلام به کار گرفته می‌شود پیچیده و مغلق است و به درد عموم مردم نمی‌خورد و کسانی از آنها استفاده می‌کنند که مقدماتی از علم داشته باشند اما برهانهای قرآن بگونه‌ای است که هم برای عالمان و هم برای غیر عالمان از مردم عامی قابل استفاده است. بنابراین در برهانهای قرآنی نباید اسلوب‌ها و روش‌های معمول در فلسفه و کلام را جستجو کرد بلکه این برهانها سبک خاص خود را دارد.

البته می‌توانیم بعضی از برهانهای قرآنی را قابل مقایسه و تشبیه با برهانهای کلامی بدانیم ما اکنون به چند نمونه از این برهانها اشاره می‌کنیم:

۱- برهان وجوب و امکان

در این مورد می‌توانیم آیه زیر را تلاوت کنیم در این آیه به فقر و غنا تصریح شده که از خواص ممکن و واجب است:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ ﴿١﴾

ای مردم شماستید محتاجان به خدا و خداوند همو است بی‌نیاز پسندیده.

۲- برهان نظم

(۱) - سوره فاطر، آیه ۱۵.

سیری در علوم قرآن، ص: ۲۴۸

در این مورد به آیه زیر توجه فرمائید:

قَالَتْ رُسُلُهُمْ أَفِي اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ﴿١﴾

پیامبرانشان به آنها گفتند آیا در وجود خدا شکی هست در حالیکه او نظم دهنده آسمانها و زمین است.

۳- برهان تمانع

(۲) در این مورد آیه زیر را تلاوت می‌کنیم:

لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا ﴿٣﴾

اگر در زمین و آسمان خدایانی جز الله بود همانا فساد می‌کردند.

۴- برهان امکان اعاده

به آیه زیر توجه فرمائید:

وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ ﴿٤﴾

و به ما مثلی زد و آفرینش خود را فراموش کرد گفت: چه کسی این استخوانها را که پوسیده است زنده خواهد کرد؟ بگو کسی آنها را زنده می‌کند که اول بار آنها را آفرید و او به هر نوع خلقتی آگاه است.

(۱) - سوره ابراهیم، آیه ۱۰.

(۲) - البته بحث درباره این برهانها و ایرادهائی که فلاسفه غرب از جمله هیوم به این برهانها کرده و پاسخ آنها از حوصله این کتاب خارج است. به کتاب روش رئالیسم از مرحوم علامه طباطبائی مراجعه فرمائید.

(۳) - سوره انبیاء، آیه ۲۲.

(۴) - سوره یس، آیات ۷۸-۷۹.

سیری در علوم قرآن، ص: ۲۴۹

ب- جدل

اشاره

در قرآن از فن جدل و مناظره نیز استفاده شده است جدل عبارت است از ترتیب مقدمات غیر علمی برای مغلوب کردن طرف مقابل و یا استفاده از موضوعاتی که طرف مقابل آنها را قبول دارد با شیوه خاصی که در کتب منطق و کتب مخصوص آداب مناظره آمده است.

در قرآن از دو نوع جدل یاد شده است:

۱- جدل به باطل

و آن جدالی است که اهل باطل برای سرکوبی حق می‌کنند این نوع جدال مذموم است و در آن از مقدمات باطل برای رسیدن به یک نتیجه استفاده می‌شود:

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُنِيرٍ ﴿١﴾

و از مردم کسانی هستند که درباره خدا مجادله می‌کنند بدون آنکه علمی یا هدایتی یا کتابی روشن‌کننده داشته باشند.

۲- جدال به احسن

این نوع جدال از نظر قرآن مطلوب است و قرآن به آن امر کرده. این جدال جدالی است که برای اثبات یک مطلب حق است و نیز مقدمات آن طوری انتخاب شده که موجب اهانت به طرف مقابل و رنجش خاطر او نمی‌گردد بلکه با جملاتی مؤدبانه و زیبا ادا می‌شود:

وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ ﴿٢﴾

و با اهل کتاب مجادله نکنید مگر با چیزی که آن نیکوتر است.

(۱) - سوره لقمان، آیه ۲۰.

(۲) - سوره عنکبوت، آیه ۴۶.

سیری در علوم قرآن، ص: ۲۵۰

ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ ﴿۱﴾

به راه پروردگارت با حکمت و موعظه نیکو دعوت کن و با آنها با روشی که نیکوتر است مجادله نما.

در این آیه به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دستور داده می‌شود که در مقام دعوت مردم به ترتیب از سه روش استفاده کند: اول به وسیله حکمت و مقدمات علمی دوم به وسیله تحریک احساسات آنها و موعظه و سوم استفاده از مقدمات جدلی آنها به صورت زیبایی که احساسات طرف مقابل جریحه‌دار نشود.

در اینجا برای متمیم فایده صورت مجادله‌ای را که میان نمرود و حضرت ابراهیم واقع شده و نیز مجادله میان پیامبر اسلام صلی الله علیه و اله و سلم و نصاری نجران را که هر دو در قرآن آمده است، می‌آوریم:

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ حَرَّجَ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ قَالَ أَنَا أُحْيِي وَأُمِيتُ قَالَ إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴿۲﴾

آیا ندیدی کسی را که با ابراهیم درباره پروردگارش محاجه و مناظره کرد که خدا به او سلطنت داده بود هنگامی که ابراهیم گفت: پروردگار من کسی است که زنده می‌کند و می‌میراند. گفت: من نیز زنده می‌کنم و می‌میرانم! ابراهیم گفت: همانا خداوند آفتاب را از مشرق بیرون می‌آورد تو آن را از مغرب بیرون بیاور. در اینجا آنکه کافر بود (نمرود) بهت زده شد و خدا گروه ظالمان را هدایت نمی‌کند.

(۱) - سوره نحل، آیه ۱۲۵.

(۲) - سوره بقره، آیه ۲۵۸.

سیری در علوم قرآن، ص: ۲۵۱

طبق مضمون و شأن نزول این آیه نمرود در مقابل استدلال ابراهیم به اینکه خدا زنده می‌کند و می‌میراند دستور داد که دو نفر از محکومین به اعدام را حاضر کردند سپس دستور داد یکی را کشتند و دیگری را آزاد کردند آنگاه رو به ابراهیم گفت من نیز زنده می‌کنم و می‌میرانم! ابراهیم سخن را عوض کرد و با یک مقدمه جدلی نمرود را مغلوب و ساکت نمود.

فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ ﴿۱﴾

پس هر کس با تو درباره آن (نبوت) پس از علم و یقینی که بر تو حاصل شده، محاجه کند پس بگو بیائید فراخوانیم پسران ما و پسران شما و زنان ما و زنان شما و جانهای ما و جانهای شما را سپس مباحله کنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار بدهیم.

در این آیه که به آیه مباحله معروف است پیامبر اسلام صلی الله علیه و اله و سلم ماموریت می‌یابد در مقابل نصاری نجران که به مقام محاجه و مناظره با پیامبر آمده بودند، آنها را به مباحله دعوت کند به این صورت که دو طرف عزیزترین کسان خود را فراخوانند و در مقابل یکدیگر قرار گیرند آنگاه هر کسی را که از دو طرف دروغ می‌گوید نفرین کنند. در مقابل این دعوت نصاری نجران عقب‌نشینی کردند و مغلوب شدند.

از مجموع این بحثها معلوم شد که قرآن کریم در پیام‌رسانی خود از روش برهان و جدل نیز استفاده کرده است و با این روش

مطالب خود را به اثبات رسانیده و مخالف را مغلوب نموده و به اصطلاح قطع کرده است.

(۱) - سوره آل عمران، آیه ۶۱.

سیری در علوم قرآن، ص: ۲۵۲

ایجاز و اطناب

اشاره

وقتی متکلمی سخن می‌گوید اگر سخن او به صورت معمولی و مبتذل باشد شنونده رغبتی به گوش دادن نشان نمی‌دهد ولی اگر با استفاده از تکنیک‌های خاص کلام و همراه با فنون فصاحت و بلاغت باشد، شنونده را به سوی خود جلب خواهد کرد. یکی از فنون مهم فصاحت و بلاغت که باعث جلب شنونده به کلام متکلم می‌شود، ایجاز و اطناب است در اهمیت موضوع کافی است که بدانیم که به عقیده بعضی از اهل فن، فصاحت چیزی جز ایجاز و اطناب نیست. «ایجاز» عبارت است از بیان یک مطلب با الفاظی کمتر از معمول آنهم بگونه‌ای که به ادای مقصود متکلم لطمه‌ای نزنند و یا موجب پیچیدگی عبارت نشود و «اطناب» عبارت است از بیان یک مطلب با الفاظی بیشتر از معمول البته در جایی که مقام اقتضای آنرا بکند. واسطه میان ایجاز و اطناب را «مساوات» می‌گویند که لفظ با معنی مساوی است و اینگونه سخن گفتن خالی از لطف کلام است.

به عقیده اهل فن تمام جملات قرآن یا با ایجاز ادا شده و یا با اطناب. و کلام مساوی در قرآن وجود ندارد. «۱» در کتب مربوط به فنون فصاحت و بلاغت، بحثهای مفصلی درباره ایجاز

(۱) - سیوطی، الاتقان ج ۲ ص ۵۴.

سیری در علوم قرآن، ص: ۲۵۳

و اطناب و اقسام آنها شده است که ما وارد آن بحثها نمی‌شویم و تنها به ذکر نمونه‌هایی از ایجاز و اطناب در آیات قرآنی می‌پردازیم.

ایجاز گاهی با حذف یک یا چند کلمه است که سیاق کلام به آنها دلالت دارد و گاهی کلمه‌ای حذف نمی‌شود ولی در عبارت از کلمه‌ای استفاده می‌شود که معنای وسیعی دارد و شامل مفاهیم متعددی می‌شود. به اولی ایجاز حذف و به دومی ایجاز قصر گفته می‌شود.

دو نمونه از ایجاز حذف در آیات قرآنی:

إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ «۱»

تو را عبادت می‌کنیم و از تو کمک می‌خواهیم.

در این آیه متعلق کلمه «نستعین» حذف شده یعنی مشخص نشده که از خداوند برای چه چیزی کمک خواسته می‌شود و تقدیر آن چنین است که (علی کل الامور) یعنی بر همه چیز و چون واضح و روشن بوده این کلمات حذف شده است.

وَلَوْ تَرَىٰ إِذِذْ وَقَفُوا عَلَى النَّارِ فَقَالُوا يَا لَيْتَنَا نُرَدُّ «۲»

و اگر بینی که کافران بر آتش نگهداشته شده‌اند. پس گفتند: ای کاش برمی‌گشتیم.

در این آیه بعد از حرف «لو» که به معنی «اگر» می‌باشد شرط آمده ولی جزاء حذف شده است و مشخص نشده که اگر کافران را ایستاده و بر آتش می‌دیدید چه می‌شد و تقدیر آن چیزی مشابه این جمله است که: (لرأیت امرا فضیعا) یعنی منظره وحشتناکی

(۱) - سوره حمد، آیه ۵.

(۲) - سوره انعام، آیه ۲۷.

سیری در علوم قرآن، ص: ۲۵۴

می‌دیدید و چون این عبارت از سیاق جملات قبلی روشن است و لذا حذف شده و لزومی به ذکر آن نیست.

دو نمونه از ایجاز قصر در آیات قرآنی:

إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ «۱»

خداوند امر می‌کند به عدل و احسان و پرداختن به خویشاوندان

در این آیه چیزی حذف نشده ولی از کلماتی استفاده شده که بر معانی و مفاهیم بسیاری دلالت می‌کند و در واقع با الفظی اندک معانی بسیاری بیان شده است مثلا کلمه عدل با اینکه سه حرف بیشتر ندارد ولی مفاهیم زیادی را دربر گرفته چون عدل در اینجا به معنای اعتدال و میانه‌روی است و می‌دانیم که همه اخلاق پسندیده به عدل و میانه روی برمی‌گردد همچنین شامل اعتدال سیاسی و اجتماعی و اقتصادی نیز می‌شود. بنابر این با یک لفظ انبوهی از معنا و مفهوم اراده شده است.

«اطناب» هم مانند «ایجاز» دو نوع دارد یکی اطناب بسط و دیگری اطناب زیادت. اولی با تکثیر جمله‌هاست به این صورت که با اضافه کردن چند مطلب مختلف به روی هم مطلب دیگری تقویت شود (به‌طوریکه در مثال‌ها خواهیم دید) دومی با زیادت کلمه یا جمله‌ای بخاطر تاکید در مطلب که خود این نوع به اقسام زیادی تقسیم می‌شود.

دو نمونه از اطناب بسطی در قرآن:

الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهِ «۲»

کسانی که عرش و اطراف آن را حمل می‌کنند، به ستایش پروردگارشان

(۱) - سوره نحل، آیه ۹۰.

(۲) - سوره غافر، آیه ۷.

سیری در علوم قرآن، ص: ۲۵۵

تسبیح می‌گویند و به او ایمان دارند.

در این آیه جمله (و یؤمنون به) از قبیل اطناب است زیرا معلوم است که حاملان عرش الهی به خدا ایمان دارند و نیازی به ذکر آن نیست و اینکه باز خداوند می‌فرماید آنها به خدا ایمان دارند به خاطر فایده‌ای است و آن اینکه ارزش و اهمیت ایمان بر مردم معلوم شود.

وَوَيْلٌ لِلْمُشْرِكِينَ الَّذِينَ لَا يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ «۱»

وای بر مشرکان آنها که زکات نمی‌دهند.

در این آیه برای مشرکان صفتی آورده و آن این که آنها زکات نمی‌دهند در حالیکه معلوم است که مشرکان زکات نمی‌دهند ذکر این صفت یک نوع اطناب بسطی است و هدف از آن بیان اهمیت زکات است

دو نمونه از اطناب زیادت در قرآن:

وَقَالَ اللَّهُ لَا تَتَّخِذُوا إِلَهَيْنِ اثْنَيْنِ «۲»

و خدا گفت دو تا خدا اتخاذ نکنید.

در این آیه ذکر کلمه «اثنین» یک اطناب است و دو گانه بودن از کلمه «الیهین» به دست می‌آید و اینکه مجدداً دو گانه بودن تکرار می‌شود یک نوع تاکید است و فایده آن این است که اتخاذ دو خدا به خاطر همین دوتا بود نشان ممنوع است و دوتائی در این جا موضوعیت دارد.

(۱) - سوره فصلت، آیه ۷.

(۲) - سوره نحل، آیه ۵۱.

سیری در علوم قرآن، ص: ۲۵۶

فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامًا ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ فِي الْحَجِّ وَ سَبْعَةَ إِذَا رَجَعْتُمْ تِلْكَ عَشْرَةٌ كَامِلَةٌ «۱»

پس اگر کسی (در ایام حج قربانی) پیدا نکرد پس سه روز در حج روزه بگیرد و هفت روز هنگامی که بازگشتند این ده روز کامل است.

در این آیه جمله (تلك عشره كامله) از باب اطناب است و برای تاکید می‌باشد و فایده آن این است برای شنونده این ابهام باقی نماند که تصور کند منظور سه روز در حج و یا هفت روز موقع برگشتن است که هر کدام را انتخاب کند کافی باشد. جمله «و تلك عشره كامله» این ابهام را از بین می‌برد و روشن می‌سازد که ده روز کامل باید روزه بگیرد سه روز در حج و هفت روز پس از بازگشت.

بهرحال ایجاز و اطناب به عنوان دو عامل مهم فصاحت و بلاغت در قرآن رعایت شده و قرآن در پیام‌رسانی خود این صنعت کلامی را به کار برده است.

(۱) - سوره بقره، آیه ۱۹۶.

سیری در علوم قرآن، ص: ۲۵۷

ارائه الگو از خوبان و بدان

یکی از مهمترین ابزار تعلیم و تربیت که اثر قاطع و تعیین کننده‌ای در ساختن شخصیت فرد و جامعه دارد، ارائه نمونه‌ها و الگوهای گویا از ارزشها و ضد ارزشهاست.

بدینصورت که صفات نیک و صفات ناپسند تجسم پیدا کند و در قالب نمونه‌های عینی ارائه شود.

برای این کار می‌توان از قصه و داستان و بخصوص تاریخ که منبعی غنی و سرشار از عبرتها و عبرت آموزیهاست، استفاده کرد با استفاده از قصه و تاریخ می‌توان به خوبی‌ها و بدی‌ها عینیت داد و آنها را در قالب نمونه‌های تاریخی تجسم بخشید بگونه‌ایکه شخص، آنها را همانند نمایشنامه از نزدیک ببیند و خود را در کنار قهرمان تاریخ بداند و با آنها باشد و عاقبت خوب یا بد آنها و

عوامل شکست و پیروزی را به خوبی درک کند.

تاریخ به ما چیزهای مهمی می‌آموزد و ما می‌توانیم از داده‌های تاریخ مدرسه‌ای بسازیم و با بررسی انگیزه‌های شکست و پیروزی و بالا آمدن و پائین رفتن شخصیت‌های تاریخی و قهرمان داستان، درسهای عملی از آن بیاموزیم.

قرآن کریم در مقام تعلیم و تربیت به صورت گسترده‌ای از تاریخ استفاده کرده است و با طرح قصه‌های گوناگون تاریخی و با استفاده منطقی از تاریخ آنرا در خدمت اهداف خود قرار داده است قرآن در قصه‌های خود نیکی‌ها و زشتی‌ها را مجسم می‌کند

سیری در علوم قرآن، ص: ۲۵۸

و شنونده و یا خواننده را در حالتی قرار می‌دهد که گویا در فضای داستان نفس می‌کشد و با شخصیت‌های آن زندگی می‌کند و بدینگونه الگوهای که قرآن کریم در قصه‌های خود به دست می‌دهد نمونه‌های عینی و لمس شده از خوبان و بدان است و این در پرورش افراد بسی مؤثر و کارساز است. و لذا قرآن هدف از ذکر قصه‌ها را عبرت آموزی و رسیدن به آرامش خاطر و واداشتن مردم به تفکر معرفی می‌کند:

لَقَدْ كَانَ فِي قَصصِهِمْ عِبْرَةً لِّأُولِي الْأَلْبَابِ «۱»

همانا در قصه‌های آنان عبرتی برای صاحبان اندیشه است.

وَ كَلَّا نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ مَا نُثَبِّتُ بِهِ فُؤَادَكَ «۲»

از داستانهای پیامبران همه را برای تو بازگو می‌کنیم تا قلب تو را به وسیله آن آرامش بدهیم.

فَأَقْصصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ «۳»

قصه‌ها را بازگو کن تا شاید آنها بیندیشند.

هرچند که همه قصه‌های قرآن هدف‌های مشخصی را تعقیب می‌کند و همه آنها نمونه‌هایی از افراد خوب و بد ارائه می‌دهد ولی در بعضی از آنها به خصوص انگشت روی نمونه‌ها می‌گذارد و با هدف الگو قرار دادن آنها به قصه می‌پردازد.

گاهی دو نمونه خوب و بد را در کنار هم قرار می‌دهد و آنها را با همدیگر مقایسه

(۱) - سوره یوسف، آیه ۱۱۱.

(۲) - سوره هود، آیه ۱۲۰.

(۳) - سوره اعراف، آیه ۱۷۶.

سیری در علوم قرآن، ص: ۲۵۹

می‌کند تا شنونده یا خواننده خود راه بیفتد و با اندیشیدن درباره آن دو نمونه و سنجش عملکرد آنها با یکدیگر به نتایج مطلوبی دست پیدا کند:

وَ اتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنِي آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا فَتُقْبِلُ مِنْ أَحَدِهِمَا وَ لَمْ يَتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ قَالَ لَأَقْتُلَنَّكَ قَالَ إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ لَئِن بَسَطْتَ إِلَيَّ يَدَكَ لِتَقْتُلَنِي مَا أَنَا بِبَاسِطِ يَدِيَ إِلَيْكَ لِأَقْتُلَكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ تَبُوءَ بِإِثْمِي وَ إِثْمَكَ فَتَكُونَ مِنَ أَصْحَابِ النَّارِ وَ ذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ أَخِيهِ فَقَتَلَهُ فَأَصْبَحَ مِنَ الْخَاسِرِينَ «۱»

و بر آنان داستان دو پسر آدم را به حق بخوان هنگامیکه هر دو قربانی کردند پس قربانی یکی قبول شد و از دیگری قبول نشد (یکی به دیگری) گفت: البته تو را می‌کشم او گفت همانا خداوند از پرهیزگاران قبول می‌کند اگر تو دست خود را دراز کنی که مرا بکشی من دست خود را به سوی تو دراز نخواهم کرد که تو را بکشم من از پروردگار جهانیان می‌ترسم من می‌خواهم گناه من و گناه خود را برداری تا از اصحاب آتش شوی و اینست جزای ستمگران پس نفس آن دیگری او را وادار به کشتن برادرش کرد پس

او را کشت و از زیانکاران شد.

در این آیات دو پسر حضرت آدم به نامهای هابیل و قابیل با یکدیگر مقایسه شده‌اند و هابیل یعنی برادری که قربانی او قبول گردید و به دست برادرش کشته شد نمونه الگوی انسان خوب و قابیل برادر دیگر که قربانی او قبول نشد و دست به جنایت زد و برادر خود را کشت نمونه انسان بد و شرور معرفی شده‌اند.

ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَتَ نُوحٍ وَ امْرَأَتَ لُوطٍ ... «۲»

(۱) - سوره مائده، آیات ۲۷ - ۳۰.

(۲) - سوره تحریم، آیات ۱۰ - ۱۲.

سیری در علوم قرآن، ص: ۲۶۰

در این آیات شریفه که متن و ترجمه آن در بخش مثلهای قرآن (مثل ۴۷) گذشت، دو زن بد را با دو زن خوب مقایسه می‌کند دو زن بد زن نوح و زن لوط هستند با اینکه همسر پیغمبر بودند اما گمراه شدند و با اعمال زشت و ناپسند خود به صورت نمونه‌هایی از انسانهای بد درآمدند. و دو زن خوب عبارت بودند از زن فرعون و مریم که نمونه‌های پاکی و ایمان و تقوا بودند. قرآن کریم در اینجا زن نوح و زن لوط را نمونه برای خوبان و زن فرعون و مریم را نمونه برای بدان قرار می‌دهد.

همچنین گاهی در قرآن کریم سرگذشت قومی و یا فرد خاصی مورد توجه قرار می‌گیرد و به عنوان الگو و نمونه معرفی می‌شود تا مردم با مطالعه عملکرد آن قوم یا فرد و سرانجام نیک یا بدی که داشتند درس‌های ارزنده‌ای بیاموزند.

اکنون فراهانی دیگر از نمونه‌های بدان را از زبان قرآن کریم بازگو می‌کنیم:

أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعَادٍ إِرْمَ ذَاتِ الْعِمَادِ الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي الْبِلَادِ وَ ثَمُودَ الَّذِينَ جَابُوا الصَّخْرَ بِالْوَادِ وَ فِرْعَوْنَ ذِي الْأَوْتَادِ الَّذِينَ طَعَنُوا فِي الْبِلَادِ فَأَكْثَرُوا فِيهَا الْفَسَادَ فَصَبَّ عَلَيْهِمْ رَبُّكَ سَوْطَ عَذَابٍ إِنَّ رَبَّكَ لِبَالِمٍ صَادٍ «۱»

آیا ندیدی که پروردگارت با عاد چه کرد؟ اهل شهر ارم که دارای ستون‌ها بود که مانند آن در شهرهای ساخته نشده بود و نیز قوم ثمود که سنگ‌ها را در بیابان شکافته بودند و نیز فرعون که صاحب نیروی بسیار بود آنان در شهرها طغیان کردند پس در آنها فساد بیشتری نمودند پس پروردگارت بر آنها پی‌درپی تازیانه عذاب فرود آورد.

در این آیات شریفه قوم عاد و قوم ثمود و فرعون به عنوان نمونه‌هایی از جامعه‌ها و افراد فاسد ارائه می‌شوند و سرانجام آنها نیز که در اثر طغیان و فساد دچار بدبختی‌ها

(۱) - سوره فجر، آیات ۶ - ۱۴.

سیری در علوم قرآن، ص: ۲۶۱

گردیدند، گوشزد شده است.

وَ اتَّلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَأَتْبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ وَ لَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَ لَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ ... «۱»

و بخوان بر آنها داستان کسی را که آیات خود را به او دادیم ولی او از آن آیات بیرون آمد پس شیطان او را دنبال کرد پس او از گمراهان شد و اگر می‌خواستیم با آن آیات او را بالا می‌بردیم اما او به زمین فروماند و از هوای نفس خود پیروی کرد.

این آیه در مورد «بلعم باعور» است که دانشمندی سرشناس بود اما در اثر پیروی از هوای نفس نتوانست از علم و دانش خود استفاده شایان بکند و از جمله گمراهان و رانده‌شدگان در گاه الهی گردید.

همچنین گاهی نمونه‌ها و الگوهای از افراد خوب و پاک که در قرآن ذکر می‌شود که آشنائی با آنها و بررسی و ارزیابی عملکرد خوب آنها می‌تواند الگو و اسوه خوبی برای مردم باشد اینک دو نمونه از این گونه افراد را از زبان قرآن نقل می‌کنیم:

وَ اذْكَرُ فِي الْكِتَابِ اِبْرَاهِيمَ اِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا اِذْ قَالَ لِاَبِيهِ يَا اَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا يَسْمَعُ وَلَا يُبْصِرُ وَلَا يُغْنِي عَنْكَ شَيْئًا ﴿۲﴾

و به یاد آورد در کتاب ابراهیم را که بسیار راستگو و پیامبر بود هنگامی که به پدرش گفت چرا چیزی می‌پرستی که نه می‌شنود و نه می‌بیند و نه می‌تواند از تو رفع حاجتی بکند.

(۱) - سوره اعراف، آیات ۱۷۵-۱۷۶.

(۲) سوره مریم، آیات ۴۱-۴۲.

سیری در علوم قرآن، ص: ۲۶۲

وَ اذْكَرُ فِي الْكِتَابِ اِسْمَاعِيلَ اِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَ كَانَ رَسُولًا نَبِيًّا وَ كَانَ يَأْمُرُ اَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ وَ كَانَ عِنْدَ رَبِّهِ مَرْضِيًّا ﴿۱﴾

و به یاد آور در کتاب اسماعیل را که او در وعده خود صادق بود و پیامبر بود و خانواده خود را به نماز و زکات دعوت می‌کرد و نزد پروردگارش پسندیده بود.

و بدینگونه قرآن کریم با ارائه نمونه‌های عینی از افراد و جوامع خوب و بد و یاد آوری اعمال زشت یا پسندیده آنها در تربیت درست افراد و جوامع اسلامی گامهای مهمی برمی‌دارد و با اعمال این شیوه صفات خوب و بد را در برابر دیدگاه مردم تجسم و عینیت می‌بخشد و این شیوه و روش در امر تعلیم و تربیت بسیار کارساز می‌باشد.

(۱) - سوره مریم، آیات ۵۴-۵۵.

سیری در علوم قرآن، ص: ۲۶۳

وعدده و وعید

برای ایجاد انگیزه در افراد که به سوی اعمال شایسته روی بیاورند و از کارهای ناپسند دوری گزینند، وعده پادشاهی خوب و بد و به اصطلاح وعده و وعید بسیار مؤثر است و انسانها همواره پادشاهی نیک و سرانجام خوب را دوست دارند و از اینکه سزای ناشایستی به آنها داده شود و به عاقبت بدی گرفتار آیند بسیار نگران هستند.

قرآن کریم بهشت و جهنم را به عنوان دو انگیزه مهم در تربیت افراد مطرح کرده و با ترسیم عاقبت خویش و سرنوشت شوم بدان، مردم را به انجام اعمال صالح تشویق و از ارتکاب معاصی و گناهان برحذر داشته است.

البته اولیاء خدا و بندگان صالح و شایسته او نیازی به این وعده و وعید ندارند و انگیزه آنها در انجام واجبات و پرهیز از محرمات، بهشت و جهنم نیست بلکه آنها انگیزه بالا-تری دارند و آن رسیدن به مقام قرب الهی است. معروف است که حضرت علی علیه السلام به پیشگاه الهی چنین عرضه می‌داشت:

الهی ما عبدتک خوفا من نارک و لا طمعا فی جنتک بل وجدتک اهلا للعباده فعبدتک

خدایا تو را از ترس آتش و یا بجهت طمع در بهشت عبادت نمی‌کنم بلکه تو را شایسته عبادت پیدا کردم پس تو را پرستیدم.

سیری در علوم قرآن، ص: ۲۶۴

همچنین در بعضی از روایات عبادت کسانی که از ترس جهنم عبادت می‌کنند به کار برده‌ها تشبیه شده و عبادت کسانی که با طمع بهشت عبادت می‌کنند به کار عمله‌ها و مزد بگیرها تشبیه شده ولی عبادت کسانی که خدا را برای خدا عبادت می‌کنند مانند کار

آزادگان قلمداد شده است.

اما بهر حال بهشت و جهنم و وعده و وعید در بسیاری از افراد مردم می‌تواند انگیزه مهمی برای انجام وظایف باشد و لذا قرآن کریم از این انگیزه بخوبی استفاده کرده و با یادآوری بهشت جاویدان و نعمت‌های بی‌پایان الهی و نیز جهنم سوزان و انواع عذاب‌ها و شکنجه‌هایی که در آن خواهد بود، مردم را به اطاعت از دستورات الهی تشویق کرده و از آنها خواسته است که مراقب اعمال خود باشند.

پیامبر اسلام هم «بشیر و مبشر» بود و هم «نذیر و منذر» یعنی هم مردم را به بهشت جاویدان الهی وعده می‌داد و هم آنها را از عذابهای سخت و دردناک قیامت می‌ترسانید این دو لقب را قرآن کریم به پیامبر اسلام داده است:

إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا ﴿١﴾

ما تو را به حق مژده دهنده و بیم دهنده فرستادیم.

البته این دو لقب اختصاص به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم نداشت و همه انبیاء این دو لقب را داشته‌اند و یکی از وظایف رسالت و نبوت همین مژده دادن و بیم دادن مردم بوده است تا مردم به انجام وظایف خود وادار شوند.

فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّنَ مُبَشِّرِينَ وَنُذِرِينَ ﴿٢﴾

پس خداوند پیامبران را برانگیخت در حالی که آنها مژده‌دهنده و بیم

(۱) - سوره بقره، آیه ۱۱۹.

(۲) - سوره بقره، آیه ۲۱۳.

سیری در علوم قرآن، ص: ۲۶۵

دهنده بودند.

قرآن کریم آیات بسیاری را به ذکر بهشت و نعمتهای گوناگون الهی و ذکر جهنم و کیفرهای سخت مجرمین اختصاص داده است و ضمناً خاطر نشان ساخته که وعده‌ها و وعیدهای خدا در قرآن حق است و عملی خواهد شد:

وَعَدَ اللَّهُ حَقًّا وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ قِيلًا ﴿١﴾

وعده خداوند حق است و چه کسی در سخن راستگوتر از خداست؟

فَذَكِّرْ بِالْقُرْآنِ مَنْ يَخَافُ وَعِيدِ ﴿٢﴾

پس تذکر بده با قرآن کسی را که از وعید من بیم دارد.

قرآن برای مؤمنان و صالحان و پرهیزکاران وعده بهشت و لذات گوناگون آن را داده است باهم آیات زیر را بخوانیم:

لِلَّذِينَ اتَّقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَأَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ ﴿٣﴾

برای کسانی که تقوا پیشه کنند، نزد پروردگارشان باغ‌هایی است که همیشه در آنها هستند و نیز همسران پاکیزه و خوشنودی از خدا و خداوند بر بندگان بیناست.

(۱) - سوره نساء، آیه ۱۲۲.

(۲) - سوره ق، آیه ۴۵.

(۳) - سوره آل عمران، آیه ۱۵.

سیری در علوم قرآن، ص: ۲۶۶

مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ فِيهَا أَنْهَارٌ مِنْ مَاءٍ غَيْرِ آسِنٍ وَأَنْهَارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرَ طَعْمُهُ وَأَنْهَارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ وَأَنْهَارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى وَلَهُمْ فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ وَمَعْفَرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ كَمَنْ هُوَ خَالِدٌ فِي النَّارِ وَسُقُوا مَاءً حَمِيمًا فَقَطَّعَ أَمْعَاءَهُمْ «۱»

داستان بهشتی که به پرهیزکاران وعده داده شده است اینست که در آن باغ بهشت، نهرهایی از آب زلال گوارا است و نهرهایی از شیر بی آنکه طعم آن تغییر کند و نهرهایی از شراب که لذتی برای نوشندگان است و نهرهایی از عسل ناب و برای آنها در آنجا از تمام میوه‌ها وجود دارد و نیز بخششی از پروردگارشان آیا اینان مانند کسی هستند که جاودانه در آتش است و آب جوشیده جهنم را می‌نوشند و امعانشان قطعه‌قطعه می‌شود؟

إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ مَفَازًا حَدَائِقَ وَأَعْنَابًا وَكَوَاعِبَ أَتْرَابًا وَكَأَسَاءٍ دِهَاقًا لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَلَا كِدَابًا «۲»

همانا برای پرهیزکاران گشایشی است باغ‌ها و انگورهاست و دوشیزگان همانند است و جامهای پر از شراب است در آنجا نه سخن بیهوده می‌شنوند و نه دروغ.

آنچه آوردیم نمونه‌هایی بود از آیات بسیاری که درباره بهشت و باغ‌های آن و نعیم آخرت و لذات گوناگون و خوشی‌ها و برخورداری‌های آنجهانی که وصف آنها در

(۱) - سوره محمد، آیه ۱۵.

(۲) - سوره نبا، آیات ۳۱-۳۵.

سیری در علوم قرآن، ص: ۲۶۷

قرآن کریم آمده و به یک کلام:

فِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ وَتَلذُّ الْأَعْيُنُ «۱»

در بهشت همه آن چیزهایی که انسان آنها را دوست دارد و چشمانش از آن لذت می‌برد، موجود است.

اینهمه نعمت و لذت و خوشی مخصوص کسانی است که ایمان به خدا و عمل صالح داشته باشند و از فرامین الهی که توسط انبیاء او ابلاغ شده است، اطاعت کرده باشند.

در مقابل این نعمت‌ها و لذت‌ها و بهشت جاویدان، جهنم سوزان و عذاب‌های دردناک و شکنجه‌های خوردکننده است که در قیامت نصیب کافران و منافقان و کسانی خواهد بود که سخن انبیاء را بیهوده انگاشته‌اند و از دستورات خداوند سرپیچی کرده‌اند.

آیاتی که درباره جهنم و عذاب‌های اخروی در قرآن آمده بسیار است به عنوان نمونه به چند مورد توجه فرمائید:

وَأَسْفِتُفْتَحُوا وَخَابَ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ مِنْ وَرَائِهِ جَهَنَّمُ وَيُسْقَى مِنْ مَاءٍ صَدِيدٍ يَتَجَرَّعُهُ وَلَا يَكَادُ يُسَبِّغُهُ وَيَأْتِيهِ الْمَوْتُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَمَا هُوَ بِمَيِّتٍ وَمِنْ وَرَائِهِ عَذَابٌ غَلِيظٌ «۲»

و طلب پیروزی کردند و هر گردنکش عنودی ناامید شد. پشت سر او دوزخ است و از آب چرک خون‌آلود نوشانیده شود آن را جرعه‌جرعه می‌نوشد و گوارای او نیست و مرگ از هر سو به طرف او می‌آید در حالیکه او مرده نیست و از پشت سر او عذابی غلیظ است.

(۱) - سوره زخرف، آیه ۷۱.

(۲) - سوره ابراهیم، آیات ۱۵-۱۷.

سیری در علوم قرآن، ص: ۲۶۸

إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ نَارًا أَحَاطَ بِهِمْ سُرَادِقُهَا وَإِنْ يَسْتَغِيثُوا يُغَاثُوا بِمَاءٍ كَالْمُهْلِ يَشْوِي الْوُجُوهَ بِئْسَ الشَّرَابُ وَ سَاءَتْ مُرْتَفَقًا «۱»

ما برای ستمگران آتشی را آماده کرده‌ایم که سرا پرده آن آنها را فراگرفته است و اگر طلب کمک کنند به آنها آبی همچون آهن گداخته داده می‌شود که چهره‌ها را بریان می‌کند چه بد نوشابه‌ای است و چه زشت آسایشگاهی!

وَسِيقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ زُمَرًا حَتَّىٰ إِذَا جَاؤُهَا فُتِحَتْ أَبْوَابُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِّنْكُمْ يَتْلُونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِ رَبِّكُمْ وَيُنذِرُونَكُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا قَالُوا بَلَىٰ وَلَكِنْ حَقَّتْ كَلِمَةُ الْعَذَابِ عَلَىٰ الْكَافِرِينَ قِيلَ ادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَبِئْسَ مَثْوَىٰ الْمُتَكَبِّرِينَ ﴿٢﴾

و آنها که کافر شدند گروه گروه به سوی جهنم کشیده شدند وقتی که به سوی آن آمدند دره‌ایش به روی آنها باز شد و نگهبانان آن به آنها گفتند آیا پیامبران ما به سوی شما نیامدند که آیات پروردگارشان را بر شما بخوانند و شما را از ملاقات چنین روزی بترسانند گفتند: آری اما سرنوشت عذاب بر کافران راست آمد. گفته شد وارد دربهای جهنم شوید جاودانه در آن خواهید بود و چه زشت است جایگاه متکبران.

از این تابلوهای گویا و عجیب در قرآن فراوان است و ما فقط نمونه‌هایی را آوردیم ضمناً یادآور می‌شویم که هم بهشت و نعمت‌های آن و هم جهنم و عذابهای آن

(۱) - سوره کهف، آیه ۲۹.

(۲) - سوره زمر، آیات ۷۱-۷۲.

سیری در علوم قرآن، ص: ۲۶۹

که در روز قیامت به نیکوکاران و بدکاران داده خواهد شد تجسم اعمال خوب و بد آنها در دنیاست کارهای خوب و اعمال صالح به صورت بهشت و لذات آن مجسم خواهد شد و اعمال بد و ناشایست به صورت جهنم و عذاب آن تجسم خواهد یافت:

يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّحْضَرًا وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا ﴿١﴾

روزی که هر نفسی آنچه را که از کار خیر انجام داده آماده و حاضر می‌یابد و همینطور آنچه را که از کار بد انجام داده است. آرزو می‌کند که میان او و آن مسافت دوری می‌بود.

(۱) - سوره آل عمران، آیه ۳۰.

سیری در علوم قرآن، ص: ۲۷۰

تکرار در قرآن

اشاره

یکی دیگر از شیوه‌ها و روش‌هایی که قرآن کریم در پیام‌رسانی خود از آن استفاده کرده تکرار یک کلمه یا جمله یا یک آیه کامل است این تکرارها چنانکه خواهیم دید فوائد و آثاری دارد و از محسنات کلام به شمار می‌رود.

تکرار در قرآن دو گونه است:

۱- تکرار لفظی

گاهی یک کلمه تکرار شده مانند:

قَوَارِيرًا قَوَارِيرًا «۱»

گاهی یک جمله کامل تکرار شده که گاهی جمله تکرار شده در سوره‌های مختلف قرار دارد و در کنار هم نیست مانند:
وَمَا ظَلَمُونَا وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ. که یکبار در سوره بقره آیه ۷۵ آمده و یکبار در سوره اعراف آیه ۱۶۰ آمده است و مانند:
كَانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً که یکبار در سوره روم آیه ۹ و یکبار در سوره فاطر آیه ۴۴ و یکبار در سوره غافر آیه ۲۱ تکرار شده است.

(۱) - سوره مؤمنون، آیه ۳۶.

سیری در علوم قرآن، ص: ۲۷۱

و گاهی جمله تکرار شده در کنار هم قرار گرفته است مانند:

أَصْحَابُ الْيَمِينِ مَا أَصْحَابُ الْيَمِينِ «۱»

الْحَاقَّةُ مَا الْحَاقَّةُ وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْحَاقَّةُ «۲»

فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا «۳»

كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ «۴»

همچنین گاهی یک جمله در فواصل آیات یک سوره تکرار شده که هدف از آن جلب توجه مخاطب به مضامینی است که در آن سوره آمده است مانند: «فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ» که در سوره رحمن سی و یک مرتبه در فواصل آیات تکرار شده و «فَوَيْلٌ لِلْيَوْمَانِ لِلْمُكَذِّبِينَ» که در سوره مرسلات ده مرتبه تکرار شده؛ این جمله‌ها پس از بیان مطالبی که شبیه یکدیگرند به صورت ترجیع‌بند آمده است.

اینگونه تکرارها برای تأکید مطلب و تقریر کلام و یا نشان دادن عظمت و اهمیت موضوع است و در مجموع هدف اینست که توجه شنونده به خوبی به سوی موضوع یا مطلب مورد نظر جلب شود. در مواردی هم تکرار یک کلمه برای اینست که میان موضوع و محمول یا مبتدا و خبر فاصله زیادی می‌افتد که در اینصورت تکرار موضوع یا مبتدا برای یادآوری مفید است مانند:

ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ عَمِلُوا الشُّوَاءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ «۵»

(۱) - سوره واقعه، آیه ۲۷.

(۲) - سوره حاقه، آیات ۱۷-۱۸.

(۳) سوره انشراح، آیات ۶-۷.

(۴) - سوره تکاثر آیات ۳-۴.

(۵) - سوره نحل آیه ۱۱۹.

سیری در علوم قرآن، ص: ۲۷۲

إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ «۱»

۲- تکرار معنوی:

منظور از این نوع تکرار تکرار یک مضمون یا مفهوم است مانند تکرار داستان ابراهیم یا موسی و مانند آن که در موارد متعددی با جملات و عبارات متفاوتی تکرار شده و یا از مقاطع مختلف شروع شده است.

در اینجا داستان حضرت موسی را که حدود سی بار در قرآن تکرار شده در نظر می‌گیریم با بررسی موارد متعددی که این قصه در

آنجاها تکرار شده است، ملاحظه می‌کنیم که در هر مورد به صورت خاصی آمده و تابع هدف ویژه‌ای است که قصه برای آن نقل می‌شود. در این موارد قصه به طور کامل تکرار نشده بلکه تفاوت‌های اساسی با همدیگر دارد.

مثلاً- در سوره «اعلی» و «نجم» اشاره مختصری به حضرت موسی علیه السلام می‌شود و خبری از جریانات او نیست و در سوره «اعراف» داستان به صورت متوسطی ذکر می‌شود آنهم در کنار قصه‌های چند تن از پیامبران مانند نوح و هود و لوط و شعیب که در همه آنها داستان برانگیخته شدن پیامبر و تکذیب قوم آنها آمده است. داستان حضرت موسی از بعثت او با این آیه شروع می‌شود:

ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ فَظَلَمُوا بِهَا فَأَنْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ ﴿٢﴾

سپس بعد از آنها موسی را با آیات خود به سوی فرعون و قوم او فرستادیم پس به آن آیات ظلم کردند نگاه کن که عاقبت مفسدان چگونه است.

(۱)- سوره یوسف، آیه ۴.

(۲)- سوره اعراف، آیه ۱۰۳.

سیری در علوم قرآن، ص: ۲۷۳

قصه حضرت موسی در سوره «طه» با تفصیل بیشتری آمده و آغاز آن به قبل از بعثت او مربوط می‌شود زمانیکه موسی با همسر خود حرکت می‌کرد که از دور آتشی را دید و به همسرش گفت: تو اینجا باش من آتشی را دیدم و به سوی آن می‌روم و بقیه داستان که در این سوره بدینگونه آغاز می‌شود:

وَهَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَىٰ ﴿١﴾

آیا داستان موسی به تو رسیده است؟

همچنین در سوره «قصص» داستان حضرت موسی از پیش از بعثت هم فراتر می‌رود و به زمان تولد موسی می‌رسد و اینکه چگونه موسی در میان سختگیری‌های فرعون زاده شد و او را که نوزادی بیش نبود به روی تخته پاره گذاشته و به دریا انداختند و فرعون او را از آب گرفت و خود بزرگش کرد و دنباله قضایا:

وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خِفْتِ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكَ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ ﴿٢﴾

و وحی کردیم به مادر موسی که او را شیر بده و چون بر او بیمناک شدی او را در دریا بیانداز و نترس و غمگین مباش ما او را به سوی تو برمی‌گردانیم و او را از پیامبران قرار خواهیم داد.

با توجه به آیات مربوط به قصه حضرت موسی در سوره‌های مختلف، این حقیقت به وضوح روشن می‌شود که قصه حضرت موسی در هیچ سوره بعینه و بدون کم

(۱)- سوره طه، آیه ۹.

(۲)- سوره قصص، آیه ۷.

سیری در علوم قرآن، ص: ۲۷۴

و زیاد تکرار نشده بلکه در هر سوره‌ای به نحوی آمده؛ گاهی به اجمال و گاهی به تفصیل و نیز صحنه‌هایی در آیات یک سوره آمده که در سوره‌های دیگر نیامده و همواره قصه به صورتی تکرار شده که مطلبی اضافی نسبت به سوره‌های دیگر دارد و بعضی از صحنه‌ها فقط یک بار آمده و هرگز در سوره‌های دیگر تکرار نشده مانند داستان ملاقات حضرت موسی با حضرت خضر که منحصر در سوره کهف آمده است «۱».

داستانهای دیگر قرآن نیز مشابه داستان حضرت موسی است که اگرچه یک داستان در بعضی از سوره‌ها تکرار شده ولی به نوعی قصه‌پردازی شده که با سوره‌های دیگر متفاوت است بنابراین تکرار بعضی از قصه‌ها و یا مطالب دیگر در قرآن تکرار معنوی است و در هر جا براساس هدفهای خاصی تکرار شده که برای تفهیم بهتر مطلب ضروری بوده است.

(۱) - تفصیل بیشتر این موضوع را در کتاب: التصوير الفنی فی القرآن نوشته سید قطب ص ۱۲۶ به بعد بخوانید.

سیری در علوم قرآن، ص: ۲۷۵

بخش هشتم: آشنائی با چند اصطلاح قرآنی

اشاره

سیری در علوم قرآن، ص: ۲۷۷

نسخ و انشاء

نسخ

در لغت به معنای زائل کردن و برطرف ساختن و هم به معنای جابجا کردن و انتقال دادن است البته به صورت مجازی در معانی دیگری هم استعمال می‌شود «۱» مانند استنساخ کتاب یا تناسخ که بازگشت همه به دو معنایی است که گفتیم و در اصطلاح دانشمندان نسخ معنای ویژه‌ای دارد که در تفاسیر و کتب کلامی به تفصیل مورد بحث قرار گرفته است و آن عبارت است از برداشتن و ازاله امری که در شرع مقدس ثابت شده است و به عبارت دیگر احکام موقت و یا امور وضعیه‌ای که مدت آنها سرآمده و وقت آنها به پایان رسیده است.

در این که نسخ در شریعت امری ممکن و جائز است میان مسلمانان اختلافی وجود ندارد تنها یهود و نصاری در این مسأله مخالف هستند و بخصوص یهود، که نسخ در شریعت را امری محال و غیر ممکن می‌دانند آنها چنین استدلال می‌کنند که تشریح یک حکم، قطعا به خاطر مصلحتی بوده است اکنون که آن حکم برداشته می‌شود اگر

(۱) - ابن منظور، لسان العرب، ج ۳، ص ۶۱.

سیری در علوم قرآن، ص: ۲۷۸

مصلحت باقی است نسخ حکم، کار عبثی است که حکیم تعالی آن را انجام نمی‌دهد و اگر باقی نیست چگونه خداوند آن را قبلا نمی‌دانسته است و این مستلزم جهل و کشف خلاف است.

این شبهه پاسخ بسیار روشنی دارد که در کتب کلامی ما آمده است و آن این که مصلحت حکم مزبور، موقتی بوده و به زمان خاصی تعلق داشته و با سرآمدن آن زمان معین، مصلحت حکم نیز از بین می‌رود و طبعاً آن حکم نسخ می‌شود. «۱»

گذشته از این بعضی از حکمها به خاطر امتحان اشخاص ابلاغ می‌شود و مصلحتی در خود حکم نیست مانند ذبح فرزند، که حضرت ابراهیم به آن مأمور شد. رفع و نسخ چنین احکامی نه تنها ممکن، بلکه لازم است. جالب این که در همین تورات فعلی آیات متعددی وجود دارد که همدیگر را نسخ می‌کنند مانند آیاتی که سن کسانی را که باید در خدمت خیمه اجتماع باشند تعیین می‌کند که در جائی ۳۰ سال و در جائی ۲۵ سال ذکر شده است «۲».

به هر حال از دیدگاه دانشمندان اسلامی امکان نسخ احکام و آیات قرآنی امر مسلم و پذیرفته شده‌ای است و خود قرآن به طور آشکار از آن خبر داده است:

مَا نَسَخَ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلَهَا أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٣﴾

آیه‌ای را نسخ نمی‌کنیم و یا آن را از یادها نمی‌بریم مگر این که بهتر از آن و یا مانند آن را می‌آوریم آیا نمی‌دانی که خداوند به هر چیزی تواناست؟

(۱) - رجوع شود به کشف المراد ص ۳۵۸ و کتب کلامی دیگر.

(۲) - این احکام به ترتیب در عهد عتیق (تورات) سفر عدد، اصحاح ۴، شماره ۳ و اصحاح ۸ شماره ۲۴ و اصحاح ۲۳ شماره ۳۲ آمده است.

(۳) - سوره بقره، آیه ۱۰۶.

سیری در علوم قرآن، ص: ۲۷۹

وَ إِذَا بَدَّلْنَا آيَةً مَكَانَ آيَةٍ وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُنزِّلُ قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مُفْتَرٍ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿١﴾

و هنگامی که آیه‌ای را به جای آیه‌ای می‌آوریم - و خدا به آنچه نازل کرده داناتر است - آنها می‌گویند که تو افتراء می‌بندی بلکه بیشتر آنها نمی‌دانند.

از این آیات نکات گوناگونی به دست می‌آید از جمله این که:

۱- این آیات نه تنها به امکان نسخ، بلکه به وقوع آن نیز دلالت دارد بخصوص آیه دوم از وقوع نسخ و عکس العمل کفار در مقابل آن خبر می‌دهد بنابراین سخن بعضی‌ها که نسخ را فقط در مرحله امکان قبول دارند ولی وقوع آن را انکار می‌کنند، سخن بی‌موردی است.

۲- نسخ منحصر به احکام نیست، بلکه در تکوینات هم امکان وقوع دارد زیرا آیه در اصطلاح قرآنی همانگونه که به آیات قرآن اطلاق می‌شود به تکوینات هم به عنوان نشانه‌های قدرت خدا اطلاق می‌شود و قرآن کریم در موارد بسیاری پدیده‌های آفرینش را هم به عنوان آیات الهی معرفی می‌کند به عنوان نمونه:

وَ جَعَلْنَا ابْنَ مَرْيَمَ وَ أُمَّهُ آيَةً ﴿٢﴾

پسر مریم و مادر او را آیه قرار دادیم.

وَ كَأَيُّنَ مِنْ آيَةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ يَمُرُّونَ عَلَيْهَا ﴿٣﴾

(۱) - سوره نحل، آیه ۱۰۶.

(۲) - سوره مؤمنون، آیه ۵۰.

(۳) - سوره یوسف، آیه ۱۰۵.

سیری در علوم قرآن، ص: ۲۸۰

ای بسا آیه‌ای در آسمانها و زمین که بر آن مرور می‌کنند.

هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةٌ فَذُرُّوْهَا تَأْكُلُ فِي أَرْضِ اللَّهِ ﴿١﴾

این ناقه خداست و آیه‌ای برای شماست بگذارید در زمین خدا بخورد.

وَ آيَةٌ لَهُمْ الْأَرْضُ الْمَيْتَةُ أَحْيَيْنَاهَا ﴿٢﴾

و آیه‌ای است برای آنها زمین مرده که آن را زنده کردیم.

به طوری که ملاحظه می‌فرمائید در این آیات به موجودات و پدیده‌های خلقت از آن جهت که نشانه‌های خداوند هستند آیه اطلاق شده است و نظائر آن در قرآن بسیار است حال با توجه به این اصطلاح می‌گوئیم نسخ آیات که در دو آیه قبلی آمده، هم شامل آیات قرآنی است و هم شامل تکوینات است و نسخ در تکوینات را می‌توان همان "بداء" دانست که خود بحث مفصلی دارد و لذا در بعضی از روایات، مرگ یک امام و قیام امام دیگری در جای او نوعی نسخ دانسته شده است.

۳- از آیات نسخ استفاده می‌شود که هنگامی که حکم یا موضوعی نسخ می‌شود حتما حکم یا موضوع دیگری جایگزین آن می‌گردد و چنان نیست که با نسخ چیزی آن چیز از بین می‌رود و چیز دیگری جای آن را نمی‌گیرد. (نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلِهَا).

۴- نسخ یک چیزی به معنای این است که دیگر مصلحتی در وجود منسوخ باقی نمانده است و این نسخ است که دارای مصلحت می‌باشد حال یا به اندازه مصلحتی که در منسوخ بوده و یا بیشتر از آن.

(۱)- سوره اعراف، آیه ۷۳.

(۲)- سوره یس، آیه ۳۳.

سیری در علوم قرآن، ص: ۲۸۱

باید توجه داشت که حتی در صورتی که مصلحت ناسخ با منسوخ برابر باشد باز نسخ آن لازم بوده زیرا منسوخ به مرحله‌ای رسیده که فاقد مصلحت شده است.

بنابراین نسخ چیزی با وجود تساوی و تماثل مصلحت در ناسخ و منسوخ چیز عبث و بیهوده‌ای نیست زیرا که منسوخ، دیگر دارای مصلحت نبوده است.

۵- دنباله آیه «مَا نَنْسَخُ مِنْ آيَةٍ...» پاسخ به قول یهود است آنجا که می‌فرماید:

«أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» در این جمله خداوند از شمول و عمومیت قدرت خود سخن می‌گوید و قول یهود را که نسخ در احکام و موضوعات را جائز نمی‌دانند و قدرت خداوند را محدود به نظام موجود می‌انگارند، رد می‌کند.

یهود می‌پنداشت که چون خداوند جهان آفرینش را براساس نظام خاص آن آفریده دیگر نمی‌تواند تصرفی برخلاف آن نظام انجام بدهد و در واقع یهود خداوند را مانند یک حاکم معزول می‌دانند که حاکمیت خود را از دست داده و قدرت تصرف در جهان آفرینش را ندارد.

وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَ لُعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنْفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ ﴿۱﴾

و یهود گفتند که دست خداوند بسته است دستان خود آنها بسته است و به سبب حرفی که زده‌اند لعنت شده‌اند بلکه دستان خداوند باز است و هرگونه که بخواهد انفاق می‌کند.

در این آیه و هم در دنباله آیه «مَا نَنْسَخُ مِنْ آيَةٍ...» صحبت از عمومیت و گستردگی قدرت خداوند است تا این معنا روشن شود که خداوند در اسارت نظامی که خود ساخته است، نمی‌باشد و همواره قدرت بهم زدن آن نظام را دارد.

وقوع نسخ در قرآن امری مسلم و غیر قابل تردید است و دانشمندان اسلامی

(۱)- سوره مائده، آیه ۶۴.

سیری در علوم قرآن، ص: ۲۸۲

در این باره کتابها نوشته‌اند، و از جمله آنهاست کتاب «الناسخ و المنسوخ» از ابو بکر النحاس که ۱۳۸ آیه را به عنوان آیات منسوخه

آورده است هرچند که اکثریت قریب به اتفاق آنها قابل مناقشه است.

مرحوم آیت الله العظمی خوئی «قدس سره» ۳۶ مورد از مواردی را که نحاس آورده به عنوان نمونه‌های روشنی از آیاتی که در آنها ادعای نسخ شده در کتاب «البیان» ذکر کرده و در آنها مناقشه کرده است یکی از آیاتی که منسوخ بودن آن را کسی انکار نکرده آیه «نجا» است:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَجَّيْتُمُ الرُّسُولَ فَكُونُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَةٌ ﴿١﴾

ای کسانی که با پیامبر نجا می‌کنید (درگوشی حرف می‌زنید) پیش از نجا صدقه بدهید.

این آیه با آیه بعدی نسخ شد و طبق روایات مستفیضه‌ای که از طریق سنی و شیعه نقل شده وقتی آیه نجا نازل شد تنها کسی که به آن عمل نمود، حضرت علی بود و هیچکس دیگری به آن عمل نکرد تا این که آیه نسخ شد. «۲»

انساء

این واژه به معنای وادار کردن کسی به فراموش کردن چیزی است این کلمه با اشتقاقات مختلف خود شش بار در قرآن ذکر شده و آنچه محل نظر است موردی است که در آیه نسخ آمده است. «ما نَسِخْ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا» منظور از نسخ آیه معلوم شد اکنون باید دید منظور از «انساء» آیه چیست؟ منظور این است که خداوند کاری می‌کند که به طور کلی آیه‌ای از یادها فراموش می‌شود و این بالاتر از نسخ است در نسخ خود آیه

(۱) - سوره مجادله، آیه ۱۲.

(۲) - رجوع شود به بحار، ج ۳۵، ص ۳۷۶ به بعد.

سیری در علوم قرآن، ص: ۲۸۳

موجود است و حکم آن از بین رفته ولی در انساء، خود آیه نیز از بین رفته و خداوند آن را از یادها برده است.

صاحب مجمع البیان در این باره می‌گوید:

این نوع فراموش کردن بر مردم جائز است به این صورت که مأمور به ترک قرائت آیه‌ای بشوند و در طول زمان آن را فراموش کنند اما بر پیامبر جائز نیست.

چون منجر به نفرت مردم از او می‌شود شیخ ابو جعفر در تفسیر آیه چنین گفته اما جماعتی از محققان آن را درباره پیامبر نیز جائز دانسته‌اند و گفته‌اند که منجر به نفرت نمی‌شود چون این کار به خاطر مصلحتی انجام می‌گیرد، همچنین جائز است که خداوند آیه‌ای را حقیقتاً از یادها ببرد هرچند که جماعتی بسیار باشند به این صورت که نسیان را در قلبهای آنان قرار بدهد هرچند که این یک نوع خرق عادت است و در واقع معجزه‌ای برای پیامبر شمرده می‌شود.

کسانی که آیه را بر نسیان حمل کرده‌اند و شمول آیه را بر شخص پیامبر جائز دانسته‌اند به این آیه استناد کرده‌اند که می‌فرماید:

سَنُقْرِئُكَ فَلَا تَنسَىٰ إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ ﴿١﴾

یعنی به زودی تو را وادار به خواندن می‌کنیم پس دیگر فراموش نمی‌کنی مگر آنچه را که خدا بخواهد.

مفهوم آیه این است که مگر آنچه را که خدا بخواهد که تو آن را فراموش کنی. «۲»

مرحوم علامه طباطبائی رحمه الله شمول آیه را در حق پیامبر نمی‌پذیرفت و معتقد است که نسیان بر پیامبر جائز نیست و استثناء در

آیه «سَنُقْرِئُكَ فَلَا تَنسَىٰ» تنها برای بیان

(۱) - سوره اعلی، آیه ۷.

(۲) - مجمع البیان، ج ۱، ص ۳۴۷.

سیری در علوم قرآن، ص: ۲۸۴

بقاء قدرت خداوند است نه برای بیان وقوع آن در خارج. «۱»

مطلب دیگر اینکه بعضی‌ها کلمه نساها را در آیه نسخ از ماده نسا گرفته‌اند که به معنی تأخیر انداختن است اما سیاق آیه، این احتمال را نفی می‌کند زیرا آیه با قاطعیت بیان می‌کند که وقتی آیه‌ای نسخ یا انشاء شد آیه دیگری جایگزین آن می‌شود و لازمه جایگزینی، از بین رفتن حکم یا خود آیه قبلی است و این با تأخیر انداختن جور در نمی‌آید زیرا در تأخیر، آیه موجود است و تنها ذکر آن به تأخیر افتاده و احتیاجی به جایگزینی ندارد (دقت شود).

(۱) - المیزان، ج ۱، ص ۲۵۶.

سیری در علوم قرآن، ص: ۲۸۵

محکم و مشابه و تأویل

محکم عبارت است از کلامی متقن که دلالت آن بر معنی مقصود واضح و روشن است و احتمال وجوه دیگری نمی‌رود و این کلمه مأخوذ است از «حکم» که در لغت به معنی منع و سد می‌باشد گویا کلام محکم مانع از آن است که احتمال معنای دیگری جز آنچه متکلم اراده کرده است، داده شود.

متشابه عبارت است از کلامی که مقصود متکلم از آن روشن نیست و احتمال معانی گوناگونی داده می‌شود و این کلمه مأخوذ از «تشابه الوجوه» است که به معنی شباهت صورتها به همدیگر می‌باشد گویا در کلمه مأخوذ از متشابه معانی مختلفی که شبیه یکدیگرند، احتمال داده می‌شود و یا کلام به گونه‌ای است که شباهت به معانی گوناگونی دارد.

اکنون که به طور اجمال معنای محکم و مشابه را دانستیم می‌گوئیم که آیات قرآنی به یک اعتبار و از یک نظر به دو قسم تقسیم می‌شود: محکم و مشابه.

محکم آن گروه از آیاتی است که واضح الدلالة است و احتمال معنای دیگر نمی‌رود اکثر آیات قرآنی از این گروه است و مشابه آن دسته از آیات قرآنی است که قابل تطبیق با وجوه و معانی گوناگونی است این نوع از آیات قرآنی در مقایسه با آیات محکم اندک هستند. این تقسیم‌بندی در خود قرآن کریم به این بیان آمده است:

هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ

سیری در علوم قرآن، ص: ۲۸۶

مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ. «۱»

او خداوندی است که برای تو کتاب را نازل کرد برخی از آن، آیات محکمت هستند که همانها ام الكتاب می‌باشند و برخی دیگر از آن، آیات متشابهات هستند پس آنها که در دل آنان مرض است از متشابهات پیروی می‌کنند تا فتنه‌ای پیا کنند و یا آن را تأویل نمایند در حالی که تأویل آن را کسی نمی‌داند جز خدا و راسخان در علم.

می‌گویند ما به آن ایمان آوردیم همه آن آیات از جانب خداوند است و متذکر نمی‌شود مگر صاحبان اندیشه.

مهمترین سؤالی که در اینجا مطرح می‌شود این است که وجود آیات مشابه در قرآن که قابل تأویل و توجیه به معانی مختلف است

چه حکمتی دارد؟ و آیا بهتر نبود که همه آیات قرآنی از نوع محکم بودند تا آنها که دل‌هایشان مریض است، آیات متشابه را دستاویز خود قرار ندهند؟

در پاسخ این پرسش باید بگوئیم که اسلام یک دین جاودانی است و قرآن برای عصر معینی نازل نشده است و لذا قرآن کریم باید طوری نازل می‌شد که در هر عصری و با هر فرهنگی مفید فائده باشد و پیامهای خود را برساند وجود آیات متشابه در قرآن یکی از الطاف الهی برای بشر در تداوم نسل‌ها و قرن‌هاست و این آیات رمز جاودانگی قرآن است و در حقیقت می‌توان گفت که خداوند مطالبی را که در هر عصری و برای هر نوع استعدادی یکسان است به صورت آیات محکم آورده و مطالبی را که هر قومی به اندازه استعداد خود و مطابق با رشد فکر و جولان اندیشه‌اش باید بفهمد به صورت آیات متشابه آورده و در واقع آیات متشابه رمزهایی برای کشف اسرار و علمی

(۱) - سوره آل عمران، آیه ۷.

سیری در علوم قرآن، ص: ۲۸۷

هستند که هر کسی مطابق استعداد و شایستگی خود می‌تواند به آن اسرار و علوم دست یابد و کلید رمز هم معرفی شده است و آن همان آیات محکومات هستند که قرآن از آنها به عنوان امّ الکتاب یعنی مادر کتاب یاد می‌کند. به عبارت دیگر: می‌توان گفت که آدمی با برگشت دادن آیات متشابه به آن محکومات و با کنار هم چیدن چند آیه متشابه و محکم به مطالبی دست پیدا می‌کند که شاید دیگران به آنها نرسیده‌اند.

بنابراین، اشتغال قرآن بر آیات متشابه یکی از نعمتهای بزرگ و الطاف خداوند برای بشر تا روز قیامت است و اگر کسانی از آن سوء استفاده می‌کنند و آیه متشابه را نه برای دریافت معانی عمیق، بلکه جهت فتنه‌انگیزی دستاویز خود قرار می‌دهند، این دیگر مربوط به قرآن نیست بلکه عامل آن، فتنه‌جویی افراد فرصت طلب بیمار دل هستند و اساساً سوء استفاده از یک حقیقت و یا یک ابزار کار باعث نامطلوب بودن آن حقیقت و یا آن ابزار نیست و این درست به آن می‌ماند که از چاقو که برای استفاده‌های مشروع ساخته شده در شکافتن شکم یک انسان بی‌گناه استفاده شود.

بعضی‌ها از جمله مرحوم علامه طباطبائی گفته‌اند که اشتغال قرآن بر آیات متشابه از روی ناچاری بوده و قرآن که با زبان اهل آن زمان نازل شده ناچار بود که در بیان معارف بلند خود از الفاظ و اسلوب‌های متداول زمان استفاده کند و آن الفاظ کشش این معانی را نداشت و برای همین بود که در بعضی از آیات تشابه به وجود آمد و منظور اصلی در خفاء قرار گرفت. البته از یک نظر تمام آیات قرآنی محکم و متقن هستند و همه از جانب خداوند حکیم نازل شده‌اند و در آنها سستی و ضعف و فتور راه ندارد.

كِتَابٌ أُخْكِمَتْ آيَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ ﴿١﴾

کتابی است که آیات آن محکم بوده است سپس تفصیل داده شده و از

(۱) - سوره هود، آیه ۷.

سیری در علوم قرآن، ص: ۲۸۸

جانب خداوند حکیم و آگاه است.

این نوع محکم بودن که شامل همه آیات قرآنی است در مقابل ضعف و سستی است و ربطی به محکم و متشابه که مورد بحث ماست، ندارد.

به هر حال علت وجود متشابه در قرآن هر چه باشد، اکنون باید دید که راه استفاده از آیات متشابه چیست؟

پاسخ این سؤال به روشنی از قرآن استفاده می‌شود و آن این که آیات متشابه را به کمک تأویل می‌توان درک نمود.

تأویل به معنای توجیه و تبیین لفظ متشابه و یافتن منظور اصلی از آن است و به کمک تأویل می‌توان به مفهوم درست آیات متشابه پی برد این کلمه از ماده «اول» است که به معنی بازگشت می‌باشد در واقع با تأویل یک آیه آن را به معنای درست آن ارجاع می‌دهیم.

باید توجه کنیم که تأویل منحصر به آیات متشابه نیست بلکه از یک نظر تمام آیات قرآنی تأویل دارند و آن در صورتی است که برای آیه معنایی بجز معنای ظاهری آن گفته شود که در لسان روایات به این معنای دوم بطن قرآن گفته می‌شود همانگونه که به معنای اولی که ظاهر آیه است ظهر قرآن گفته می‌شود به این روایت توجه کنید:

عن فضیل بن یسار قال: سألت ابا جعفر (ع) عن هذه الروایة "ما من القرآن آیه الا ولها ظهر و بطن؟" فقال: "ظهره تنزیله و بطنه تأویله" (۱)

فضیل می‌گوید: از امام باقر (ع) معنای این روایت را پرسیدم که آیه‌ای از قرآن نیست مگر این که ظاهر دارد و باطنی. امام فرمود: ظاهر آن تنزیل آنست و باطن آن تأویل آنست.

(۱) - بحار الانوار، ج ۹۲ ص ۹۸.

سیری در علوم قرآن، ص: ۲۸۹

و در روایت دیگری می‌خوانیم:

قال رسول الله (ص): ان منکم من یقاتل علی تأویل القرآن کما قاتلت علی تنزیله و هو علی بن ابیطالب (۱)

از شما کسی هست که بنا بر تأویل قرآن جنگ خواهد کرد همانگونه که من بنا بر تنزیل قرآن جنگ کردم و او علی بن ابیطالب (ع) است.

بنابراین همه آیات قرآنی حتی محکومات آن، ممکن است تأویل داشته باشد اما تأویل درباره متشابهات قرآن، معنای خاصی دارد و آن پی بردن به معنایی است که در پشت آن الفاظ متشابه نهفته است.

باید توجه داشت که تأویل مخصوص قرآن و یا حتی مخصوص الفاظ نیست بلکه گاهی برای توجیه یک عمل و پیدا کردن محمل صحیح برای کاری که به ظاهر ناپسند می‌نماید نیز تأویل گفته می‌شود همانگونه که در داستان خضر و موسی آمده است وقتی خضر دست به کارهایی زد که به ظاهر کارهای زشت به نظر می‌رسید و مورد سؤال موسی قرار گرفت، خضر در پاسخ موسی گفت:

سَأْتِبُّكَ بِتَأْوِيلِ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا (۲)

به زودی از تأویل کارهایی که نتوانستی بر آنها تحمل کنی تو را خبر خواهم داد.

بدون شک آیات متشابهات قرآن دارای توجیه و تأویلی است که بیانگر معنای صحیح آیه است و اگر کسی تأویل درست را بداند معنای درست آنها را خواهد دانست حال باید دید چه کسی تأویل صحیح آیات متشابه را می‌داند؟ مسلماً خداوند خود از

(۱) - بحار الانوار، ج ۹۲ ص ۹۶.

(۲) - سوره کهف، آیه ۷۸.

سیری در علوم قرآن، ص: ۲۹۰

تأویل درست متشابهات آگاه است ولی آیا جز خدا کسی یا کسان دیگری نیز می‌توانند به تأویل صحیح متشابهات پی ببرند؟ در آیه‌ای که مربوط به متشابهات است و کامل آن را پیش از این آوردیم در این باره چنین آمده است:

وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا

در این قسمت از آیه دو نظریه وجود دارد:

یکی اینکه «وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ» عطف بر الله است و جمله بعدی جمله حالیه برای راسخون است در این صورت معنی آیه چنین می‌شود که تأویل متشابهات را کسی جز خدا و راسخان در علم نمی‌داند که مفهوم آن این است که راسخان در علم نیز تأویل متشابهات را می‌دانند.

دوم اینکه «وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ» عطف بر الله نیست بلکه جمله جدیدی است و به تعبیر ادبی الراسخون مسند الیه و مبتدا است و «يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ» خبر و مسند آن است در این صورت معنی چنین خواهد بود که تأویل متشابه را فقط خداوند می‌داند و اما راسخان در علم تنها می‌گویند که به آن ایمان داریم و می‌دانیم که همه از سوی خداوند است. طبق این نظریه، از تأویل آیات متشابه تنها خداوند آگاه است.

ما تصور می‌کنیم که نظریه نخست صحیح است و با توجه به مجموع آیات و روایات و شواهد و قرائنی که در دست است، راسخون در علم نیز تأویل درست آیات متشابه را می‌داند و در عین حال در مقابل خدا سر تعظیم و تسلیم فرود می‌آورند و می‌گویند همه این آیات از جانب خداوند است بعضی از شواهد و قرائنی که درستی این نظریه را تأیید می‌کند، عبارت است از:

۱- تعبیر راسخان در علم با تسلیم شدن و اظهار ایمان سازگار نیست زیرا غیر راسخان نیز می‌توانند چنین کنند این تعبیر با دانستن تأویل آیات مناسبتر است. سیری در علوم قرآن ۲۹۰ محکم و متشابه و تأویل ص: ۲۸۵

از عهد پیامبر تاکنون دیده نشده است که کسی از صحابه و تابعین و

سیری در علوم قرآن، ص: ۲۹۱

مفسران بعدی آیه‌ای از قرآن را تفسیر و معنی نکنند و بگویند که این آیه از متشابهات است و تأویل آن را تنها خدا می‌داند بلکه آنها درباره تمام آیات قرآنی اظهار کرده‌اند و به‌رحال معنایی برای آیه ذکر نموده‌اند.

۳- بدون شک همه آیات قرآنی برای هدایت بشر نازل شده در صورتی که علم به تأویل متشابهات به خداوند اختصاص داشته باشد وجود آیات متشابه در قرآن لغو و بیهوده خواهد بود و یکی از دو محذور لازم خواهد آمد یا این که بشر به آیات متشابه هیچگونه احتیاجی ندارد و یا خداوند بشر را از دانستن چیزی که به آن نیازمند است، بازداشته است.

اما اگر بگوئیم که راسخان در علم نیز تأویل متشابهات را می‌دانند این امر، اختصاص دادن بعضی از آیات قرآنی به دانشمندان است و بیان این نکته است که بعضی از آیات قرآنی در سطح بالائی است که تنها علما و دانشمندان را به کار می‌آید و هر کسی مطابق فهم خود نصیبی از قرآن دارد.

۴- خداوند در مواردی انسان را به تدبر در آیات قرآنی فراخوانده است اگر علم متشابهات را به خدا اختصاص دهیم، این فراخوانی بی‌معنا خواهد بود چون آیات محکمت را بدون تدبر هم می‌توان فهمید.

۵- این که آیات محکمت را ام‌الکتاب توصیف کرده شاید اشاره به این باشد که آیات متشابه را به کمک آیات محکم می‌توان فهمید و با ارجاع متشابه به محکم و چیدن آیات مختلف در کنار هم، تأویل آیات متشابه به دست می‌آید و این همان سخن معروف است که آیات قرآنی همدیگر را تفسیر می‌کنند.

۶- از همه اینها گذشته در احادیث مختلفی آیه مورد بحث به همین صورت معنا شده است یعنی این که راسخان در علم عطف به الله دانسته شده و آنگاه در این احادیث راسخان در علم هم معرفی شده‌اند به عنوان نمونه به این دو حدیث توجه فرمائید:

سیری در علوم قرآن، ص: ۲۹۲

- ۱- عن ابی جعفر (ع): قال الله: (و ما يعلم تأویله الا الله و الراسخون فی العلم) نحن نعلمه «۱»
 امام باقر (ع) فرمود: خداوند فرموده تأویل آن را جز خدا و راسخان در علم کس دیگری نمی‌داند، ما آن را می‌دانیم.
- ۲- عن الصادق (ع): نحن الراسخون فی العلم و نحن نعلم تأویله «۲»
 راسخان در علم ما هستیم و تأویل متشابه را ما می‌دانیم.

(۱)- بحار الانوار، ج ۹۲ ص ۹۸.

(۲)- تفسیر صافی، ج ۲ ص ۲۹۵.

سیری در علوم قرآن، ص: ۲۹۳

أجل و مداولة

اجل:

بحث درباره اجل یک بحث کلامی است و متکلمین درباره آجال بحثهای متعددی را عنوان کرده‌اند که وارد آنها نمی‌شویم و تنها این اصطلاح را از دید آیات قرآنی بررسی می‌کنیم.

أجل در لغت به معنای وقت و مدت است اینکه به مرگ، اجل گفته می‌شود، از این نظر است که مدت عمر شخص به پایان می‌رسد.

این واژه در قرآن به‌طور مکرر استعمال شده و در مواردی به معنای لغوی آن که همان مدت است آمده «۱» ولی در مواردی بیشتر أجل به معنای پایان حیات و سرانجام زندگی یک فرد یا جامعه استعمال شده و از آن «أجل مسمی» تعبیر آورده شده است. از نظر قرآن همانگونه که یک فرد، عمر معین و مشخصی دارد و چون مدت تعیین شده أجل مسمی به سر رسید به ناچار حیات و زندگی آن شخص خاتمه خواهد یافت، یک جامعه نیز همان سرنوشت را دارد، (آیات مربوطه را به زودی خواهیم خواند). تشبیه جامعه به فرد در کلام بسیاری از جامعه‌شناسان و دانشمندان فلسفه تاریخ

(۱)- مانند سوره بقره، آیه ۲۳۵ و سوره حج، آیه ۳۳ و سوره قصص، آیه ۲۹.

سیری در علوم قرآن، ص: ۲۹۴

به خصوص کسانی که به حرکت دوره‌ای تاریخ معتقدند مانند توسیدید، ابن خلدون، هگل، تاین‌بی، و دیگران، آمده است آنها می‌گویند همانگونه که یک فرد دوران کودکی و جوانی و پیری دارد و بالاخره می‌میرد، یک جامعه نیز همین حالت را دارد.

قرآن کریم ضمن بیان مراحل زندگی یک فرد، این حقیقت را خاطر نشان می‌سازد که هر انسانی اجل تعیین شده‌ای دارد و از آن به أجل مسمی تعبیر می‌آورد:

هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ يُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ ثُمَّ لِتَكُونُوا شُيُوخًا وَ مِنْكُمْ مَنْ يُتَوَفَّى مِنْ قَبْلُ وَ لِتَبْلُغُوا أَجْلًا مُّسَمًّى وَ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ «۱»

اوست خدائی که شما را از خاک آفریده، سپس از نطفه سپس از خون بسته شده، سپس شما را به صورت طفلی درآورد تا اینکه به رشد و قوت خود برسد و سپس پیر شوید، البته بعضی از شما جلوتر، از دنیا می‌رود و تا به أجل معین خود برسید و تا اندیشه کنید.

هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ طِينٍ ثُمَّ قَضَىٰ أَجَلًا وَأَجَلٌ مُّسَمًّى عِنْدَهُ ثُمَّ أَنْتُمْ تَمْتَرُونَ ﴿٢﴾

اوست خدائی که شما را از گل آفرید، سپس مدتی را تعیین نمود و مدت تعیین شده نزد اوست سپس شما شک می‌کنید. در این آیات، سخن از اجل معین افراد است که پس از طی مراحل گوناگون زندگی، در وقت معین به زندگی آنها پایان داده خواهد شد.

آیات دیگری در قرآن مجید آمده که در آنها صحبت از اجل معین امت‌ها و

(۱) - سوره مؤمن، آیه ۶۷.

(۲) - سوره انعام، آیه ۲.

سیری در علوم قرآن، ص: ۲۹۵

جامعه‌هاست و از نظر قرآن، هر جامعه‌ای مانند یک شخص عمر معینی دارد و پس از فرارسیدن مدت تعیین شده به ناچار نابود خواهد شد و جای خود را به جامعه‌ها و تمدن‌های دیگری خواهد داد. و از این حقیقت به عنوان مداوله نام می‌برد که به زودی درباره آن بحث خواهیم کرد اکنون به آیاتی که برای جامعه‌ها و امت‌ها اجل مشخصی تعیین می‌کند، توجه فرمائید:

وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ ﴿١﴾

هر امتی را اجل معینی است که چون فرارسد لحظه‌ای پس و پیش نمی‌شود.

ثُمَّ أَنْشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قُرُونًا آخَرِينَ مَا تَشْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجَلَهَا وَمَا يَسْتَأْخِرُونَ ﴿٢﴾

سپس بعد از آنها اقوام دیگری پدید آوردیم اجل هیچ امتی پس و پیش نخواهد شد.

به گونه‌ای که ملاحظه می‌فرمائید قرآن کریم برای جامعه شخصیت مستقلی مانند فرد قائل است و معتقد است که جامعه نیز زندگی می‌کند و می‌میرد و مرگ و نابودی سرنوشت محتوم هر جامعه است بحث بعدی که درباره مداوله است، این بحث را تکمیل خواهد کرد.

مداوله:

شکست و پیروزی و پیدایش و زوال جوامع بشری همواره از یک سلسله قوانین و مقرراتی پیروی می‌کنند که آن را سنتهای خدا در تاریخ می‌نامیم یک از این سنتها

(۱) - سوره اعراف، آیه ۳۴.

(۲) - سوره مؤمنون، آیات ۴۲ و ۴۳.

سیری در علوم قرآن، ص: ۲۹۶

حقیقتی است که قرآن از آن به مداوله تعبیر می‌کند که به معنای انتقال و جابه‌جا شدن است و منظور از آن این است که شکست و پیروزی در میان اقوام و ملل گوناگون دست به دست می‌گردد و هر گاهی نوبت به گروهی می‌رسد.

قرآن کریم با طرح مسأله مداوله فوائد و نتایجی را بر آن مترتب می‌کند که بسیار آموزنده است اکنون آیاتی را که در این زمینه آمده، نقل و سپس قدری درباره آن گفتگو می‌کنیم:

وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمْ الْمَاعِلُونَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ إِنْ يَمْسَسْكُمْ قَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ قَرْحٌ مِثْلُهُ وَتِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ وَ لِيَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَتَّخِذَ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ وَ لِيَمْحَضَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَمْحَقَ الْكَافِرِينَ ﴿١﴾

سست نشوید و غمگین نباشید که شما برترید اگر ایمان داشته باشید اگر شما را جراحی رسید به آن جمعیت نیز جراحی مانند آن رسیده است ما این روزها را در میان مردم می‌گردانیم و تا خداوند افراد با ایمان را مشخص کند و از میان شما گواهانی برگیرد و خداوند ستمگران را دوست نمی‌دارد و تا خداوند افراد با ایمان را خالص گرداند و کافران را به تدریج نابود سازد.

برای توضیح آیات شریفه به مطالب زیر توجه فرمائید:

۱- به گفته مفسران این آیه پس از جریان جنگ احد نازل شد و در حقیقت یک نوع تحلیل آموزنده‌ای است از نتایج که از جنگ احد به دست آمد.

در این جنگ چنانکه می‌دانیم پیروزی اولیه نصیب مسلمانان گشت ولی در اثر عدم اطاعت جمعی از مسلمانان از دستور مقام فرماندهی سرنوشت جنگ عوض شد

(۱)- سوره آل عمران، آیات ۱۳۹-۱۴۱.

سیری در علوم قرآن، ص: ۲۹۷

و مسلمانان شکست خوردند و جمعی از شخصیت‌های برجسته از مسلمانان از جمله حمزه عموی پیامبر شهید شدند.

در این آیه ضمن دلداری و تسلائی خاطر نسبت به مسلمانان که مبادا روحیه خود را از دست بدهند، به یکی از سنت‌های الهی در کل تاریخ اشاره شده، تا مسلمانان به خود مغرور نباشند و خود را تافته جدا بافته از دیگران ندانند و بدانند که برای رسیدن به پیروزی و ایجاد جامعه برتر باید تلاش کنند و ایمان داشته باشند.

۲- در این آیه مسأله‌ای تحت عنوان مداوله مطرح شده که یکی از سنت‌های الهی حاکم بر تاریخ است و منظور از آن این است که شکست و پیروزی دست به دست می‌گردد و هر جمعی طعم تلخ شکست را می‌چشد، منتها بعضی از جوامع در مقابل شکست، خود را می‌بازند و از بین می‌روند و بعضی دیگر بر مقاومت خود می‌افزایند و نه تنها از بین نمی‌روند، بلکه آن شکست را سکوی پرش خود قرار می‌دهند و با تجربه جدیدی وارد میدان می‌شوند.

در آیه شریفه از این موضوع به صورت ایام نام برده شده است یوم علاوه بر معنای متعارف خود به مقدار زمانی گفته می‌شود که حادثه‌ای مهم در آن اتفاق افتاده باشد (عربها حادثه مهمی را که اتفاق افتاده است، یک یوم می‌نامند یوم فجار، یوم ذی قار، یوم احد و ... که مجموعاً به ایام العرب شهرت یافته است) در این آیه متذکر می‌شود که این یوم‌ها که با شکست‌ها و پیروزی‌ها همراه می‌باشد، همواره میان اقوام و ملل در حال گردش است و این، خود یکی از سنت‌های خدا در تاریخ است.

قرآن کریم با یادآوری این مطلب به جامعه‌ها امید و حرکت می‌بخشد و مقرر می‌دارد که:

پیروزی در ملک هیچ کس نیست بنابراین دلیلی بر یأس وجود ندارد آنان که اکنون در اوج پیروزی هستند، به زودی حرکت ایام آنها را پائین می‌کشاند، و آنها که اکنون ضعیف و ناتوان هستند، روزی به پیروزی می‌رسند، و با این تذکر به آنها که پیروزی را در آغوش کشیده‌اند هشدار می‌دهد که به خود مغرور نباشند و در مقابل به آنها که شکست خورده‌اند نوید می‌دهد که دچار یأس و نومیدی نشوند.

سیری در علوم قرآن، ص: ۲۹۸

بنابراین طرح مسأله مداوله، حرکت آفرین و امیدساز و درعین حال هشدار به قدرتمندان است.

۳- در دنباله آیه شریفه منافع و آثار مداوله بیان می‌شود و این مطلب مورد بحث قرار می‌گیرد که هدف از این کار چیست؟ و چرا هر قومی باید روزی طعم تلخ شکست را بچشد؟ برای این موضوع چهار هدف را ذکر می‌کند، ولی منحصر در آن نمی‌داند زیرا در بیان این هدفها مطلب با حرف واو شروع می‌شود (و لیعلم) و این امر را می‌رساند که مسأله مداوله آثار و نتایج بسیار دارد که فهم

مردم نمی‌تواند همه آنها را درک کند و از میان آنها فقط چهار نتیجه بیان می‌شود:

الف- آشکار شدن ایمان مؤمنان: این شکست باعث می‌شود که افراد با ایمان شناخته شوند و از آنها که ایمان ندارند متمایز گردند، در اینجا تعبیر قرآن این است که تا خدا بداند که مؤمنان چه کسانی هستند، ولی باید توجه داشت که علم خداوند مانند علم ما نیست بلکه تعلق گرفتن علم او به یک چیزی، عین وقوع آن چیز است یعنی وقتی علم خداوند به چیزی تعلق گرفت آن چیز بی‌درنگ وجود پیدا می‌کند بنابراین منظور این نیست که خداوند قبلاً نمی‌دانست و پس از این جریان علم پیدا کرد بلکه منظور این است که ایمان مؤمنان قبلاً ناشناخته بود و اکنون مورد تعلق علم خدا قرار گرفت و ظهور پیدا کرد و برای همه روشن گردید که مؤمن کیست.

ب- گرفتن گواهان: یکی دیگر از هدفهای موردنظر، تربیت افراد نخبه و نمونه است که وجود آنها الگو برای دیگران باشد که چگونه در هنگام سختیها و شداوند تا سرحد جان مقاومت نشان می‌دهند تا ارزشهایی را که به آن اعتقاد دارند، حفظ کنند چنین افرادی چه کشته شوند و چه در حال حیات باشند، گواهان و حجت‌هایی برای سایر مردم هستند چنانکه در آیه دیگر می‌خوانیم:

لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيداً ﴿۱﴾

تا شما گواهان بر مردم باشید و پیامبر نیز گواه شما باشد.

(۱)- سوره بقره، آیه ۱۴۳.

سیری در علوم قرآن، ص: ۲۹۹

البته بعضی‌ها گفته‌اند که در آیه مورد بحث آنجا که می‌فرماید: وَيَتَّخِذَ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ منظور همان کشته شدگان در راه خدا هستند و معنای آیه این است که خداوند می‌خواهد از شما قربانیانی بگیرد، اما چنین احتمالی بعید به نظر می‌رسد زیرا ظاهراً کلمه شهید در قرآن هیچ‌کجا به معنای مقتول در راه خدا استعمال نشده است (اگرچه در روایات و دعاها به این معنا استعمال شده) و از این گذشته سیاق آیه و تعبیری که در آن آمده با این مطلب سازگار نیست زیرا تعبیر اتخاذ شهید تناسبی با این معنا ندارد، بلکه بیشتر با همان معنای شاهد گرفتن و نمونه ارائه کردن مناسبت دارد.

ج- از بین بردن ناخالصی‌های مؤمنان: هدف دیگری که قرآن برای مداوله مطرح می‌کند ریختن ناخالصی‌ها است به این معنا که مؤمنان با این شکست‌ها پخته‌تر و در کوره ناکامیها و تلخیها ذوب شوند و اعماق وجودشان از آلودگیها و شائبه‌ها جدا گردد و با بصیرتی جدید و تجربه‌ای جدید به میدان بیایند.

البته این امر غیر از آشکار شدن ایمان مؤمنان و ظهور گروه با ایمان است منظور این است که همان مؤمنانی که ایمان آنها به مرحله ظهور رسید از نظر مراحل ایمان به جایگاه والائی برسند و آنچنان باشند که خدا می‌خواهد.

د- نابودی تدریجی کافران: یکی دیگر از آثار و خواص مداوله این است که در اثر همین شکست‌ها و پیروزیها و در طول حرکت مداوم تاریخ، به تدریج کافران از بین می‌روند و بساط کفر برچیده می‌شود و این نتیجه نهائی مداوله و شکست‌ها و پیروزیهای متناوب است زیرا همانگونه که گفتیم، مداوله سبب قوی‌تر شدن جبهه ایمان و ریختن ناخالصی‌های مؤمنان می‌شود و این مساوی است با ضعیف‌تر شدن جبهه کفر و از بین رفتن تدریجی آن. ﴿۱﴾

(۱)- رجوع شود به بینش تاریخی قرآن، تألیف نگارنده.

سیری در علوم قرآن، ص: ۳۰۰

بسیاری از نظریه‌های موجود در زمینه تفسیر تاریخ روی این مطلب تأکید دارند که هر تمدنی محکوم به نابودی است و هر جامعه‌ای مانند یک فرد انسانی پس از طی دورانهای مختلف از کودکی و جوانی و پیری سرانجام به مرحله مرگ می‌رسد و هیچ قدرتی نمی‌تواند جلو آن را بگیرد.

این مطلب هم در سخنان فلاسفه و متفکران قدیم از قبیل: توسیدید و ابن خلدون آمده و هم در سخنان فلاسفه جدید مانند: هگل و مارکس و تاین‌بی. منتها مارکس وقتی به دوران کمونیسم نهائی می‌رسد این مرحله را مرحله ثبوت و سکون می‌داند و از قانون تضاد و تحول استثناء می‌کند ولی به هر صورت، بیشتر صاحب‌نظران برای هر جامعه‌ای دوران مشخص و عمر معینی را پیش‌بینی می‌کنند و معتقدند که هر تمدنی پس از طی مراحل سرانجام از بین رفتنی است.

اکنون ما بر سر آنیم که نظر قرآن را در این زمینه مورد بررسی قرار دهیم و در آیاتی که ناظر به این مسأله است، تدبر کنیم. قرآن کریم در آیات متعددی، از حتمیت سقوط هر تمدنی خیر می‌دهد و خاطر نشان می‌سازد که برای هر امتی دوران مشخصی وجود دارد که چون آن دوران به سر رسید، آن جامعه قابلیت بقاء و استمرار را از دست می‌دهد و سرانجام می‌میرد اکنون به این آیات توجه کنید:

سیری در علوم قرآن، ص: ۳۰۱

وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ ﴿۱﴾

برای هر امتی وقت معینی است که چون به سر رسد، نمی‌توانند لحظه‌ای پس و پیش کنند.

وَمَا أَهْلَكْنَا مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا وَلَهَا كِتَابٌ مَعْلُومٌ مَا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجَلَهَا وَمَا يَسْتَأْخِرُونَ ﴿۲﴾

و ما هیچ آبادی را نابود نکردیم مگر اینکه برای آن برنامه‌ای معلوم بود، وقت معین هیچ امتی جلو نمی‌افتد و نمی‌توانند آن را به تأخیر بیندازند.

وَإِنْ مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا نَحْنُ مُهْلِكُوهَا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ أَوْ مُعَذِّبُوهَا عَذَابًا شَدِيدًا كَانَ ذَلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا ﴿۳﴾

هیچ آبادی نیست مگر اینکه که ما آن را پیش از روز قیامت نابود می‌سازیم یا گرفتار عذابی شدید می‌کنیم این مطلبی است که در کتاب نوشته شده است.

چنانکه ملاحظه می‌فرمائید، این آیات به‌طور صریح و روشن سقوط و نابودی هر جامعه‌ای را در وقت خود بیان می‌کند، مطابق این آیات هر جامعه‌ای را پرونده و کتابی است که در آن، مدت حیات و زمان مرگ آن جامعه ثبت شده است.

در مورد سقوط و نابودی جامعه‌ها قرآن کریم دو واژه را به کار برده که قابل تدبر

(۱) - سوره اعراف، آیه ۳۴.

(۲) - سوره حجر، آیه ۵.

(۳) - سوره اسراء، آیه ۵۸.

سیری در علوم قرآن، ص: ۳۰۲

و تأمل است آن دو واژه عبارتند از: املاء و استدراج، منظور از «املاء» مهلتی است که گاهی خداوند طبق مصالحی به ستمگران و جباران می‌دهد و منظور از «استدراج» فراهم آوردن تدریجی زمینه‌های هلاک و نابودی برای ستمگران در عین قدرت و برخورداری از آن است.

گاهی در جامعه عوامل سقوط پدید می‌آید اما سقوط آن جامعه به تعویق می‌افتد و مدتی طول می‌کشد که به سر نوشت محتوم

خود برسد، این مهلت دادن بدانجهت است که ظالمان بیشتر گناه کنند و چهره آنها مشخص تر شود تا به عذابی سخت تر و دردناکتر گرفتار شوند:

وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُثَمِّلِي لَهُمْ خَيْرٌ لِّأَنفُسِهِمْ إِنَّمَا نُثَمِّلِي لَهُمْ لِيُزَادُوا إِثْمًا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ ﴿١﴾

کافران گمان نکنند اینکه به آنان مهلت می‌دهیم به نفع آنهاست، ما به آنان مهلت می‌دهیم تا به گناهانشان بیفزایند و بر آنهاست عذابی خوار کننده.

مهلت دادن به ستمگران گاهی با استدراج توأم است یعنی خداوند ضمن اینکه مهلت می‌دهد، زمینه‌های هلاک را به تدریج و مرحله به مرحله فراهم می‌کند اما فرد ظالم و یا جامعه ظالم متوجه نیست و نمی‌داند که پایه‌های قدرت او در حال فرو ریختن است او همچنان مست و سرخوش و مغرور، به طغیانگری و فتنه‌انگیزی خود ادامه می‌دهد و هنگامی به خود می‌آید که همه چیز از هم پاشیده و فروریخته است.

وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ. ﴿٢﴾

و کسانی را که آیات ما را تکذیب کردند، به تدریج و از آن راه که نمی‌دانند مجازاتشان خواهیم کرد.

(۱) - سوره آل عمران، آیه ۱۷۸.

(۲) - سوره اعراف، آیه ۱۸۲.

سیری در علوم قرآن، ص: ۳۰۳

درباره املاء و استدراج که می‌توان آنها را دو سنت از سنتهای الهی دانست، امیر المؤمنین علی (ع) جملاتی دارد که درخور تعمق و تدبیر است، به عقیده امام، مهلت دادن به ستمگران یک قانون عام در تاریخ است و هیچ ستمگری هلاک نشد مگر اینکه قبلاً به او مهلت داده شد:

فان الله لم يقصم جبّارى دهر قطّ الا بعد تمهيل و رخاء و لم يجبر عظم احد من الامم الا بعد ازل و بلاء.

خداوند هرگز جباران دنیا را درهم نشکست مگر پس از مهلت دادن و فراخی، و هرگز استخوان شکسته ملتى را ترمیم نکرد، مگر پس از آزمایش و شدت.

همچنین در مورد استدراج جملات روشنگرانه و بیدارکننده‌ای در نهج البلاغه آمده است و امام با تعبیرهای لطیف و احساس برانگیزی این مسأله را مطرح می‌کند و به کسانی که غرق در نعمت هستند و امکانات بسیاری در اختیار آنهاست، هشدارهای لازم را می‌دهد:

کم من مستدرج بالاحسان اليه و مغرور بالستر عليه و مفتون بحسن القول فيه و ما ابتلى الله احدا بمثل الاملاء له. ﴿١﴾

چه بسا افرادی که به وسیله نعمت غافلگیر می‌شوند و به خاطر پرده پوشی خدا بر گناهانشان مغرور می‌گردند در اثر تعریف و تمجید از آنان فریب می‌خورند و خداوند هیچکس را به چیزی مانند مهلت دادن امتحان نکرده است.

(۱) - نهج البلاغه، کلمات قصار ۱۶۶.

سیری در علوم قرآن، ص: ۳۰۴

مطلبی که باید در اینجا به آن توجه کنیم، اینست که مهلت دادن خداوند همیشه برای افزایش عذاب نیست، بلکه گاهی این مهلت دادن از باب لطف و عنایت الهی است که سقوط را به تأخیر می‌اندازد تا جامعه برای اصلاح خود فرصتی دیگر پیدا کند که اگر این فرصت را هم به فوت بدهد، دیگر سقوط و نابودی حتمیت خواهد یافت. به این آیه شریفه توجه کنید:

وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِمَا كَسَبُوا مَا تَرَكَ عَلَى ظَهْرِهَا مِنْ دَابَّةٍ وَلَكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِعِبَادِهِ بَصِيرًا. (۱)

اگر خداوند مردم را در مقابل آنچه که انجام داده‌اند، مؤاخذه می‌کرد، به روی زمین هیچ جنبنده‌ای باقی نمی‌ماند ولی آنان را برای زمان معینی به تأخیر می‌اندازد و چون زمانشان فرارسید، خداوند بر بندگان خود بیناست.

(۱) - سوره طه، آیه ۶۵.

سیری در علوم قرآن، ص: ۳۰۵

سنت‌های الهی

اشاره

در تعیین عامل محرک تاریخ و توجیه تغییرات و دگرگونی‌های اساسی در جامعه و تاریخ بشری، نظریه‌های گوناگونی ابراز شده است. اینک نظر قرآن را درباره این مسأله مهم و اساسی جویا شویم.

اگر بخواهیم نظر قرآن را در یک جمله بیان کنیم باید بگوئیم مهمترین انگیزه حرکت تاریخ و جامعه، «سنت‌های الهی» است؛ ولی اینکه منظور از این «سنتها» چیست و کاربرد آن تا کجا است، مطلبی است که بایستی مورد بحث و بررسی قرار گیرد.

قبلاً بگوئیم که قرآن کریم هرگونه تغییر و تحولی را که در جوامع بشری بوجود می‌آید به سنت‌های الهی نسبت می‌دهد و متذکر می‌شود که هیچگونه تحولی در خارج از این سنتها اتفاق نمی‌افتد. همچنین خاطر نشان می‌سازد که سنت‌های الهی تغییرناپذیر است و این سنتها بر کل تاریخ بشری در گذشته و حال و آینده حاکمیت دارد.

سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا (۱)

این سنت خدا است در مورد گذشتگان و در سنت خدا هیچگونه تغییری نخواهی یافت.

فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا سُنَّتَ الْأَوَّلِينَ فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ

(۱) - سوره احزاب، آیه ۶۲.

سیری در علوم قرآن، ص: ۳۰۶

تَحْوِيلًا (۱)

آیا آنان جز سنتی را که حاکم بر پیشینیان بود انتظار دارند؟ پس در سنت خدا هیچگونه تغییری نخواهی یافت و در سنت خدا هیچگونه دگرگونی نخواهی یافت.

به طوری که از آیات بالا و آیات دیگری که مشابه آنها است به دست می‌آید، پیدایش و زوال تمدنها و به طور کلی هرگونه تغییر و تبدیل در جوامع بشری نمی‌تواند خارج از چهارچوب سنتها و نوامیس و قوانین جاری الهی اتفاق بیفتد.

حال باید دید که این سنتها چیست؟

سنت‌های مورد نظر قرآن عبارت است از قوانینی که از ترکیب غرائز و عواطف و فکر و اندیشه و عملکرد انسان و نحوه ارتباط او با جهانی که در آن زندگی می‌کند، به دست می‌آید که طبعاً همه عوامل اجتماعی و اقتصادی و جغرافیائی موجود در روابط انسانها را در برمی‌گیرد.

به عبارت دیگر سنتهای الهی یک سلسله قضایای شرطی هستند که در صورت وجود شرط و یا سبب وجود جزا و یا مسبب نیز حاصل خواهد شد. این قضایای شرطی از طبیعت زندگی انسان و ارتباط او با جهان پیرامونش استخراج می‌شود. بعنوان مثال: وجود ظلم و تجاوز در هیأت حاکمه یک جامعه سقوط آن را به دنبال خواهد داشت و یا گسترش راحت طلبی و رفاه در زندگی و خو گرفتن مردم به عیش و نوش، قدرت دفاعی آنها را در مقابل دشمن ضعیف خواهد کرد و در صورت تهاجم دشمن، تاب مقاومت نخواهند داشت و یا اختلاف طبقاتی فاحش در یک جامعه که باعث قویتر شدن ثروتمندان و گرسنه‌تر شدن محرومان باشد، یک انقلاب داخلی را در پی خواهد داشت.

(۱) - سوره فاطر، آیه ۴۳.

سیری در علوم قرآن، ص: ۳۰۷

اینها نمونه‌هایی است از سنتها و نوامیس الهی که غیر قابل تغییر هستند و بدون تردید در صورت وقوع شرط یا «مقدم» جزا یا «تالی» نیز واقع خواهد شد.

یا مثلاً- زیر پا گذاشتن ارزشهای معنوی و تکذیب انبیاء و تعالیم آنان در میان یک قوم، هلاکت نهائی آن قوم و پیروزی حتمی پیروان حق را به دنبال خواهد داشت. این سنتی است که قرآن کریم روی آن تاکید فراوان دارد. به این آیات توجه کنید:

وَلَوْ قَاتَلَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا الْأَذْهَابَ ثُمَّ لَا يَجِدُونَ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا سُنَّةَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلُ وَ لَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا «۱»

و اگر کافران با شما بجنگند عقب نشینی خواهند کرد و آنگاه هیچگونه دوست و کمکی پیدا نخواهند کرد. این سنت خدا است که در گذشته جریان داشته است و در سنت خدا هیچگونه تبدیلی نخواهی یافت.

أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ دَمَّرَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَلِلْكَافِرِينَ أَمْثَالُهَا. «۲»

آیا در روی زمین سیر نکردید تا سرانجام کسانی را که پیش از آنان بودند ببینید که خداوند آنان را کوبید؟ و برای کافران مانند آن اتفاق خواهد افتاد.

بطور کلی می‌توان سنتهای الهی را به یک اصل کلی و یک قاعده عمومی برگشت داد و آن اینکه هرگاه جامعه امکانات و تواناییهای خود را در مسیری که از جانب خدا و بوسیله پیامبران تعیین شده است، قرار دهد و خود را با عالم هستی که خواه ناخواه در برابر خدا خضوع دارد منطبق سازد و بین خود و اراده الهی رابطه ایجابی برقرار کند و

(۱) - سوره فتح، آیات ۲۲ و ۱۳.

(۲) - سوره محمد، آیه ۱۰.

سیری در علوم قرآن، ص: ۳۰۸

بالاخره مسؤولیت خود را در برابر حق بشناسد، چنین جامعه‌ای صعود می‌کند و قابلیت بقا می‌یابد. در مقابل، اگر جامعه‌ای با اراده الهی رابطه سلبی داشته باشد و امکانات خود را نه در راه رسیدن به تکامل انسانی، بلکه در راه هوسهای زودگذر قرار بدهد، چنین جامعه‌ای دیر یا زود تاوان این انحراف از مسیر حق را خواهد داد و دچار سرنوشت شومی خواهد شد.

قرآن کریم با ترسیم صحنه‌های مهیج و نمونه‌های عینی از آنچه که بر پیشینیان گذشته است، سنتها و نوامیس الهی را آویزه گوش انسانها می‌سازد و تذکر می‌دهد که تاریخ آئینه‌ای است که عینیت یافتن و حتمی بودن سنتهای الهی را به خوبی می‌نمایاند.

نکته مهم اینکه قرآن با بیان این مطلب و ارائه نمونه‌های عینی آن از این سنتها یک انگیزه دینامیکی می‌سازد و از انسان می‌خواهد که با توجه به این سنن، جامعه خود را اصلاح کند و سرنوشت خوبی برای خود رقم بزند؛ درست مثل قوانین طبیعی که با کشف آن

و آگاهی از خواص اشیاء می‌توان نیروهای عظیمی را به خدمت گرفت و از آن در جهت بهبود زندگی و ایجاد رفاه و آسایش بهره‌گیری نمود. مثلاً نیروی آب و سیل اگر به صورت صحیحی در پشت سدها مهار شود می‌توان از آن در جهت بهبود زندگی استفاده کرد و توربینهای بزرگی را به حرکت درآورد و از نیروی برق آن استفاده نمود و همچنین آب را به نقاط مرتفع رسانید و به کشاورزی رونق داد؛ اما اگر این نیروها مهار نشود، نه تنها نفعی به حال بشر نخواهد داشت بلکه چه بسا باعث خرابیهای بسیار نیز گردد.

برای استفاده از این نیرو بایستی اول آن را شناخت و کشف کرد و سپس راههای استفاده از آن را به دست آورد و همینطور است نیروی اتم و نیروی الکتریسته و ...

همچنین با کشف خواص اشیاء و ترکیب صحیح آنها با یکدیگر می‌توان در معالجه امراض خود و در آسان کردن بسیاری از سختیها و حل بسیاری از مشکلات از آن بهره‌گیری نمود. انسان امروز با کشف قسمتهائی از قوانین حاکم بر طبیعت توانسته است بسیاری از غیرممکنها را ممکن سازد: در هوا پرواز کند، ساعتها زیر آب بماند، همدیگر را از فاصله‌های بسیار دور ببیند و سخن یکدیگر را بشنوند و هزاران مثال دیگر.

سیری در علوم قرآن، ص: ۳۰۹

همه اینها از برکت کشف قوانین طبیعت است. قوانین حاکم بر جامعه نیز (که قرآن از آن به عنوان سنن یاد می‌کند) به همان نحو است. اگر انسان بتواند آن قوانین را کشف کند و زندگی خود را با آن هماهنگ سازد به نتایج مطلوب و مثبتی خواهد رسید و زندگی خوب و استوار و جامعه‌ای متمدن و پیشرو خواهد داشت و مشکلات اجتماعی را به خوبی و آسانی حل خواهد کرد.

این است که قرآن همواره ما را به یاد این قوانین می‌اندازد و خاطر نشان می‌سازد که جامعه ما نیز مانند طبیعت برای خود قوانین و سننهایی دارد که با کشف آن می‌توان به نتایج درخشانی نائل شد.

بنابراین، قرآن کریم تاریخ را نه به عنوان یک سرگرمی و یا قصه گوئی، بلکه به عنوان الگوئی برای حرکت انسان معاصر به سوی آینده‌ای بهتر مطرح می‌سازد و به این طریق سننهای تغییرناپذیر الهی را در کل تاریخ به انسان گوشزد می‌کند تا راههای پیروزی و رسیدن به یک زندگی ایده‌آل انسانی را بیابد و از چیزهایی که طبق سنت الهی موجب فساد و تباهی و سقوط جامعه‌ها می‌شود پرهیز کند.

تخلف‌ناپذیری سنتها

یکی از ویژگیهای خاص سننهای الهی که همواره باید مورد توجه باشد، تخلف‌ناپذیری این سننها و حتمیت وقوع آنها است. همانگونه که قوانین طبیعی استثناء‌بردار نیست و در حوزه حکومت خود با جزمیت تمام و بدون کوچکترین تخلفی جاری است، سننهای حاکم بر تاریخ و جوامع بشری نیز دقیقاً همین حکم را دارد و همانگونه که مثلاً جاذبه زمین و یا قوانین مربوط به نور و یا خواص فیزیکی و شیمیائی و حتی مکانیکی اشیاء در محدوده زمان و مکان خاصی قرار نمی‌گیرد و همیشه و همه‌جا حضوری آشکار دارد، سننهای الهی نیز از چنین خاصیتی برخوردار است و اساساً این سننها از مقوله علت و معلول است و قانون علیت به هیچ‌وجه استثناء‌بردار نیست و هرکجا علت پدید آمد به ناچار معلول نیز به دنبال آن پدیدار خواهد شد.

قرآن کریم روی این مطلب اصرار و تأکید فراوان دارد و چنانکه خواهیم دید در

سیری در علوم قرآن، ص: ۳۱۰

آیات متعددی تخلف‌ناپذیری سننها را گوشزد می‌کند و این بدان سبب است که مبدا قومی و یا ملتی خود را نسبت به اقوام دیگر تافته جداافتاده‌ای بدانند و چنین بپندارند که آنان از کاربرد سننهای الهی در امانند و از کارهای بدشان چشم‌پوشی خواهد شد، چون

آنان قومی برترند، همچنانکه قوم یهود به همین پندار نادرست مبتلا بودند و خود را نژادی برتر می‌انگاشتند که با خدا رابطه ویژه‌ای دارند و در سایه همین رابطه گناهانشان به حساب نمی‌آید و اگر گناه هم بکنند به آتش دوزخ نخواهند رفت و اگر هم بروند، چند روزی بیش در آن نخواهند ماند:

وَقَالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَةً قُلْ أَتَّخَذْتُمْ عِنْدَ اللَّهِ عَهْدًا فَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ عَهْدَهُ أَمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ. «۱»

و گفتند که آتش ما را نخواهد رسید مگر چند روزی اندک. بگو: آیا از خدا پیمانی گرفته‌اید که او نتواند پیمان خود را بشکند یا به خدا چیزی را می‌گوئید که نمی‌دانید؟

آری، برای نژادپرستانی مانند یهود خداوند هشدار می‌دهد که سنتهای خداوند در جامعه بشری تخلف‌ناپذیر است و استثناء بردار نیست و هیچ قومی نباید خود را ملتی شکست‌ناپذیر بداند، بلکه باید خود را در گرو اعمال خود و مقهور سنن الهی ببیند.

به‌هرحال، خداوند پرده‌های غفلت و فراموشی را از دیدگاه انسان کنار می‌زند و با مطرح ساختن تجربه‌های مکرر تاریخی، فکر و اندیشه انسان را به این حقیقت بزرگ رهنمون می‌شود که او نمی‌تواند بیرون از سنتهای الهی زندگی کند و این سنت به هیچ عنوانی تغییر نمی‌یابد. این موضوع در آیه «فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا سُنَّتِ الْأَوَّلِينَ فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَلَا تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَحْوِيلًا» که قبلاً ترجمه آن گذشت، با قاطعیت هرچه تمامتر بیان شده است.

همچنین در آیه زیر ضمن بیان یکی از سنتهای حاکم بر تاریخ، خلل‌ناپذیری آن

(۱) - سوره بقره، آیه ۸۰.

سیری در علوم قرآن، ص: ۳۱۱

را گوشزد می‌نماید:

وَلَقَدْ كَذَّبْتَ رَسُولًا مِنْ قَبْلِكَ فَصَبَرُوا عَلَىٰ مَا كُذِّبُوا وَأَوْدُوا حَتَّىٰ أَتَاهُمْ نَصْرُنَا وَلَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ وَ لَقَدْ جَاءَكَ مِنْ نَبِيِّ الْأُمْرَسِيِّينَ. «۱»

همانا پیامبرانی پیش از تو مورد تکذیب قرار گرفتند. پس آنان بر این تکذیبها صبر کردند و اذیت شدند تا اینکه پیروزیمان به آنان رسید. و هیچ چیزی نمی‌تواند کلمات خدا را دچار تبدیل و تغییر سازد. و همانا خبر پیامبران بر تو آمده است.

در بعضی از آیات قرآنی مطلب از تاریخ و تجربه‌های بشری فراتر می‌رود و به ابتدای خلقت جهان کشانیده می‌شود و انسان را به تفکر درباره ابتدای خلقت و اعاده آن فرا می‌خواند که این خود یک نوع سنت تخلف‌ناپذیر الهی است:

أَوَلَمْ يَرَوْا كَيْفَ يُبْدِئُ اللَّهُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ إِنَّ ذَلِكُمْ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ. «۲»

آیا ندیدند که چگونه خداوند آفرینش را شروع کرد و سپس آن را برمی‌گرداند؟ همانا که این کار برای خدا آسان است.

برای فهم و درک درست مسأله «سنن» و تخلف‌ناپذیری و حتمی بودن آن، قرآن همواره به مطالعه دقیق نمونه‌های تاریخی آن دعوت می‌کند و از انسان می‌خواهد که با چشمی باز و بصیرتی نافذ و گوش‌شنوا مطلب را بررسی کند و تمام خواص و امکانات خود را بکار گیرد تا به حقیقتی که در پشت این نمونه‌های تاریخی وجود دارد پی‌برد و جریان و حکومت سنتهای تخلف‌ناپذیر الهی را در جای‌جای تاریخ بشری ملاحظه کند و از آن برای امروز و فردای خود توشه‌ای بسازد:

(۱) - سوره انعام، آیه ۳۴.

(۲) - سوره عنکبوت، آیه ۱۹.

سیری در علوم قرآن، ص: ۳۱۲

إِنَّا لَمَّا طَغَى الْمَاءُ حَمَلْنَاكُمْ فِي الْجَارِيَةِ لِنَجْعَلَهَا لَكُمْ تَذْكِرَةً وَتَعِيَهَا أُذُنٌ وَاعِيَةٌ. «۱»

ما هنگامی که آب طغیان کرد شما را به «رونده» سوار کردیم تا آن را برای شما مایه تذکر و یادآوری قرار بدهیم و گوشهای شنوا آن را بشنوند.

فَتِلْكَ بُيُوتُهُمْ خَاوِيَةً بِمَا ظَلَمُوا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَعْلَمُونَ. «۲»

پس این خانه‌های آنان است که به خاطر ظلمی که کردند کوبیده شده است. همانا در آن نشانه‌ای است برای مردمی که علم دارند.

مقهور بودن همه عوامل قدرت در برابر سنتها

معمولاً برای بقای یک نظام و یک جامعه روی عوامل قدرت حساب می‌شود؛ مثلاً داشتن قدرت نظامی و یا شکوفا بودن اقتصاد و یا پیشرفتهای علمی و یا آبادانی شهرها و عواملی از این قبیل نشانه ثبات و پایداری نظام و جامعه تلقی می‌شود. اما گاهی در پشت این مظاهر قدرت، عوامل سقوط و نابودی در آن جامعه رخنه می‌کند و در بطن آن پرورش می‌یابد و در نتیجه طبق سنت الهی محکوم به نابودی می‌شود. در چنین حالتی است که هیچیک از عوامل قدرت نمی‌تواند در مقابل سنتهای الهی مقاومت کند و نظام را از سقوط نجات دهد.

قرآن کریم این موضوع را در آیات متعددی مطرح کرده و به طغیانگرانی که به قدرت خود مغرورند و خود را شکست‌ناپذیر می‌دانند خاطر نشان می‌سازد که سنتهای الهی آنچنان قوی و تخلف‌ناپذیر است که هیچ عاملی نمی‌تواند در برابر آن ایستادگی کند و حتی ممکن است همان چیزی که به عنوان عامل بقای آن نظام شناخته می‌شود به

(۱) - سوره حاقه، آیه ۱۱ و ۱۲.

(۲) - سوره نمل، آیه ۵۲.

سیری در علوم قرآن، ص: ۳۱۳

یک عامل سقوط و نابودی بدل شود.

در این زمینه در آیات قرآنی از چندین نوع مظاهر قدرت نام برده شده است که ستمگران در جهت ادامه حکومت و سلطه خود به آن مغرور بودند و قرآن سستی و بی‌پایگی همه آنها را در مقابل سنتهای الهی بیان می‌کند:

قدرت نظامی و آثار تمدن:

أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ كَانُوا مِنْ قَبْلِهِمْ كَانُوا هُمْ أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَآثَارًا فِي الْأَرْضِ فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ «۱»

آیا در روی زمین سیر نمی‌کنند تا ببینند سرانجام گذشتگان چگونه بود؟ آنها از لحاظ قدرت و نیرو و هم از لحاظ داشتن آثار در روی زمین از اینان قوی‌تر بودند. پس خداوند آنان را به خاطر گناهانشان مؤاخذه و هلاک نمود.

مغرور بودن به علم و دانش:

فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَرَحُوا بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ «۲»

پس هنگامی که پیامبرانشان با بینه‌ها به سوی آنان آمدند به علمی که نزد آنان بود مغرور و فرحناک شدند و فرود آمد بر ایشان آنچه که به آنان مسخره می‌کردند.

نیرومندی و کثرت جمعیت:

(۱) - غافر، آیه ۲۱.

(۲) - سوره غافر، آیه ۸۳.

سیری در علوم قرآن، ص: ۳۱۴

أَوَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَهْلَكَ مِنْ قَبْلِهِ مِنَ الْقُرُونِ مَنْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُ قُوَّةً وَ أَكْثَرُ جَمْعاً «۱»

آیا نمی‌دانند که خداوند پیش از او از قرون گذشته کسی را هلاک نمود که از لحاظ قدرت و کثرت جمعیت از او نیرومندتر بود؟

کثرت مال و فرزند:

وَلَعَنَهُمُ اللَّهُ وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِمٌّ كَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ كَانُوا أَشَدَّ مِنْكُمْ قُوَّةً وَ أَكْثَرَ أَمْوَالاً وَ أَوْلَاداً «۲»

و خداوند آنان (کفار و منافقان) را لعنت کرد و برای آنهاست عذابی پایدار، مانند کسانی که پیش از شما بودند و از لحاظ قدرت و کثرت اموال و فرزندان از شما نیرومندتر بودند.

جنگجویی و خشونت:

وَ كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَوْمٍ هُمْ أَشَدُّ مِنْهُمْ بَطْشاً «۳»

و چه بسا هلاک نمودیم پیش از آنها از قرنهائی که از لحاظ خشونت و صلابت قوی‌تر از آنها بودند.

آبادانی شهرها:

أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَانُوا أَشَدَّ

(۱) - سوره قصص، آیه ۷۸.

(۲) - سوره توبه، آیه ۶۹.

(۳) - سوره ق، آیه ۳۶.

سیری در علوم قرآن، ص: ۳۱۵

مِنْهُمْ قُوَّةً وَ أَثَارُوا الْأَرْضِ وَ عَمَرُوهَا أَكْثَرَ مِمَّا عَمَرُوهَا ... «۱».

آیا در روی زمین سیر نمی‌کنند تا ببینند که سرانجام پیشینیان چگونه بوده است؟ از لحاظ قدرت از آنان قوی‌تر بودند و زمین را کاویدند و آن را آباد ساختند بیشتر از آنکه آنان آباد کردند ...

داشتن وسائل رفاه و زندگی لوکس:

وَ كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَوْمٍ هُمْ أَحْسَنُ أَثَاناً وَ رِعْياً «۲»

و چه بسا هلاک نمودیم پیش از آنها از قرنهائی که از لحاظ کالاهای رفاه و از لحاظ منظر از آنها زیباتر بودند.

با تتبع در این آیات و آیات مشابه آنها روشن می‌شود که وقتی در جامعه‌ای عوامل سقوط و نابودی رخنه کرد و طبق سنتهای الهی

محکوم به سقوط شد، دیگر هیچیک از مظاهر قدرت نمی‌تواند آن جامعه را نجات دهد.

نکته دیگری که از این آیات استفاده می‌شود این است که از دیرباز داشتن قدرت و ثروت و کثرت جمعیت و آبادانی شهرها مقیاس پیشرفت و ثبات جامعه شناخته شده است؛ اما قرآن در ورای این مظاهر فریبنده از عامل دیگری خبر می‌دهد که در صورت اقتضاء و پیدا شدن زمینه، جامعه را به سقوط می‌کشاند.

بسیار بودند کسانی که دل خود را به همین مظاهر قدرت خوش کرده بودند و خود را شکست‌ناپذیر می‌دانستند؛ اما در اثر عملکرد ناشایست، به نابودی کشیده شدند و کاری از دست آنها برنیامد. آری همه چیز مقهور سنتهای الهی است.

(۱) - سوره روم، آیه ۹.

(۲) - سوره مریم، آیه ۷۴.

سیری در علوم قرآن، ص: ۳۱۶

توبه و استغفار

این دو واژه و مشتقات آنها در قرآن کریم به طور مکرر آمده و به گونه‌ای که خواهیم گفت توبه با استغفار یکی نیست، بلکه تفاوت‌هایی میان آن دو موجود است.

توبه از ماده تاب یتوب توبا مشتق شده و به معنی بازگشت می‌باشد کسی که توبه می‌کند در واقع به سوی خداوند بازمی‌گردد. در قرآن کریم توبه هم به خدا نسبت داده شده و هم به بنده و در هر دو مورد به معنای رجوع و بازگشت می‌باشد. توبه عبارت است از بازگشت انسان به سوی خداوند با حالت پشیمانی از گناهی که کرده با این قصد که دیگر آن گناه را تکرار نکند. توبه کردن از گناه واجب است و خداوند در قرآن کریم بندگان خود را به آن امر کرده است:

و تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعاً أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿۱﴾.

همگی به خداوند توبه کنید ای گروه اهل ایمان تا رستگار شوید.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحاً عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَن يُكَفِّرَ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ ﴿۲﴾

ای کسانی که ایمان آورده‌اید به خداوند توبه کنید توبه‌ای خالص و

(۱) - سوره نور، آیه ۳۱.

(۲) - سوره تحریم، آیه ۸.

سیری در علوم قرآن، ص: ۳۱۷

بادوام، شاید که پروردگارتان بدی شما را نادیده بگیرد.

از دیدگاه قرآن توبه کسی قبول است که دارای شرایط ویژه‌ای باشد:

إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَأُولَٰئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا، وَ لَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ وَلَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَ هُمْ كُفَّارٌ أُولَٰئِكَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا

﴿۱﴾

همانا بر خداست توبه کسانی را بپذیرد که از روی نادانی کار بد کنند آنگاه به زودی توبه نمایند پس خدا توبه آنها را می‌پذیرد و خدا علیم و حکیم است و قبول نیست توبه کسانی که کارهای بد می‌کنند تا وقتی که مرگ یکی از آنها فرارسد و بگوید اکنون

توبه کردم، همچنین قبول نیست توبه کسانی که می‌میرند در حالی که کافرند، برای آنها عذاب دردناکی آماده کرده‌ایم.

طبق این آیات شریفه قبولی توبه شرایط خاصی دارد که عبارتند از:

۱- توبه باید از گناهی باشد که از روی جهالت و نادانی انجام گرفته است و البته منظور از جهالت در اینجا این نیست که گناه بودن آن عمل را نمی‌دانست بلکه منظور این است که بر سیل عناد با خدا و در مقام معارضه با حق تعالی آن عمل را انجام نداده باشد ممکن است انسان گناهی را مرتکب شود اما نه به عنوان عناد با خدا بلکه از روی هوی و هوس که خود نوعی جهالت است در چنین صورتی است که اگر واقعا توبه کند توبه او پذیرفته می‌شود اما اگر گناه را در مقام معارضه با خدا و با انگیزه عناد و لجاجت مرتکب شد، معلوم نیست که خداوند توبه از چنین گناهی را قبول کند.

۲- توبه باید زود انجام بگیرد و انسان حق ندارد توبه را به تأخیر بیندازد البته در

(۱)- سوره نساء، آیات ۱۷ و ۱۸.

سیری در علوم قرآن، ص: ۳۱۸

بعضی از روایات عبارت (من قریب) به زودتر از مرگ تفسیر شده است و گویا منظور این است که تا پیش از مرگ توبه کند و اگر با رسیدن نشانه‌های مرگ توبه کرد قبول نیست. اگر منظور این باشد جمله بعدی (و لیست التوبه) توضیح آن خواهد بود.

۳- توبه باید هنگامی باشد که انسان قدرت انتخاب و اختیار و آزادی عمل داشته باشد اما اگر انسان به مرحله‌ای رسید که با مرگ دست به گریبان شد و آثار آن را معاینه و مشاهده کرد، دیگر فرصتی برای توبه نیست و توبه در این دم آخر مقبول در گاه الهی نخواهد بود.

۴- توبه کسانی که کافر از دنیا می‌روند قبول نیست بنابراین پشیمانی کفار در عالم برزخ و یا در روز قیامت سودی به حال آنها نخواهد داشت.

شیهه آیتی که خواندیم آیه یاد شده در زیر است:

أَنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ سُوءًا بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَصْلَحَ فَأَنَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿۱﴾

همانا اگر کسی از شما از روی جهالت کار بدی کند آنگاه توبه نماید و خود را اصلاح سازد، به درستی که خداوند آمرزنده و بخشنده است.

در این آیه شرط دیگری برای قبولی توبه آمده است و آن عبارت است از اصلاح حال شخص که باید بعد از توبه انجام گیرد و شاید این شرط اشاره باشد به این که توبه کننده باید تصمیم قطعی بگیرد که دیگر به سوی گناهی که از آن توبه کرده بازنگردد و آن را تکرار نکند. البته قید اصلاح بعد از توبه در آیات دیگری نیز آمده است که ما آنها را نیاوردیم.

از بعضی از آیات چنین استفاده می‌شود که اگر توبه با شرایط لازم انجام بگیرد، قبولی آن از سوی خداوند حتمی است زیرا در این آیات، خداوند به طور قطعی وعده قبول توبه را می‌دهد:

(۱)- سوره انعام، آیه ۵۴.

سیری در علوم قرآن، ص: ۳۱۹

فَمَنْ تَابَ مِنْ بَعْدِ ظُلْمِهِ وَأَصْلَحَ فَإِنَّ اللَّهَ يَتُوبُ عَلَيْهِ ﴿۱﴾

پس هر کس توبه کند پس از آن که ظلم کرده، و اصلاح نماید، پس خداوند توبه او را قبول می‌کند.

وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِمَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى ﴿۲﴾

همانا من آمرزنده هستم برای کسی که توبه کند و ایمان داشته باشد و عمل صالح انجام دهد و آنگاه هدایت شود. به طوری که از این آیات و آیات دیگر استفاده می‌شود، بخشیده شدن گناهان کسی که توبه می‌کند حتمی است و خداوند آن را وعده داده است گاهی ممکن است حتی بدون توبه هم عفو الهی شامل حال کسی بشود به گونه‌ای که گویا توبه کرده است خداوند کریم در قرآن این مژده را به بندگان خود داده ولی آن را حتمی و الزامی نکرده است:

ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَنْزَلَ جُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا وَعَذَّبَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ، ثُمَّ يَتُوبُ اللَّهُ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَلَى مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٣﴾

سپس خداوند آرامش خود را بر پیامبرش و مؤمنان نازل کرد و لشکری فرستاد که آن را نمی‌دید و کافران را عذاب نمود و این است جزای کافران، سپس خداوند بعد از این هر کس را که بخواهد می‌بخشد، خدا آمرزنده و بخشنده است.

(۱) - سوره مائده، آیه ۳۹.

(۲) - سوره طه، آیه ۸۲.

(۳) - سوره توبه، آیات ۲۶ و ۲۷.

سیری در علوم قرآن، ص: ۳۲۰

لِيَجْزِيَ اللَّهُ الصَّادِقِينَ بِصِدْقِهِمْ وَيُعَذِّبَ الْمُنَافِقِينَ إِنْ شَاءَ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنْ اللَّهُ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا ﴿١﴾

تا خداوند راستگویان را به سبب راستگویی‌شان پاداش دهد و منافقان را عذاب کند اگر بخواهد و یا آنها را بیامزد که خدا آمرزنده و بخشنده است.

البته عفو ابتدائی خداوند که گاهی شامل حال بنده‌ای می‌شود که هنوز توبه نکرده، امری مسلم است و آیات بسیاری به آن دلالت دارد منتهی در دو آیه‌ای که آوردیم لفظ توبه به کار رفته و منظور همان عفو ابتدائی است. بدیهی است که عفو ابتدائی خداوند که گاهی شامل حال بعضی از بندگان می‌شود، برای خود حساب و کتابی دارد و شامل همه نمی‌شود، بلکه کسانی از آن برخوردار می‌شوند که در خود شایستگی و اهلیت آن را ایجاد کنند اگرچه از گناه بخصوصی توبه نکرده‌اند.

مطلب دیگری که در اینجا متذکر می‌شویم این است که گاهی بنده خالصی از این که لحظه‌ای از یاد الهی غافل شده و یا ترک اولائی از او سرزده و یا انتخاب احسن نکرده است خود را گناهکار می‌داند و از این نقیصه به درگاه خداوند توبه می‌کند. توبه‌ای که در قرآن کریم به بعضی از انبیاء علیهم السلام نسبت داده شده، از این نوع است:

فَتَلَقَى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ ﴿٢﴾

پس آدم از پروردگار خود کلماتی را دریافت نمود پس به او توبه کرد همانا او بسیار توبه‌پذیر و بخشنده است.»

وَخَرَّ مُوسَى صَعِقًا فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ ﴿٣﴾

(۱) - سوره احزاب، آیه ۲۴.

(۲) - سوره بقره، آیه ۳۷.

(۳) - سوره اعراف، آیه ۱۴۸.

سیری در علوم قرآن، ص: ۳۲۱

موسی بیهوش افتاد و چون به هوش آمد، گفت: منزهی خدایا به سوی تو توبه کردم و من از نخستین مؤمنان هستم.

این واژه از ماده غفران است که در لغت به معنای پوشانیدن و ستر کردن آمده و با معنای اصطلاحی آن که همان آمرزیدن است، تناسب روشنی دارد. در واقع خداوند با آمرزیدن گناه کسی بر روی عمل زشت او پرده می‌کشد استغفار به معنای درخواست و عفو و طلب آمرزش است.

درست است که دو واژه توبه و استغفار در نهایت به یک مفهوم بازگشت می‌کنند اما از ظاهر آیات و روایات چنین استفاده می‌شود که این دو باهم فرق دارند.

در قرآن کریم در چند آیه توبه و استغفار به گونه‌ای در کنار هم ذکر شده که دلالت بر دوگانگی مفهوم آنها دارد:

وَاسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي رَحِيمٌ وَدُودٌ ﴿۱﴾

و به پروردگارتان استغفار کنید سپس به او توبه نمائید همانا پروردگار بخشنده و دوستدار است.

شبهه این تعبیر که میان استغفار و توبه با لفظ ثم فاصله انداخته در چهار مورد از قرآن آمده که دلالت بر تفاوت میان این دو مفهوم دارد همچنین در حدیث مشهوری که لشکریان عقل و جهل را می‌شمارد، توبه که ضد آن اصرار است و استغفار که ضد آن اغترار است به عنوان دو مفهوم جداگانه به حساب آمده است «۲».

میان توبه و استغفار تفاوت‌هایی چند وجود دارد که از جمله آنها می‌توان تفاوت‌های زیر را یاد کرد:

(۱) - سوره هود، آیه ۹۰.

(۲) - اصول کافی، ج ۱ ص ۱۲.

سیری در علوم قرآن، ص: ۳۲۲

۱- انسان فقط درباره خودش می‌تواند توبه بکند و از طرف کس دیگری نمی‌توان توبه کرد اما استغفار اعم است و انسان هم می‌تواند برای خودش و هم برای کس دیگر استغفار کند. در این باره آیات و روایات بسیاری داریم:

وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا ﴿۱﴾

اگر آنها هنگامی که به نفسهای خود ظلم کردند پیش تو بیایند و از خدا طلب آمرزش کنند و پیامبر هم برای آنها طلب آمرزش کند (استغفار کند) خدا را توبه‌پذیر و بخشنده می‌یابند.

قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ﴿۲﴾

گفت: به زودی برای شما از خدا طلب آمرزش (استغفار) می‌کنم که او آمرزنده و مهربان است.

همچنین در روایات بسیاری درباره استغفار کردن برای پدر و مادر و مؤمنین و یا استغفار کردن فرشتگان برای افراد بخصوص سخنان گوناگونی آمده است.

۲- در توبه عدد و مقدار مطرح نیست ولی در استغفار گاهی عددهای بخصوصی عنوان شده است در قرآن عدد هفتاد و در روایات عددهای صد، هفتاد، بیست و پنج و مانند آنها آمده است:

إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ ﴿۳﴾

اگر برای آنها هفتاد بار استغفار کنی خداوند آنها را نمی‌بخشد.

(۱) - سوره نساء، آیه ۶۴.

(۲) - سوره یوسف، آیه ۹۸.

(۳) - سوره توبه، آیه ۸۰.

سیری در علوم قرآن، ص: ۳۲۳

عن ابی عبد الله (ع) ان رسول الله (ص) كان لا يقوم من مجلس و ان خف حتی يستغفر الله خمسا و عشرين مرة «۱»
امام صادق (ع) می‌فرماید: پیامبر خدا از هیچ مجلسی بلند نمی‌شد اگر چه کوتاه بود، مگر این که بیست و پنج مرتبه استغفار می‌گفت.

در روایات عددهای خاص دیگری هم بخصوص در بعضی از نمازهای مستحبی آمده که به آن تعداد استغفار گفته شود.

۳- توبه باید در حال حیات و زندگی باشد توبه پس از مرگ معنی ندارد ولی از آنجا که استغفار به طوری است که کسی برای کسی دیگر می‌تواند انجام دهد بنابراین پس از مرگ او نیز می‌تواند برای او استغفار کند به این روایت توجه کنید:

عن ابی عبد الله (ع) ای مؤمن عاد مؤمنای فی الله عز و جل فی مرضه و کل الله به ملکا من العواد یعوده فی قبره و یستغفر له الی یوم القیامة «۲»

امام صادق (ع) فرمود: هر مؤمنی برای خدا مؤمن دیگری را در بیماریش عیادت کند خداوند برای او فرشته‌ای موکل می‌کند که در قبرش از او عیادت می‌کند و تا روز قیامت بر او استغفار می‌کند.

۴- حقیقت توبه همان بازگشت به خدا و پشیمانی از گناه است و همین پشیمانی موجب آمرزش گناه است دیگر در حقیقت آن تقاضای آمرزش گناه نیست ولی در حقیقت استغفار تقاضای آمرزش هم وجود دارد.

۵- توبه فقط موجب بخشیده شدن گناه مورد نظر می‌شود ولی استغفار علاوه بر بخشیده شدن گناه، موجب گشایشی در زندگی مادی و وفور نعمتها و دوری از بلاها و کیفرهای این دنیایی است.

(۱) - وسائل الشیعه، ج ۴ ص ۱۴۰.

(۲) - وسائل الشیعه، ج ۲ ص ۶۳۴.

سیری در علوم قرآن، ص: ۳۲۴

با توجه به آیات و روایات مربوط به استغفار، به خوبی روشن می‌شود که استغفار از نزول بلا- برای شخص و جامعه جلوگیری می‌کند و فراوانی نعمت و فراخی روزی را به دنبال خود دارد.

وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ «۱»

خداوند مادامی که تو در میان آنها هستی آنها را عذاب نمی‌کند و خدا عذاب کننده آنها نیست مادامی که آنها استغفار می‌کنند.

امیر المؤمنین علی علیه السلام در تفسیر این آیه بیان زیبایی دارد به این شرح:

كان في الارض امانان من عذاب الله و قد رفع احدهما فدونكم الآخر فتمسكوا به اما الامان الذي رفع فهو رسول الله (ص) و اما الامان الباقي فالاستغفار قال الله تعالى و ما كان الله ليعذبهم و انت فيهم و ما كان الله معذبهم و هم يستغفرون.

بر روی زمین دو تا امان از عذاب خدا وجود داشت که یکی از آنها برداشته شده و بر شما باد به دیگری پس به آن چنگ بزنید. امانی که برداشته شده، وجود پیامبر خدا بود و امانی که هنوز باقی است عبارت است از استغفار.

خداوند می‌فرماید: وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ.

اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّاراً يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَاراً وَيُمْدِدْكُمْ بِأَمْوَالٍ وَ بَيْنِينَ وَ يَجْعَلْ لَكُمْ جَنَّاتٍ وَ يَجْعَلْ لَكُمْ أَنْهَاراً «۲»

(از زبان حضرت نوح) به پروردگارتان استغفار کنید که او بسیار آمرزنده است تا از آسمان باران فراوان به شما بفرستد و شما را با اموال و اولاد

(۱) - سوره انفال، آیه ۳۳.

(۲) - سوره نوح، آیات ۱۰-۱۲.

سیری در علوم قرآن، ص: ۳۲۵

کمک کند و برای شما بهشتها و نهرهایی قرار دهد.

وَ أَنْ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ يُمَتِّعْكُمْ مَتَاعًا حَسَنًا إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى وَ يُؤْتِ كُلَّ ذِي فَضْلٍ فَضْلَهُ ﴿۱﴾

و این که به پروردگارتان استغفار کنید سپس به او توبه نمائید تا این که شما را بهره‌مند سازد بهره‌ای نیکو تا وقت معین و به هر صاحب فضلی فضلش را بدهد.

وَ يَا قَوْمِ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا وَ يَزِدْكُمْ قُوَّةً إِلَىٰ قُوَّتِكُمْ وَ لَا تَتَوَلَّوْا مُجْرِمِينَ ﴿۲﴾

و ای قوم به پروردگارتان استغفار کنید سپس به او توبه نمائید تا از آسمان باران فراوان به شما بفرستد و نیروئی بر نیروی شما بیفزاید و پشت نکند در حالی که گنهارید.

به طوری که ملاحظه می‌فرمائید، در این آیات استغفار عامل برخورداری از نعمتهای دنیا و به کمال رسیدن استعدادها و نزول برکات آسمانی و افزایش نیرو و توان شخص و یا جامعه معرفی شده است. درست است که در دو آیه اخیر پس از استغفار از توبه هم یاد شده ولی به قرینه این که در آیاتی که توبه به تنهایی آمده چنین نتایجی بر آن مترتب نشده و هم به قرینه دو آیه‌یکه در بالا خواندیم می‌توان گفت که این آثار و نتایج مربوط به استغفار است.

غیر از آیاتی که در بالا آوردیم در احادیث معصومین نیز برای استغفار آثار مادی از قبیل دفع بلاهای آسمانی و برخورداری از نعمتهای این جهانی ذکر شده است که قابل

(۱) - سوره هود، آیه ۳.

(۲) - سوره هود، آیه ۵۲.

سیری در علوم قرآن، ص: ۳۲۶

مطالعه و تأمل و دقت است به عنوان نمونه به چند حدیث توجه فرمائید:

قال علی (ع): و قد جعل الله سبحانه الاستغفار سببا لدور الرزق و رحمة الخلق ﴿۱﴾

علی (ع) فرمود: همانا خداوند استغفار را موجب فراوانی روزی و رحمت بر خلق قرار داده است.

قال علی (ع): ان الله اذا اراد ان يصيب اهل الارض بعذاب قال لو لا الذين يتحابون بجلالی و يعمرون مساجدی و يستغفرون بالاسحار لا نزلت عذابی ﴿۲﴾

علی (ع) فرمود: همانا وقتی خداوند اراده کند که به اهل زمین عذابی برساند می‌گوید: اگر نبودند کسانی که جلال مرا دوست می‌دارند و مساجد مرا آباد می‌کنند و سحرگهانان استغفار می‌کنند، هر آینه عذاب خود را نازل می‌کردم.

عن عمر الجمال قال شكوت الى ابي الحسن قله الولد فقال لي: استغفر الله و كل البيض بالصل ﴿۳﴾

از عمر جمال نقل شده که گفت: به امام موسی بن جعفر از کمی فرزند شکایت کردم فرمود: خدا را استغفار کن و تخم مرغ را با پیاز بخور.

عن الربيع بن صبيح ان رجلا اتى الحسن (عليه السلام) فشكى اليه الجدوبه فقال له الحسن استغفر الله و اتاه آخر فشكى اليه الفقر فقال له: استغفر الله و اتاه آخر فقال له: ادع الله ان يرزقني ابنا فقال استغفر الله فقلنا له: اتاك

(۱) - نهج البلاغه، خطبه ۱۴۱.

(۲) - وسائل الشیعه، ج ۳ ص ۴۸۶.

(۳) - وسائل الشیعه، ج ۱۷ ص ۵۷.

سیری در علوم قرآن، ص: ۳۲۷

رجال یشکون ابوابا و یسئلون انواعا فامرت کلهم بالاستغفار فقال: ما قلت ذلک من ذات نفسی انما اعتبرت فیه قول الله: استغفروا ربکم انه کان عفارا «۱»

ربیع بن صبیح می گوید: مردی پیش امام حسن (ع) آمد و از قحطی و گرسنگی پیش او شکایت کرد امام حسن به او فرمود: خدا را استغفار کن مرد دیگری آمد و از فقر شکایت کرد پس به او نیز فرمود: خدا را استغفار کن مرد دیگری آمد و گفت: برای من دعا کن که خداوند پسری به من بدهد و به او نیز فرمود: خدا را استغفار کن. پس ما به امام حسن گفتیم: مردانی پیش تو آمدند و از ابواب مختلف شکایت کردند و انواع گوناگونی درخواست نمودند و تو همه آنها را امر به استغفار کردی. پس فرمود: اینها را از پیش خود نگفتم بلکه در این سخن قول خداوند را در نظر گرفتم که می فرماید: استغفروا ربکم ...

از مجموع آیات و روایاتی که آوردیم چنین نتیجه می گیریم که استغفار یک نوع اثر وضعی در زندگی دنیا دارد و موجب فراخی روزی و فراوانی مال و اولاد و نیز مانع از نزول بلاهای آسمانی است.

(۱) - وسائل الشیعه، ج ۱۷ ص ۱۹۹.

سیری در علوم قرآن، ص: ۳۲۸

شفاعت

خداوند کریم نسبت به بندگان خود بسیار مهربان و رؤف است و همواره آنان را مورد لطف و مرحمت خود قرار داده است. یکی از مظاهر رحمت و واسع الهی و لطف عام و گسترده او، راهبانی است که جهت بخشش بندگان گنهکار خود پیش روی آنها قرار داده و زمینه را برای رهائی آنها از آتش جهنم فراهم ساخته است. یکی از این راهها راه شفاعت است.

شفاعت در لغت به معنی نزدیک شدن دو چیز به یکدیگر است گفته می شود:

کان فردا فشفعته یعنی تنها بود دوتایش کردم «۱» بنابراین، معنی لغوی شفاعت پیوستگی و انضمام چیزی به چیز دیگر است و در اصطلاح اهل کلام و تفسیر، شفاعت درخواست بعضی از بندگان صالح خداوند است که از درگاه الهی بخشیده شدن گناهان شخص خاصی را طلب می کند.

طبق آیات متعددی که نمونه‌هایی از آن را خواهیم آورد، همه فرق مسلمین (جز معتزله) شفاعت را قبول دارند و آن را مقام و منزلتی می دانند که خداوند به بعضی از بندگان خود از انبیاء و اولیاء عنایت کرده و به آنها این امتیاز را داده است که درباره گنهکاران از اهل ایمان شفاعت کنند و آمرزش گناهان آنها را از خدا بخواهند.

البته شفاعت برای خود ضوابط و شرائطی دارد و هرکسی مشمول شفاعت شافعان نمی شود و از طرف دیگر هیچکس نمی تواند بدون اذن پروردگار درباره کسی

(۱) - ابن فارس، معجم مقاییس اللغه، ج ۳ ص ۲۰۱.

سیری در علوم قرآن، ص: ۳۲۹

شفاعت کند و در روز قیامت تنها کسانی شفاعت خواهند کرد که از جانب خداوند مأذون باشند.

اما گروه معتزله که معتقدند مرتکب گناه کبیره مخلد در جهنم است، شمول شفاعت بر گنهکاران را انکار می‌کنند و آیات شفاعت را به این صورت تأویل و توجیه می‌کنند که شفاعت مربوط به اهل معصیت نیست، بلکه مربوط به اهل طاعت است و نوعی ترفیع رتبه و افزایش ثواب بر آنان است. «۱»

این سخن معتزله دور افتادن از نص آیات و روایات است و انکار چیزی است که آیات و روایات آشکارا بر آن دلالت دارد البته این نوع اجتهاد در مقابل نص از گروه معتزله بعید نیست.

در اینجا به همین اشاره بسنده می‌کنیم و وارد بحثهای کلامی نمی‌شویم و موضوع شفاعت را از دیدگاه قرآن کریم دنبال می‌کنیم. در قرآن کریم لفظ شفاعت و مشتقات آن سی و یکبار آمده که جز یک مورد در همه آنها شفاعت به معنای مصطلح آن می‌باشد و آن لفظ شفع است که در سوره فجر آیه ۳ به معنای جفت در مقابل فرد آمده است.

در اینجا جهت آگاهی خوانندگان محترم از دیدگاه قرآن درباره شفاعت، آیات مربوط به شفاعت را به چند گروه تقسیم می‌کنیم و نمونه‌هایی از آن را می‌آوریم بدیهی است که نظر نهائی قرآن درباره شفاعت هنگامی روشن می‌شود که مجموع آیات را در نظر بگیریم و بعضی از آن را به وسیله بعضی دیگر معنا کنیم تا با جمع‌بندی آیات وارده به دیدگاه قرآن پی‌بریم. اکنون می‌گوئیم آیات مربوط به شفاعت به چند گروه تقسیم می‌شود:

۱- آیاتی که شفاعت در روز قیامت را به‌طور مطلق نفی می‌کند مانند:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا بَيْعَ فِيهِ وَلَا

(۱)- رجوع شود به قاضی عبد الجبار، شرح الاصول الخماسه، ص ۶۸۹.

سیری در علوم قرآن، ص: ۳۳۰

حُلَّةٌ وَلَا شَفَاعَةً وَالْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ «۱»

ای کسانی که ایمان آورده‌اید از آنچه که به شما روزی کرده‌ایم انفاق کنید پیش از آن که روزی بیاید که در آن نه دادوستد وجود دارد و نه دوستی و نه شفاعت و کافران همان ظالمان هستند.

ملاحظه می‌کنید که در این آیه شفاعت به‌طور کلی نفی شده است ولی به قرینه آیات بسیاری که بعضی از آنها را خواهیم آورد می‌باید این آیه را تأویل به نفی شفاعت از کافران بکنیم اتفاقاً در خود این آیه نیز قرینه‌ای بر این معنا وجود دارد و آن دنباله آیه است که سخن از کافران به میان آمده است.

۲- آیاتی که دلالت دارد بر اینکه در قیامت شفاعت وجود دارد ولی مورد قبول خداوند نیست مانند:

وَاتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ «۲»

و بترسید از روزی که کسی از طرف کسی جزا داده نمی‌شود و نه شفاعتی از او قبول می‌گردد و نه بدلی از او پذیرفته می‌شود و نه آنها کمک خواهند شد.

فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ «۳»

پس شفاعت شفاعت کنندگان به آنها سودی نخواهد داد.

(۱)- سوره بقره، آیه ۲۵۴.

(۲) - سوره بقره، آیه ۴۸.

(۳) - سوره مدثر، آیه ۴۸.

سیری در علوم قرآن، ص: ۳۳۱

در این گونه آیات از اینکه شفاعت شافعین در حق گنجهکاران پذیرفته شود و این شفاعت سودی به حال آنها داشته باشد، نفی شده است ولی منظور این آیات کافران هستند. زیرا آیه اولی خطاب به یهود است و آیه دومی در مورد کسانی است که روز قیامت را تکذیب می‌کردند.

۳- آیاتی که شفاعت را مخصوص ذات اقدس الهی می‌کند مانند:

قُلْ لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعًا لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿۱﴾

بگو شفاعت همگی از آن خداست ملک آسمانها و زمین مال اوست سپس به سوی او برمی‌گردید.

مَا لَكُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا شَفِيعٍ أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ ﴿۲﴾

برای شما جز خداوند دوستی و شفیع نیست آیا متذکر نمی‌شوید.

درست است که در این آیات شفاعت به خداوند اختصاص داده شده ولی این مانع از آن نیست که کسان دیگری هم به اذن خداوند شفاعت کنند و در واقع شفاعت کسانی که مأذون از طرف پروردگار هستند همان شفاعت خداوند است.

۴- آیاتی که در آنها شفاعت کردن بتها با قطعیت نفی شده است مانند:

وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ قُلْ أَتُتَّبِعُونَ اللَّهَ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿۳﴾

جز خدا چیزهایی را عبادت می‌کنند که نه ضرری به آنها می‌رسانند و

(۱) - سوره زمر، آیه ۴۴.

(۲) - سوره سجده، آیه ۴.

(۳) - سوره یونس، آیه ۱۸.

سیری در علوم قرآن، ص: ۳۳۲

نه نفعی و می‌گویند اینها شفاعت کنندگان ما نزد خدا هستند بگو آیا به خداوند از چیزی خبر می‌دهید که نه در آسمانها و نه در زمین از آنها آگاهی ندارد.

در اینگونه آیات، شفاعت بتها و معبودهای باطل به کلی نفی شده و این باور نادرست که آنها بتوانند شفاعتی در حق پرستندگان خود بکنند رد شده است و بت پرستان، هم به خاطر بت پرستی و هم به خاطر این اعتقاد باطل مورد مؤاخذه و عتاب قرار گرفته‌اند.

۵- آیاتی که در آن زبانه‌کار در روز قیامت آمده که آنها آرزوی شفاعت شافعین را می‌کنند ولی هرگز به این آرزوی خود نخواهند رسید مانند:

يَقُولُ الَّذِينَ نَسُوهُ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَاءَتْ رُسُلُ رَبِّنَا بِالْحَقِّ فَهَلْ لَنَا مِنْ شُفَعَاءٍ فَيَشْفَعُوا لَنَا ﴿۱﴾

و می‌گویند کسانی که روز قیامت را از پیش فراموش کرده بودند، پیامبران پروردگارمان به حق آمدند آیا برای ما شفیعانی وجود دارد که بر ما شفاعت کند؟

البته از دنبال همین آیه استفاده می‌شود که این آرزو هرگز تحقق نمی‌پذیرد.

۶- آیاتی که دلالت دارند بر اینکه در روز قیامت کسانی با اجازه پروردگار شفاعت خواهند نمود و جالب اینکه آیات مربوط به

این قسمت خیلی بیشتر از آیات قبلی است مانند:

مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ ﴿٢﴾ چه کسی می‌تواند پیش خدا شفاعت کند مگر با اجازه او.

(۱) - سوره اعراف، آیه ۵۳.

(۲) - سوره بقره، آیه ۲۵۵.

سیری در علوم قرآن، ص: ۳۳۳

يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ ﴿١﴾

در آن روز شفاعت فایده نخواهد کرد مگر از کسی که خدا به او اذن داده است.

لَا تُغْنِي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا إِلَّا مِنْ بَعْدِ أَنْ يُأْذَنَ اللَّهُ لِمَنْ يَشَاءُ ﴿٢﴾

و شفاعت آنها چیزی فائده نخواهد داد مگر پس از آنکه خدا به هر کس که بخواهد اجازه شفاعت بدهد.

به طوری که ملاحظه می‌فرمائید در این آیات اصل شفاعت شفاعت کنندگان اثبات شده است چیزیکه هست این است که تنها کسانی می‌توانند این مقام و موقعیت را داشته باشند که از جانب خدا مأذون باشند و بدون اجازه خدا احدی حق شفاعت کردن را ندارد.

۷- آیاتی که دلالت دارند که شفاعت تنها درباره کسانی پذیرفته می‌شود که خداوند اجازه شفاعت در حق آنها را به شافع داده باشد مانند:

وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى ﴿٣﴾

و شفاعت نمی‌کنند مگر در حق کسی که خداوند به او اجازه بدهد.

طبق این آیات شفاعت شوندگان نیز با اجازه خداوند انتخاب خواهند شد بنابراین، هم شفاعت کنندگان و هم شفاعت شوندگان هر دو گروه را خداوند انتخاب

(۱) - سوره طه، آیه ۱۰۹.

(۲) - سوره نجم، آیه ۲۶.

(۳) - سوره انبیاء، آیه ۲۸.

سیری در علوم قرآن، ص: ۳۳۴

می‌کند.

۸- آیاتی که شفاعت کنندگان را معرفی می‌کند مانند:

لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى وَهُمْ مِنْ خَشِيَّتِهِ مُشْفِقُونَ ﴿١﴾

در سخن گفتن بر او سبقت نمی‌گیرند و آنها (ملائکه) به امر خدا عمل می‌کنند می‌دانند آنچه را که برابر آنها و آنچه را که پشت سر آنهاست و شفاعت نمی‌کنند مگر بر کسانی که خدا رضایت بدهد و آنها از ترس خداوند بیمناکند.

عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَحْمُودًا ﴿٢﴾

امید است که پروردگارت تو را به مقامی پسندیده برانگیزد.

در آیه نخست از شفاعت فرشتگان سخن به میان آمده و در آیه دوم از مقام محمودی که پیامبر خواهد داشت صحبت شده است طبق اجماع مفسران قرآن که روایات زیادی هم آن را تأیید می‌کند، منظور از مقام محمود همان مقام شفاعت است که خداوند به

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم اعطا خواهد نمود.

با جمع‌بندی آیات شفاعت که در هشت گروه آورده‌ایم نظر قرآن کریم درباره شفاعت روشن می‌شود و آن اینکه شفاعت از آن خداست و در روز قیامت تنها کسانی درباره گناهکاران شفاعت خواهند کرد که از جانب خداوند مأذون و مجاز باشند و شفاعت آنان نیز شامل حال کسانی خواهد بود که خدا آنها را برای این کار انتخاب کند.

علاوه بر قرآن در روایات نیز از شفاعت سخن به میان آمده و گروه‌هایی به عنوان شفاعت‌کنندگان معرفی شده‌اند:

(۱) - سوره انبیاء، آیات ۲۷ و ۲۸.

(۲) - سوره اسراء، آیه ۷۹.

سیری در علوم قرآن، ص: ۳۳۵

عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال: شفاعتی لاهل الکبائر من امتی «۱»

پیامبر فرمود: شفاعت من برای صاحبان گناه کبیره از امت من است.

قال علی علیه السلام: ثلاثة یشفعون الی الله عز و جل فیشفعون الانبیاء ثم العلماء ثم الشهداء «۲»

علی علیه السلام فرمود: سه گروه در پیش خدا شفاعت می‌کنند و شفاعت آنها پذیرفته می‌شود: پیامبران پس علما سپس شهدا.

اکنون که پیامبران و اولیاء الهی از علما و شهدا دارای مقام شفاعت هستند، بخصوص پیامبر بزرگوار اسلام از لحاظ شفاعت کردن دارای مقام محمود می‌باشد و این مقام را خداوند به آنها داده است، می‌توانیم از آنها درخواست شفاعت کنیم و از آنها بخواهیم که روز قیامت پیش خداوند ما را شفاعت کنند. این درست مانند درخواست تعلیم احکام و یا درخواست هدایت کردن است و همانگونه که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، هادی و مزکی و معلم است، شافع هم هست و می‌توانیم از او تقاضای هدایت و تزکیه و تعلیم و شفاعت بکنیم.

بنابراین، سخن وهابی‌ها که درخواست شفاعت از پیامبر را شرک می‌دانند، سخن باطل و بی‌ربطی است و شفاعت‌خواهی از انبیاء و اولیاء خدا نهایت تذلل و خضوع در برابر خداست و بنده به خاطر گناهایی که کرده خود را در خور لطف الهی نمی‌بیند اما با حسن ظنی که به خدا دارد از رحمت او مأیوس نمی‌شود و با درخواست شفاعت از کسانی که خدا به آنها اذن شفاعت داده آنها را وسیله قرار می‌دهد تا از رحمت واسعه الهی بهره‌مند شود.

این است که می‌بینیم اصحاب رسول خدا همواره از آن حضرت درخواست

(۱) - سنن ابی داود، ج ۲ ص ۲۷۹.

(۲) - خصال صدوق، ص ۱۴۲.

سیری در علوم قرآن، ص: ۳۳۶

شفاعت می‌کردند و آن حضرت با مهربانی و عطف خاصی به آنها قول شفاعت می‌داد. اکنون به دو نمونه از احادیثی که درباره شفاعت‌خواهی اصحاب از رسول خدا در کتب حدیثی آمده توجه فرمائید:

۱- عن عوف بن مالک فی حدیث طویل قال رسول الله (ص) خیرنی ربی بین ان یدخل نصف امتی الجنة بغیر حساب و لا عذاب و بین الشفاعة قلنا: یا رسول الله ما الذی اخترت؟ قال: اخترت الشفاعة قلنا جميعا: یا رسول الله اجعلنا من اهل شفاعتک؟ قال: ان شفاعتی لكل مسلم «۱»

عوف بن مالک می‌گوید: پیامبر خدا فرمود: پروردگارم مرا میان اینکه نیمی از امتم بدون حساب و عذاب وارد بهشت شود و میان

شفاعت مخیر کرد گفتیم: کدام را اختیار کردی یا رسول الله؟ فرمود: شفاعت را.

همگی گفتیم: یا رسول الله ما را از اهل شفاعت خود قرار بده پیامبر فرمود: شفاعت من به هر مسلمانی شامل می‌شود.

۲- عن انس قال: سألت النبي (ص) ان يشفع لي يوم القيامة فقال: انا فاعل.

قلت: فاين اطلبك؟ قال: اطلبني اول ما تطلبني على الصراط «۲»

انس می‌گوید: از پیامبر درخواست کردم که روز قیامت مرا شفاعت کند فرمود: چنین خواهم کرد گفتم: تو را کجا پیدا کنم؟

فرمود: اولین جایی که مرا طلب می‌کنی بر صراط طلب کن.

(۱)- مجمع الزوائد، ج ۱۰ ص ۳۶۹.

(۲)- سنن ترمذی، ج ۴ ص ۶۲۱.

سیری در علوم قرآن، ص: ۳۳۷

ایمان و کفر

در قرآن کریم واژه ایمان و مشتقات آن حدود ۴۸۰ بار و واژه کفر و مشتقات آن حدود ۵۱۰ بار تکرار شده است و این بیانگر اهمیت خاص قرآن به مفهوم این دو واژه است و نشان می‌دهد که قرآن در جهت تعیین مرزهای ایمان و کفر چگونه بسط کلام داده است.

ایمان در لغت به معنای تصدیق و آرامش و سکون قلب است و کفر در لغت به معنای پوشاندن آمده و به زارعان و برزگران از آن جهت که دانه‌ها را زیر خاک می‌پوشانند، کفار گفته می‌شود. اما در تعیین معنای اصطلاحی و شرعی ایمان و کفر اقوال، بلکه مذاهب مختلف وجود دارد. اکنون ما بعضی از آن اقوال را به‌طور خلاصه ذکر می‌کنیم و در آخر نظر خود را درباره معنایی که برای ایمان و کفر از مجموع آیات قرآنی به دست می‌آید، ذکر خواهیم کرد البته در اینجا بحث روی ایمان است و به تبع آن معنای کفر هم روشن خواهد شد.

۱- ایمان تنها یک نوع اعتقاد و تصدیق است و جایگاه آن قلب است و اقرار به زبان و عمل کردن، مربوط به حقیقت ایمان نیست. متکلمین شیعه و همینطور اشاعره و اهل سنت قائل به این قول هستند همچنین مرجئه نیز همین عقیده را دارند با تفاوتی که به زودی خواهیم گفت.

۲- ایمان عبارت است از تصدیق قلبی به اضافه اقرار به زبان و عمل کردن به دستورات شرع.

این قول مربوط به خوارج و معتزله و بعضی از اهل حدیث است و هر سه گروه،

سیری در علوم قرآن، ص: ۳۳۸

عمل را جزء حقیقت ایمان می‌دانند با این تفاوت که خوارج معتقدند: هر کس عمل به دستورات شرع نکرد و مرتکب گناه کبیره شد هرچند که در قلب و زبان هم معتقد باشد، کافر است و مرحله‌ای میان ایمان و کفر وجود ندارد. اما معتزله می‌گویند با این که عمل جزء حقیقت ایمان است ولی کسی که عمل نکرد و مرتکب کبیره شد، کافر نمی‌شود بلکه فاسق می‌شود و آن مرحله و منزله‌ای است میان دو منزله ایمان و کفر.

۳- ایمان عبارت است از تصدیق به قلب و اقرار به زبان. گوینده این قول خواجه نصیر طوسی است. «۱»

۴- ایمان تنها اقرار به زبان است. دیگر اعتقاد قلبی و عمل ظاهری در حقیقت ایمان اخذ نشده است و این قول کرامیه است «۲».

در میان این چهار نظریه آنچه که با مجموع آیات قرآنی سازگار است، همان نظریه نخست است که ایمان را فقط اعتقاد و تصدیق

قلبی می‌داند. بر این نظریه شواهد و قرائنی از قرآن داریم که به قرار زیر است:

۱- در مواردی از قرآن کریم، جایگاه ایمان، قلب معرفی شده و این می‌رساند که عمل، جزء حقیقت ایمان نیست. اکنون به چند آیه در این زمینه توجه فرمائید:

أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِنْهُ «۳»

آنان کسانی هستند که خدا ایمان را در دل‌های آنها نوشته و به وسیله روحی از خود تأییدشان کرده است.

قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ «۴»

(۱)- کشف المراد، ص ۴۲۶.

(۲)- شهید ثانی، حقائق الایمان، ص ۱۳۰، چاپ شده به ضمیمه قواعد العقائد.

(۳)- سوره مجادله، آیه ۲۲.

(۴)- سوره حجرات، آیه ۱۴.

سیری در علوم قرآن، ص: ۳۳۹

اعراب گفتند که ایمان آوردیم بگو ایمان نیاورده‌اید بلکه بگوئید تسلیم شده‌ایم و هنوز ایمان به قلب‌های شما داخل نشده است.

وَلَكِنَّ اللَّهَ حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ «۱»

ولی خداوند ایمان را محبوب شما قرار داد و آن را در دل‌های شما زینت بخشید.

به گونه‌ای که ملاحظه می‌فرمائید در این آیات و چند آیه دیگر، قلب محل و جایگاه ایمان معرفی شده است و این بهترین شاهد این مدعاست که ایمان یک امر قلبی است و اقرار به زبان و عمل کردن، جزء حقیقت ایمان نیست هرچند که سعادت و نجات انسان به عمل بستگی دارد.

۲- گذشته از این آیات، در آیات دیگر هم ایمان و عمل صالح در کنار هم و به عنوان دو حقیقت ذکر شده:

مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ «۲»

کسی که به خدا و روز قیامت ایمان داشته باشد و عمل صالح کند پس پادشاهای آنان نزد پروردگارشان می‌باشد.

مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْتَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً «۳»

وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ «۴»

(۱)- سوره حجرات، آیه ۷.

(۲)- سوره بقره، آیه ۶۲.

(۳)- سوره نحل، آیه ۹۷.

(۴)- سوره بقره، آیه ۲۵.

سیری در علوم قرآن، ص: ۳۴۰

و مزده بده کسانی را که ایمان آورده و عمل صالح انجام داده‌اند به این که برای آنها بهشتی است.

از این نوع آیات که عمل صالح عطف بر ایمان شده، بسیار داریم و عطف میان دو مطلب دلیل بر تغایر آنهاست یعنی نشان می‌دهد که مطلب اول غیر از مطلب دوم است و آن دو نمی‌تواند یکی باشد. بنابراین نمی‌توان عمل صالح را جزء حقیقت ایمان دانست.

۳- همچنین در بعضی از آیات قرآنی مؤمن را با وصف ایمان مورد خطاب قرار می‌دهد و از عمل بد او انتقاد می‌کند و یا او را به

سوی عمل نیکی دعوت می‌نماید و یا مؤمن را با وصف ایمان مورد عفو قرار می‌دهد و روشن است که عفو در صورتی است که گناهی کرده باشند. اینهمه دلالت دارد که عمل جزء ایمان نیست.

اینک آیات مربوط به این قسمت را می‌خوانیم:

لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ ﴿١﴾

مؤمنان نباید کافران را دوستان خود اتخاذ کنند و مؤمنان دیگر را دوستان خود اخذ نکنند.

وَلَقَدْ عَفَا عَنْكُمْ وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ ﴿٢﴾

همانا خدا شما را عفو کرد و خدا بر مؤمنان عنایت دارد.

وَإِنْ فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ لَكَارِهُونَ لِكَارِهِمْ فِي الْحَقِّ بَعْدَ مَا تَبَيَّنَ كَأَنَّمَا

(۱) - سوره آل عمران، آیه ۲۸.

(۲) - سوره آل عمران، آیه ۱۵۲.

سیری در علوم قرآن، ص: ۳۴۱

يُسَاقُونَ إِلَى الْمَوْتِ وَهُمْ يَنْظُرُونَ ﴿١﴾

و همانا گروهی از مؤمنان کراهت دارند. آنها با تو درباره حق پس از آنکه روشن شد مجادله می‌کنند گویا که آنها به سوی مرگ کشیده می‌شوند و آنها نگاه می‌کنند.

وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا ﴿٢﴾

و اگر دو طائفه از مؤمنین باهم جنگیدند پس میان آنها صلح دهید.

با توجه به این آیات، به خوبی روشن می‌شود که عمل، جزء ایمان نیست و گرنه مؤمنان بدینگونه به علت عمل ناشایست مورد انتقاد نمی‌شدند و یا مورد عفو قرار نمی‌گرفتند و یا مأمور به عملی نمی‌شدند.

*** کسانی که قائلند عمل جزء حقیقت ایمان است مانند خوارج و معتزله و جمعی از اهل حدیث، به آیات و روایاتی استناد کرده‌اند که مهمترین آنها عبارتند از:

١- وَاللَّهُ عَلَى النَّاسِ حَجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ ﴿٣﴾

و برای خداست بر مردم حج بیت الله الحرام برای کسانی که بتوانند به آن راه پیدا کنند و کسی که کافر شد پس خدا از جهانیان بی‌نیاز است.

می‌گویند در این آیه شریفه انجام ندادن حج، کفر معرفی شده است بنابراین اگر

(۱) - سوره انفال، آیات ۵-۶.

(۲) - سوره حجرات، آیه ۹.

(۳) - سوره آل عمران، آیه ۹۷.

سیری در علوم قرآن، ص: ۳۴۲

کسی اعتقاد قلبی داشته باشد ولی عمل واجب را مانند حج انجام ندهد، مؤمن نیست بلکه کافر است البته این استدلال از طرف خوارج عنوان شده و عقیده معتزله را نیز که به منزله بین المنزلتین قائل هستند، نفی می‌کند.

از این استدلال، پاسخهای گوناگونی داده شده از جمله اینکه کفر در اینجا به معنی ترک است یا بگوئیم هدف آیه تغلیظ و تشدید

در امر حج می‌باشد که ترک آن به منزله کفر است یا بگوئیم اساساً جمله و من کفر جمله مستقلی است و ربطی به حج ندارد (۱) و از این قبیل ...

اما بررسی لحن آیه و جمله‌بندی خاصی که در آن به کار رفته، بخوبی نشان می‌دهد که آیه در مقام تشریح است آنهم تشریح چیزی که در شریعت انبیای گذشته از ابراهیم به بعد موجود بوده است. اینکه بلافاصله پس از تشریح حج و اعلام وجوب آن جمله و من کفر وارد شده، واضح است که منظور، کفر به تشریح حج و انکار آن می‌باشد و آیه ناظر به کسی است که اصل وجوب حج را انکار نماید و پرواضح است که چنین شخصی کافر است زیرا انکار وجوب حج به انکار رسالت منجر می‌شود. (۲)

۲- هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيُذْذَبُوا إِيمَانًا مَعَ إِيْمَانِهِمْ (۳)

او کسی است که آرامش را در دل‌های مؤمنین نازل کرد تا بر ایمانشان بیفزاید.

گفته شده که طبق این آیه، ایمان، قابل افزایش است و این، دلیل بر این است که عمل جزء حقیقت ایمان است زیرا اگر ایمان تنها اعتقاد قلبی بود، قابل کم و زیاد شدن نبود برای اینکه انسان یا به چیزی اعتقاد دارد و یا ندارد و دیگر افزایش و کاهش ایمان معنی نخواهد داشت. حال می‌گوئیم قابل افزایش بودن ایمان تنها از طریق کم و زیاد

(۱)- فخر رازی، التفسیر الکبیر، ج ۸ ص ۱۶۴.

(۲)- رجوع شود به خوارج در تاریخ ص ۲۵۶ از همین نویسنده.

(۳)- سوره فتح، آیه ۴.

سیری در علوم قرآن، ص: ۳۴۳

شدن عمل قابل تصور است بنابراین عمل، جزء ایمان است.

در پاسخ می‌گوئیم: بلی ایمان قابل افزایش و کاهش است و به اصطلاح، ایمان مقول به تشکیک می‌باشد ولی این دلیل نمی‌شود که عمل را جزء ایمان بگیریم زیرا اعتقاد هم قابل افزایش و کاهش است زیرا اعتقاد ممکن است از روی یقین باشد و یا از روی ظن و وهم باشد حتی اگر از روی یقین هم باشد خود آن دارای مراتب است. یقینی که به وجود آتش از طریق لمس آن پیدا می‌کنیم با یقینی که به وجود آتش از طریق دیدن دود آن از پشت دیوار به دست می‌آوریم بسیار فرق دارد آنگونه که از قرآن استفاده می‌شود، یقین سه مرحله دارد:

علم الیقین، حق الیقین و عین الیقین (۱)

بنابراین حتی اگر اعتقاد کسی بر مبنای یقین باشد باز دارای مراتب و قابل کمی و زیادی است و مسلم است که ایمان یک فرد عادی و معمولی به وجود خداوند نمی‌تواند مانند ایمان امیر المؤمنین علی علیه السلام باشد که فرمود: لو كشف الغطاء ما ازددت یقیناً اگر پرده‌ها برداشته شود، بر یقین من افزوده نخواهد شد.

البته بسیاری از فرقه‌های مرجئه که ایمان را یک امر قلبی می‌دانند گفته‌اند که الایمان لا یزید و لا ینقص ایمان کم و زیاد نمی‌شود (۲) اما علما و متکلمین شیعه که ایمان را تنها اعتقاد قلبی می‌دانند معتقدند که ایمان کم و زیاد می‌شود و این کمی و زیادی مربوط به مراتب اعتقاد است و ضمناً عمل صالح نیز ایمان را بالا می‌برد همانگونه که در قرآن کریم آمده است:

إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ (۳)

به سوی او سخنان پاکیزه صعود می‌کند و عمل صالح آن را بالا می‌برد.

(۱)- مستفاد از سوره واقعه آیه ۹۵، و سوره تکوین آیه ۵ و ۷.

(۲) - بغدادی، الفرق بین الفرق، ص ۲۰۷ - و شهرستانی، الملل و النحل، ج ۱، ص ۱۴۱.

(۳) - سوره فاطر، آیه ۱۰.

سیری در علوم قرآن، ص: ۳۴۴

در همینجا تذکر می‌دهیم که میان ما و مرجئه در بیان حقیقت ایمان تفاوت‌هایی وجود دارد یکی اینکه آنها ایمان را یک حقیقت بسیط می‌دانند که قابل افزایش و کاهش نیست و حتی بعضی از فرق آنها ایمان را نه یک اعتقاد و تصدیق، بلکه تنها معرفت و شناخت می‌دانند اگرچه تصدیقی هم در کار نباشد. (۱)

دیگر اینکه مرجئه ایمان قلبی را در سعادت و نجات انسان کافی می‌دانند و ارزش و بهائی به اعمال نمی‌دهند ولی به نظر ما درست است که ایمان یک امر قلبی است ولی ایمان به تنهایی باعث نجات نیست، بلکه ایمان در صورتی فائده دارد که همراه با عمل صالح باشد و منظور از عمل صالح انجام فرائض و ترک محرمات است.

۳- دلیل دیگر کسانی که عمل را جزء حقیقت ایمان می‌دانند روایات متعددی است که در این زمینه وارد شده است.

از جمله آنها حدیث معروفی است که ابو صلت هروی از امام رضا و او از پدرانش تا حضرت امیر المؤمنین و او از پیامبر نقل کرده که پیامبر فرمود:

الایمان قول باللسان و معرفه بالقلب و عمل بالارکان (۲)

ایمان گفتاری است به زبان و معرفتی است با قلب و عملی است با اعضاء بدن.

این روایت از جمله معدود روایاتی است که با همین سند و با همین مضمون هم در کتب شیعه آمده و هم در کتب اهل تسنن و از ابو حاتم یکی از محدثین سنی نقل شده که از ابو صلت حکایت می‌کند که گفته: اسناد این روایت به قدری عالی است که اگر آن را بر مجنون بخوانی شفا پیدا می‌کند و هم ابو حاتم گفته که ائمه حدیث بر این روایت اجماع کرده‌اند و با آن بر ضد مرجئه احتجاج نموده‌اند. (۳)

(۱) - اسفرائینی، التبصیر فی الدین، ص ۹۷.

(۲) - بحار الانوار، ج ۶، ص ۶۸.

(۳) - مدرک قبل، ص ۶.

سیری در علوم قرآن، ص: ۳۴۵

همچنین در حدیث دیگری از پیامبر خدا نقل شده که فرمود: لا یزنی الزانی و هو مؤمن و لا یسرق سارق و هو مؤمن (۱). مؤمن درحالی که مؤمن است زنا نمی‌کند و درحالی که مؤمن است دزدی نمی‌کند.

و نیز در حدیث دیگر از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود:

ملعون ملعون من قال: الایمان قول بلا عمل (۲)

ملعون است ملعون است کسی که بگوید ایمان قول بدون عمل است.

شهید ثانی در پاسخ به این استدلال مطالبی می‌گوید که خلاصه آن چنین است:

بعضی از روایات باب از نظر سند مخدوش است و آنهایی هم که سند صحیح دارند حمل بر بیان شروط ایمان می‌شوند نه بیان حقیقت آن (۳).

همانگونه که گفتیم متکلمان شیعه اعتقاد قلبی تنها را باعث نجات انسان نمی‌دانند، بلکه آن اعتقاد را مایه نجات می‌دانند که توأم با عمل باشد بنابراین می‌توان گفت که احادیث نیز ناظر به همین معنی است یعنی ایمانی که نجات دهنده است ایمانی است که همراه

با عمل باشد.

به عبارت دیگر: روایات در معنی ایمان نجات دهنده این مطالب را می‌گویند و آنها در صدد بیان حقیقت ایمان نیستند. و نیز می‌توانیم بگوئیم که روایات، حدود و شرائط ایمان کامل و کمال ایمان را بیان می‌کنند درحالی که بحث ما در بیان حقیقت ایمان صرف است.

(۱) - مدرک قبل، ص ۶۳.

(۲) - مدرک قبل، ص ۱۹.

(۳) - حقیقه‌الایمان، ص ۱۴۰. سیری در علوم قرآن ۳۴۶ احباط و تکفیر ص : ۳۴۶

سیری در علوم قرآن، ص: ۳۴۶

احباط و تکفیر

اشاره

این دو اصطلاح به‌طور مکرر در قرآن کریم آمده و منظور از احباط باطل شدن و از بین رفتن اعمال صالحه و خوبیهای گذشته به سبب انجام اعمال بد، و منظور از تکفیر از بین رفتن گناهان گذشته به علت اعمال نیک است. مسأله احباط و تکفیر از مسائل مهم علم کلام است و متکلمین درباره آن بحثهای مفصلی کرده‌اند و ما پیش از آن که آیات مربوطه را بیاوریم به‌طور اجمال و بسیار فشرده به اختلاف میان متکلمین در این باره اشاره می‌کنیم تا زمینه‌ای برای فهم بهتر بحثهای قرآنی باشد.

از نظر متکلمین و علماء شیعه احباط تنها مربوط به اعمال کافران و مشرکان است و درباره مؤمنین صدق نمی‌کند به این معنی که تنها کفر و شرک است که اعمال خوب آدمی را حبط می‌کند و از بین می‌برد و آن را بی‌اثر می‌سازد به‌طوری که در روز قیامت هیچگونه پاداشی برای آنها داده نمی‌شود (هرچند که ممکن است خداوند در این دنیا به نحوی اعمال نیک کافران را جبران کند و حق آنها را ضایع نسازد) و درباره تکفیر، اعتقاد علماء شیعه این است که هرچند ممکن است بعضی از اعمال نیک، عقوبت بعضی از اعمال بد گذشته را از بین ببرد و کفاره آن گناهان باشد ولی این مسأله هرگز عمومیت ندارد و این‌طور نیست که انسان هر عمل زشت و هر معصیتی را بکند سپس با انجام یک کار خوب و عمل صالح، آثار آن اعمال زشت را از بین ببرد (تفصیل مطلب را در بررسی آیات مربوط به این موضوع بیان خواهیم کرد).

اشاعره و اهل سنت نیز در این عقیده با علماء شیعه موافق هستند و احباط و

سیری در علوم قرآن، ص: ۳۴۷

تکفیر را قبول ندارند «۱».

در مقابل شیعه و اشاعره، متکلمین معتزله قائل به احباط و تکفیر به‌طور مطلق هستند آنها می‌گویند: ارتکاب گناه کبیره باعث باطل شدن اعمال صالحه پیشین انسان می‌شود همانگونه که عمل صالح بعدی گناهان پیشین را جبران می‌کند.

معتزله معتقدند که اگر کسی یک عمر اعمال صالحه انجام دهد و فرائض و واجبات خود را به‌طور کامل به جای آورد ولی در نهایت مرتکب یک گناه کبیره شود تمام اعمال صالحه و فرائضی که تا آن زمان انجام داده بود، به هدر می‌رود و باطل می‌شود و عکس آن نیز صادق است. اولی را احباط و دومی را تکفیر می‌نامند.

در میان معتزله، ابو هاشم جبائی قائل به موازنه است و منظور از موازنه این است که کارهای خوب و بد انسان سنجیده می‌شود و به میزان معاصی از حسنات انسان کاسته می‌شود و بقیه آن پاداش داده می‌شود و همینطور است در طرف مقابل، اگر گناهان از حسنات زیاده‌تر باشد به مقدار تفاضل عقوبت دارد (۲).

علماء شیعه و اشاعره عقیده معتزله را در مورد اجباط و تکفیر و موازنه، رد می‌کنند و آن را مغایر با عموم آیات و روایاتی می‌دانند که خداوند قول داده که عمل کسی را ضایع نکند و اگر به سنگینی یک ذره عمل نیک یا بد داشته باشد آن را پاداش بدهد همچنین مقتضای عدل الهی هم همین است که هر عملی چه خوب و چه بد برای خود حساب خاصی داشته باشد که موجب مدح و یا ذم شخص گردد و در میان عقلاء هم همینطور است و آنها یک شخص را به خاطر کار خوبی که کرده مدح می‌کنند و به خاطر کار بدی که مرتکب شده ذم می‌کنند (۳).

همانگونه که گفتیم این بحث یک بحث کلامی است و تفصیل آن را به کتب کلامی موقوف می‌کنیم و اینک آیاتی از قرآن مجید را که در آنها موضوع اجباط و تکفیر

(۱) - جرجانی، شرح المواقف، ج ۸، ص ۲۰۹ و تفتازانی، شرح المقاصد ج ۵، ص ۱۴۱.

(۲) - رجوع شود به قاضی عبد الجبار، شرح الاصول الخمسة، ص ۶۲۶.

(۳) - رجوع شود به علامه حلی، کشف المراد، ص ۴۱۳.

سیری در علوم قرآن، ص: ۳۴۸

آمده است مورد مطالعه و تدبر قرار می‌دهیم:

اجباط:

تمام آیاتی که در قرآن کریم در مورد حبط اعمال آمده و نمونه‌هایی از آن را خواهیم آورد، درباره اعمال کفار و مشرکان است تنها یک آیه از آیات اجباط درباره مؤمنین می‌باشد که در آنجا حبط معنای دیگری دارد به شرحی که خواهیم گفت.

اکنون قسمتی از آیات مربوط به حبط عمل را با هم می‌خوانیم:

وَمَنْ يَكْفُرْ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ (۱)

و هر کس کفر به ایمان ورزد همانا عمل او حبط می‌شود.

وَلَوْ أَشْرَكُوا لَحَبِطَ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۲)

و اگر شرک بورزند همانا آنچه عمل کرده‌اند حبط می‌شود.

إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيَّ بِغَيْرِ حَقٍّ وَيَقْتُلُونَ الَّذِينَ يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ مِنَ النَّاسِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَ مَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ (۳)

کسانی که به آیات خدا کافر می‌شوند و پیامبران را به ناحق می‌کشند و نیز کسانی از مردم را که امر به قسط و عدل می‌کنند، می‌کشند، پس به آنها عذابی دردناک را مژده بده آنها کسانی هستند که اعمالشان در دنیا و آخرت حبط شده و برای آنها یاورانی وجود ندارد.

(۱) - سوره مائده، آیه ۵.

(۲) - سوره انعام، آیه ۸۸.

(۳) - سوره آل عمران، آیه ۲۱ - ۲۲.

سیری در علوم قرآن، ص: ۳۴۹

أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَلِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ «۱»

آنها کسانی هستند که به آیات پروردگارشان و ملاقات او کفر ورزیدند پس عملهایشان حبط گردید.

لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ «۲»

و اگر مشرک شوی، البته عمل تو حبط می‌شود و از زیانکاران خواهی شد.

أُولَئِكَ لَمْ يَأْمَنُوا فَأَحْبَطَ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ «۳»

آنان ایمان نیاوردند پس خداوند اعمالشان را حبط نمود.

چنان که ملاحظه می‌فرمائید، در این آیات و آیات دیگری که مشابه آنهاست (و ما به جهت رعایت اختصار همه آنها را نیاوردیم) تنها کفر و شرک عامل حبط اعمال و باطل شدن و بی‌اثر بودن کارهای نیک معرفی شده است که همه به آن عقیده دارند و با این آیات نمی‌توان به احباط که معتزله به آن معتقدند، استدلال کرد و ارتکاب گناه کبیره را از فردی که به خدا ایمان دارد، موجب حبط اعمال صالحه او دانست.

تنها آیه‌ای که درباره مؤمنان اشاره به حبط دارد، آیه یاد شده در زیر است:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ

(۱) - سوره کهف، آیه ۱۰۵.

(۲) - سوره زمر، آیه ۶۵.

(۳) - سوره احزاب، آیه ۱۹.

سیری در علوم قرآن، ص: ۳۵۰

بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَنْ تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ «۱»

ای کسانی که ایمان آورده‌اید صداهای خود را بالای صدای پیامبر بلند نکنید و در سخن گفتن با او مانند سخن گفتنتان با یکدیگر بلند حرف نزنید مبادا اعمال شما حبط شود درحالی که شما نمی‌دانید.

در این آیه شریفه بلند کردن صدا روی صدای پیامبر، موجب حبط احتمالی عمل برای مؤمنان معرفی شده است و ممکن است کسی بگوید که طبق این آیه یک گناه کبیره باعث حبط اعمال مؤمنان می‌شود و بنابراین نمی‌توان حبط عمل را به مشرکان و کافران اختصاص داد.

از این اشکال می‌توان به دو نوع پاسخ داد:

۱- بلند کردن صدا بر پیامبر و درشت سخن گفتن با او با گناهان دیگر فرق دارد و این یک نوع اهانت به پیامبر و استخفاف اوست فرق این گناه با گناهان دیگر در این است که اگر تکرار شود به مرحله انکار نبوت می‌رسد و آن عین کفر است.

۲- منظور از حبط در این آیه از بین رفتن ثواب ملاقات با پیامبر است زیرا ملاقات با پیامبر خدا و سخن گفتن با وی خود نوعی عمل نیک و موجب ثواب می‌باشد حال اگر کسی در این ملاقات و گفتگو با پیامبر صدای خود را بلند کند و با او درشت حرف بزند اجر و پاداشی را که از این ملاقات به او می‌رسد از بین می‌برد و شخص بدون آن که خود بداند دچار چنین خسارتی می‌شود و منظور از حبط در آیه همین است.

مرحوم طبرسی در ذیل همین آیه در این زمینه بیانی دارد که خلاصه آن چنین است:

اصحاب ما گفته‌اند که منظور از حبط در این آیه شریفه، حبط ثواب همین عمل یعنی ملاقات با پیامبر خداست زیرا اگر ملاقات کنندگان با پیامبر این کار را همراه با تعظیم و توقیر آن حضرت انجام می‌دادند مستحق ثواب می‌شدند اما چون این چنین

(۱) - سوره حجرات، آیه ۲.

سیری در علوم قرآن، ص: ۳۵۱

نمی‌کردند مستحق عقاب می‌شدند و این ثواب و فیض از دست آنها می‌رفت و در واقع عمل آنها حبط می‌شد. بنابراین معتزله نمی‌توانند با این آیه به عقیده خود استدلال کنند «۱».

در حقیقت آیه مورد نظر، مانند این آیه شریفه است

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَبْطُلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى «۲»

ای کسانی که ایمان آورده‌اید صدقات خود را با منت گذاشتن و اذیت کردن باطل نکنید.

منظور این است که منت و اذیت، ثواب صدقه را از بین می‌برد و آن را باطل می‌کند همانند اعمالی که با ریا انجام می‌گیرد ریا تنها آن عمل خاص را باطل می‌کند و بی‌اثر می‌سازد. در آیه مورد نظر هم درشت گوئی با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تنها ثواب ملاقات با آن حضرت را نابود می‌کند و کاری به اعمال دیگر شخص ندارد طبق این بیان آیه شریفه به‌طور کلی از مسأله اجباط که معتزله به آن عقیده دارند و هر گناه کبیره‌ای را موجب حبط و بطلان اعمال صالحه قبلی از هر نوع که باشد می‌دانند، به کلی بیگانه است و به آن ربطی ندارد.

تکفیر:

منظور از تکفیر این است که عمل صالحی که شخص انجام می‌دهد باعث از بین رفتن عقوبت و اثر گناه گذشته او می‌شود هر چند که شخص از آن گناهان توبه نکند طبق عقیده معتزله اگر شخصی چندین گناه کبیره مرتکب می‌شود، چون یک عمل صالح خداپسند انجام داد گناهان قبلی او خود به خود بی‌اثر می‌شود و از نامه اعمال او محو می‌گردد.

در مقابل معتزله، عقیده شیعه و اشاعره این است که تکفیر به‌طور اجمال صحیح

(۱) - طبرسی، مجمع البیان ج ۹، ص ۱۹۶.

(۲) - سوره بقره، آیه ۲۶۴.

سیری در علوم قرآن، ص: ۳۵۲

است و ممکن است که یک عمل صالح در شرائط معینی بعضی از گناهان بخصوصی را از بین ببرد اما کلیت آن مورد قبول نیست و با عموم و شمول آیات و روایات مجازات اعمال، مغایرت دارد. و اساسا اعتقاد به تکفیر به آن عمومیتی که معتزله می‌گویند باعث تجری مردم در ارتکاب گناهان می‌شود آنها هر معصیتی را مرتکب می‌شوند سپس با یک عمل صالح به خیال خود، آنها را جبران می‌کنند البته این مسأله را نباید به توبه قیاس کرد زیرا توبه شرائطی دارد که یکی از آنها پشیمانی از گناهان گذشته و تصمیم به عدم بازگشت به آنهاست ولی در تکفیری که معتزله می‌گویند چنین شرائطی وجود ندارد و گناهان گذشته خود به خود با یک عمل صالح از بین می‌روند.

همانگونه که گفتیم تکفیر به‌طور اجمال مورد قبول همه مسلمین است زیرا که این مسأله در قرآن کریم آمده است بحث در عمومیتی است که معتزله از این آیات فهمیده‌اند ولی شیعه و اشاعره عمومیت آیات را قبول ندارند.

اکنون چند نمونه از این نوع آیات را مورد تدبر قرار می‌دهیم:

إِنْ تَجْتَبِئُوا كِبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَنُدْخِلْكُمْ مُدْخَلًا كَرِيمًا ﴿١﴾

اگر از کبائر گناهانی که از آن نهی شده‌اید اجتناب کنید گناهان شما را نادیده می‌گیریم و شما را به جایگاه نیکی وارد می‌کنیم.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا وَيُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ ﴿٢﴾

ای کسانی که ایمان آورده‌اید اگر از خدا بترسید خداوند قدرت تشخیص به شما می‌دهد و گناهانتان را نادیده می‌گیرد و شما را می‌بخشد که خدا دارای فضل عظیم است.

(۱) - سوره نساء، آیه ۳۱.

(۲) - سوره انفال، آیه ۲۹.

سیری در علوم قرآن، ص: ۳۵۳

وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَكْفُرْ عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ وَيُعْظِمْ لَهُ أَجْرًا ﴿١﴾

و هر کس از خدا بترسد خداوند گناهان او را نادیده می‌گیرد و پاداش بزرگی به او می‌دهد.

وَأَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفِي النَّهَارِ وَزُلْفًا مِنَ اللَّيْلِ إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ ذَلِكَ ذِكْرِي لِلذَّاكِرِينَ ﴿٢﴾

نماز را در دو طرف روز و قسمتی از شب به‌پادار که حسنات، گناهان را از بین می‌برند و این تذکری است بر آنها که اهل تذکرند. معتزله با این آیات و نظائر آن که در قرآن آمده به عقیده خود درباره عمومیت تکفیر استدلال کرده‌اند در حالی که اگر در مضمون همین آیات دقت و تدبر نمائیم خواهیم دید که آیات دارای چنین عمومیتی نیستند بلکه در آن دسته از آیات که صحبت از تکفیر سیئات شده این مطلب آمده است که شرط نادیده گرفتن گناهان، داشتن تقوا و حالت خداترسی و اجتناب از کبائر است و هرگز از این آیات فهمیده نمی‌شود که هر عمل صالحی در هر شرائطی کفاره گناهان گذشته باشد و اگر در بعضی از آیات که ما نیاوردیم مطلب به صورت مطلق ذکر شده آنهم به قرینه آیات دیگر مقید به همان شرائط است و پرواضح است که اگر این شرائط موجود شود و انسان حالت تقوا و خداترسی پیدا کند و از گناهان پرهیزد، این خود نوعی توبه است و شاید بهترین نوع توبه باشد و با وجود توبه، خداوند گناهان گذشته را می‌بخشد و نادیده می‌گیرد.

باقی می‌ماند آیه‌ای که اخیراً آوردیم و در آن عبارت: «إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ» آمده بود و در روایاتی هم که در تفسیر این آیه وارد شده، آمده است که وضوی کامل و نمازهای پنجگانه گناهان شخص را مانند ریختن برگ درختان خشک

(۱) - سوره طلاق، آیه ۵.

(۲) - سوره هود، آیه ۱۱۴.

سیری در علوم قرآن، ص: ۳۵۴

می‌ریزد ﴿١﴾.

ممکن است کسی این آیه را دلیلی بر عقیده معتزله در مسأله تکفیر بداند.

مرحوم شیخ طوسی در تفسیر این آیه سه وجه ذکر کرده:

۱- منظور از سیئات در اینجا گناهان صغیره است.

۲- منظور از حسنات در اینجا توبه و استغفار است.

۳- منظور این است که مداومت بر حسنات موجب می‌شود که انسان از سیئات دوری کند ﴿٢﴾.

به نظر می‌رسد که وجه سوم اولی و آنسب باشد چون مراد از حسنات در اینجا نماز است و مداومت بر نماز در انسان حالتی به وجود می‌آورد که شخص از گناهان دوری می‌گزیند این حقیقت در آیه دیگری از قرآن کریم به روشنی آمده است:

إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ ﴿۳﴾

نماز از فحشاء و منکر باز می‌دارد.

به هر حال با توجه به کل آیات مربوط به تکفیر روشن می‌شود که آیات دلالت بر آن عمومیت و شمولی که معتزله قائل هستند ندارد، بلکه از بین رفتن آثار گناه به سبب انجام عمل صالح شرایط و قیودی دارد که در قرآن آمده و ما به آن اشاره کردیم.

(۱) - تفسیر مجمع البیان، ج ۵، ص ۳۰۷.

(۲) - تفسیر التبیان ج ۶، ص ۸۰.

(۳) - سوره عنکبوت، آیه ۴۵.

سیری در علوم قرآن، ص: ۳۵۵

هدایت و ضلالت

[هدایت]

اشاره

هر انسانی که از مادر متولد می‌شود تا وقتی که چشم از این جهان فرومی‌بندد، همواره تحت حمایت و ارشاد و هدایت الهی زندگی می‌کند و او چه مؤمن باشد چه کافر از این نعمت برخوردار است منتهی گاهی از این نعمت استفاده می‌کند و به نور ایمان دست می‌یابد و گاهی با کفران این نعمت، پا به دنیای کفر و ضلالت می‌گذارد.

باید دانست که هدایت الهی نه تنها شامل انسان می‌شود، بلکه حتی حیوانات و جمادات نیز به نوعی تحت هدایت الهی هستند.

به طوری که از آیات قرآنی استفاده می‌شود اساساً هدایت الهی چند نوع است:

۱- هدایت تکوینی:

این نوع هدایت الهی شامل تمامی اشیاء از جماد و نبات و حیوان است و اساساً قوام و پایداری هر چیزی و هماهنگی او با طبیعت در اثر همین هدایت است و اساساً نظام عالم آفرینش و تعادلی که در میان موجودات عالم برقرار است، بستگی به همین هدایت تکوینی الهی دارد.

قرآن کریم از این نوع هدایت الهی چنین یاد می‌کند:

سیری در علوم قرآن، ص: ۳۵۶

رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَىٰ كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَىٰ ﴿۱﴾

(موسی و هارون گفتند) پروردگار ما کسی است که خلقت هر چیزی را به او عطا نمود و آنگاه هدایت کرد.

سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَىٰ الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّىٰ وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَىٰ ﴿۲﴾

پاکیزه بدار نام پروردگار برتر خود را، آن کس که آفرید سپس راست کرد و تقدیر نمود سپس هدایت کرد.

در اثر همین نوع هدایت است که هر موجودی جایگاه خاص خود را در طبیعت دارد و بخصوص گیاهان و حیوانات با راههای تغذیه و دفاع از خود آشنا هستند و حیوانات به کمک غرائز خود راه زندگی خود را می‌پیمایند و حتی انسان نیز در این نوع از هدایت با موجودات دیگر شریک است و بچه‌ای که از رحم مادر پا به دنیا می‌گذارد در جستجوی غذا برای حفظ حیات خویش است و با گریه کردن، ناملائمات را به پدر و مادر خود خبر می‌دهد.

۲- هدایت عقلی:

خداوند علاوه بر هدایت تکوینی، انسان را به نوع دیگر از هدایت ممتاز کرده و آن هدایت عقلی است. عقل و اندیشه که از نعمتهای اختصاصی انسان در برابر حیوانات دیگر است، مانند چراغی راه زندگی را روشن می‌کند و انسان در تمام مراحل زندگی خود با چیدن چند مقدمه در کنار هم، به نتیجه‌هایی می‌رسد که تا آن زمان از آن بی‌خبر بوده است و به مدد عقل راه بهتر زیستن و استفاده از نیروهای طبیعی را به دست

(۱)- سوره طه، آیه ۵۰.

(۲)- سوره اعلی، آیات ۱-۳.

سیری در علوم قرآن، ص: ۳۵۷

می‌آورد.

در این مورد می‌توان آیه زیر را شاهد آورد:

أَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ وَلِسَانًا وَشَفَتَيْنِ وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ ﴿۱﴾

آیا به او دو چشم و یک زبان و دو لب ندادیم و آیا او را به دو بلندی هدایت نکردیم؟

خداوند با دادن چشم و زبان و سایر اعضاء بدن همراه با عقل و قدرت تشخیص و ارزیابی آنچه که از طریق همین اعضاء دریافت می‌کند و سنجش آنها با یکدیگر، انسان را در جهت راهیابی به سعادت و نجات، هدایت و کمک کرده است و انسان تنها حیوان متفکر و اندیشمند است و می‌تواند به استنتاجات عقلی و استنباطهای فکری برسد و خیر و صلاح را تشخیص بدهد.

۳- هدایت تشریحی:

این نوع هدایت را خداوند با ارسال رسل و انزال کتب برای بشر ارزانی داشته است خداوند پیامبران خود را همراه با برنامه و قانون و کتاب فرستاده و آنها راه سعادت را به بشر نشان داده‌اند و انسان‌ها را به آنچه که خیر و صلاح واقعی آنها در آن است، هدایت کرده است.

این نوع هدایت در قرآن کریم به صورتهای مختلفی ذکر شده است:

وَاللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ ﴿۲﴾

و خداوند حق را می‌گوید و همو به راه هدایت می‌کند.

(۱)- سوره بلد، آیه ۱۰.

(۲)- سوره احزاب، آیه ۴.

سیری در علوم قرآن، ص: ۳۵۸

هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ ﴿١﴾

خداوند کسی است که پیامبر خود را با هدایت و دین حق فرستاد.

وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ ﴿٢﴾

و تو هدایت می کنی به راه راست.

إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ ﴿٣﴾

همانا این قرآن هدایت می کند به راهی که درست است.

این نوع هدایت الهی شامل حال تمام افراد بشر از مؤمن و کافر می باشد و دعوت پیامبران عام است هم مؤمن و هم کافر به یک اندازه مخاطب پیامبران هستند، حال کسی خود را در مسیر این هدایت الهی قرار بدهد یا ندهد، آزاد و مختار است و هیچگونه جبری در کار نیست.

إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا ﴿٤﴾

ما انسان را به راه هدایت کردیم خواه شکرگزار باشد یا ناسپاس.

۴- هدایت مخصوص مؤمنان:

غیر از انواع هدایت‌های سه گانه که ذکر شد، خداوند را هدایت ویژه‌ای است که اختصاص به مؤمنان و راهیان راه خدا دارد وقتی کسی با اختیار و آزادی که دارد راه

(۱)- سوره توبه، آیه ۳۳.

(۲)- سوره شوری، آیه ۵۲.

(۳)- سوره اسراء، آیه ۹.

(۴)- سوره انسان، آیه ۳.

سیری در علوم قرآن، ص: ۳۵۹

انبیاء را انتخاب نمود و به خدا و آئین او ایمان آورد و دل خود را در معرض تابش نور الهی قرار داد، در چنین صورتی خداوند فیاض با هدایت‌های خاص خود چنین بنده‌ای را نوازش می دهد و او را بالا می برد و به مراحل عالی می رساند. این نوع هدایت مخصوص آنهایی است که آگاهانه قدم در مسیر حق گذاشته‌اند و جان و دل را به رهنمودهای پیامبران سپرده‌اند. برای چنین کسانی خداوند وعده هدایتها و عنایت‌های بیشتر داده است.

درباره این نوع از هدایت، آیات بسیاری در قرآن کریم آمده است که چند آیه را به عنوان نمونه باهم می خوانیم:

وَيَزِيدُ اللَّهُ الَّذِينَ اهْتَدَوْا هُدًى ﴿١﴾

و خداوند بر هدایت کسانی که هدایت یافته‌اند، می افزاید.

وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى وَآتَاهُمْ تَقْوَاهُمْ ﴿٢﴾

و کسانی که هدایت شدند خداوند بر هدایت آنها می افزاید و تقوایشان می دهد.

وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا ﴿٣﴾

و کسانی که در راه ما کوشش کردند آنها را به راه‌های خود هدایت خواهیم کرد.

(۱) - سوره مریم، آیه ۷۶.

(۲) - سوره محمد، آیه ۱۷.

(۳) - سوره عنکبوت، آیه ۶۹.

سیری در علوم قرآن، ص: ۳۶۰

يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ «۱»

خداوند به وسیله قرآن هر کس را که از رضایت او پیروی می‌کند، به سوی راههای سلامت هدایت می‌کند.

در موارد متعددی قرآن کریم خودش را مایه هدایت و رحمت برای گروه مؤمنان و محسنان و متقین و اسلام آورندگان و صاحبان یقین معرفی کرده است و از همین آیات استفاده می‌شود که قرآن علاوه بر هدایت عامی که برای همه بشر از مؤمن و کافر دارد، هدایت مخصوصی برای متقین و مؤمنین دارد.

همچنین در چندین آیه، خداوند از هدایت مخصوصی صحبت می‌کند که آن را، نه برای همه بلکه برای کسانی که بخواهد، می‌دهد.

وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ «۲»

و خداوند هر کس را که بخواهد به صراط مستقیم هدایت می‌کند.

وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَأَنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يُرِيدُ «۳»

و همچنین قرآن را به عنوان آیات بینات فرستادیم و خداوند هر کس را که اراده کند هدایت می‌کند.

ذَلِكَ هُدَى اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ «۴»

این هدایت خداست که بوسیله آن هر کس را که بخواهد، هدایت

(۱) - سوره مائده، آیه ۱۶.

(۲) - سوره بقره، آیه ۲۱۳.

(۳) - سوره حج، آیه ۱۶.

(۴) - سوره زمر، آیه ۲۳.

سیری در علوم قرآن، ص: ۳۶۱

می‌کند.

در این آیات، هدایت الهی به اراده و مشیت خدا متعلق شده است و روشن است که مشیت الهی بدون ملاک و ضابطه نیست و براساس معیارهای حکیمانه است و بنابراین، مشیت او بر هدایت افرادی که راه او را رفته‌اند، تعلق می‌گیرد.

در اینجا نکته‌ای را تذکر می‌دهیم و آن این که طبق آیات قرآنی هدایت مخصوص مؤمنان قابل افزایش است بنابراین وقتی در نماز می‌گوئیم: اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ (ما را به راه راست هدایت فرما) منظور افزودن بر مراتب هدایت است و یا این که منظور تجدد لحظه به لحظه هدایت الهی است که موجب ثابت ماندن در صراط مستقیم می‌شود.

۵- هدایت الزامی:

نوع دیگری از هدایت الهی است که در مرحله امکان وجود دارد ولی هرگز به مرحله وقوع نرسیده است و آن هدایت الزامی و

اجباری همه افراد روی زمین است به گونه‌ای که تمام مردم چه بخواهند و چه نخواهند به خدا و پیامبر او ایمان بیاورند. خداوند قدرت چنین کاری را دارد ولی هیچ وقت آن را انجام نداده و نخواهد داد آیاتی که به این معنی دلالت دارد متعدد است از جمله این آیات:

قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ فَلَوْ شَاءَ لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ ﴿۱﴾

بگو پس برای خداست حجت فراگیر اگر بخواهد همه شما را هدایت می‌کند.

(۱) - سوره انعام، آیه ۱۴۹.

سیری در علوم قرآن، ص: ۳۶۲

وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمَنَّ مَنْ فِي الْأَرْضِ كُلَّهُمْ جَمِيعاً ﴿۱﴾ و اگر پروردگار تو بخواهد همه مردم روی زمین هدایت می‌شوند. أَفَلَمْ يَتَّخِذِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَهَدَى النَّاسَ جَمِيعاً ﴿۲﴾ آیا مؤمنان مأیوس نشدند از اینکه اگر خدا بخواهد مردم همگی هدایت می‌شوند.

آری خداوند قدرت هدایت عموم مردم را دارد همانگونه که در تکوینیات چنین است و مثلاً- حرکت ستارگان و گردش منظومه‌های شمسی و حتی کار بعضی از اعضاء بدن انسان مانند قلب و دستگاه هاضمه براساس هدایت الزامی خداوند است و اراده هیچ موجودی در آنها اثر ندارد و خللی در کار آنها نمی‌کند.

اما خداوند در مورد هدایت تشریحی با این که قدرت الزام و اجبار را دارد چنین نکرده است و انسانها را در انتخاب راه از چاه آزاد گذارده و البته ابزار تشخیص را هم به او داده به وسیله پیامبران او را به راه راست دعوت نموده است اگر خداوند چنین کاری را انجام می‌داد و همه را خواه و ناخواه وادار به ایمان می‌کرد. مسأله تکلیف باطل می‌شد و افراد خوب از بد تمیز داده نمی‌شدند و در واقع اگر چنین کاری صورت می‌گرفت ایمان آوردن اجباری کافران امتیازی برای آنها نبود ولی حق کسانی که از روی اختیار ایمان می‌آوردند، ضایع می‌شد.

ضلالت:

گمراهی و ضلالت نقطه مقابل هدایت است و آن حالتی است که کافران و

(۱) - سوره یونس، آیه ۹۹.

(۲) - سوره رعد، آیه ۳۱.

سیری در علوم قرآن، ص: ۳۶۳

منافقان و تمام کسانی که از راه خدا و پیامبر کنار افتاده‌اند به آن مبتلایند. گمراهان کسانی هستند که برخلاف فطرت پاک خود و برخلاف تعالیم انبیاء از خدا و راه درست دور افتاده‌اند و در مسیری برخلاف مسیر حق گام برمی‌دارند.

خداوند درباره این کافران و معاندان چنین می‌فرماید:

وَمَنْ يَتَّبِعِ الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ ﴿۱﴾ و کسی که کفر را با ایمان تبدیل کند از راه راست گمراه شده است. وَمَنْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيداً ﴿۲﴾ و کسی که به خدا و ملائکه و کتابها و پیامبران او و روز قیامت کافر باشد همانا به گمراهی سخت و دوری افتاده است.

مسأله مهمی که باید در اینجا مورد بحث قرار بگیرد این است که در بعضی از آیات قرآنی گمراه شدن گمراهان به خداوند نسبت

داده شده که گویا این خداست که کافران را گمراه کرده و آنها را از راه بدر برده است:

إِنَّ هِيَ إِلَّا فِتْنَتُكَ تُضِلُّ بِهَا مَنْ تَشَاءُ وَتَهْدِي مَنْ تَشَاءُ «۳»

(حضرت موسی می گوید) آن نیست مگر آزمایش تو، هر کس را که بخواهی گمراه می کنی و هر کس را که بخواهی هدایت می نمائی.

فَيُضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ «۴»

(۱) - سوره بقره، آیه ۱۰۸.

(۲) - سوره نساء، آیه ۱۳۶.

(۳) - سوره اعراف، آیه ۱۵۵.

(۴) - سوره ابراهیم، آیه ۴.

سیری در علوم قرآن، ص: ۳۶۴

پس خداوند هر کس را که بخواهد گمراه می کند و هر کس را که بخواهد هدایت می کند و او عزیز و حکیم است.

وَ مَنْ يُضِلِّ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ «۱»

و کسی که خدا او را گمراه کرد، کسی نمی تواند او را هدایت کند.

بطوری که ملاحظه می فرمائید در این آیات اضلال و گمراه ساختن بخدا نسبت داده شده و اگر چنین باشد کافران و گمراهان تقصیری نخواهند داشت، زیرا اگر خدا آنها را گمراه نمی کرد آنها بدین حق می گرویدند.

خوشبختانه پاسخ این اشکال یا سؤال را خود قرآن به روشنی داده است و از آنجا که بعضی از آیات قرآنی بعضی دیگر را تفسیر می کنند با مراجعه به آیات دیگری که در این زمینه آمده است می توان به معنای صحیح آنها پی برد و پاسخ این اشکال را دریافت.

با توجه به مجموع آیات روشن می شود که درست است خداوند گروهی را گمراه می کند اما این گمراه کردن برای خود ضوابط و معیارهایی دارد و چنان نیست که بدون ملاک و معیار خداوند کسی را گمراه کند بلکه گمراه کردن خدا شامل حال کسانی است که در درجه اول خودشان گمراهی را انتخاب کرده اند و با سرپیچی از فرمانهای خدا و دور شدن از راه انبیاء با دست خود و با اراده خود ضلالت را برگزیده اند و چون چنین کرده اند خداوند نیز بر گمراهی آنها افزوده است درست مانند افزودن هدایت بر کسانی که با اراده خود هدایت را برگزیده اند (توضیح این مطلب را در بیان نوع چهارم از انواع هدایت ذکر کردیم)

در همین جا توجه خوانندگان را به آیاتی جلب می کنیم که در آنها معیار گمراه کردن خدا بیان شده و از این آیات بخوبی روشن می شود که خداوند تنها کسانی را گمراه

(۱) - سوره رعد، آیه ۳۳.

سیری در علوم قرآن، ص: ۳۶۵

می کند که خود با اراده خود گمراهی را انتخاب کرده اند و به کفر و ظلم و گناه روی آورده اند.

يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَ يَهْدِي بِهِ كَثِيرًا وَ مَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ «۱»

بوسیله آن (مثل) خداوند بسیاری را گمراه و بسیاری را هدایت می کند و گمراه نمی کند مگر فاسقان را.

كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُرْتَابٌ «۲»

چنین است خداوند آن کس را که اسرافکار و اهل شک است گمراه می کند.

كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ الْكَافِرِينَ ﴿٣﴾

چنین است خداوند کافران را گمراه می‌کند.

فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ ﴿٤﴾

و چون آنها لغزیدند، خداوند دل‌هایشان را لغزاید و خدا گروه فاسقان را هدایت نمی‌کند.

و يُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ ﴿٥﴾

(۱) - سوره بقره، آیه ۲۶.

(۲) - سوره غافر، آیه ۳۴.

(۳) - سوره غافر، آیه ۷۵.

(۴) - سوره صف، آیه ۵.

(۵) - سوره ابراهیم، آیه ۲۷.

سیری در علوم قرآن، ص: ۳۶۶

و خداوند گمراه می‌کند ظالمان را.

بطوری که ملاحظه می‌فرمائید، در این آیات شریفه گمراه کردن خداوند مخصوص کافران و ظالمان و فاسقان است و پرواضح است که آنها پیش از آن که متعلق گمراه کردن خدا باشند، خود گمراه شده‌اند و کار خداوند در حقیقت تثبیت آنها در حالتی است که خود خواسته‌اند.

به قرینه این آیات باید آیاتی را که بطور مطلق گمراه کردن را بخدا نسبت می‌دهد به همین معنا حمل کنیم و بگوئیم که خداوند تنها گمراهان را گمراهتر می‌کند و توفیق و لطف خود را از آنها سلب می‌کند.

بنابراین، این گمراهی در برابر آن هدایت مخصوص مؤمنان است که از گروه کافران سلب می‌شود و گرنه هدایت تشریحی عام خدا، شامل کافران نیز هست و آنها هر لحظه می‌توانند بسوی خدا بازگردند.

سیری در علوم قرآن، ص: ۳۶۷

نسیئی

اشاره

در میان اعراب جاهلی چهار ماه از دوازده ماه قمری بعنوان ماههای حرام شناخته می‌شد که عبارتند از: ذیقعد، ذیحجه، محرم و رجب. در این چهار ماه جنگ و خونریزی ممنوع بود و نوعی آتش‌بس برقرار می‌شد. اسلام نیز این سنت را که بهر حال به نفع صلح بشری بود امضاء کرد و به آن رسمیت داد و جنگ در آن ماهها را حرام کرد، در قرآن کریم آمده است:

يَسْتُلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ قُلْ قِتَالٌ فِيهِ كَبِيرٌ وَ صَدٌّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَ كُفْرٌ بِهِ ﴿١﴾

از تو درباره جنگ در ماه حرام می‌پرسند بگو جنگ در آن گناه بزرگ و بازداشتن از راه خدا و کفر به اوست.

علاوه بر حرمت جنگ در ماههای حرام، ماه ذیحجه امتیاز دیگری هم داشت و آن انجام مناسک حج در آن ماه بود.

هر چند که اعراب عصر جاهلیت، احترام به ماههای حرام را رعایت می‌کردند اما گاهی بخاطر مصلحت‌هایی بعضی از آن ماهها را پس و پیش می‌کردند و مثلاً ماه محرم را که ماه حرام بود، بعضی از سالها یک ماه به تأخیر می‌انداختند و بجای محرم ماه صفر را

(۱) - سوره بقره، آیه ۲۱۷.

سیری در علوم قرآن، ص: ۳۶۸

ماه حرام اعلام می‌کردند و این جابجائی و به تأخیر انداختن ماههای حرام را «نسیئی» می‌گفتند.

مفهوم «نسیئی» و تاریخچه آن:

نسیئی بر وزن فعلیل از ماده نسا به معنای تأخیر است و به گفته ابن منظور این واژه در مواردی مانند به تأخیر افتادن عادت ماهانه زنها از وقت خود و یا تأخیر افتادن اجل کسی و تأخیر در قیمت کالای فروخته شده و مانند آنها استعمال می‌شود و «نسیئی» به معنای ماهی است که عربها در جاهلیت آن را به تأخیر می‌انداختند. سپس از فرا نقل می‌کند که نسیئی یا مصدر است و یا فعلیل به معنای مفعول است. «۱» اما طبرسی از ابوعلی نقل می‌کند که گفته: نسیئی مصدر است مانند: نذیر و نکیر و اینکه بعضیها گفته‌اند نسیئی فعلیل به معنای مفعول است درست نیست زیرا در این صورت نسیئی نام آن ماه می‌شود در حالیکه منظور از نسیئی عمل به تأخیر انداختن ماه حرام است. «۲» ولی بطوریکه در عبارت ابن منظور دیدیم و دیگران نیز گفته‌اند نسیئی به معنای خود ماه به تأخیر افتاده نیز گفته می‌شود.

همه کتب لغت نسیئی را به معنای تأخیر گرفته‌اند اما در بعضی از آنها معنای دیگری ذکر شده و آن اضافه کردن و افزودن است. گفته می‌شود: نسات ابلی فی ظمئها یعنی بر تشنگی شترم افزودم «۳» که البته این افزایش عطش از جهت تأخیر در آب دادن است بنابراین می‌توان گفت این واژه به معنای افزایش ناشی از تأخیر است.

جابجائی و تأخیر انداختن بعضی از ماههای حرام رسم و عادت بود که اعراب جاهلی تا سال دهم هجرت طی مراسم خاصی آن را انجام می‌دادند و این کار برای خود متصدیان ویژه‌ای داشت که به آنها «قلامسه» می‌گفتند. آنها این سمت را از پدران خود

(۱) - ابن منظور، لسان العرب ج ۱ ص ۱۶۶-۱۶۷.

(۲) - طبرسی، مجمع البیان، ج ۵ ص ۴۴.

(۳) - زمخشری، اساس البلاغه ص ۹۲۹ و شبیه آن: زبیدی، تاج العروس ج ۱ ص ۱۲۴.

سیری در علوم قرآن، ص: ۳۶۹

به ارث می‌بردند.

ابن هشام می‌گوید: اولین کسی که ماهها را برای عرب نسیئی کرد و آن را حلال یا حرام نمود «قلمس» بود که حذیفه بن عبد بن فقیم نام داشت و پس از او پسرش عباد بن حذیفه جای او را گرفت و پس از او پسرش قلع بن عباد و پس از او امیه بن قلع و پس از عوف بن امیه و پس از او ابو ثمامه جناده بن عوف متصدی این کار شد که آخرین آنها بود و در اوائل اسلام همو بود که عمل نسیئی را انجام می‌داد. عربها پس از فراغت از حج دور او جمع می‌شدند و او چهار ماه حرام را که عبارتند از: رجب و ذیقعد و ذیحجه و محرم، مشخص می‌کرد و اگر می‌خواست یکی از آنها را حلال کند ماه محرم را حلال می‌کرد و عربها هم می‌پذیرفتند و بجای محرم، ماه صفر را حرام می‌کرد و عربها می‌پذیرفتند و تعداد چهار ماه حرام کامل می‌شد. «۱»

از عبارت ابن هشام چنین برمی‌آید که عمل نسیئی میان عربها سابقه طولانی و زیادی نداشته و تنها در طول مدت شش نسل این عمل انجام می‌گرفته است، این مطلب سخنی را که بیرونی گفته و تاریخ نسیئی را به دو بیست سال پیش از اسلام مربوط می‌دانسته تقویت می‌کند. او می‌گوید:

«عربها می‌خواستند که حج را به هنگامی بیندازند که کالاهای ایشان از پوست و میوه فراهم شود و در بهترین ازمنه و خرمترین اوقات باشد، از همسایگان یهود خود قریب دو بیست سال پیش از اسلام کیسه را یاد گرفتند و همانگونه که یهود، تفاضل سال خود را با سال خورشیدی بهنگامی که به یکماه می‌رسید در آخر سال قمری قرار می‌دادند، ایشان هم‌چنین کردند و کسانی در موسم حج در صورت لزوم یک ماه را نسیئی اعلام می‌کردند.» (۲)

(۱) - ابن هشام، السیره النبویه ج ۱ ص ۴۶ مسعودی در کتاب التنبیه و الاشراف ص ۱۸۶ اولین قلمس را جناده بن عوف معرفی کرده که اشتباه است بلکه او آخرین قلمس و معاصر با پیامبر اسلام بود و اینکه آیا او اسلام را پذیرفت یا نه اختلاف است.

(۲) - بیرونی، الآثار الباقیه ص ۹۳.

سیری در علوم قرآن، ص: ۳۷۰

شبهه این مطلب را قلقشندی نیز آورده است و می‌گوید:

«عرب جاهلی بر رسم ابراهیم و اسماعیل بودند و در سالهای خود نسیئی بکار نمی‌بردند تا اینکه یهود در یثرب با آنها مجاورت کرد و عربها خواستند حج خود را در خرمترین وقت سال و آسانترین زمان برای رفت و آمدهای تجارتنی انجام دهند، کیسه را از یهود یاد گرفتند.» (۱)

همانگونه که گفتیم این کار برای خود متصدی و مباشر خاصی داشت و با لقب قلمس ملقب بود و به مجموع آنها قلامسه می‌گفتند. قلمس در لغت به معنای دریاست و این لقب کنایه از کثرت جود و بخشش آن افراد بود. قلامسه که از قبیله بنی کنانه بودند در میان عربها قدر و منزلتی داشتند و لذا شاعران بنی کنانه همواره با این سمت که در انحصار قبیله آنها بود بر دیگران تفاخر می‌کردند. عمیر بن قلیس می‌گوید:

لقد علمت معد ان قومی کرام الناس ان لهم کراما

فأی الناس فأتونا بوترو ای الناس لم نعلک لجاما

السنا الناسین علی معدشهور الحل نجعلها حراما (۲)

رسم بر این بود که هر سال پس از پایان مراسم حج متصدی امر نسیئی خطاب به مردم می‌گفت: کسی حق ندارد به من ایراد کند و یا پاسخ بگوید و یا سخن مراد کند و مردم او را تصدیق می‌کردند و سپس او یا ماه محرم را حرام اعلام می‌کرد و یا ماه صفر را به جای محرم حرام معرفی می‌کرد. (۳)

نظر قرآن درباره نسیئی:

قرآن کریم درباره نسیئی می‌فرماید:

(۱) - قلقشندی، صبح الاعشی، ج ۲ ص ۳۹۸.

(۲) - ابن هشام، السیره النبویه ج ۱ ص ۴۶ صاحب بلوغ الارب این شعرها را به کمیت نسبت داده است.

(۳) - مجمع البیان، ج ۵ ص ۴۵.

سیری در علوم قرآن، ص: ۳۷۱

إِنَّمَا النَّسِيءُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ يُضَلُّ بِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا يُحِلُّونَهُ عَامًا وَيُحَرِّمُونَهُ عَامًا لِيُوَاطِّئُوا عِدَّةَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ فَيَحِلُّوا مَا حَرَّمَ اللَّهُ زَيْنَ لَهُمْ سُوءَ أَعْمَالِهِمْ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ. (۱)

همانا نسیتی افزایش در کفر است و به وسیله آن کافران به گمراهی کشیده می‌شوند. یک سال آن را حلال می‌کنند و یک سال آنرا حرام می‌کنند تا تعداد ماههائی را که خداوند حرام کرده کامل کنند و آنچه را که حرام کرده حلال نمایند، زشتی اعمال آنها در نظرشان زینت داده شده و خداوند کافران را هدایت نمی‌کند.

بطوریکه ملاحظه می‌فرمائید این آیه شریفه عمل نسیتی را بشدت مورد انتقاد قرار می‌دهد و آن را موجب افزایش کفر و مایه گمراهی کافران می‌داند زیرا کافران و مشرکان علاوه بر اینکه از نظر اعتقادی کافر بودند و بخداوند ایمان نداشتند با این کار عملاً حلال خدا را حرام و حرام او را حلال می‌کردند و این گمراهی مضاعف و افزایش در مراتب کفر بود.

سال نهم هجرت که آخرین سال استفاده از نسیتی بود موسم حج به ماه ذیقعدۀ افتاده بود و در این سال پیامبر خدا درباره حج دو تا تصمیم مهم گرفت:

اول اینکه شرکت مشرکان در حج ممنوع است.

دوم اینکه استفاده از نسیتی ممنوع است.

از این دو تصمیم مهم که از سال بعد قابل اجراء بود، تصمیم اول در موسم حج سال نهم هجری ابلاغ گردید و حضرت علی ابن ابیطالب علیه السلام به دستور پیامبر آیتی از سوره براءت را در منی تلاوت کرد تا همه تکلیف خود را بدانند. «۲» و تصمیم دوم در سال بعد که شخص پیامبر در مراسم حج شرکت کرده بود ابلاغ شد.

(۱) - سوره توبه، آیه ۳۷.

(۲) - تاریخ طبری، ج ۲ ص ۱۹۲ و سنن ترمذی، ج ۲ ص ۱۸۳.

سیری در علوم قرآن، ص: ۳۷۲

در سال دهم هجرت که به حجۀ الوداع معروف است، موسم حج به ذیحجه واقعی افتاده بود و در همین سال پیامبر خدا همراه با سایر مسلمانان حج بجا آوردند و در چندین نوبت خطبه‌های روشنگرانه‌ای ایراد فرمود و تذکرات مهمی به مردم داد از جمله در روز عید قربان ضمن خطبه‌ای آیه مربوط به نسیتی را که پیش از این آوردیم قرائت نمود سپس فرمود:

الا و ان الزمان قد استدار کهیئته یوم خلق الله السموات و الارض و ان عدۀ الشهور عند الله اثنا عشر شهرا فی کتاب الله منها اربعه حرم ثلاثه متوالیه ذوالقعدۀ و ذوالحجۀ و المحرم و رجب الذی یدعی شهر مضر الذی بین جمادی الاخره و شعبان و الشهر تسعه و عشرون یوما و ثلاثون الاهل بلغت؟

فقال الناس: نعم. فقال: اللهم اشهد ... «۱»

آگاه باشید که زمان به حالت روزی برگشت که خدا آسمانها و زمین را آفرید. همانا تعداد ماهها نزد خداوند در کتاب خدا دوازده‌تاست چهار ماه از آن حرام است سه ماه پشت سر هم ذیقعدۀ و ذیحجه و محرم و یکی هم رجب که ماه مضر خوانده می‌شود و میان جمادی الاخر و شعبان است و ماه ممکن است بیست و نه روز یا سی روز باشد، آیا رساندم؟ مردم گفتند: آری فرمود: خدایا شاهد باش ...

منظور پیامبر از برگشتن زمان به حال اول خود چیست؟ بیشتر مفسران گفته‌اند منظور این است که چهار ماه حرام که به سبب نسیتی از جای اصلی خود منتقل شده بود در سال دهم هجری به حالتی که قبل از پیدایش نسیتی داشتند برگشتند «۲» بعضی‌ها هم احتمال داده‌اند که چون عید قربان سال دهم هجری در اعتدال ربیعی قرار داشت و

(۱) - واقدی، المغازی، ج ۲ ص ۱۱۱۲ و علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۲۱ ص ۳۸۱.

(۲) - فخر رازی، التفسیر الکبیر، ج ۱۶ ص ۵۷.

سیری در علوم قرآن، ص: ۳۷۳

ساعات شب و روز مساوی بود، پیامبر چنین فرموده است. (۱)

در اینجا احتمال دیگری نیز به نظر می‌رسد و آن اینکه منظور پیامبر این بوده که با لغو نسیئی تعداد ماههای سال دیگر از دوازده ماه تجاوز نخواهد کرد زیرا بطوریکه خواهیم گفت عمل نسیئی باعث می‌شد که تفاضل حاصل از نسیئی را کیسه کنند و بعضی از سالها را سیزده ماه بگیرند. این احتمال از آنجهت قوت می‌یابد که تعبیر پیامبر که فرمود: کهیته یوم خلق السموات و الارض مشابه آیه قرآن است که قبل از آیه نسیئی آمده و در مقام بیان دوازده ماه بودن سال است:

إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ «۲»

همانا تعداد ماهها نزد خداوند در کتاب خدا در همان روزیکه آسمانها و زمین را آفرید، دوازده تاست.

دیگر اینکه خود پیامبر پس از بیان بازگشت زمان به حال اولیه بلافاصله دوازده ماه بودن سال را ذکر می‌کند. بنابراین بعید نیست که منظور حضرت از استداره همان باشد که ما احتمال دادیم.

هدف از «نسیئی» چه بود؟

مهمترین مسئله در بحث نسیئی این است که بینیم هدف اعراب جاهلی از این عمل چه بود و چه انگیزه‌ای سبب می‌شد که آنها ماههای حرام را جابجا کنند و به تأخیر بیندازند؟ در اینجا دو نظریه وجود دارد که ما هر دو را نقل می‌کنیم و سپس به تحقیق مطلب می‌پردازیم:

(۱) - آلوسی، بلوغ الارب، ج ۳ ص ۷۲.

(۲) - سوره توبه، آیه ۳۶.

سیری در علوم قرآن، ص: ۳۷۴

۱- از آنجا که عربها روح جنگجویی داشتند و زندگی آنها از طریق جنگ و غارت اموال دیگران تامین می‌شد، در ماههای حرام که سه ماه آن پشت سر هم بود و می‌بایست در آن ماهها دست از جنگ و غارت می‌کشیدند، دچار مضیقه مالی می‌شدند و زندگی بر آنها سخت می‌گذشت و لذا ماههای حرام را جابجا می‌کردند و حرام بودن ماه محرم را به ماه صفر واگذار می‌نمودند تا فرصتی برای جنگ و بدست آوردن غنائم جنگی پیدا شود.

۲- موسم حج برای عربها بخصوص مردم مکه بسیار مهم بود و علاوه بر ارزش اجتماعی و سیاسی برای آنها ارزش اقتصادی فراوانی داشت و از آنجا که حج باید در ماه ذیحجه انجام می‌گرفت و گاهی ذیحجه به فصل گرمای طاقت‌فرسای مکه می‌افتاد که هم حج‌گزاران در زحمت بودند و هم محصولات اعراب از قبیل میوه و پوست در بازار نبود و مبادلات تجاری به نحو مطلوبی انجام نمی‌گرفت، این بود که با عمل نسیئی و شناور کردن ماههای قمری کاری کردند که موسم حج همیشه در یک فصل معتدلی باشد تا بتوانند به راحتی محصولات خود را عرضه کنند و بازار پررونقی داشته باشند.

بیشتر مفسران نظریه اول را انتخاب کرده‌اند و انگیزه عمل نسیئی را خصلت جنگجویی و غارتگری اعراب دانسته‌اند «۱» طبق این نظر نسیئی یک عمل ساده‌ای بود که بعضی از سالها انجام می‌گرفت و حرمت ماه محرم به صفر انداخته می‌شد. اگر چنین باشد نباید این جابجائی به ماههای دیگر هم سرایت داده شود و باید محدود به محرم و صفر باشد درحالیکه از ظواهر آیات و روایات خلاف این فهمیده می‌شود. فخر رازی گفته است: اکثر علما معتقدند که این تاخیر مخصوص یک ماه نبود بلکه تمام ماههای سال را شامل

می‌شد. فخر رازی اضافه می‌کند که پیش ما همین نظر صحیح است. «۲»
 بعضی از مفسران و بسیاری از علما نجوم و هیئت نظریه دوم را انتخاب کرده‌اند و

(۱) - شیخ طوسی، التبیان، ج ۵ ص ۲۱۷ و طبرسی، مجمع البیان، ج ۵ ص ۴۵ و علامه طباطبائی، المیزان ج ۹ ص ۲۸۴ و زمخشری، الکشاف، ج ۲ ص ۲۷۰.

(۲) - تفسیر فخر رازی، ج ۱۶ ص ۵۷.

سیری در علوم قرآن، ص: ۳۷۵

نسیئی را مربوط به تعیین وقت مناسب برای انجام مناسک حج دانسته‌اند بنا به گفته نلینو:

قدیمیترین شخصی که این نظر را اظهار کرده ابو معشر بلخی (متوفی ۲۷۲) است که در کتاب (الالوف) گفته:

«... اعراب چنان خواستند که زمان حجشان سازگارتر با زمان سوداگیشان باشد و هوا معتدل باشد و زمان برگ کردن درختان و روئیدن گیاه باشد تا سفر به مکه و سوداگری کردن در عین انجام مناسک حج آسان شود پس عمل کیسه کردن را از جهودان آموختند و آن را نسیئی یعنی تأخیر نامیدند جز اینکه در بعضی کارها مخالف جهودان عمل کردند اینان در هر نوزده سال قمری هفت ماه قمری کیسه می‌کردند تا مطابق با نوزده سال شمسی شود ولی اعراب در هر بیست و چهار سال قمری دوازده ماه قمری کیسه می‌گرفتند» «۱»

ابو ریحان بیرونی هم همین نظریه را دارد و در عبارتی که پیش از این از کتاب الآثار الباقیه او نقل کردیم این نظر را تایید نموده است. علاوه بر آن کتاب در کتاب «التفهیم» نیز همین نظر را ابراز کرده و می‌گوید:

«پس عربها خواستند که حج ایشان هم به ذیحجه باشد و هم به خوشترین وقتی از سال و فراخترین گاهی از نعمت ... این کیسه از جهودان بیاموختند و آن به دست گروهی کردند به لقب قلامس و آن شغل از پدر همی‌یافت و این شمار نگاه داشت. چون کیسه خواستی کردن، به خطبه اندر گفتمی فلان ماه را تاخیر کردم.» «۲»

طبق این نظر، نسیئی فقط تاخیر انداختن یک ماه حرام به ماه دیگر نبود بلکه این عمل نوعی کیسه کردن و تطبیق سالهای قمری با شمسی بود که عربها آن را از اقوام دیگر آموختند و بخاطر حج آن را به کار گرفتند.

آقای نلینو پس از نقل این نظریه از ابو معشر و بیرونی و چند تن از مستشرقان

(۱) - آلفونسو نلینو، تاریخ نجوم اسلامی، ص ۱۱۲.

(۲) - بیرونی، التفهیم لاوائل التنجیم، ص ۲۲۴؛ مسعودی نیز همین نظر را دارد: التنبیه و الاشراف، ص ۱۸۶.

سیری در علوم قرآن، ص: ۳۷۶

غربی آن را نظریه‌ای مبتنی بر حدس و گمان قلمداد می‌کند و کیسه کردن را در خور یک جامعه متمدن می‌داند و اینکه عرب جاهلی بتواند کیسه کند بعید می‌شمارد. «۱»

ما تصور می‌کنیم که نظر ابو معشر بلخی و بیرونی در بیان انگیزه نسیئی درست و مطابق با شواهد و قرائنی است که در دست است و عمل نسیئی یک نوع کیسه کردن برای تثبیت موسم حج در یک فصل مناسب از سال بود که هم هوا خوب باشد و هم میوه‌ها و محصولات دیگر به دست آمده باشد و هم مبادلات بازرگانی بخوبی انجام گیرد. بعضی از شواهد و قرائنی که این نظریه را تائید می‌کند، عبارتند از:

۱- در قرآن کریم در آیه‌ای که قبل از آیه نسیئی است روی دوازده گانه بودن ماهها تأکید بسیار شده است و این می‌رساند که قرآن

هرگونه عملی را که موجب افزایش تعداد ماهها باشد نفی می‌کند و می‌توان گفت که آیه ناظر بر عمل کیسه کردن ماههاست که در بعضی از سالها تفاضل حاصل از ماههای قمری را جمع می‌کردند و آن را یک ماه به حساب می‌آوردند و در آن سال تعداد ماهها به سیزده تا می‌رسید. بنابراین آیه نسیئی و آیه قبل از آن در مقام نفی کردن عملی است که تعداد ماهها را از دوازده تا افزایش می‌دهد و این معنی جز با نظریه کیسه کردن برای تطبیق سالهای قمری و شمسی جور در نمی‌آید. بخصوص اینکه پیشتر نقل کردیم که طبق گفته بعضی از لغت‌شناسان واژه نسیئی به نوعی افزایش و زیادت نیز دلالت دارد.

۲- اگر اسامی ماههای قمری را که هم اکنون نیز مورد استعمال است مورد توجه قرار بدهیم خواهیم دید که چند تا از آنها ناظر بر فصول سال است مانند ربیع که به معنای بهار است و جمادی که به معنای یخ بستن آبست و رمضان که به معنای شدت گرما است.

«۲»

(۱)- تاریخ نجوم اسلامی، ص ۱۱۸ به بعد.

(۲)- البته رمضان در بعضی از روایات یکی از نامهای خدا معرفی شده ولی بهر حال معنی لغوی آن همان است که گفتیم.

سیری در علوم قرآن، ص: ۳۷۷

پیش از نسیئی ماههای قمری نامهای دیگری داشتند که در کتابها آمده است «۱» نامهای فعلی که در دوران جاهلیت معاصر با اسلام نیز به همین صورت بوده بیانگر مطابقت سالهای قمری و شمسی است که از کیسه کردن و نسیئی حاصل شده است. البته بعید نیست که ترتیب نامها به مرور زمان به هم خورده باشد که مثلاً دو جمادی بلافاصله بعد از دو ربیع آمده این احتمال هم وجود دارد که ربیع عربستان همان خریف مناطق دیگر باشد بگونه‌ای که صاحب بلوغ الارب احتمال داده است «۲».

۳- بطوریکه از آیه نسیئی ظاهر می‌شود حسابگران نسیئی بصورت مرتب ماه حرام را (که منظور همان ماه محرم است) یک سال حلال می‌کردند و یک سال حرام می‌کردند. (یحلونه عاماً و یحرمونه عاماً) و این نشان می‌دهد که این کار از روی برنامه خاصی بوده و حساب و کتابی داشته و یکسال در میان انجام می‌گرفته است و اگر هدف از این کار تنها فاصله انداختن میان ماههای حرام و دادن فرصت به جنگجویی و غارتگری بود، لازم بود که همه ساله این کار را انجام بدهند و یا حد اقل امکان این بود که چند سال پشت سر هم این کار را بکنند و یا آنرا ترک کنند. اینکه به‌طور مرتب آنهم یکسال در میان این کار انجام می‌شد، دلالت بر نوعی کیسه کردن دارد که هدف دیگری غیر از دادن فرصت به جنگجویی و غارتگری داشته است.

۴- روایاتی از بعضی از مفسران اولیه نقل شده که آشکارا دلالت بر ارتباط نسیئی با موسم حج می‌کند از جمله روایتی که از مجاهد نقل شده است او می‌گوید:

«مشرکان در هر ماه دو سال حج بجای می‌آوردند دو سال در ذیحجه دو سال در محرم دو سال در صفر و همینطور تا اینکه موسم حج در سال قبل از حجة الوداع که همان سال نهم هجری بود به ذیقعدة افتاد و سال بعد که موسم ذیحجه بود پیامبر حج به جای آورد.» «۳»

(۱)- مسعودی، مروج الذهب، ج ۲ ص ۱۹۱.

(۲)- بلوغ الارب، ج ۳ ص ۷۷.

(۳)- مجمع البیان، ج ۵ ص ۴۵ و تفسیر طبری، ج ۶ ص ۱۳۱ در روایت طبری اضافه شده که سال نهم

سیری در علوم قرآن، ص: ۳۷۸

۵- اینکه گفته شده که عربها نمی‌توانستند سه ماه پشت سر هم از جنگ و غارت دست بردارند و معیشت آنها دچار مضیقه می‌شد

اگر هم درست باشد در مورد اعراب بدوی درست است و گرنه درباره اعراب شهرنشین به خصوص مکه نمی‌توان چنین داوری کرد زیرا که مردم مکه نوعاً سوداگران و سرمایه‌دارانی بودند که از طریق تجارت و رباخواری به ثروت خود می‌افزودند و برای آنها آرامش و امنیت بیش از هر چیزی سودمند بود. حال با توجه به اینکه متصدیان و حسابگران نسیئی از اشراف مکه بودند، درستتر این می‌نماید که آنها این عمل را نه به جهت رخصت دادن به جنگ و غارت و ناامنی بلکه به جهت رونق دادن به تجارت و سوداگری خود انجام می‌دادند.

هجرت دومین سالی بود که حج در ذیقعه انجام می‌گرفت و در این سال ابو بکر با مسلمانان به حج رفت.
سیری در علوم قرآن، ص: ۳۷۹

عرش و کرسی

اشاره

این دو واژه که معنای مشابهی دارند، در قرآن کریم به‌طور مکرر آمده‌اند و به خصوص واژه «عرش» در موارد متعددی مورد استعمال قرار گرفته و بیست و دوبار در قرآن تکرار شده است.

عرش

نخست بحث را درباره عرش دنبال می‌کنیم و پیش از آنکه آیات مربوطه را مورد تدبیر قرار بدهیم این واژه را از دیدگاه اهل لغت بررسی می‌کنیم.

خلیل بن احمد می‌گوید: عرش به معنای تخت پادشاه است و همچنین قوام و پایداری امر کسی را عرش او می‌خوانند و چون ثبات کار کسی از بین رفت می‌گویند:

«زال عرشه» یعنی عرش او از بین رفت «۱».

ابن فارس می‌گوید: عرش اصل واحدی است و به معنای ارتفاع و بلندی در چیزی آمده است و از همین معنی در موارد متعددی به صورت استعاره استفاده شده است از جمله به معنای تخت «۲».

(۱) - ترتیب العین، ص ۵۲۹.

(۲) - ابن فارس، معجم مقاییس اللغه، ج ۴ ص ۲۶۴.

سیری در علوم قرآن، ص: ۳۸۰

فیروزآبادی و زبیدی در معنای عرش همان گفته‌های خلیل را عنوان کرده‌اند و چندین مورد از موارد استعمال آنرا نیز آورده‌اند مانند عرش به معنای رکن و اساس هر چیز و عرش به معنای سقف خانه و مانند آنها «۱».

راغب اصفهانی می‌گوید: عرش در اصل به معنای چیز مسقف می‌باشد و لذا به داربست درخت انگور که مانند سقف خانه است عرش و معرش گفته می‌شود؛ سپس بعضی از موارد استعمال این واژه را می‌آورد «۲».

اکنون که به‌طور اجمال با معنای لغوی عرش آشنا شدیم، می‌گوئیم که عرش در قرآن گاهی در همین معنای لغوی استعمال شده و گاهی درباره حقیقت والائی که مربوط به خداوند است و به آن عرش خدا گفته می‌شود، به کار رفته است.

در دو آیه زیر کلمه «عرش» به معنای لغوی آن یعنی همان تخت معمولی استعمال شده است:

وَ أَوْتِيَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَ لَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ ﴿۳﴾

به او (بلقیس) از هر چیز داده شده و از را تخت بلندی است.

وَ رَفَعَ أَبُوتَيْبَةَ عَلَى الْعَرْشِ ﴿۴﴾

و پدر و مادر خود را بر تخت قرار داد.

و اما اطلاق عرش به حقیقت والائی که اختصاصی خداوند است یعنی همان عرش خداوند، در آیات متعددی آمده است و ما اکنون چند آیه را به عنوان نمونه ذکر

(۱) - زبیدی، تاج العروس، ج ۴ ص ۳۲۱.

(۲) - راغب اصفهانی، المفردات، ص ۳۴۱.

(۳) - سوره نمل، آیه ۲۳.

(۴) - سوره یوسف، آیه ۱۰۰.

سیری در علوم قرآن، ص: ۳۸۱

می‌کنیم و آنگاه درباره اینکه منظور از عرش خدا چیست بحث خواهیم کرد.

إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ﴿۱﴾

همانا پروردگار شما کسی است که آسمانها و زمین را در شش روز آفرید سپس بر عرش چیره شد. کار را تدبیر می‌کند شفاعت کننده‌ای نیست مگر پس از اجازه او این پروردگار شماست پس او را عبادت کنید آیا یادآور نمی‌شوید؟

اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى يُدَبِّرُ الْأَمْرَ يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ بِلِقَاءِ رَبِّكُمْ تُوقِنُونَ ﴿۲﴾

خداوند کسی است که آسمانها را بدون ستونی که ببینید مرتفع ساخت سپس بر عرش چیره شد و آفتاب و ماه را مسخر کرد که هر کدام تا مدت معینی در حرکت هستند امر را تدبیر می‌کند و آیات را تفصیل می‌دهد تا شما به ملاقات پروردگارتان یقین داشته باشید.

وَ يَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيَةَ ﴿۳﴾

و عرش پروردگارت را بالای آنها در آنروز (روز قیامت) هشت نفر حمل می‌کنند.

(۱) - سوره یونس، آیه ۳.

(۲) - سوره رعد، آیه ۲.

(۳) - سوره حاقه، آیه ۱۷.

سیری در علوم قرآن، ص: ۳۸۲

وَ هُوَ الْغَفُورُ الْوَدُودُ ذُو الْعَرْشِ الْمَجِيدُ ﴿۱﴾

و اوست آمرزنده دوستدار، صاحب عرش با عظمت.

این بود نمونه‌هایی از آیات مربوط به عرش خدا که در بعضی از آنها چنین آمده که خداوند بر عرش «استواء» دارد، اکنون باید دید

که منظور از عرش خدا چیست و استواء خداوند بر عرش چه معنا دارد؟ آیا منظور اینست که خداوند دارای تخت عظیمی است که مثلا در آنجا نشسته و از آنجا تدبیر امور می‌کند و عالم آفرینش را می‌چرخاند و همان تخت است که در روز قیامت هشت فرشته آنرا حمل خواهند کرد؟

آنچه مسلم است اینست که این چنین تصویری درباره عرش خدا با اساس توحید ناسازگار است و از آنجا که در جای خود ثابت شده که خداوند جسم نیست و مکان ندارد، نمی‌توان عرش خدا را چنین معنی مادی کرد.

البته حشویه و اهل حدیث از اشاعره و اهل سنت الفاظ این آیات را به همان ظاهر آن حمل کرده‌اند و برای فرار از محذور بزرگی که اشاره کردیم گفته‌اند ما از کیفیت آن بی‌خبریم و با گفتن یک «بلکفه» یعنی بلا کیف خود را راحت کرده‌اند.

اهل حدیث استواء خداوند بر عرش را همچون صفات خبری دیگر مانند داشتن صورت و دست و چشم و ... بر خداوند اثبات می‌کنند آنها بدون آنکه الفاظ را تأویل کرده باشند، ظاهر آیات و روایات را به همان صورت بر خدا حمل می‌کنند. «۲»

ابو الحسن اشعری استواء بر عرش را به همان ظاهر خود می‌گیرد و با تمسک به ظاهر آیاتی از قرآن متذکر می‌شود که خداوند در عالم بالاست همانجا که عرش او در

(۱) - سوره بروج، آیه ۱۵.

(۲) - رجوع شود به: ابن خزیمه، التوحید و اثبات صفات الرب، ص ۵۶ به بعد و ابن حنبل، السنه ص ۱۹ به بعد.

سیری در علوم قرآن، ص: ۳۸۳

آنجا قرار گرفته است! «۱»

همانگونه که گفتیم این عقیده با اساس توحید اسلامی مغایرت دارد و نمی‌توان با این عذر که ما حقیقت آنرا نمی‌دانیم، لوازم جسم و ماده را بر خدا حمل کرد.

بعضی‌ها تصور کرده‌اند که عرش رمز قدرت خداست و استواء بر عرش به معنی تسلط بر قدرت مطلقه است و به عبارت دیگر استواء بر عرش یک ترکیب کنائی است و دلالت بر اقتدار خداوند در عالم و حکمرانی مطلقه او در جهان هستی است.

فخر رازی در تفسیر خود پس از رد عقیده اهل حدیث و اینکه نمی‌توان برای خداوند جهت قائل شد، این قول را از «فقال» نقل می‌کند و آنرا می‌پذیرد و می‌گوید:

منظور از استواء بر عرش، اعمال قدرت و جریان مشیت خداوند است. «۲»

مرحوم طبرسی نیز مطالب مشابهی ذکر می‌کند و استواء بر عرش را به معنای استقرار سلطنت و ملک می‌داند. «۳»

همچنین مرحوم علامه طباطبائی پس از ذکر مقدمه‌ای دائر بر اینکه از قدیم، پادشاهان و قدرتمندان برای خود بساطی یا تختی ترتیب می‌دادند که به آن عرش گفته می‌شد و آن تخت مرکز حکومت و اعمال قدرت و تدبیر امور مملکت بود، چنین اظهار می‌دارد که:

این گفته خداوند «ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ» کنایه است از استیلاء و چیرگی خداوند بر ملک خود و قیام او بر تدبیر امور، قیامی که به تمام کارها از کوچک و بزرگ شامل می‌شود. «۴»

در تأیید این نظریه می‌توان گفت که اساسا کلمه «استواء» به معنی استیلاء چیرگی است چنانکه در شعر اخطل هم به همان معنی استعمال شده است:

(۱) - اشعری، الابانه عن اصول الديانه، ص ۸۵.

(۲) - فخر رازی، التفسیر الکبیر، ج ۱۴ ص ۱۱۶.

(۳) - طبرسی، مجمع البیان، ج ۴ ص ۶۵۹.

(۴) - المیزان، ج ۸ ص ۱۵۳.

سیری در علوم قرآن، ص: ۳۸۴ قد استوا بشر علی العراق من غیر سیف و دم مهراق «۱»
 مطلب دیگری که این نظریه را تأیید می‌کند اینست که در بیشتر آیاتی که مشتمل بر استواء بر عرش می‌باشد، در قبل و بعد آیه صحبت از خلقت آسمانها و زمین و تدبیر امور عالم آفرینش و بیان مظاهر قدرت بی‌پایان الهی است و این می‌رساند که منظور از استواء بر عرش بیان قدرت خداست و اینکه او بر ملک هستی استیلا و غلبه دارد.
 ما تصور می‌کنیم این نظریه دارای یک نقص است و آن اینکه طبق این نظریه حقیقتی به نام «عرش» وجود ندارد و عرش کنایه از قدرت الهی است درحالیکه با توجه به آیات و روایات نمی‌توان به چنین مطلبی ملتزم شد بلکه از آیات و روایات چنین برمی‌آید که خداوند، موجود خاصی به نام عرش دارد که غیر از آسمانها و زمین است و در روز قیامت هشت فرشته آنرا حمل خواهد کرد.
 با توجه به مطلب بالا- می‌گوئیم بدون شک موجودی به نام عرش وجود دارد منتهی ما از حقیقت آن بی‌خبریم و البته در آیاتی که تعبیر استواء بر عرش آمده می‌توانیم آنرا به استیلاء خداوند بر نظام آفرینش حمل کنیم.

کرسی

کرسی در لغت به معنای تخت است و این واژه به همین معنی در خود قرآن کریم آمده است:

وَلَقَدْ فَتَنَّا سُلَيْمَانَ وَأَلْقَيْنَا عَلَى كُرْسِيِّهٖ جَسَدًا ﴿۲﴾

همانا سلیمان را امتحان کردیم و بر تخت او جسدی را انداختیم.

قرآن کریم از یک نوع کرسی خبر داده که مخصوص خداوند است و آن کرسی به

(۱) - اللوامع الالهیه، ص ۱۰۵.

(۲) - سوره ص، آیه ۳۴.

سیری در علوم قرآن، ص: ۳۸۵

وسعت آسمانها و زمین است:

وَلَا يُحِيطُونَ بِشَیْءٍ مِنْ عِلْمِہِ إِلَّا بِمَا شَاءَ وَسِعَ كُرْسِيُّہُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ ﴿۱﴾

و به چیزی از علم خداوند احاطه پیدا نمی‌کنند مگر آن مقدار که بخواهد. کرسی او آسمانها و زمین را دربر گرفته است.

اکنون باید دید که منظور از کرسی خداوند چیست؟

در اینجا نیز اهل حدیث و حشویه آنرا به ظاهر خود گرفته‌اند و کرسی را همانند عرش تخت خدا در عالم بالا می‌دانند.

ولی محققان آنرا به نوعی تأویل کرده‌اند. ابن عباس گفته است که منظور از کرسی علم خداوند است و بعضی‌ها آنرا همان ملک

خدا دانسته‌اند و بعضی آنرا فلک محیط بر افلاک قلمداد کرده‌اند و در بعضی از روایات چنین آمده:

ما السماوات السبع فی الكرسي الا كحلقة ملقاة بارض فلاة ﴿۲﴾

آسمانهای هفتگانه در برابر کرسی نیست مگر مانند حلقه‌ای که در بیابان افتاده باشد.

و در روایتی از فضیل بن یسار نقل شده که امام صادق علیه السلام فرمود:

یا فضیل کل شیء فی الكرسي السموات و الارض و کل شیء فی الكرسي ﴿۳﴾

ای فضیل همه چیز در کرسی است آسمانها و زمین؛ همه چیز در کرسی است.

(۱) - سوره بقره، آیه ۲۵۵.

(۲) - المفردات، ص ۴۴۵.

(۳) - اصول کافی، ج ۱ ص ۱۷۹.

سیری در علوم قرآن، ص: ۳۸۶

صاحب مجمع البیان در تفسیر کرسی چهار قول نقل کرده است:

۱- منظور از کرسی علم خداوند است این تفسیر از ابن عباس و مجاهد و نیز از امام باقر و امام صادق علیه السلام نقل شده است.

۲- کرسی به معنی همان عرش است (و اینها دو حقیقت متفاوت نیستند).

۳- منظور از کرسی در اینجا ملک و سلطنت و قدرت است و معنی آیه اینست که قدرت خداوند آسمانها و زمین را فرا گرفته است.

۴- کرسی تختی است در زیر عرش ... و بعضی‌ها گفته‌اند که آسمانها و زمین بر کرسی است و کرسی زیر عرش است. «۱»

در اینجا نیز ما معتقدیم که کرسی هم مانند عرش و لوح و قلم حقیقت والائی است که ما از کنه آن خبر نداریم. در عین حال با توجه قبل و بعد آیات می‌توان گفت که کرسی مظهر علم خداست همانگونه که عرش مظهر قدرت اوست.

پایان

(۱) - مجمع البیان، ج ۲ ص ۶۲۸.

سیری در علوم قرآن، ص: ۳۸۷

فهرست‌ها:

اشاره

فهرست اشخاص فهرست کتابها فهرست قبائل فهرست مطالب

سیری در علوم قرآن، ص: ۳۸۹

فهرست اشخاص

آدم، ۲۰۰، ۲۵۹

آلفونسونلینو، ۳۷۵

آلوسی، ۳۷۳

ابراهیم، ۷۵، ۱۰۲، ۲۵۰، ۲۶۱، ۲۷۲

ابن اثیر، ۱۱، ۱۳

ابن جریر، ۷۷

ابن حنبل، ۳۸۲

ابن خزیمه، ۳۸۲

ابن خلدون، ۲۹۴، ۳۰۰

- ابن درید، ۱۴
- ابن عامر، ۱۴۶
- ابن عباس، ۸۷، ۱۰۴، ۱۴۷، ۳۸۵
- ابن فارس، ۱۸، ۳۲۷، ۳۷۹
- ابن کثیر، ۱۴۶
- ابن مسعود، ۱۶، ۱۴۷
- ابن منظور، ۱۱، ۸۱، ۳۶۸
- ابن میثم بحرانی، ۱۶۲
- ابن ندیم، ۱۵۹
- ابن هشام، ۱۲۳، ۱۲۵، ۳۶۹
- ابو اسحاق نحوی، ۱۲
- ابو بکر، ۳۷۸
- ابو بکر النحاس، ۲۸۲
- ابو جهل، ۱۱۵، ۱۲۵
- ابو حاتم، ۱۴۶، ۳۴۴
- ابو الحسین اشعری، ۱۲، ۲۷، ۳۸۲
- ابو ذر غفاری، ۱۶۷
- ابو سفیان، ۱۲۵
- ابو صلت هروی، ۳۴۴
- ابو طالب، ۱۲۳
- ابو لبید مخزومی، ۷۰
- ابو عبیده، ۷۷
- ابو معشر بلخی، ۳۷۵، ۳۷۶
- ابو هاشم جبائی، ۳۴۷
- اخطل، ۳۸۳
- اخنس بن شریق، ۱۲۵
- اسفرائینی، ۳۴۴
- اسماعیل، ۲۶۲
- امیه بن قلع، ۳۶۹
- سیری در علوم قرآن، ص: ۳۹۰
- انس بن مالک، ۳۶
- ایجی، ۱۶۲
- باقلانی، ۱۵۹، ۱۶۲

- بحیرا، ۱۲۲
- بغدادی عبد القاهر، ۳۴۳
- بلعام رومی، ۱۱۹
- بلعم باعورا، ۲۶۱
- بلیس، ۳۸۰
- بیرونی ابو ریحان، ۳۶۹، ۳۷۵
- بطروشفسکی، ۱۳
- تئوفانس، ۱۲۱
- تاین بی، ۲۹۴، ۳۰۰
- تفتازانی، ۳۴۷
- توسیدید، ۲۴۹، ۳۰۰
- جاحظ، ۱۵۹
- جبرئیل، ۸۹، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۵۱
- جرجانی، ۱۶۲، ۳۴۷
- جزائری سید نعمت الله، ۸۳
- جعفر بن محمد امام صادق (ع)، ۱۴، ۷۰، ۸۸، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۴۴، ۱۴۶، ۱۵۰، ۱۵۲، ۱۷۰، ۱۸۱، ۳۲۳، ۳۴۵
- جعفری یعقوب، ۶
- حاجی نوری، ۱۷۲
- حارث بن هشام، ۱۰۵، ۱۰۶
- حذیفه بن عبد، ۳۶۹
- حسن بن علی (امام)، ۳۲۷
- حسین بن علی (امام)، ۱۵۱
- حمزه عموی پیامبر، ۱۹۷
- حویطب، ۱۱۹
- خدیحجه، ۱۲۲، ۱۲۳
- خضر، ۲۷۴، ۲۸۹
- خطابی، ۱۵۹، ۱۶۱
- خلیل بن احمد، ۳۷۹
- خوئی آیت الله العظمی، ۲۸۲
- داوودی، ۱۵۹
- دحیه کلیبی، ۱۰۸
- راغب اصفهانی، ۱۲، ۸۳، ۳۸۰
- رامیار محمود، ۱۱، ۱۲۱

- ربیع بن صبیح، ۳۲۶
 رژی بلاشر، ۱۱، ۱۳
 رشاد خلیفه، ۱۶۴
 رشید رضا، ۱۶۳
 روح الامین، ۳۰، ۸۹، ۱۰۶
 روح القدس، ۵۷، ۱۰۷
 زبیدی، ۸۳، ۳۶۸، ۳۸۰
 زراره، ۱۰۵
 سیری در علوم قرآن، ص: ۳۹۱
 زرکشی بدرالدین، ۹، ۸۷، ۱۶۰، ۱۶۱
 زجاج، ۱۴۸
 زمخشری، ۱۴، ۸۱، ۳۶۸، ۳۷۴
 زهری، ۱۴۷
 زید بن اسلم، ۱۴۷
 سجاح، ۱۵۸
 سرجیس، ۱۲۲
 سرجیوس، ۱۲۲
 سعید بن جبیر، ۱۴۷
 سعید بن مسیب، ۱۴۷
 سلمان فارسی، ۱۱۹، ۱۸۶
 سیبویه، ۸۳
 سلیمان، ۳۸۴
 سید قطب، ۱۶۳، ۲۷۴
 سیوطی جلال الدین، ۳۵، ۷۷، ۸۵، ۸۸، ۱۶۰، ۱۶۱، ۲۵۲
 شافعی، ۱۲، ۱۳، ۷۷
 شعیب، ۵۳، ۲۷۲
 شهرستانی سید هبه الدین، ۱۶۳
 شهرستانی عبد الکریم، ۳۴۳
 شهید ثانی، ۲۳۸، ۳۴۵
 شبیه بن وهب، ۱۰۵
 شیظه، ۹
 صبحی صالح، ۱۱، ۱۲، ۱۴، ۱۶۳
 صدر المتألهین، ۱۵، ۱۸، ۱۹

- صدوق شیخ، ۹۱
- طالقانی سید محمود، ۱۶۴
- طباطبائی علامه، ۸۳، ۹۰، ۱۷۲، ۲۴۸، ۲۸۳، ۲۸۷، ۳۸۳
- طبرسی، ۱۱۵، ۱۴۵، ۳۵۰، ۳۶۸ سیری در علوم قرآن ۳۹۱ فهرست اشخاص ص : ۳۸۹
- ری، ۳۷۷
- طنطاوی، ۱۶۳
- طوسی شیخ ابو جعفر، ۱۴۷، ۱۶۲، ۳۷۴
- عائش حضرمی، ۱۱۹
- عاصم، ۱۴۶
- عباد بن حذیفه، ۳۶۹
- عبد الجبار معتزلی (قاضی)، ۱۶۱، ۳۲۹، ۳۴۷
- عبد الرحمن بن سلمی، ۱۵۱
- عبد الرزاق نوفل، ۱۶۳، ۱۶۴
- عبد القاهر جرجانی، ۱۵۹
- عبد الله بن سلیمان، ۱۴۳
- عبد الله بن عمر، ۱۰۵
- عبد الملک بن مروان، ۱۲۰
- عثمان بن عفان، ۱۶، ۱۶۷
- عداش رومی، ۱۱۹
- سیری در علوم قرآن، ص: ۳۹۲
- عطا، ۱۴۷
- علامه حلی، ۱۶۲، ۳۴۷
- علی بن ابیطالب (ع)، ۱۰۸، ۱۴۳، ۱۶۹، ۱۷۲، ۱۸۶، ۱۸۷، ۲۶۳، ۲۸۲، ۲۸۹، ۳۲۶، ۳۳۵، ۳۴۳، ۳۷۱
- علی بن سالم، ۱۷۰
- علی بن عیسی رمانی، ۱۶۰
- علی بن موسی الرضا (ع)، ۳۴۴
- عمر و بن دینار، ۱۴۷
- عمر جمال، ۳۲۶
- عمیر بن قلیس، ۳۷۰
- عوف بن مالک، ۳۳۶
- عیسی، ۱۲، ۲۰۰
- فاطمه، ۱۶
- فاضل مقداد، ۱۶۲، ۱۶۳

- فخر رازی، ۳۴۲، ۳۷۲، ۳۷۴، ۳۸۳
 فرعون، ۲۲۲، ۲۷۲
 فرید وجدی، ۱۶۴
 فضائی یوسف، ۱۱
 فضیل بن یسار، ۲۸۸، ۳۸۵
 فیروز آبادی، ۳۸۰
 فیومی، ۱۷، ۸۳
 فیض کاشانی، ۸۸، ۸۹
 قابیل، ۲۵۹
 قاضی طباطبائی، ۱۶۰
 قرطبی، ۸۷
 قصی بن کلاب، ۱۴۴
 قفال، ۳۸۳
 قلع بن عباد، ۳۶۹
 قلقشندی، ۳۷۰
 کرنکو، ۱۱
 کسائی، ۱۴۶
 کعب الاحبار، ۱۶۷
 کورش، ۱۱
 لحيانی، ۱۲
 لوط، ۲۲۲، ۲۵۹، ۲۷۲
 مأجوج، ۱۸۸
 مارکس، ۳۰۰
 مجاهد، ۱۴۷، ۳۷۷
 مجلسی محمد باقر (علامه)، ۱۶، ۳۷۲
 محمد بن زید واسطی، ۱۵۹
 محمد بن علی امام باقر (ع)، ۱۴۷، ۱۷۰، ۲۸۸، ۲۹۲
 محمد خلف الله، ۱۶۰
 محمد زغلول سلام، ۱۶۰
 محمد عبده، ۱۶۳
 سیری در علوم قرآن، ص: ۳۹۳
 مریم، ۲۶، ۲۲۲
 مسعودی، ۳۶۹، ۳۷۵

مسیلمه کذاب، ۱۵۸
 مصطفی صادق رافعی، ۱۶۳
 مفید محمد بن محمد (شیخ)، ۹۱، ۱۷۲
 موسی، ۱۳، ۵۳، ۹۸، ۱۰۲، ۱۲۲، ۲۷۲، ۲۸۹، ۳۵۶
 موسی بن جعفر (ع)، ۲۷، ۱۲۸، ۲۴۱
 مهدی موعود (عج)، ۱۷۲، ۱۸۹
 میسره، ۱۲۳
 میلانی سید علی، ۱۷۲
 نابغه، ۱۶۲
 نسطورا، ۱۲۳
 نصیر الدین طوسی (خواجه)، ۳۳۸
 نوح، ۲۲۲، ۲۵۹، ۳۲۴
 نمرود، ۲۵۰
 واقدی، ۳۷۲
 ورقه بن نوفل، ۱۲۲
 ولید بن مغیره، ۱۱۴، ۱۱۷
 هایبل، ۲۵۹
 هارون، ۱۴، ۳۵۶
 هشام بن حکم، ۲۴۱
 هگل، ۲۹۴، ۳۰۰
 هود، ۲۷۲
 هیوم، ۲۴۸
 یاجوج، ۱۸۸
 یاقوت حموی، ۱۶۰
 یوحنا دمشقی، ۱۲۱
 سیری در علوم قرآن، ص: ۳۹۴

فهرست کتابها

الآثار الباقیه، ۳۶۹، ۳۷۵
 الابانه عن اصول الديانه، ۳۸۳
 الاتقان فی علوم القرآن، ۳۵، ۷۷، ۸۸، ۹۴، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۶۱، ۲۵۲
 اساس البلاغه، ۱۴، ۸۱، ۳۶۸
 اسرار الايات، ۱۵، ۱۸

- اسلام در ایران، ۱۳
- اصول کافی، ۱۴، ۱۶، ۸۸، ۱۴۱، ۱۴۴، ۲۴۲، ۳۲۱
- اعجاز القرآن رافعی، ۱۵۹
- اعجاز القرآن فی نظمه و تألیفه، ۱۵۹
- الاقتصاد الهادی الی الرشاد، ۱۶۲
- الالوف، ۳۷۵
- امالی صدوق، ۱۷۰، ۱۷۱
- انجیل، ۱۲، ۴۲، ۷۳، ۸۵، ۱۶۸
- اوائل المقالات، ۱۷۲
- بحار الانوار، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۴۶، ۱۵۰، ۱۸۱، ۲۹۲، ۳۴۴، ۳۷۲
- البرهان تفسیر، ۷۰
- البرهان فی علوم القرآن، ۹، ۸۷، ۹۴، ۱۶۰
- بشارات عهدین، ۷۴
- بلوغ الارب، ۳۷۰، ۳۷۳، ۳۷۷
- البیان، ۲۸۲
- بیان اعجاز القرآن، ۱۹۵، ۱۶۱
- بینش تاریخی قرآن، ۱۸۵، ۲۹۹
- پرتوی از قرآن، ۱۶۴
- تاج العروس ۸۳، ۳۶۷، ۳۸۰
- تاریخ آداب العرب، ۱۶۳
- تاریخ قرآن، ۱۱، ۱۲۱
- تاریخ طبری، ۳۷۱
- تاریخ نجوم اسلامی، ۳۷۶
- التبصیر فی الدین، ۳۴۴
- التیان، ۳۵۴، ۳۷۴
- التحقیق فی نفی التحریف، ۱۷۲
- ترتیب العین، ۳۷۹
- تصحیح الاعتقاد، ۹۱
- التصویر الفنی فی القرآن، ۲۷۴
- تفسیر صافی، ۸۸، ۸۹، ۱۰۷، ۲۹۲
- سیری در علوم قرآن، ص: ۳۹۵
- تفسیر طبری، ۳۷۷
- تفسیر عیاشی، ۸۸، ۱۰۵

- تفسیر فخر رازی، ۹۴، ۳۴۲، ۳۷۲، ۳۸۳
- التفهیم لاوائل التنجیم، ۳۷۵
- التمهید، ۹۴، ۹۵
- تمهید الاصول، ۱۶۲
- التنبیه و الاشراف، ۳۶۵، ۳۷۵
- توحید صدوق، ۲۸، ۱۰۵
- التوحید و اثبات صفات الرب، ۳۸۲
- تورات، ۱۲، ۴۲، ۷۳، ۸۵، ۱۶۷
- ثلاثة رسائل فی اعجاز القرآن، ۱۶۱
- الجامع لاحکام القرآن، ۸۷
- جامعه‌شناسی دینی جاهلیت قبل از اسلام، ۱۱
- حدوث و قدوم قرآن، ۲۷
- حقایق الایمان، ۳۳۸، ۳۴۵
- الحيوان، ۵۱
- خوارج در تاریخ، ۳۴۲
- در آستانه قرآن ۱۳
- الدر المنثور، ۸۸، ۱۰۸
- دلایل الاعجاز، ۱۵۹
- الرسالة الشافیه، ۱۶۰
- روش رئالیسم، ۲۴۸
- زبور، ۱۰۲، ۱۸۹
- سفینه البحار، ۱۰۸
- السنة، ۳۸۲
- سنن ترمذی، ۳۳۶، ۳۷۱
- سیره ابن هشام، ۱۰۸، ۱۱۴، ۱۲۲، ۱۲۶، ۳۶۹
- سیره حلبی، ۹۷، ۱۲۳
- شرح الاصول الخمسه، ۱۶۱، ۳۲۹، ۳۴۷
- صحیح بخاری، ۱۷۲
- صحیح مسلم، ۱۷۲
- طبقات المفسرین، ۱۵۹، ۱۶۰
- عهد عتیق، ۲۷۸
- الفرق بین الفرق، ۳۴۳
- فروق اللغات، ۸۳

- فصل الخطاب، ۱۷۲
- الفهرست ابن ندیم، ۱۵۹
- قواعد العقاعد، ۳۳۸
- قواعد المرام، ۱۶۲
- الكشاف، ۳۷۴
- كشف المراد، ۲۷۸، ۳۳۸، ۳۴۷
- كنز العمال، ۹۷
- لسان العرب، ۲۴، ۸۱، ۸۳
- اللوامع الالهيه، ۱۶۰، ۱۶۳
- مباحث فی علوم القرآن، ۱۱، ۱۲، ۱۴
- سیری در علوم قرآن، ص: ۳۹۶
- مباحثه‌ای میان مسلمان و مسیحی، ۱۲۱
- مجمع البيان، ۸۷، ۹۳، ۹۴، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۴۰، ۱۴۵، ۱۴۸، ۱۸۶، ۲۸۳، ۳۵۱، ۳۵۴، ۳۷۴، ۳۷۷، ۳۸۶
- مجمع الزوائد، ۳۳۶
- مرآة العقول، ۱۶
- مروج الذهب، ۳۷۷
- المصباح المنير، ۱۷، ۸۳
- مصحف فاطمه، ۱۶
- المفردات، ۱۲، ۳۲، ۸۳، ۸۳، ۱۳۷، ۳۸۰، ۳۸۵
- مقائيس اللغة، ۱۷، ۳۲۷، ۳۷۹
- معترك الاقران، ۱۶۰
- معجم الادباء، ۱۶۰
- المغازی، ۳۷۲
- مكاشفه بحیرا، ۱۲۱
- الملل و النحل، ۳۶۳
- المهذب فی ما وقع فی القرآن من المعرب، ۷۸
- مناهج اليقين، ۱۶۲
- الميزان، ۸۳، ۹۰، ۱۷۳، ۲۸۴، ۳۷۴، ۳۸۳
- الناسخ و المنسوخ، ۲۸۲
- النكت فی اعجاز القرآن، ۱۵۱
- نظم القرآن، ۱۵۹
- النهاية ابن اثير، ۱۱، ۲۴، ۳۲
- نهج البلاغه، ۱۶۹، ۳۰۳

وسائل الشیعه، ۱۷۱، ۳۲۳، ۳۲۷

سیری در علوم قرآن، ص: ۳۹۷

فهرست قبائل و گروهها

آرامی، ۱۴، ۱۵

احبار یهود، ۱۲۶

اشاعره، ۹۱، ۳۳۷، ۳۴۶، ۳۵۱، ۳۸۲

اصولیین، ۱۸

اهل حدیث، ۸۷، ۳۳۷، ۳۴۱، ۳۸۲

اهل سنت، ۸۸، ۱۷۲، ۱۸۹، ۳۳۷، ۳۴۴، ۳۴۶

اهل کتاب، ۷۴، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۶، ۱۳۴، ۲۳۹، ۲۴۹

بنی اسرائیل، ۱۹۷

بنی امیه، ۷۰، ۱۲۰

بنی قریظه، ۱۰۸

بنی کنانه، ۳۷۰

بنی مخزوم، ۱۱۵

تابعین، ۲۶، ۲۹۰

جهودان، ۳۷۵

حشویه، ۳۸۲، ۳۸۵

خوارج، ۳۳۷، ۳۴۱

سریانی، ۱۱، ۱۴

سلفیه، ۲۷

شیعه، ۸۸، ۹۴، ۱۶۵، ۱۷۲، ۱۸۹، ۳۳۷، ۳۴۶، ۳۵۱

صحابه، ۲۶، ۱۵۱، ۲۹۰

عبری، ۱۱، ۷۷

فلاسفه، ۳۶۸، ۳۷۰

قراء، ۱۵۲

قریش، ۱۱، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۲۵

قوم ثمود، ۲۶۰

قوم عاد، ۲۶۰

متکلمین، ۱۸، ۱۶۰، ۲۹۳، ۳۳۷، ۳۴۶

مجوسی، ۱۸۴

مرجئه، ۳۴۴

مسیحیت، ۱۲۰، ۱۲۲
 مشبهه، ۹۱
 معتزله، ۲۷، ۱۶۱، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۴۱، ۳۴۷، ۳۵۱
 مفسران، ۸۷
 نصاری، ۷۴، ۱۱۸، ۱۳۴، ۱۶۸، ۲۷۷، ۲۸۱، ۳۶۹
 وهابیان، ۳۳۵
 یهود، ۷۴، ۱۱۸، ۱۳۴، ۱۶۸، ۲۷۷، ۲۸۱، ۳۶۹
 سیری در علوم قرآن، ص: ۳۹۸

فهرست مطالب:

مقدمه ۵
 بخش اول: نامهای قرآن ۷
 قرآن ۱۰
 فرقان ۱۳
 صحف و مصحف ۱۵
 ذکر ۱۶
 کتاب ۱۷
 بخش دوم: صفات قرآن ۲۱
 قرآن در رابطه با خداوند ۲۴
 هدایتگری و روشنگری قرآن ۳۳
 عظمت و قداست قرآن ۴۲
 اتقان و استحکام قرآن ۴۹
 جنبه‌های عاطفی قرآن ۵۷
 جامعیت قرآن ۶۴
 چند صفت دیگر ۷۲
 بخش سوم: نزول قرآن ۷۹
 نزول و انزال و تنزیل ۸۱
 نزول دفعی و تدریجی ۸۶
 نزول قرآن در لیلۃ القدر ۹۲
 سیری در علوم قرآن، ص: ۳۹۹
 کیفیت نزول قرآن ۹۷
 وحی محمدی ۱۰۴
 بخش چهارم: عکس‌العملهای مخاطبین قرآن ۱۰۹

درماندگی مشرکان در مقابل عظمت قرآن ۱۱۱

توطئه‌های مشرکان بر ضد قرآن ۱۱۸

بهانه‌جوئی کفار در برابر قرآن ۱۳۰

نفوذ قرآن در دل‌های مؤمنان ۱۳۲

بخش پنجم: آداب خواندن قرآن ۱۳۵

تلاوت ۱۳۷

قرائت ۱۴۱

ترتیل ۱۳۴

استعاذه ۱۴۵

استماع و انصات ۱۴۶

تدبر ۱۴۸

تعلیم ۱۴۹

حفظ قرآن ۱۵۱

بخش ششم: ویژگی‌های قرآن ۱۵۳

عجز بشر از آوردن مانند قرآن ۱۵۵

مصونیت قرآن از تحریف ۱۶۵

تنوع در بیان مطالب ۱۷۴

تازگی قرآن ۱۷۹

غیبگوئی قرآن ۱۸۲

سیری در علوم قرآن، ص: ۴۰۰

بخش هفتم: شیوه‌های پیام‌رسانی قرآن ۱۹۱

مثل‌های قرآن ۱۹۳

سوگندهای قرآن ۲۲۴

خطاب‌های قرآن ۲۳۵

واداشتن به تفکر ۲۴۰

برهان و جدل ۲۴۵

ایجاز و اطناب ۲۵۲

ارائه الگو از خوبان و بدان ۲۵۷

وعده و وعید ۲۶۳

تکرار در قرآن ۲۷۰

بخش هشتم: آشنائی با چند اصطلاح قرآنی ۲۷۵

نسخ و انساء ۲۷۷

محکم و متشابه و تأویل ۲۸۵

اجل و مداوله	۲۹۳
املاء و استدراج	۳۰۰
سنت‌های الهی	۳۰۵
توبه و استغفار	۳۱۶
شفاعت	۳۲۸
ایمان و کفر	۳۳۷
احباط و تکفیر	۳۴۶
هدایت و ضلالت	۳۵۵
نسیئی	۳۶۷
عرش و کرسی	۳۷۹
فهرستها	۳۸۷

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیفزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیت‌های گسترده مرکز :

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی
 ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه
 ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...
 د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای
 و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)
 ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...
 ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه
 ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال
 دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان
 تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۱۱ (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵ (۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده ولی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۶۲۳۱-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱-۰۶۲۱
 به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید
 ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام :- هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رهایی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، اما تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را ببدان، نگاه می دارد و با حجت های خدای متعال،

خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

